

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_232195

UNIVERSAL
LIBRARY

الذکر اللہ حمد القلوب

محمد رشاد اللہ کی سچائی کے بارے میں کتاب فیض انتشار بن غوجا امراؤ ذاکر اللہ عزوجل

راحمہ اللہ
۱۳۰۹

مولفہ حضرت سلطان نظام الدین اولیا رحمہ اللہ بنام مولانا محمد حیات علی صاحب مدظلہ العالی

مطبعہ افقہ دہلی
درمختار دہلی مطبوعہ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين العاقبة للمتقين و الصلوة و السلام على محمد و آله و صحبه اجمعين بدأ انكلمه ابن جواهر كرخ الهام رباني و اين و ان
 فضل علوم سبحاني مباني که از زبان رر بار و لسان گوهر نثار سلطان اشباح شيخ شيوخ العالم قلب علامه الدنيا بدر الطريقة
 برهان احييه سيد العابدين بدر العارفين عمدة البرار قدوة الانبياء الصفا و الصالح الاولياء و ملك السالكين بان العاشقين من يدك
 و الشرح و الدين متع لهذا سليم بطول المقاره آمين جميع کرده شد آنچه از ان تاج لهايمن اعين لفظا نشان بسبع مير سيد و دين محبوبه
 نام اوست راحة القلوب بنشته آمد بتوفيق الله تعالى +

بتاسيخ پانزدهم روز چهارشنبه ماه رجب سنه خمس و خمسين و ستاتة دولت پانوس حاصل شد و عاگوي مسلمانان که کي از
 سلاک بندگان سلطان الطريقة في الامميين است نظام الدين احمد دواني که جامع اين معاني ست سعادت پانوس
 سيد العابدین حاصل کرده هانا نگاه چارترکی که دولت دين و دنيا بر فرق و دشت بردست مبارک خود فرود آورد و بر سر
 و عاگوي نها و خرقة خاص و نعلين چوبين عطا کرد و الحمد لله على ذاك +

و اين نیز فرمود که پنجاهم ولایت هند و ستان ر بديگري بدیم اما شاد راه بودید که در سر ماند کردند که بار نظام الدين احمد دواني ميرسيد
 اين ولایت اوست بدو بدی نگاه و عاگوي برخاست که هتياق پانوس که از دعایت بود که بخدمت عرض دارم چون دشت حضور
 شيخ الاسلام در عاگوي انکر در وقت استم که عرض دارم چون ضميره روشن شيخ الاسلام آگاهي داشت بر فور بر زبان مبارک آنکه آرسے
 هتياق شازرين و شن است که در خاطر دارم اين سخن هم گفت که لکل اجل مرشته بعد از ان عاگوي چون اين سخن بشنيد جلاگزرايتم
 بعد از اين هر چه از زبان مبارک شيخ الاسلام بشنوم و قلم آم هنوز نيکوان مرون عاگو نکرشته بود که فرموده چي حوت آن يکده هر چه از زبان پر
 خود بشنود هوش و گوش او بدان متعلق بود و ان را بنويسد زیرا چه بر برابر اوليد آمده است چون ميرسيد چنانچه بشنود و آن را
 بنويسد بعد هر چه که قلم آرد ثواب طاعت هزار ساله نامه او ثبت کند و بعد مرون جامي او و علمين باشند اين منوي نيز و ان حال بر
 زبان مبارک اند شنومي اي آتش فراقت لها کباب کرده با سيلاب هتياقت جان با خراب کرده با نگاه همدين محل اين سخن
 فرمود که دم را همه وقت همچنين بايد زيکويج لمحيمت که در دل اين کس نمل ميکند که زنده آن ولي ست که در محبت و هتياق ما
 بيشتر است الغرض سخن در روشني فقاوه بود بر زبان مبارک آنکه در روشني پرده پوشي است خرقه پوشيدن کار اوست که عيب بر
 مسلمان و خود پاک چو شد و پوش کسی مکاشفه کند و هر چه از مال دنيا برود برسد همه در راه خداي تعالی صرف کند و آن بلصريف رساند

و ذرة آن گاه نذارو نگاه بر لفظ مبارک اند که صاحب طریقت مشایخ کبار و فغان خویش منوبند که زکوة بر سه نوع است کوة شریعت
 زکوة طریقت و زکوة حقیقت پس کوة شریعت آنست که دوست هم موجود باشد از آن پنج درم در راه خدا تعالی بدهد و زکوة
 طریقت آنست که از دوست پنج درم بدارد و باقی همه در راه حق تعالی بدهد و زکوة حقیقت آنست که از دوست پنج درم نگاه
 ندارد و تمامی در راه خدا تعالی بدهد زیرا چه در روشی خود فروشی است آنگاه ملائم این سخن حکایت فرمود که شیخ شهاب الدین سرودی
 قدس العدمه العزیز این دعا گوید دیده است چند روز بخیرت ایقان هم بود که عرض روزی بقیاس هزار دینار کم و بیش همه علم
 فتوح و خاقان ایشان بر سیسے و آرزو تمام در راه خدا تعالی صرف کرد و فوس و تاشنگه انداخت و این سخن هم گفتی اگر چیزی نگاه و درم
 درویش گویند بلکه گویند این روش مالدار است آنگاه هم درین محل فرمود که در روشی قناعت است هر چه بدو رسد بگوید که چنین سید زیر کرد
 سلوک و لیاقت دیده ام که وقتی مالکینا رحمت همد عید بر کوهین روش آن مریش مالکینا را بیکه گیر و حکایت سلوک بودند
 هم درین زمان جوین بران درویش موجود بود پیش آورد ابالی تک مالکینا گرفت اگر قدری تک بدهی بهتر بودی آن بگو و او حق
 و شتابین سخن سماع و سید بر نو کوزه بر خیزد و در کان تعالی گرد نهاد و تک در پیش نشانها مالکینا را و آن درویش تامل کرد مالکینا
 گفت ای تک قناعت بر فرورد خرد روش سوی بر زمین آورد و گفت ای خواجگه اگر شما قناعت نمودی کوزها ما درویشان تعالی گویند
 ای مالکینا نشنوا بجای که امروز هفتده سال است که ما نفس خود را نمک شده ایم این چه سخن است که میگویی در روشی از تو بعید است
 و این باغی بر زبان مبارک را ندر باغی چون عمر در گذشت در روشی به چون کار قسمت است کم کوشی به چون ترس جفا
 است نه پوشی به چون گفته نوست است خاموشی به و هنوز خبر نداری که بر سر درویشان چه تیغ میزد و تجازان سخن سخره افتاد
 بر لفظ مبارک اند که رسول الهی صلی الله علیه و آله در شرح خرقه یافته بود چنان بود که رسول الهی صلی الله علیه و آله از هر چه باقی از کتبی
 را پیش خواند و فرمودن خرقه از پروردگار خود یافتم مرا فرمان آید این بر یکی از شما بدم اکنون سخن از شما خواهم پرسید تا که ام
 کسی از شما جواب باصواب بدهد تا خرقه بدو هم اول وی سوی ابو بکر صدیق رضی الله عنه کرد و گفت یا ابابکر اگر این
 خرقه بتو بدم چه کنی گفت یا رسول الله صدق و رزم و طاعت خدا تعالی کنم و آنچه پیش من از مال منسالی نیاید و فی
 باشد جمله در راه خدا می کنم بعد از آن وی با امیر المؤمنین ع خطاب رضی الله عنه آورد که یا عمر اگر این خرقه ترا بدم
 چه کنی گفت یا رسول الله اگر این خرقه مرا بدمی عدل کنم و باندگان خدا انصاف و رزم و داد و منظورم آنست که بعد از آن
 روی با امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه کرد که یا عثمان اگر این خرقه بتو بدم چه کنی گفت یا رسول الله اگر این خرقه مرا بدمی
 با اتفاق یکدیگر کار کنم آنچه حق باشد بجا آورم و جفا و رزم و سخاوت کنم بعد از آن وی با امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه کرد که
 یا علی اگر این خرقه بتو بدم چه کنی گفت یا رسول الله اگر این خرقه مرا بدمی پرده پوشی کنم و عیب دیگران خدا تعالی بنیان
 سازم رسول الهی صلی الله علیه و آله فرمود بستان یا علی این خرقه را بتو دادیم و مرا فرمان حضرت عزت سبب بود که بگرد
 از یاران تو این جواب به خرقه بدو همی آنگاه شیخ الاسلام چشم بر آب کرد و با همی گریست و نیمش شش چون بهوش

باز آمد بر لفظ مبارک رانده که معلوم شد دروشی پرده پوشی است پس دروش با بید که ازین چهار چیز دور بود اول آنکه چشمها
 را کور سازد تا عیب دمان نه بیند دوم آنکه گوش را را کور سازد تا ناشنیدنی نشنود سوم آنکه زبان را لنگ سازد تا هیچ
 ناگفتنی نگوید چهارم پایی را لنگ کند تا هیچ جای نافرستی نرود پس اگر در کسی ازین خصلت به بیند تحقیق بداند که
 دروشش است و گرنه حاشا و کلا که او مدعی دروغ گو است و هیچ چیز از دروشی ندارد و خود را بزرگ دروش میگوید یا ندانند
 میان فرمود که شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله سره العزیز تا چهل سال حشر را بسته بود گفتند که این آنچه موجب
 است فرمودند سبب آنکه تا عیب مردمان نبینم و اگر نگاه دیده آید آنرا بپوشم و کسی نتواند بعد از آن شیخ الاسلام بدین
 حرف سید سر در مرقبه کرد تا دیری سر در مرقبه بود چون سر بر آورد روی مبارک خود سومی خاک گوی کرد و فرمود با
 نظام الدین چون دروشش چنین شود او دروشش است هر چه بگوید و بخوابد همان شود هم درین محل شیخ الاسلام را وقت
 محمد شاه نام یاری بود در آمد روی بر زمین آورد فرمود بنشین بنشست و از حد حجاب حال بود که برادرش در حالت نزاع بود
 رو نشنیدیم یکی حضرت شیخ الاسلام را معلوم شد فرمود چرا متغیری گفت از حال برادر خود که روشن است به فتوح شیخ الاسلام
 بر زبان مبارک رانده که بر برادر تو نیکو شد است محمد شاه مذکور در خانه آمد دید که بر او راحصت کلی شد و طعام میخورد گویا
 هرگز زحمت نداشت انگاه فرمود که دروشی همان که رسول مصلی الله علیه و سلم داشت از باد او تا قبوله و از قبوله تا شام
 هر چه رسیدی در راه خدا بادی و بهر المؤمنین علی رضی الله عنه بارها خطبه گفتی که من هرگز ندیدم که رسول علیه السلام شب
 چیزی نگاه داشته باشد بعد ازین میان مولانا بادل الدین احقاق پرسید که اسراف کدام است حد آن چه است شیخ الاسلام
 فرمود هر چه بی نیت دهد برای خدای عزوجل ندهد همه اسراف است اگر بر ضلع خدای تعالی بدان اسراف باشد شیخ الاسلام درین
 حرف سیده بود که با یک ناز پیشین گفتند چون نماز او کرده در مرقبه مشغول شد الحمد لله علی ذلک *
 بتاریخ شمار و هم ماه شعبان روز پنجشنبه سنه خمس و ستون و ستانده پای بوس میسر شد حضرت شیخ بدر الدین غنی نومی و
 شیخ جمال الدین هانسی مولانا شرف الدین نسبه قاضی حمید الدین ناگوری نیز حاضر بودند و صحاب کبری هم بر لفظ مبارک رانده
 هر که از آینه گان برین کس آینه او سکین خواه دروشش توانگر محرم گنزارید و هر چه موجود باشد او را بدهند تا آنکه دروشش
 باشد انگاه بعد ازین محل فرمود هر که برین آید از سکین یا تو آنکه و چیزی آید یا نیارد مرا واجب باشد او را چیزی اولن نگاه شیخ
 الاسلام چشم پر آب کرد و این حکایت فرمود صحابه که بجزرت رسالت پناه ملی الله علیه و سلم می آید و بطلب علم و حکام شرع و چون
 از اینجا بازگشتند اوله بنمودند یعنی دیگران راه بنمودند و بران فواید میگرفتند بعد از آن شیخ الاسلام فرمود که عمده الابرار تاج الاتقیاء
 خوابه قطب الدین بختیا و قدس الله سره العزیز را رسم بود روزی که در جماعت خانه ایشان چیزی بنوی شیخ بدر الدین غنی نومی که خادم خانقا
 ایشان بود با او فرمودی که سبب جواری هر کس که بیاید بدین تا از بخشش و عطا خالی نرود و بعد از آن هم مدین محل فرمود که وقتی جانب افتاد
 مسافر بود شیخ اجل بجزی حتمه الله علیه را در یافتم چیزی نزدیک با هدایت بود سر و جماعت خانه او نهادم و سلام کردم دست بمن داده

در آن گیسو این گشت بیانش که عالم نیک نامی بنشینم چون متابعت بنده و دید بسیار لطف از لای دشت چند روز بخت ایشان صلوات بودم هرگز
 ندیدم که گاهی کسی ز خانقاه او محروم برفتی و اگر هیچ بنویخته خراب است گس نامی این عاگردی که خدای عزوجل در رزق تو برکت کند پس
 از خلق آن یار شنیدم هرگز شیخ این نفس بدای تا او در حیات جمعی هرگز محتاج و دیگر نشدی بعد از آن همدین محل فرمود که چون از اینجا
 وداع شدیم درویشی دیگر بیرون نبرد و در غاری دریا فتم سلام کردم جواب سلام داد و گفت: بنشین بنشینم دیدم که نزار گشته استخوان
 پستی در وجود او مانده در خاطر من گذشت که این بزرگ در بارید که میباشد حال خوشن چیست رو بسوی من کرد و گفت ای یار من
 مدت چهل سال است که درین غار مسکن ارم و طیفه من جز گاه و خاشاک یگر نیست چون این سرکش شده که روی بر زمین آوردم فتم
 همچنین است چند روز دیگر دو صحبت ایشان بودم بعد از آن وداع شدم و بطرف بخارا شیخ سیف الدین ماخری آمد دریا فتم میری
 با عظمت و بهیبت بود چون من رجعت خانه ایشان کردم روی بر زمین آوردم فرمود بنشین بنشینم نظر بجانب من هر بار که میکردند
 میفرمودند که این کس نیز از شاخ روزگار نوا بد بود و به عالم میدان فرزند آن او گردن آگاه کلمه سیاه که بر او منسوب است
 فرمود که پیش من شنیدم چند روز در ملازمت صحبت بودم هیچ روزی نبود که قیاسا هزار روبل بنشین نامه ایشان طعام بخوردند
 آن زمان که طعام خارج شده بر آنزنده که میامدی محروم بر رفتی البته با چیزی ببقی بعد از آن با این آدم سجده بود شب بخاکم با ماد
 شنیدم که در آنجا صومعه است در آن بزرگی ساکن است چون هر دو صومعه کردم میری نام با هم بهیبت و قوی آنچنان کسی ندیده بودم در
 عالم تفکر استاده و چشم سحر هوا و شست استاده میشد چنانچه بعد سه چهار شبانه روز آن بزرگ عالم صبحی آمد سلام کرد و جواب سلام داد و گشت
 را از سبب من نجی رسیده بنشیند بنشینم فرمود که من از بندگان شمس العارفین ام امروز سی سال است که درین صومعه متکلف میشام اما ای
 فرید دین سی سال خیرت و هشت نصیب من نشود این میدانی که اگر بجا است عاگردی وی بر زمین آورد که فرمان شود فرمود که راه
 راست من است پس آن که دین او برستی که زوره قهر بی خدا دوست بر او رسوخ کرد و بعد از آن این بزرگ از جوال خود
 حکایت کرد که ای فریدان و ز که بار و خود بار داد و هفتاد هزار حجاب بود درین میان فلان شد که آنی چون راول حجاب فتم مقربان
 در گاه را دیدم که پتاده اند و بود چشم در هوا و آنته هر یکی بصفه دیگر و نیاز ایشان کس نماند که خدای عزوجل همه بزبان حال میگویند
 که شتاقیم بدیدار تو بنشین این از هر حجابی یگر شتم صفت و گرد و حجاب دیگر را میدیدم که یک بدگری مانندی چون
 رسیدم در حجاب خاص از آنجا نماند که لسه فلان درین حجاب کسی در آید که از جمله موجودات دنیا و آنچه در دنیا است بلکه
 انوش بیکانه شود واجب است که او در آید فتم از همه بیکانه شدم او از بر آمد که چون از همه بیکانه شدی با با پکانه شو چشم پیش
 کردم خود را درین صومعه دیدم پس ای فرید دین او از همه بیکانه باید بود تا حتی بیکانه شوی بعد از آن شیخ الاسلام
 فرمود که چون شب آمد نماز شام مبارکه کرد چون نماز فارغ شدم دیدم که دو کاسه آش چنان تنگ در عالم غیب بنشین
 آن بزرگ و آمدند و گفتار کرد که در دمای و آدم و آن طعام بخورد اما آن لذتیکه در آن طعام یافتم در هیچ طعامی نیافتم شب
 هاجنجا کردم با درویشی شتم دیدم که آن بزرگ با پنداشد آنگاه باز شتم و بطرف ملتان فتم بر او سلام داد و الدین بزرگ یار

ویدم مصافحه کردم پرسید که کار خود را تا کجا رسانیدی گفتم اگر بگویم این کرسی که قبر نوشته و سهوا شود بنویس این سخن نیکو بر زبان نیز نیامده بود که کرسی در هوا شد بتهاه الدین زکر یادست بر کرسی زو بر زمین فرود آمد فرمود مولانا فرید نیکو خود را رسانیده نگاه از آنجا باز گشتم در وصلی سکونت کردم خدمت شیخ الاسلام بابا الدین بختیار اوشی را در یافتم چندان نعت که در وصف نیاید در او شان دیدم نگاه خود را در پله ایشان بستم و بشرف بیعت شرف شدم سه روز پیر من نعمت بمن ره ان کرد و این سخن هم بگفت که مولانا فرید کار خود تمام کرده است نگاه بمن آمد چون شیخ الاسلام سخن تمام کرد نعره زد و بهوش شد و بفتاد چنانچه یک شبانه روز افتاده بود چون بهوش باز آمد و بسوی دعا گوئی کرد و گفت مردان خدا چنین کرده اند نگاه بقامی رسیدند لیکن این سعادت و سهمه کس مرکب است و فیض نازل امامردی باید که جد و جد کند تا بقامی برسد بعد از آن فرمود ای برادر دین راه تا سفر کنی و بدل نروی و قدم بصیق نهی حاشا و کلا بگریز بمقام قرب نرسی نگاه این بیت بر لفظ مبارک راند **س** تو راه نرفته از آن نمودند و در س که ز دین در که برو نکشوند جان در ره و لهاست اگر میخوای + تو نیز چنان بشو که ایشان بودند نگاه شیخ الاسلام بر زبان مبارک راند و سر بسجده نهاد و باز ایستاده می شد چنانچه وقت نماز در عالم تحیر مشغول شد خلق و دعا گوئی باز گشت الحمد لله علی ذلک +

بتاریخ بستم روز دوشنبه ماه مذکور سنه خمس و خمیسین است مآذ دولت پای بوس حاصل شد مولانا ناصر الدین پسر قاضی حمید الدین ناگوری از ناگور آمده بود و مولانا شمس الدین بر آن بخدمت حاضر بودند سخن در دنیا میرفت بر لفظ مبارک راند که در حدیث است از رسول الله صلی الله علیه و سلم که حب الدنيا راس کل خطیئه یعنی دوستی دنیا سه همه خطا است نگاه فرمود قال اهل المعرفة من ترک الدنيا ملک من افترها ملک شیخ عبد الله استری گفت که هیچ حجابی بزرگتر میان مولی و بنده نیست مگر دنیا زیرا که همان قدر که مردم بدینا مشغول شوند هم بدان قدر از حق بازمانند نگاه فرمود اگر مردی خواهد که پس پشت خود بنگرد بجانب وی حجاب شود پس مردم را میاید که همه حال بدینا مشغول نشود که هر چند که این کس بدینا مشغول گردد از حق نگاه بازماند نگاه فرمود که شنیده ام از زبان شیخ الاسلام قطب الدین بختیار قهسبی اندر سره العزیز و ایشان از استاد خود روایت کرده اند که تا بنده بصیقل محبت زنگار دنیا از آئینه دل خود پاک نکند و با ذکر حق تعالی موانعت نگردد و هستی غیر از میان بر نگیرد و با خدا یگانگند و تا اینچنین نکند حاشا و کلا بخدای تعالی نتواند رسید بعد از آن فرمود که در نسخه العارفین خواهد شد بمثل رحمة الله علیه نوشته است که صل صلاحیت آدمی دارد و آن تعلق بصلاحیت بدل دارد چون دل صلاحیت پذیرد آدمی بصلاح آید نگاه فرمود که دل اہم حیات است

و بهم مامت و هر دو جدا گانه دار و چنانچه در کلام الله مستور است او من کان یتالی یعنی بکثرت شغل دنیا دل سیر می
 فاجیه بنکر المولی پس زنده کند بگر مولی پس فرمود هر گاه دل لذت و شهوات و ماکولات و مشروبات دنیا
 مشغول شود غفلت در وی اثر کند و هوا او را مستولی شود از هر جای اندیشه پیش خاطر آمدن گیرد و بجز
 اندیشه حتی دل را سیاه کند و چون دل سیاه شود حکم موت پذیرد چنانچه سزینی که در و خاشاک
 بسیار شد تخم قبول نکند گویند که این زمین مرده است همچنان هر گاه که ذکر ازان دل برود و بدو برسد
 بر آن دل مستولی شود پس هر دلی که نشسته گاه دیوشد آن دل میرد زیرا که آنچه حق ذکر حق است بپذیرد
 و آنچه سوای اوست خذلان و بطلان دارد و باید که جز حق نشود که محل سماع زندگان راست نمر و گان را
 اما هر گاه تعلق دنیا از دل این کس زائل شود و هوای نفسی از وی منهد گردد و بنده بسر وقت خود پیوسته
 ذا کرم و شافل باشد آن دل بنور ذکر زنده شود بعد ازان فرمود که در عمده خواججه جنید بغدادی نوشته است
 اصل درین راه صلاحیت دل است و صلاحیت آن زمان حاصل میشود که درون خود را از اکل مذمومات
 دنیا یعنی غل و غش و حسد و کبر و حرص و بخل پاک گرداند و دل مذموم را طهارت از اینها گفته شده است طهارت
 دهر و اعمال کار و رویش همین است پس جوهر درویشی از اینجا پدید آید بعد ازان شیخ الاسلام جنید هم آری که
 و فرمود هر دو رویشی که او کار دنیا شروع کرده است در نفع و جاه میطلبد پس بداند که او درویش نیست
 مرتد طریقت است زیرا که فقر اعراض از دنیا است بعد ازان هم درین محل فرمود که وقتی در بغداد بودم
 پیش خواججه اجل سنجر می رحمة الله علیه حکایت درویشان میرفت خدمت خواججه سنجر می فرمود که در عمده
 خواججه جنید می نویسد که درویش احرام است در جمله مذموب فقر که به اهل دنیا بیامیزد و با ملوک و سلاطین
 آمد و شد کند انگاه هم درین محل فرمود که در حدائق ایراد افتاده است که وقتی با پادشاه عراق سه سال
 زحمت داشت خواججه شهاب تهری را طلب کرد بجهت استعانت چون ایشان بیامد دست مبارک
 بر روی مبارک فرود آوردند از برکت و دعای صلاح ایشان حق تعالی او را شفا داد خواججه باز گشت کفالت
 آن یک ساعت که بر پادشاه رفته بود هفت سال از خلق غلت گرفت و این سخن هم گفت که شاخ نخل
 درین باب فرموده اند که صحبت الاغنیاء للفقر اسم قابل پس حاصل این سخن آنست که هر چند از مردمان تو
 بر سیر کنند بجز از نزدیک تر شوند چون محبت و نیاد و دل ایشان استوار شده است هر آینه صحبت ایشان نیان از
 زیرا که مذموب فقر و تقرب و طریقت آنست که ذره دوستی دنیا و اهل دنیا در دل درویش نماند و قبول و رزق
 خلق در دل درویش برابر شود بعد ازان سخن در ذکر افتاد بر لفظ مبارک راند که درویش باید در ذکر جانان
 فرو شود که هر تا رموی که بر قن او باشد همه زبان گردد چنانچه در کتاب همراة العارفين نوشته دیده ام که وقتی

خواجه ابو سعید ابوالخیر قدس المدرسه العزیزه ذکر بود بحضور باطن چنانچه از جمله مویهای اندام مبارک ایشان طریق آبجوی خون روان شدومی آنرا که یکی از اهل بیت کاسه چوبین در زیر بازوی شیخ نهاده بود چون آن کاسه بر شد و آن را با شامی بعد از آن شیخ الاسلام روی سوی دعا گو کرد که اصل درین راه حضور دل است و حضور دل حاصل نشود تا از لقمه حرام نه پریمزد و اجتناب از اهل دنیا نماید زیرا که مشایخ طبقات گفته اند یک لقمه حرام و از مجلس ملوک و اهل دنیا دور نباشد او را کلیم پوشیدن رخصت نیست زیرا که کلیم صوفی پوشیدن از انبیا است صلوات الله علیهم اجمعین و این لباس از جمله ابدال و او تادست و زیاد و قدر کلیم کسی نداند مگر موسی کلیم الله آدم صغی الله و ابراهیم خلیل الله و محمد حبیب الله صلی الله علیه وسلم بعد از آن همدین محل فرمود که شنیده ام از زبان شیخ الاسلام قطب الدین بختیار قدس المدرسه العزیزه که وقتی بخدمت خواجه فرمود و چشتی در چشت ده سال ملازم بودم در خدمت ایشان چنانکه همه وقت حاضر بودمی گا بهی ندیدم که قدم مبارک ایشان بر در پیچ بادشاهی و ملوکی رفته باشد جز در نماز جمعه بعد از آن هم از ایشان شنیدم که چون در ویشی بر بادشاه و ملوک برود پس کلیم از او بایستد و هر چه بروی از سباب در ویشی بود بستانند و او را اجازت دهند که از در ویشی خود را بدر کند و اگر بیرون نرود جامه و کلیم او را در آتش بسوزند زیرا که چون در ویش در میان اهل دنیا برود و ایشان آمیزش کنند پس بدانند که در ویش نیست مدعی کذاب است زیرا که بعضی از اهل طریقت و مشایخ طبقات را دیده ام که چون ایشان را همی دیا حاجتی پیش آمدی کلیم صوفی پوشید و از نجیره در گردن کردی و آن را در مناجات شفیع آو زندی حضرت حق تعالی آن هم را با اجابت رسانیدی بعد از آن شیخ الاسلام روی سوی دعا گوئی کرد و فرمود هر که جامه پیشین بپوشد ویرانشاید که لقمه چرب شیرین بخورد و با اهل دنیا میازد چون چنین کند در لباس اولیا سلوک خیانت کرده باشد بعد از آن همدین محل فرمود که در آثار العارفین نوشته دیده ام که یکی از مریدان خواجه ذوالنون مصری رحمه الله علیه برونگاه بادشاه آمد و شد بسیار میکرد و مقدار وجه ستر عورت داشت خواجه ذوالنون مصری فرمود تا آن مرید را بیاوردند خواجه لباس کلیم از روی بستد و بسوخت و بچشم غضب بسوی او بدید و گفت لباس انبیا و عارفان میان مردمان خبیث میگرددانی و فینانی میخواند که همین جامه پوشیده پیش حضرت الهی بیای بعد از آن همدین محل فرمود که می آنرا نام مالک رحمه الله علیه سه پیر این پوشیدی چون وقت نماز آمدی هر دو پیر این بکشیدی و با پیر این میان نماز گزاردی از ایشان پرسیدند فرمود پیر این ظاهر نظر خلق بود چه ریور رسم او تاده است و در پیر این باطن بوی حرم و غل و غش سیده است و پیر این میانه ازین هر دو تشک فارغ است پس بدین اولی تر که نماز گزارم همدین محل شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و گفت تقدیر چنین کرده اند

انگاه بجای رسیده اند چنان بود که وقت نماز آمد شیخ الاسلام بنام شغول شغول و دعا گوئی باز گشت بعد مدتی لک +
 بتاریخ بخت و هفتم ماه مذکور سنه خمس و خمین وست مائه سعادت پائی پوسس میسر شد شیخ جمال الدین
 متوکل و عزیزان دیگر حاضر بودند و شمس و بیرو شیخ نجم الدین نیز بخدمت شسته حکایت در شب معراج فیصلت
 آن افتاده بود در بلفظ مبارک را ندک بزرگ شبی ست شب بخت و هفتم رجب زیرا که رسول الله صلی الله علیه
 وسلم را در شب بخت و هفتم ماه رجب معراج شده بود پس هر که این شب را زنده دارد دلیل این بود که
 او را شب معراج بود و سعادت معراج در یابد و ثواب او در نامه اعمال او بنویسند انگاه همدین محل
 فرمود که وقتی دعا گوئی طرف بغداد مسافر بودم درون شهر در آدم از هر کسی حکایت بزرگان و مسکن
 ایشان پرسیدم الغرض درویشی بود او را نشان یافتم که در کناره جله غاری است هماغها میباشند چون
 بخدمت آن درویش رسیدم او را در نماز یافتم چندان صبر کردم که آن بزرگ از نماز فارغ شد روی بر زمین
 آوردم اشارت کرد و نشین شستم اما چون به بیت عظمت که او را دیدم کسی را ندیده بودم روی او چون
 ماه شب چهارده تابان بود چون ماه شب مذکور بر من درخشید و روی مبارک سوی من کرد فرمود که از کجا
 می آئی گفتم از اجودین آن بزرگ گفت هر که با ارادت نزد درویشان آمد مرد بزرگ خواهد شد چون آن بزرگ
 این سخن فرمود روی بر زمین آوردم بعد از آن حکایت خود آغاز کرد که ای مولانا فرید امر و زینجاه سال باشد که
 درین غار مسکن دارم خورشش من خار و خاشاک است و من از بنسگان خواجه جنید بغدادی ستم قدس العبد سر
 الغریز بخت و هفتم ماه رجب بود ای فرید امشب که گزشت با بیدار بودم فیصلت این شب را حکایت بگویم
 اگر بشنوی روی بر زمین آوردم که فرمان شود گفت امروز قریب سی سال است نمیدانم که شب چگونه است
 و پهلوی من بر زمین نیامده ام شبی که گزشت بهم بر صلی در خواب شدم دیدم که آسمان اول هفتاد هزار
 فرشتگان مقرب بر زمین آمدند و روح مرا بالا بردند چون در آسمان اول رسیدم دیدم که آنجا فرشتگان
 استاده اند و هر دو چشم در هوا داشته تسبیح میکنند که سبحان ذی الملك و الملکوت آوازی آمد که از آن
 روز باز که ایشان آفریده شده اند و چشمها در هوا داشته تسبیح ایشان همین است بعد از آنجا روح مرا گزرا نیدند
 و در آسمان دوم بردند چنان دیدم بر آسانی که بر دندجانات قدرت خدای تعالی عزوجل را تماشا میدیدم که در وصف
 نیاید و بقدرت الهی که آفریده شده رسیدم در زیر عرش آنجا اولیبر آمد که بایست با ستادم جله انبیا را و اولیبار
 حاضر بودند جد خویش جنید را دیدم که استاده است و سر فرود افکنده و هیچ نیکوید چنانکه آواز بر آنگه مله فلان
 گفتم لبیک ای بار خدایا فرمان شد نیکو آمدی و آنچه حق عبادت است بجای آوردی اکنون نخستین مکافات عبادت تو
 همین است که جای تو در عیالین داده ام من از حد شاد شدم و سر بر سجده نهادم فرمان شد که سر بر کن فر بر کبره گفتم

ازین بالاتر و آواز برآمد که ای فلان ازین بالاتر رفت معراج تو همین جاست چون کار خود ازین بیشتر
 کنی مقام تو بیشتر شود اما آن کسانیکه از تو کامل تر هستند ایشان را تا حجاب عظمت است چون این آواز شنیدیم
 نزدیک جد خود و خواجه جنید آمدیم و سر خود را در زیر قدم آوردیم دیدیم که سر خود فرو داشت پرسیدیم که
 یا جد شایسته چرا سر فرو افکنده اید فرمود که آن زمان که ترا اینجا حاضر آوردند درین حیرت بودم نباید که بخلاف
 بوده باشی و یاد بندگان خدای تعالی تقصیر کرده باشی و من شرمزده گردم و گویند که نسبت جنید برخلاف
 همچنان بیدار شدم خود را درین مقام یافتیم پس ای فرید هر کس که در کار خدای است غرضی در کار است
 درین صورت مرد میاید که در کار کردن مرتبه خود را پیش برد نگاه فرمود هر که شب بیدار باشد البته امید
 آنست که او را این سعادت روزی کند این دعا گویی لازم خدمت ایشان بودم و ایشان بعد از نماز مختصر
 نماز حکوس میگردی و پیوسته پای خود بسته و خود را آویزان میکردی تا صبح برآمد بعد از آن شیخ الاسلام
 فرمود که درین شب صد رکعت نماز آمده است در هر رکعتی بعد فاتحه اخلاص پنج بار بپنوی از نماز فارغ شود
 صد بار صلوة گوید بعد از آن سر بسجده نهاده هر حاجتی که بخواد حاصل گردد انشاء الله تعالی بعد از آن
 فرمود که از شیخ جمیع الدین سجده قدس سره شنیدم گفت امشب شب رحمت است هر که این شب را
 زنده دارد امید است که از رحمت خدای تعالی بی نصیب نماند بعد از آن فرمود که در خبر است از رسول الله
 صلی الله علیه و سلم که شب از آسمان هفتاد هزار فرشته مقرب با طبعهای پراز نور و نورانی آیدند
 و درون هر خانه در روند هر کس که این شب را زنده داشته باشد از معاصی دور بود و فرمان رب العزیز
 ذوالجلال چنان میشود که بر سرهای ایشان این طبعهای نورنا را کنند شیخ الاسلام چشم پر آب کرده فرمود که چرا
 باشد که مردم خود را ازین نعمت محروم کند و در کار خدای عزوجل غفلت نمایند شیخ الاسلام درین فواید بود
 شیخ بدر الدین غزنوی با شش نفر درویش بیامند و روی بر زمین آورند فرمان شد که بشنیدند سخن سماع
 افتاد هر کسی چیزی میگفت چنانچه شیخ جمال الدین هانوی فرمود که سماع راحت دلهاست و جنبش
 اهل محبت که در بحر آشنائی شنا میکنند بهترین میان شیخ الاسلام فرمود که آری رسم آشنایان همین است که
 چون نام آشنانشان شنیدند آشنائی نمایند بعد از آن شیخ بدر الدین غزنوی عرض داشت که که بهوشی اهل سماع
 از کجاست شیخ الاسلام فرمود از آن روز که ایشان ندائی است بر جهم شنیده اند بهوش شده اند آن
 بهوشی تا هنوز در ایشان مرکب است پس این زمان ایشان چون این سماع می شنوند آن بهوشی در
 ایشان اثر میکند و بهوش میگرداند نگاه شمس در روی بر زمین آورد عرض داشت که روزی که ندائی است
 بر جهم در آید ارواح بایبی بودند فرمودند که آری چون همه بی گفته بمانند و وجود و نورنا بجا گویند شیخ الاسلام

فرمود که امام محمد غزالی رحمة الله علیه نویسد که چون حضرت حق ندائی است برکم در واد جمله ارواح با بر بود
 بجز و شنیدن نداء است برکم چهار صنف شدند صنف اول بدل و بزبان گفتند قالوا بل یعنی هستی پروردگار
 و در زمان سجده کردند و آن صف انبیاء و اولیاء و صدیقان و صالحان بودند اما صنف دوم بدل گفتند بل
 و بزبان گفتند و در سجده شدند چون بدل یقین دانستند آخر مسلمان می شوند و این صنف آن طائفه که اول
 از شکم بند و پیدامی شوند و آخر خداوند تعالی ایشان را دولت ایمان روزی میکند اما صنف سوم بزبان
 گفتند بل و بدل نگفتند و سجده کردند و باز در دل گرفتار است آوردند که چرا سجده کردیم آن مسلمانان میباشند و
 آخر عیاد با بسند منها کافر میزند اما صنف چهارم بل بزبان گفتند از دل و سجده کردند آن طائفه اندک اول
 آخر از شرف اقرار رنجانند بعد از آن شیخ الاسلام چون بدین حرف رسید فرمود که اهل سماع که در
 سماع به پیش میگردند ایشان هم ابتداء نداء است برکم شنیده بودند که به پیش شدند پس این همان
 به پیشی است که تا غایت روز در ایشان مرکب است همین که نام دوست می شنوند حرکت و حیرت و
 ذوق و به پیشی پیدامی آید و آن همه از معرفت است یعنی تا آن زمان که شناخت دوست در میان
 نباشد اگر کسی هزار سال عبادت کند ذوق طاعت نباشد و نیاید زیرا که چون ندانند که آن طاعت برای
 میکند و مقصود ازین طاعت همین است که این سخن اهل سلوک و اهل عشق و مشایخ طبقات گفته اند زیرا که
 در کلام مجید فرمان می شود و خلقت اکبر و الانس الی بعد و درین آیه امام زاهدی نویسد معنی است که
 نیافریم آدمی و پیری را مگر از پیر بندگی اما اهل سلوک می نویسند که بعد از آن ای یعرفون مقصود ازین
 شناخت دوست است تا اول او را شناسی ذوق طاعت نیابی زیرا که در عشق مجازی بر همین چون شخصی
 بر کسی عاشق می شود تا آن زمان که او را نمی بیند و نمی شناسد عاشق نمی شود و تا به آشنایان او آشنائی میکند
 آشنائی میگرد و پس در حقیقت و در لقیقت نیز همین حکمت است تا آنکه خدای عزوجل را شناسی تا با او بسیار آشنائی
 یعنی تا در پلای ایشان زبندی حاشا و کلا که در طاعت و عبادت ذوق نیابی بعد از آن شیخ الاسلام
 ذکر کرده اند باخیر فرمود که مقصود نداء است برکم همین شناخت دوست است یعنی تا خدای را شناسی ذوق
 طاعت نیابی بعد از آن محمد شاه نام گوینده بود که او پیش او حد کرمانی سر و گفتند است آن روز با یاران خود
 بیامد روی بر زمین آورد فرمان شد بنشین فرشت شیخ جمال الدین بالنوی و شیخ بدر الدین غزنوی همه بر علیها
 حاضر بودند فرمان شد که سماع در دهند چون گویندگان سماع در دادند شیخ الاسلام از جای برخاستند و در رقص
 شدند چنانچه هفت شبانروز در رقص بودند چون وقت نماز در آمدی تا او را میگرد و باز در سماع می شدند
 بعد مقرر روز شنبه را شدند و غزال اینکه گویندگان که میگفتند طاعت کردن اندر عاشقی راست است

طاعت کند آنکس که بیناست + زهرتر دامنی را عشق زریبند + نشان عاقلی از دور پیدا است +
 نظامی تا توانی پارسا باش + که نور پارسائی شمع دلهاست + بعد ازین سخن در سلوک رفت فرمود
 اهل سماع حافظه اند چون ایشان در سماع و تحیر مستغرق میگرددند اگر صد هزار تیغ در آنوقت بر سر ایشان نهند
 ذره ازان خبر نباشد انگاه فرمود آن زمان که مردم در عالم تحیر در بهوای دوست متوهم میباشند آن دم او را
 از هیچ آئنده خبر نمی باشد پس اگر هزار ملک در آن ساعت در گوشش او در آیند و بگوشش دیگر بیرون روند
 او را خبر نباشد انگاه دو ویشان بخدمت شیخ الاسلام عرض داشت کردند که ما سفاخر نیم میخواهیم جای دل
 شویم خرج نمازیم شیخ الاسلام بر نور خسته خراپیش داشت در ویشان را داد که بروید چون بیرون
 آمدند همه در پیش یکدیگر گفتند که خسته خرا را چه کنیم که این درویش ما در خواستند که بیرون اندازند چون
 نظر در مشت کردند تمام خسته خرا باز گشته بود اقرار کردند و باز گشتند خواه درین فواید بود که بانگ
 نماز در آید خواه مشغول شد خلق و دعا گوی باز گشت احمد صد علی ذلک +

بنا رنج بخت و خشم روز خجسته شعبان سنه خمس و خمسين است مائة دولت قد مبوس حاصل شد
 شیخ جمال الدین بانسوی بخدمت حاضر بود سخن در راندن مقرض افتاده بود بر لفظ مبارک راند که
 در سیر العارفين نوشته دیده ام که چون مسلمانی خواهد که در ارادت پیری در آید اول غسل کند اگر تواند
 شب رازنده دارد و خیریت خود از حضرت حق درخواست کند اگر شب رازنده داشتن نتواند در روز
 پنجشنبه وقت چاشت گاه و یا در روز و شنبه عزیزان و صاحبان جمع کند و سجاده بیندازد و مستقبل قبله
 بچین بیدلان دو رکعت استخاره بگزارد پس انگاه مرید را پیش خود نشاند و آیات متبرکه بخواند و بروی ببرد
 و پیش از آنکه آیات قوارع خوانده باشد مرید را بگوید که استخفا گوید پس انگاه مستقبل قبله بنشاند
 بعد از ان مقرض در دست گیرد و تکبیر گوید آواز بلند بدهد وقت راندن مقرض میان اهل سلوک
 خلاف است بعضی گفته اند که وقت تکبیر گفتن روی در نفس اماره شمرده گیرد و قصد نماید که بحرب بیرون
 می آید و غاغانه بر نسبت غازی لشکر اسلام در محارب بانگ تکبیر بلند آمده است همان دست تکبیر گوید

آفرینندگان بدهد و آیند و آنکه میگویند راست و درست است و کلمه لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
 بر زبان برانده بار دیگر و سوسه کند چون از تکبیر سه بار فارغ شود یکبار کلمه تعجید گوید و بست و یکبار
 صلوات گوید و بست و یکبار استخفا گوید چون فارغ شود مقرض بر سر مرید راندن گیرد و اول یک سو
 از ناصیه و ستانده از ان گوید لکتاب و نشانده گرفته از حضرت بوده است اما بطلک و زندگی تو در آید چون بندگان بچله عورت
 گفتی بر جان من از تو پنداشد آن هم عبرت را گوید بعد از ان یک می دیگر از ناصیه راست را بچناند و یک موی از ناصیه چپ ازین بر سر

ماموریکه کند و بعضی گفت اندک یک می‌نماید اولبتا نغزاده نگردد و قول صحیح آنست که حسن بصری روایت کرده است از امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه که همچنین رعایت مقراض کردن بهتر از دیگران باشد زیرا که خلیفه اهل صفه اوست و این حدیث در باب اوست انامدینه العلم و علی بابها بعد از ان دعا گوئی عرضند کرد که مقراض راندن از که آمده است فرمود از بهتر ابراهیم خلیل الصلوات الله علیه و علی بنیامری و تلقین راندن از جبرئیل علیه السلام بعد از ان هم درین محل فرمود که روزی حبیب عجمی حسن بصری چندین بار علیهها شسته بودند مردی بیاید و گفت من مرید فلانم گفتند نشان باز گوئی که پیر ترا چه فرموده است گفت پیر من مقراض رانده و هیچ نگفت هر دو بزرگوار فریاد کردند که هو مضل ضلال ازین اشارت نخستین روشن می‌شود که پیر را باید که احوال مرید را عارف باشد بعد از ان شیخ الاسلام روی سوی حاضران کرد و فرمود که شیخ را این مقدار قوت میباید که چون کسی بر نیت ارادت بخدمت در آید بنظر نور معرفت قوت ذات خود زنگار رسیده او را حقیقت دهد تا هیچ کدورتی و مسمینه او نماند و چنان روشن کند که چون آئینه و اگر خود چنین نباشد او را نشاید که مرید گیرد چون خود اینچنین نیست بیچاره مگر راه را چه ارشاد کند آنگاه بر لفظ مبارک راند چون مردم خواهند که خود را بارادت شیخی و یا صاحب ولایتی در آرنند میباید که حرکات و سکنات نفوس ثلثه او نظر کند و تا مل نماید که این بجنه مبتلای نفس اماره است قال الله تعالی و ما بری النفسی ان النفس الامارة بالسوء بعد از ان در نفس او امر او نظر کند که این بجنه مبتلای او است قال الله تعالی فلا اثم بالنفس اللوامة بعد از ان نظر بر نفس مطهنة کند قال الله تعالی یا ایها النفس المطمئنة ارجعی لعلی ربک راضیه مرضیه بعد از ان نظر در اوصاف قلوب سلیمه او کند که در می قلب سلیمه دارد باز چون این جمله را که گفتیم بصیقل نظر ضمیر خود روشن گرداند بعد از ان دست دهد و بشرف بیعت مشرف گرداند اگر کسی بطریق سنت اهل سلوک مشایخ مقراض راندن و گرفتن نداند هم او گمراه شود و هم این بیچاره که در ارادت او در آید بعد از ان شیخ الاسلام چشم پرآب کرد و فرمود این حکایت آن روز بشرف حافی تائب شد خود باز آمده پشیمان گشته روی بدرگاه خواجه جنید بغدادی آورد و بر دست ایشان تائب شد و چنانچه رسم مقراض و خرقه بود او را با ما موخت بعد از ان خواجه بشر حافی بازگشت و تا آن زمان که بر نیت تخلین جوین در سپا نکرد سوال کردند که خواجه چرا تخلین نمی‌پوشی فرمودند چه مجال باشد که بر بساط بادشاهان تخلین بپوشم نمی‌توانم این است که نمی‌پوشم دوم آنکه در آنروز که با خدای عزوجل آشتی کردم بای برهنه بودم اکنون شرم می‌آید تخلین چگونه بپوشم بعد از ان بر لفظ مبارک راند که اهل سلوک فرموده اند که هرگز از مرید این شیخ برخاستن نزیب و سنت و جماعت نزنند و حکایت او موافق کتاب الله و سنت رسول الله تعالی باشد و اینچنین نیز است

زیرا که دود از آتش خبر میدهد و مرید از پیر خود و لهذا بیشترین مریدان در ضلالت میباشند از اینجاست که کمال
 نداشتند اندامها بکسین ارادت است و کمالیت زیرا که مقراض ستری است از اسرار الهی و هیچ کس بدین سر
 مطلع نیست اگر چه بعضی گفته اند که مقراض قطع علائق است میان بنده و مولی پس مقراض اینچنین کاری
 دارد نمازه بر کسی نباشد که دست گیرد پس معلوم شد که درین راه بے مجاهده و مشقت از قبول نباشد
 بعد از آن فرمود که دل مومن عظمتی و کرامتی دارد در حضرت الهی اما خلق از اصلاح دل غافل انداجرم
 در ضلالت و گمراهی می افتند که جا را اصل السلوک فی القلوب لقوله علیه السلام قلب المؤمن عرش الله تعالی
 بعد از آن فرمود در ویشی که هنوز در هفتاد حجاب بود ذره در آن روشنی راه نیافته باشد و خواهد که مرید
 کند و خبر از ماندن مقراض و خرقه نداشتند باشد چنانچه خود گمراه است آن بیچاره را نیز گمراه کند و در ضلالت
 اندازد پس در ویش عالم بیاید و صاحب قوت تا ماندن مقراض و دادن خرقه هیچ خلانی میان سنت و
 جماعت نرود انگاه بدانند که پیر و مرید هر دو گمراه هستند بعد از آن فرمود که خواهه شقیق بلخی حجت علیه
 در دلیل الشافی مینویسد که هر که از خلق عزت نداده اند پندار که از عزت حق دور گردانند زیرا که تلامذ
 خلق و اهل آن فقیر از زیان خالی نیست و مرزنده و جوینده مولی را باز میدارد چنانچه در مسلک سلوک
 نوشته دیده ام از خواهه بایزید بسطامی قدس الله سره الغزیز که سالک این مسلک را میباید که بی حاجت
 از خانه بیرون نیاید و برودان فاش نشیند مگر به مجلس عالم و با وجود آن سخن بے حاجت گوید انگاه تاثیر
 بندگی خود به بند تاچه روشنی در ضمیر او پیدا آید بعد از آن بر لفظ مبارک را ندک چون پیر مقراض بر سر
 مرید براند اول بگوید تا او در حال غسل کند و چیس شیرینی بدست خود در دهن او بکند اما بدین نیت سه بار
 خود بگوید بحضرت الوهیت که الهی بنده خود را بذوق طلب او خویش شیرین گردان بعد از آن اگر نشسته
 خلوت است خلوت فرماید و اگر نه سکوت و ارادت تلقین نماید بعد از آن فرمود که در اسرار العارفين بنشیند
 دیده ام که خلوت چهل روز است و بعضی گفته اند که هفتاد روز و بعضی نود و نه روز اما قول معتبر این است که
 شیخ عبد الله ستری گفته لیکن در طبقه جنیدیه دوازده سال است و نزدیک طبقه بصریه بست سال اما
 بر قول اکبر اهل سلوک تعین است مقصود آنکه ریاضت مغلوب کردن نفس اما چه است و عزت مجوس
 کردن تنگ نفس است اما مسلمانی را نکرده اما سلوک در نهب مشایخ طبقات مراقبه است که در خلوت بجز فرقیه
 دیگر اختیار نکند چون خواهد که در عزت و خلوت نشیند جامعه سر خود بپوشد تا از برکت آن جامعه او را روشنی
 حاصل گردد زیرا که خرقه دادن همین است و بعضی از مشایخ طبقات گفته اند چنانچه خواهه فضیل عیاض و خواهه
 حسن بصری رحمهما الله علیهما نوشته اند که اول پیرای باید طاقین خود بر مرید نهد بعد از آن تلقین ذکر نماید

وسکونید که ذکر است اول لاله الاله دوم سبحان الله والحمد لله لاله الاله و الحمد لله لاله الاله است سیم
یا حی یا قیوم اگر چنانچه ذکر اول اختیار کنند نه بار بگوید لاله الاله دوم هم بار بگوید محمد رسول الله است و یکبار
کلمه سبحان الله بعد از آن سی بار یا حی یا قیوم اما باید که به آواز بلند گوید که اهل اونیز از استماع آن حظی
بگیرند و بهره برند و چنان گوید که همسایگان بشنوند بعد از آن فرمود که در طبقه جنیدیه دو ازوه بایست
و نزدیک مایز اما شیخ الاسلام فرمود که چندان ذکر بگوید که هر تار موی که بر تن اوست زبان گردد و تهرین
محل بر لفظ مبارک راند که بچی بیغیر در وقت ذکر گفتن چنان بیروش شدی که روی بصحرانهادی و از غلبات
شوق با آواز بلند گفتی که ای منزله از مکان خود غزبت کن که دلم پر شد از اندیشه ذکر تو و اگر خود بگویم و ذکر تو
نباشد در آن زمان بسیم بعد از آن فرمود شیخ الاسلام حاجه یوسف حنیقی قدس الله سره العزیز در شرح الاسرار
نوشته است که ذوالنون مصری رحمة الله علیه فرموده که شیخ و مرید یچو دایه است و طفل و هرگاه یچو بدست
کند و او را یچیسے دیگر مشغول کند تا کوک خوشدل شود و اس گیسو پس همچنین پیر مرید را گیسے ذکر فرماید
و گاهی قرآن خواندن ارشاد نماید بگوید چیز قرار گیرد بعد از آن فرمود که این قدر هم گوید که با اهل دنیا
بسیار نیامیزد و با ایشان صحبت نکند که صحبت مردم دنیا دل فقیر را پریشان میدارد و تهرین محل فرمود که
بسیچ چیز در ولش رازیان کار تر از صحبت تو انکار نیست چون در ولش عزلت گیرد کار دین و دنیاوی
ساخته گردد بعد از آن شیخ الاسلام بزرگان مبارک راند که همه حال پیر و مرید همچنین بیاید که بالا شرح داده
شده است آدمیم برسردعا اگر کسی را شیخے کامل نباشد کتاب اهل سلوک را پیش خود دارد و متابعت
آن نماید تا بقا به ارادت و مقراض هم رسد نگاه فرمود شیخ را واجب است که مرید را وصیت کند تا از
صحبت ملوک و اهل دنیا کسان را که ملک دنیا میگویند اجتناب نماید و طالب شهرت و ثروت نباشد و
سخن زیاد گوید و قدم خود نعل حاجت دیگر جای نبرد که در آنجا و در آن راه اصل از دنیا باز بودن است
حب الدنیا را کس کل خطیئة بعد از آن تهرین محل فرمود که از سجاده دور نشود مگر بقدر حاجت زیرا که صاحب
طریقیت گفته اند چون دانشمندسے هر روز بطالب دنیا بگردند پس علم حلال و حرام که بیان کند و اگر صوفی در
کوچه و بازار رود اقامت سلوک و سجاده کند و بعد از آن بر لفظ مبارک راند که ابو بکر شیلی رحمة الله علیه فرمود
علامت روندگان راه قبول آفت و بهر طریق که باشد شب جمعه را اقامت کند و در ذکر یاد تلاوت یاد نماز
اما فاضل ترین آفت که نماز بگزارد و صفت معراج همین است که الصلوة معراج المؤمنین واقع شده بعد از آن
فرمود که اهل سلوک گفته اند که اصل سلوک ریاضت است و غمزه ارادت غمکه بنده خود را از اهل دنیا و صحبت
اغیا و ملوک و هوائے نفس دور دارد و صحبت صاحبان اختیار کند بر حکم این حدیث قال النبی صلی الله علیه

صحة الصالحين نور و رحمة للعالمين الحمد لله على ذلك .

بتاریخ یا زود هم ماه مذکور سنه خمس و خمسين هجرت مائت دولت پای بوس حاصل شد سخن در جماعتی افتاده بود که بنام مشغول می شوند و به استغراق تمام از خود خبر ندارند بر لفظ مبارک رانند که در وقتی از غریزین مسافر بودم در ویشان را دیدم از خود مشغول بودند شب همانجا برابر ایشان بودم چون روز شد حوضه نزد یک شهر بود اینجا رفتم تا تجدید وضو کنم در ویشی را در یافتم از خود ضعیف بود از حال او پرسیدم فرمود امروز مراد است که زحمت عارضه مشکلم دارم از ان ضعیف ام الغرض امروز هم نزدیک آن در ویش بودم چون شب در آمدی زحمت ادقوی تری شدی معلوم شد که هر شب این در ویش را صد و بیست کعبت نماز وظیفه بود هر بار که بقضای حاجت برفتی در آمدی و غسل کردی و دو گانه نماز گزاردی همچنین در آن شب شصت کعبت در آب رفت و غسل بکرد و دو گانه نماز گزاردی و آن وظیفه خود تمام کرد و آخر با چون در آب آمد جان بخی تسلیم کرد بعد از ان شیخ الاسلام چشم پر آب کرده و می های گریست و فرمود زهی راسخ الاعتقاد که در بندگی او بود تا آخر نفس از ان قاعده برنگشت و تا آنرا سر انجام نرسانید جان بدوست نداد انگاه فرمود که این کس را زحمتی در دردی می شود پس بدانند که ویرا از گناه پاک سازد و دلیل خیریت او است بعد از ان فرمود که رفتم به خدمت شیخ سیف الدین ماخرزی رحمه الله علیه در بخارا بودم مردی بخدومت ایشان بیاید و سلام کرد و گفت یا امام من ماله دارم امروز مدتی است که در آن مال انقصان پیدا آمده است و وقتی از اوقات اعضاء هم زحمت میشود شیخ سیف الدین ماخرزی قدس الله سره الغریز فرمود که ای برادر چون مومن را مال نقصان پزیرد قصودے در زکوة پیدا آمده باشد و در نفس که مرض پیدا آید دلیل صحت ایمان بود انگاه هم درین محل فرمود که اصحاب تابعین در آثار خود مینویسند که فردای قیامت آسنا و صدقنا فقرا را چندان درجه دهند که جمیع خلائق آرزو خواهند که لے کاشش که در دنیا ما فقیر حال بودیم و طائفه مرضی را چندان نواب دهند که همه خلق آرزو کنند که کاشش ما نیز در دنیا رنجور حال میشدیم تا به این مراتب میرسیدیم بعد از ان فرمود که مردم را بیاید که در کردگار خود بر آید و بماند همه دردی و فحنتی که میرسد از کجاست زیرا که طبع نفس خود هم خود میباید بود انگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و بگریست و این شنبوی بر لفظ مبارک رانند **س** لے بسا در دکان ترا داروست **س** لے بسا شیرکان ترا آهوست **س** بعد از ان سخن فرین باب افتاده بود که بیاید همه حال عقیده در باب درویشان و حسن ظن در حق ایشان نیک بود تا از برکت شان هیکس در حمایت حق بود بعد از ان هم درین محل بر لفظ مبارک رانند که شیرخان والی اوچه و ملتان بود در حق دعا گوئی چندان عقیده نداشت که بر زبان آید یا در حق او این بیت گفته میشود **س** فهو کمال انشئت خبره **س** انک خبرت شو که فهو خیر **س**

بعد از چند روز بهمان سال کفار در آن دیار رسیدند تمام نهب که دزد و سرورند آنجا همدین محل فرمود که روزی
 بطرف سیستان مسافر بودم خدمت شیخ اوحد کرمانی را در یافتم رحمة الله علیه مراد کنار گرفت و فرمود زهی
 سعادت که بر ما رسیدی الغرض در جماعت خانۀ نوشته بودم همچنان ده فقیر در لیش صاحب نعمت بیاند
 و یکدیگر در اظهار کرامات و بزرگی سخن میگفتند بعد از آن تا اینجا سخن کشید که اگر کسی صاحب ولایت است
 که امتی میان خویش اظهار کند گفتند اول شائبه آنست که پیش قدم درویشانند شیخ اوحد کرمانی نیز روی سوسے
 درویشان کرد و گفت والی این شهر بالفعل بر ما عقیده ندارد و ما وقتی از اوقات تصدیح میداد اگر
 از میدان امروز سلامت باز آمدیم بودیم که خواجۀ اوحد کرمانی این لفظ بزبان مبارک راند آسند
 بیاید و خبر گفت که بهین زمان بادشاه این شهر گوی در میدان میبخت از اسپ خطا کرد و گردن جهره او
 بشکست و بر جا برد آنجا درویشان روی سوسے دعا گوی کردند که شما نیز بنامید دعا گوی سرور مراقبه کرد
 بعد از زمانی سر برآورد و گفت چشم پیش کنی درویشان سرور پیش کردند خود را و مراد خانۀ کعبه استاده
 دیدند زمانے همدان مقام باز آمدیم درویشان اقرار کردند که اینک درویشی است بعد از آن دعا گوی
 و شیخ اوحد کرمانی روی برویشان آوردیم که ما کار خود کردیم شما نیز قدم بنامید تا ما شناسیم همین که این سخن
 گفتیم درویشان سرور خرقه کردند و ناپیدا شدند خرقه خالی افتاده ماند آنجا شیخ الاسلام روی سوسے
 دعا گوی کرد و فرمود مولانا نظام الدین هر که در کار خداست خدا در کار اوست یعنی هر که در خدمت
 حق تعالی تقصیر نکند و آنچه رضای دوست باشد آن بکند و بر نفس کار زار چون غازیان بکند بعد
 از آن هر چه رضای آنکس باشد حق جل و علا هر چه پیش او موجود دارد بعد از آن فرمود که وقتی جانب
 بدیشان مسافر بودم در آن شهر بزرگان او لیا بودند چنانچه عبد الواحد بنسبه شیخ ذوالنون مصری قدس الله
 سره العزیز بیرون شهر میان غاری مسکن داشت چون شنیدم نزدیک آن غار شدم دیدم که آن بزرگ
 زار و نزار گشته یک پای او درون غار است و پای دوم بیرون و خود بر یک پای نهاده استاده و آن را
 بریده در عالم خیر استاد و چشم در هوا مانند نزدیک او شدم سلام کردم روسوی من کرد و گفت بایست سه
 شبانروز استاده بودم بمن التفات نکرد بعد از سوم روز در عالم صحو آمدگفت لے فرید نزدیک من میای
 سوخته گردی و دور مر که مسحر گردی اما بشنو حال ما جراحی ما امروز هفتاد سال است که درین غار استاده
 بودم عورتی را دیدم که میگزشت خاطر من میل کرد و خواستم که بیرون آیم تا فغیب آواز داد که اے
 مدعی عهد این بود که بغیر آویزش سخن نکتی کار موجود بود این پای را از آن بریده بیرون انداختم زیرا چه
 بنهروای نفس بیرون آید بود اکنون قریب سی سال است کم یا بیش داخل این هفتاد سال عمر که چنپن در عالم خیر

مانده ام و می ترسم که فردای قیامت این روی چگونگی خواهد نمود درین حال شرمزده ام انگاه ملک الشایخ فرمود که شب هفتاد و پنج گزیم که بوقت افطار شیر و قدری درو خرماد طریق کرده پیش آن بزرگ آوردند و بنهادند شمار کردم ده عدد خرماد بود فرمود ای فرید هر روز پنج خرماد وظیفه من بود امروز ده عدد آمده است پنج خرماد از آن تست بیا شیرستان و افطار کن چون آن بزرگ شیر و خرماد پیش نهاد و عاگویی روی بر زمین آورد و بازگشت و آن را تامل کرد آن بزرگ هم در عالم خود مشغول شد همچنان خلیفه بدیشان با کوه کبّه بادشاهی خود بیاید روی بر زمین نهاد و بایستاد آن بزرگ فرمود چه حاجت داری که آمده خلیفه گفت در سیوستان والی مفسد مال نمیدهد اجازت میطلبم که برو بیارم بهم کرد چوبی پیش داشت بر فور آن چوب بردست گرفت و جانب سیوستان بینداخت گفت بزدم والی سیوستان را چون خلیفه انجین دید بازگشت چند روزی نگذاشته بود که کسان او مالهای فراوان آوردند و حکایت کردند والی سیوستان به بارعام داده بود و بر تخت نشسته حکم میکرد و درین میان با چوب دستی از دیوار بیرون آمد بزد و گردن از تن او جدا شد بر زمین افتاد و بگرد این آواز برآمد که شیخ عبد الواحد ما بدیشان ست این دست او بود که این را بگشت بعد از آن شیخ الاسلام فرمود که چند روز ملازم صحبت ایشان بودم آخر خصمت این عاگویی از زانی داشتند انگاه به اجازت آن بزرگوار بازگشتم و شیخ الاسلام نماز گزاردن مشغول شد ۴

بناستخ سیزدهم ماه مذکور سنه خمس و ستمین دست مآت دولت قدمیوس میرشد سخن در بزرگی شیخ ابوالغیث یعنی افتاده بود و شیخ سعد الدین حموی به لفظ مبارک را ندک شیخ ابوالغیث یعنی قدس المد سره العزیز از حد بزرگ بود و شیخ یوسف بخشی و شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ فرید الدین عطار و شیخ عثمان هارونی قدس المد اسرار هم را دریافته بود و بزرگان و دیگران نیز بعد از آن فرمود که درین ملائغل نازل شدین اگر در گفته خواهد ابوالغیث در صومعه بود خلیفه روی بدیشان نهاد و عوضه داشت کرد از حال آمدن مغل بر فور خواهد ابوالغیث چوکی خرد پیش داشت بردست خلیفه داد خواهد ابوالغیث گفت که چون شب در آید این چوب در لشکر ایشان پرتاب کن چون شب در آمد بحکم اشارت خواهد همچنان کرد و به از میان لشکر کافران افتاد چنانکه یکدیگر خود را هلاک کردند آخر معلوم شد که لشکر بنر پوشان بود که کفار را چونم رسانید چون روز شد یک نفر از میان مغل زنده بازگشت بعد از آن همدین محل حکایت کرد که شیخ قطب الدین بختیارادشی قدس المد سره العزیز فرمود که وقتی من و شیخ جلال تبریزی و شیخ بهار آمدیم کربلا قدس سره در لمان بودیم و آن روز قباچه والی لمان بود بیاید و عوض داشت کرد که مغل نزد یک شهر رسیدند چه میفرمایند شیخ قطب الدین تبریزی داشت او را و او که برو جانب لشکر ایشان بفرست بحکم اشارت خواهد همچنان کرد

یک نفر مثل نمانده بود همه رو بگریز نهادند بعد از آن همدرین محل فرمودند که درین اسماک باران شده بود خلق در قحط پلاک شدند کشتی تنگ میگشت باران از آسمان نمی آمد خلیفه من با جمله خلق بر شیخ ابوالغیث رجوع کردند و گفتند که دعای باران بخوانند فرمودند فردا جمله نمازگاه من حاضر شوید چون روز شد بحکم اشارت شیخ خلق نمازگاه حاضر شدند شیخ ابوالغیث بیامد و بالای منبر بر رفت حمد و ثنای خداوند درود بر مصطفی صلی الله علیه و سلم بگفت بعد از آن سوی آسمان روی کرد و گفت الهی اگر طاعت من بحضرت تو قبول است باران رحمت بفرست هنوز این سخن از زبان نه برآمده بود که باران رسید چندان بسیارید که پنج شبانه روز آب از آن شهر کم نشد و خلق آن دیار سوگند خوردند که تا عمر اینچنین باران وقتی نشده بود بعد از آن حکایت نقل ایشان فرمود آن روز که شیخ ابوالغیث نقل خواهد کرد نماز با مداوگرز آورده بود و بر سر صفا بر حکم قانون هر روزه قرار گرفته بود و مشغول بود چنانچه اشراق بگذارد و میب یاری در خدمت ایشان حاضر بود او را گفت غسال را طلب کن و جامه و سبوحه و خوشبو موجود آریار بحکم اشارت غسال را طلب کرد و همه چیز آورد بعد از آن گفت که این مقام خالی کنیده تا شهسواران خدای را جای بر آید شیخ سوره نیس آغاز کرد هر گاه تا اینجا رسید که سبحان الذی بیده ملکوت علی شیء و الیه ترجعون روی باز کرد و هضم نمود و جان بدوست تسلیم کرد و از گوشه خانه آواز برآمد که دوست به دوست پیوست ملک الموت بچار وارند آنگاه شیخ الاسلام های های بگریست و نعره بزد و بهیوش شد و چون بهیوش باز آمد این مثنوی بر زبان مبارک راند **د** در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند به کاخ ملک الموت گنجد هرگز به آنگاه همدرین میان غلبات شوق فرمود که چون ایام عمر مهتر موسی صلوات الله و سلامه علیه بسر آمد روزی در راه میگذشت و چون مستان میخرا مید که با ملک الموت ملاقات شد سلام کرد جواب سلام باز داد پرسید که تو کیستی گفت ملک الموت مهتر موسی در شوق و اشتیاق بود دست بر آورد و ولجا پنجه بر روی ملک الموت چنان زد که از پیش مهتر موسی علیه اسلام گریخت گفت بار دیگر نیام چون ملک الموت بمقام خود باز آمد سر سجده نهاد و گفت الهی مرا بر کسی فرستادی که اگر از پیش او نمی گریختم مرا پلاک کردی آنگاه خطاب آمد که ای ملک الموت تا بدانی که میان مجبان ماغیرے کار ندارد ما و اینهم و دوست با بعد از آن مهتر موسی روز دوم نماز گزارده مستقبل قبله در بیت المقدس نشسته بود مهتر جبرئیل علیه السلام در آمد و سلام کرد و بعد از سلام صلوات فرستاد سببی از بهشت آورده بود بدست مهتر موسی علیه و علی نبینا الصلوٰة و السلام داد و همین که مهتر موسی آن سبب را بوی کرد بوسه دوست از سبب در داغ او بر رفت نعره بزد و جان بداد چون شیخ الاسلام این حکایت تمام کرد گنجیست چنانچه در همه حاضران گریه اثر کرد نعره از مجلس برخاست و شیخ الاسلام بهیوش شد این مثنوی

بر زبان مبارک راند **س** در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند، کاجنا ملک الموت گنجد هرگز به آنگاه همدین
 محل فرمود که بزرگے از مشایخ کبار وقتی با جمیع صحاب خود بر سر روضه مهتر موسی صلوة الله وسلامه علی نبینا و
 علیه رسیده از روضه مهتر موسی آواز بر آمد رب اربی النظر الیک آن بزرگ فرمود اینک عشق اگر زنده
 بود همچنین بود اگر مرد همچنان سست و چون خواهد خواست همچنان خواهد خواست انکاه فرمود چون فزار تمی
 شود مهتر موسی علیه السلام دست در کنگره عرش زنده فریاد کند رب اربی النظر الیک اگر او را در آن حال
 فرشته گان گیرند جمله رقیماست از بسیاری اشتیاق بر هم زنده بعد از آن شیخ الاسلام روی سوسے من کرد که
 طالب باید که در محبت و عشق مطلوب در هر حال مستغرق شده در یاد او باشد و هر روزی و هر ساعتی و
 هر لحظه و هر لمحہ عشق او باید که زیادت شود تا از آن طائفه گردد که پیش ازین بود انکاه بارها در غلبات
 شوق این مثنوی بر زبان مبارک راند **س** در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند، کاجنا ملک الموت
 گنجد هرگز به بعد از آن همدین محل فرمود که وقتی جوانی در حالت نزع بود و او یکی از واصلان حق
 بود چون عمر و سسپری شد ملک الموت از شرق تا غوب گشت بیج جا آن جوان را نیافت باز در مقام
 خود آمده سر بسجده نهاد و مناجات کرد که خداوند آن جوان را نمی یابم که نام او از تخته پاک شده است فرمان
 آمد که در فلان خرابجهت چون ملک الموت باز آمد در آن خوابه تفحص کرد و نیافت باز با گشت در مقام خود
 آمد فرمان خدایتعالی در رسید که یا ملک الموت جان دوستان باستانی که قبض گنی و یا ایشان را به بینی و دریا
 اما آنجا که دوستان اند ایشان در یاد او بر نام و بهوای ما چنان جان بدهند که خبر نداری بعد از آن شیخ
 الاسلام قدس الله سره العزیز چشم پر آب کرد و مائی های بگریست و این مثنوی بر زبان مبارک راند
س در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند، کاجنا ملک الموت گنجد هرگز به بعد از آن همدین محل
 فرمود که از آن وقت که برادر م شیخ بهاؤ الدین زکریا قدس الله سره العزیز نقل خواهد کرد و پس برگرد
 ایشان صدر الدین پیش در استاده بود مردی بیامد مکتوب بردست او داد و گفت این مکتوب باز
 کنخی فرمان است که بدست شیخ صدر الدین برده تا او بردست شیخ بهاؤ الدین زکریا رساند تا او بخواند
 شیخ صدر الدین به عنوان نام بخواند مائی های بگریست و گفت دائم که طلب دوست نیامد ملک الموت
 که بدین صورت آمده گفت آری گفت شما چرا منی روید فرمود مرا فرمان است که بردست شما بدهم خدمت
 شیخ را شاید همدین که شیخ صدر الدین نامه میاورد شیخ بهاؤ الدین مشغول بود چون فارغ شد روئے
 بر زمین آورد و این مکتوب بردست شیخ داد چون شیخ این مکتوب را بستد باز کرد و بشرف مطالعه مشرف
 گشت فرمود و در نشوید انکاه سر بسجده نهاد و جاق بداد و از درون نغره برآمد که شیخ بهاؤ الدین بدوست پیوست

انگاه شیخ الاسلام قدس المدرسه الغزیز لغزه نزد و بهوش شد و در بهوشی این لفظ بر زبان مبارک آورد
 روزی باشد که این چنین نوم و بد دست رسم و این بیت میخواندند **س** در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند
 کاجنگلک الموت گنجد هرگز به انگاه درین نخل حکایت شیخ سعدالدین حمویه رسید فرمود از حد بزرگ بود بسجده
 رسید آنجا چند روز قرار گرفت در آن شهر مسلمانان زحمتی بودند این ماجرا شنید فرمان شد هر که مرضی و زحمتی
 دارد پیش من آید بکلم اشارت شیخ جمله بیمار را پیش آوردند دست مبارک خود بر ایشان فرود می آورد
 حق تعالی از برکت دست او چندین هزار بیمار را صحت داد انگاه بازگشت و در غزنین آمد چند نفر معیوب و
 بودند آنجا دست بر ایشان فرود آورد و بفضل خدای تعالی از برکت دست مبارک ایشان را زحمت شد
 بعد از آن شیخ سعدالدین در اوچه رسید چون نقل ایشان نزدیک شد همدان روز که شیخ نقل خواهد کرد با
 جمله یاران بیرون آمد زمین صحرا بود مستقبل قبله سوره البقره آغاز نمود تا شراق ختم قرآن کرد و در سبزه
 افتاد و جان بداد او از بر آمد چنانچه همه حاضران شنیدند که بنده نیکبخت بود بخدای تعالی رسید بعد از آن
 شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و این بیت بر زبان مبارک راند **س** در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند
 کاجنگلک الموت گنجد هرگز به بعد از آن همدان محل فرمود که شیخ سیف الدین ماخرزی رحمه الله علیه
 رسم بودی جایی که نماز گزاردی بهانجا خواب شدی تا ثلث شب بگذشتی انگاه برخواستی امام و مؤذن
 حاضر بودی نماز ختم بگزاردی و بیدار بودی تا صبح عمار و همچنین بگذشت بعد از آن همدان محل فرمود که
 مردی در بخارا شبی در خواب دید که شعل سوزان از دروازه بخارا بیرون میرفت بیدار شد بخدمت
 بزرگ آمد خواب خود بگفت آن بزرگ تعبیر کرد که صاحب نعمتی ازینجا نقل خواهد کرد همدان محل فرمود که
 شیخ سیف الدین ماخرزی نیز بپرخود را در خواب دید که ایشان میگوید که اشتیاق بسیار شد در آن هفته
 تذکیر متواتر گفت در آن تذکیر ذکر فراق بود و دواع خلق همه حیران که چه میگویند سخن در دواع و فراق میگویند
 انگاه تسخیر تمام آورد روی سومی جمع آورده گفت که ای مسلمانان بدانید که پر من مراد خواب میخواند
 من میروم خیر باد این بود که گفتم فرود آمد در خانه رفت همان شب که نقل خواهند کرد جمله اصحاب شسته بودند
 و مشعل می سوختند شیخ سیف الدین در فراق پاسی از شب گریخته که بزرگ صوف پوشیده سیب برد
 گرفته بیاوردی بر زمین آورد و آن سیب دست وی داد و بوی کردن همان بود و جان بحق تسلیم شدن
 همان بعد از آن شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و بگریست و این مثنوی بر زبان مبارک راند **س**
 در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند کاجنگلک الموت گنجد هرگز به بعد از آن شیخ الاسلام
 و شیخ بدر الدین غزنوی و مولانا اسحاق رافران داد که شامین مثنوی بگویند تا مار قص کینم نهدت شیخ را

وقتی پیدا شده بود که تا سه شبانروز از خود بیخود می نمود بعد از آن در عالم صحو افتاد و آنقدر علی ذلک +
 بتاریخ بخت و پنجم ماه مذکور سنه الیه دولت پائی بوس میسر شد چند نفر مدلیش از خدمت
 شیخ بهاء الدین زکریا قدس العدره العزیز آمده بودند حکایت در سلوک میرفت شیخ الاسلام بر لفظ
 مبارک راند که راه طریقت همه رضا تسلیم ست نفسی اگر کسی شمشیر برگردن زند بران راضی باشی موم
 نرانی شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند که هر که اینچنین بود او درویش ست همدین سخن زالے خراشیده
 چشم گریان و دل بریان بیاید و روی بر زمین آورد شیخ فرمود نزدیکتر میا چون آن زال بیاید شیخ
 الاسلام آهسته از او پرسید که کیف حالک زال گفت لے بزگوار امر و زبنت سال ست که فرزند می
 از من جدا شده منیدا نم در حیات ست میا در جمات خدمت شیخ الاسلام قدس العدره العزیز سردر و قبا
 کرد تا دیری در بحر مکاشفه مستغرق بود چون سر برآمد و درو سوی آن زال کرد و گفت پسر تو بیام
 زال چون بشنید روی بر زمین نهاد و باز گشت و در خانه رفت ساعتی بر نیامده بود که پسرش در بیامد
 و دستک زد زال پرسید که بر در ضعیفان کیست گفت منم فلانی پسر تو زال پیش در بیامد و جگر گوشه خود را
 بدید در کنار گرفت درون خانه برد و پرسید که کجا بودی گفت از اینجا نزار و پانصد کرده گفت امر و جگوبه
 آمدی گفت بر کنار دریا استاده بودم خاطر من سوی تو کشان شد میگوییستم ناگاه مروی سپید موئی
 خرقه پوشیده از نزدیک آب پیدا شد فرمود که چرا میگویی کیفیت حال باز گفتم گفت اگر من ترا بر م
 چه کنی این سخن او مرا بغایت دشوار نمود آن درویش گفت دست مراده و چشم پیش کن و بچنان کردم خود را
 بدیدم که بر در خانه خود ایستاده زال در یافت آن شیخ الاسلام ست بر فور بیامد و سر در قدم آنحضرت آورد
 و باز گشت بعد از آن شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند که سخن درین بود که اگر روی یا طاعتی از تعبد فوت شود
 گوئی که آن برابر برگ ست بعد از آن شیخ الاسلام همدین نعل فرمود که وقتی در خدمت شیخ یوسف حشمتی
 قدس سره حاضر بودم یک نفر صوفی بیامد روی بر زمین آورد و گفت امشب بخواب دیده ام که میگوید قنار تو
 نزدیک رسیده است شیخ الاسلام و شیخ یوسف حشمتی قدس العدره هر دوئی سوئی آن مرد کرد و گفت من در روز
 از تو نماز با دعا و قضا شده است چون او اندیشید که در بهان بود که خدمت شیخ الاسلام فرموده بود ضرورت
 باشد که آن خواب بتوانم زیر بر که از صاحب و رو هر چه فوت شود محل مرگ ست چنانچه می آرند وقتی قاضی
 رضوی الدین رحمة الله علیه سوره نیس و طیفه بود آنروز فوت شد بر اسب سوار شده بود از اسب خطا کرد و پائے
 مبارک ایشان بشکست آخر الامر چون گرد خود بر آمد آنروز سوره نیس خوانده بود بعد از آن شیخ الاسلام
 قدس العدره العزیز بر لفظ مبارک راند که صاحب و رو را باید که آنچه و طیفه باشد اگر در روز نتواند

در شب بخوابد هیچ حال و طیفه خود را ترک ندهد که شومی ترک ورد او بهر ساکنان شهر اثر کند و آن شهر را خرابی پدید آید بعد از آن همدین محل فرمود که وقتی سیاحتی بر دو عالمی آمده بود از حالت و مشی حکایت کرد که چون آنجا رسیدم آن شهر را خراب یافتم که زیاده از بست خانه آباد نبود از خرابی آن شهر تقصص کردم گفتند که در شهر مسلمانان همه سستی بودند صاحب ورد چنانچه چند نفر مسلمان و طیفه خود ترک دادند یک سال بر نیامده بود که مغان در آمدند و جمله شهر را خراب کردند از شامت ترک ورد ایشان این شهر خراب شده است و مسلمان را اسیر کردند شامت ترک ورد چنین باشد بعد از آن شیخ الاسلام فرمود که شیخ معین الدین سجری را قدس المدرسه الغزیری هم بود چون کسی از همسایگان نقل کردی برابر جنازه او برفتی و بعد از بازگشتن خلق بر سر گور او بنیستی او را وی که معناد آمده است تمام کرده بازگشتی چنانچه یکی از همسایگان ایشان در اجمیر نقل کرد بحکم قانون و نبال جنازه او برفت چون او را دفن کردند خلق بازگشت و خواجه بر سر گور او ماند بعد از زمانه برخاست شیخ الاسلام قطب الدین میگوید که من برابر بودم دیدم که گونه ایشان دمدم متغیر شد و همان زمان بر قرار خود باز ماند برخاست و استاده شد درین سخن گفت که احمد مدیعت نیکو چیزی است شیخ الاسلام قطب الدین اوسى از آن حال سوال کرد فرمود از زمان که این مرد را دفن کردند و خلق بازگشت نشسته بودم و دیدم که فرشتگان عذاب بیامدند خواستند که او را عذاب کنند همچنان شیخ عثمان مارونی قدس المدرسه الغزیری پیدایش این سخن گفت که او از مریدان من است چون خواجه عثمان این سخن گفت بفرشتگان فرمان شد بگوئید که این برخلاف تو بوده است خواجه فرمود آری اگر چه برخلاف ما بوده است اما چون خود را در پله این درویش بسته است نخواهیم که او را عذاب کنند فرمان آمد که لای فرشتگان دست از مرید شیخ بدارید که او را بدو بخشیدم بعد از آن شیخ الاسلام قدس المدرسه الغزیری چشم پر آب کرد و فرمود که نیکو چیزی است خود را در پله کی بسخت نگاه این شومی از زبان شیخ قطب الدین یاد داشت فرمود که گر نیک شوم مرا از ایشان کیسزند و در بداشتم مرا بدیشان بخشند و نگاه فرمود که وقتی مرا حالتی پیدا شد و می سومی حاضران کرد و بر لفظ مبارک را ند که اگر گویندگان باشند سماع بشنویم قضا آنرا گویندگان حاضر نمودند مولانا بدر الدین احقاق تمام مکتوبات و رقعات و جزآن که در خطبه داشت دست انداخت همان مکتوب که به ده است بر آمد و آن را بخد مت شیخ الاسلام آورد فرمود که بایست بخوان چنانچه مولانا بدر الدین احقاق بایستاد و بخواند که فقیر حقیر ضعیف نحیف محمد عطا که بنده درویشان است و از سر و دیده خاک قدم ایشان چون این قدر بخواند شیخ الاسلام بشنیدن حالی و ذوقی پیدا شد که در و هم و فهم اینکس نماند و رباعی مکتوب این یاد کردند رباعی آن غزل کجا که نکمال تو رسد و آن دیده کجا که در جمال تو رسد

گفتم که تو پوره برگرفتی ز جمال ۴۰ آن روح کجا که در جلال نور سده ۴۰ نگاه شیخ الاسلام را یک شب بارون
درین رباعی ذوق سماع گرفت و بهوش بود بعد از آن حکایت شیخ الاسلام بختیار اوشی افتاد قدس الله سره
الغزیز بر اغظ مبارک راند شیخ قطب الدین و شیخ جلال الدین تبریزی قدس الله سره با الغزیز ملاقات کردند
حکایت سیاحی میکردند و عاگویی بخدمت ایشان حاضر بود شیخ جلال الدین تبریزی قدس الله سره الغزیز
حکایت آغاز کرد که وقتی جانب قرش مسافر بودم بسیار بزرگان را خدمت کردم الغرض بزرگی را در میستم
نزدیک شهر سعادت قدس ایشاں حاصل شد غاری بود که در آنجا بزرگے مسکن داشت چون بدور رسیدم
او را در نماز دریافتم چندان صبر کردم که از نماز فارغ شد سلام کردم جواب سلام باز داد که علیکم السلام یا
شیخ جلال الدین من تحیر و حیران ماندم که او نام من چه داند آغاز کرد که بناگهی العظیم الخیر آنکس که ترا بمن آورد
همون خبر کرد که جلال الدین در ویش می آید بر فور روی بر زمین آوردم فرمان شد که بنشین بنشینم آن بزرگ
حکایت کرد که وقتی در شهر صفایان بودم در ویشی را دریافتم پیری با عظمت صد و پنجاه سال عمر او بود از
بنسگان خواج حسن بصری رحمه الله علیه هر که از مسلمانان و غیر ذلک بهر مہمی که می آمدند بنویزان بزرگ را نویی یا
که بهم ایشان آخر رسیدے بعد از آن گفت که من هزار و هفت صد پیر را خدمت کردم هر کس نصیحتے و پندی گفته اند
اما از آنجمله آخر کسی بود که مرا پند داد و خواجہ شمس الدین و العارفین بود که او فرمود ای درویش اگر بخوابی که
بخدای تعالی ببری و بدو نزدیک شوی از دنیا نیز ارشود از اہل دنیا دور ماندن در ویش ہم از سبب علائق
دنیاست که سوسہ خطا ما ہمین حب دنیاست هر که از اہل دنیا نیز ارشد بخدای تعالی رسید پس ای جلال الدین
مردان خدا از همه بریدہ اند تا بخدای تعالی رسیدہ اند بعد از آن شیخ جلال الدین گفت من شب ہما سجا بودم وقت
افطار دیدم دو قرص جوین از عالم غیب پیدا شد آن بزرگ یکی پیش من نهاد که افطار کن چون افطار کردم فرمان داد
بر دو برین گوشہ مشغول شوم شب گذشتہ بود کمی بہم مردی جامہ صوف سبز پوشیدہ و ہفت شیر برابر او آمدند
سلام کردند و مقابل آن پیر نشستند و گاہی گرد بر گرد میگشتند مرا لرزہ در وجود افتاد که یارب این چه بندگانند کہ
باشیران انس گرفتہ اند الغرض کلام الله آغاز کردند تا آخر باس و ہ ختم قرآن کردند بعد از تلاوت برخاستند
و تجدید وضو ساختند باز در تلاوت مشغول شدند چون صبح دیدم من نیز برابر ایشان نماز گزاردم مرا این بزرگ
فرمود کہ این برادرم خضر است آن روی دیدن او بود چون این سخن گفتم بار دوم مصافحہ کردم بسیار شفقت بر من
ارزانی داشت نگاه آن بزرگ و آن شیران روی بر زمین آورده باز گشتند انکاه من خواستم و اے شوم
آن بزرگوار گفیت ای جلال چون میروی برو اما باید کہ بندگان خدای تعالی را خدمت کنی و خود را در پند
ایشان ہندی و در کار خدای تعالی اہمال کنی بر سر منغای برسی اما درین اہ کہ خواہی رفت لب آبی ست نزدیک

آن آب و شیر اند را بنزن چون آنجا برسی اگر آن شیر ضرر تو خواهند نام من بستان که سلامت خواهی گزشت
 بعد از آن شیخ جلال الدین گفت من روی بر زمین آوردم و باز گشتم چون در آن مقام رسیدم آن هر دو شیر را
 دیدم که نعره زنان بر من زور آورند بدین قصد که مرا پاره پاره کنند چون نزدیک رسیدند بانگ بر شیران
 زدم و گفتم که از فلان بزرگ می آیم و زیادت او کردم و بخانه خود میروم همین که نام آن مرد شنیدند دویدند
 و سر بر پائی من مالیدند و باز گشتند تا سلامت بتمام خود باز آدم انگاه شیخ الاسلام قدس سره بر لفظ مبارک
 رانند که چون خدمت شیخ جلال الدین حکایت تمام کرد خدمت شیخ قطب الدین حکایت مسافری خود آغاز
 کرد که در مبد حال وقتی در شهری رسیدم و در آن شهر درویشی بود و کرانه آن سجده خراب در آن
 مسجد مناره که آن را هفت مناره میگفتند اما یک مناره بود بخدمت ایشان دعائی رسیده بود آن را
 هفت دعا میگفتند و دعایکی بود و دو گانه نازیم آمده است هر که این دعا را بخواند و در آن مسجد دو گانه بگردد
 خواجه خضر را ملاقی شود شبی از شب های ماه رمضان شیخ قطب الدین نورالدین مرقد فرمود که در آن مسجد
 رفتم و دو گانه گزاردم و بر آن مناره بر آدم و این دعا بخواندم و فرود آدم ساعتی توقف کردم جامی آبجکس را
 ندیدم گون نمودم باز گشتم و از مسجد بیرون آدم ناگهان مردی را دیدم ایستاده بر من بانگ زد و گفت درین
 مکان ما چه میکنی گفت اینجا آمده بودم تا ملاقات خواجه خضر حاصل کنم دو گانه گزاردم و درین مسجد دعا که
 آمده است خواندم و این دولت میسر نشد در خانه میروم آن مرد گفت خضر را چه خواهی کرد که او برگردان
 همچوشت باز دیدن او چه شود مگر تو دنیا طلبی گفت خیر انگاه گفت درین شهر مردی است که خضر بر در خانه
 او می آید و او زده بار رفته است و بار نیافته من و آن مرد بزرگ درین سخن بودیم که مردی نورانی جاها
 سبز پوشیده پیدا شد آن مرد تعظیم تمام پیش او رفت و در پائی او افتاد بعد از آن مرد چون نزدیک
 من رسید روی سوی آن مرد پیشین کرد و گفت این درویش وانی دادنی دارد یا دنیا می طلبد
 آن مرد گفت نه دنیا می طلبد وانی دادنی دارد اما آرزوی ملاقات من و تو دارد و هر دین بودیم بانگ
 نماز بر آمد هر طرف درویشان و صوفیان پیدا شدند و بکیه گفتند کی پیش رفت و امامت کرد و نماز گزار
 در تراویح و او زده سیپاره بخواند در دو گانه گزشت که اگر بیشتر تواند بهتر باشد انقض چون نماز تمام کرد هر
 بطرفی رفتند من بجای خود آدم چون شب بگذشت بگاه وضو ساختم و در مسجد رفتم تا صبح آنجا بودم هیچ آفریده را ندیدم
 چون شیخ الاسلام این فواید تمام کرد در نماز مشغول شد خلق و دعا گوئی باز گشتند احمد مد علی ذک +
 بتاریخ پنجم ماه رمضان المبارک سنه خمس و خمین و ست مائه دولت قدیموس میسر شد عزیزان اهل صفه
 حاضر بودند سخن در ماه رمضان بود بر لفظ مبارک رانند که ماه رمضان بزرگ ماهی است درین ماه ابلینس لعین را بنه میکنند

تا روز مسلمانان امین باشند و جلد در هائی رحمت میکشایند و درین ماه هر روزی و هر شبی پس بر آدمی یک قره
طبقی رحمت بر دست گرفته از آسمان فرود می آید فرمان می شود که چون بندگان من دونه افکار میکنند
این طبقی رحمت بر سر او نثار میکنند بعد از آن بر لفظ مبارک رانند که روزه سمری است میان بنده بودی هر جا
که مردم میکنند آن را مکافات معین است بر خود اما ثواب روزه کسی نداند که خدای عزوجل زیر اچه خدا می تالی
میفرماید که الصوم لی وانا جزی بر روزه مراست و من دانم که ثواب روزه چه دم نگاه فرمود که این ماه را
سه قسم نام است قسم اول را دله رحمت قسم دوم را دله مغفرت قسم سوم را دله ازادای این آتشش و رخ نام نهادند
پس در دله اول رحمت است و برکت از آسمان بر بنده منزل میگردد و در دله دوم همه مغفرت است و
آمرزیدن است و بخشیدن در هر ساعتی لحظه و لحظه نیست که لگ در لگ مسلمانان آمرزیده نشود و در دله سوم
آزادای جمله مسلمانان روزه دارندگان این ماه از آتشش و دوزخ است خلاصی دهند و آزاد کنند بعد از آن
بر لفظ مبارک رانند که هر که در آمدن ماه مبارک رمضان شاد شود و حق تعالی او را هیچ وقتی غناک نگردد و
برکت و خیر در کسب او روزی کند و هر که در رفتن این ماه مبارک غناک شود او را خدای تعالی شادی هائی
و وجهائی روزی کند و هیچ غناک نگردد بعد از آن بر لفظ مبارک رانند که در اشتن روزه ماه رمضان ثواب هزار
سال و زمانه اعمال او بنویسند و همان قدر بدی پاک کنند نگاه فرمود که شب قدر نیابند که در دله آخر
این ماه و از شرده شب بیشتر شب قدر است مردی با یکی درین شب با غافل نباشد تا از سعادت آن شب
محرورماند بعد از آن همدرین محل فرمود که مردان معنی را تمام سال شب قدر است و نعمت آن شب در
ایشان مرکب پس مقام با راحت همان است که این کس بدولت شب قدر میرسد بعد از آن فرمود که
بزرگان و خواجگان درین شب هائی ماه رمضان هر شبی در تراویح ختم قرآن کردندی همدرین محل فرمود
شیخ عثمان هارونی قدس العزیز در هر شب در تراویح و ختم قرآن کردی چنانچه در ماه رمضان
شصت ختم می شدی نگاه فرمود وقتی طرف غزبی دعا گوئی مسافر بودی در مسجد امام جدادی در ماه رمضان
فرود آمد بزرگ بود از حد با عظمت او را شیخ عبدالصمد محمد باختری گفتندی او در آن مسجد است کردی
هر شبی سه ختم قرآن مینمودی و چهار سیپاره دیگر بخواندی چنانچه دعا گوئی در آن اها سناجا بود و نبال و این
سعادت ابرودم نگاه فرمود که درین کار تا پنجمین نکتی و مجاهده نه سازی هرگز بقام نرسی زیرا چه اهل صفا
میگویند که درین راه مجاهده بسیار است نگاه بر لفظ مبارک رانند که خواجه بایزید بسطامی قدس العزیز
هفتاد سال مرخصی عزوجل را طاعت کردی کان دوگان سال نفس را آب نداده اند و هیچ آرزوی بنفس
نرسانیده نگاه دریافت بعد از آن چون بار شد هانف آواز داد که هنوز آتش دنیا برادری تا آن را نیکنی

بیشتر نتوانی آمد گفت ای من ایچ ندارم آواز برآمد که گرد بر آری چون تمام نگاه کرد پوستی و کونه خالی بود بیرون انداخت نگاه درین مقام رسید چون شیخ الاسلام بدین حرف رسید چشم پر آب کرد و بامی های بگریست و گفت بایزید با پوستی و کوزه خالی بار نیافت مردم با چندین علائق و نیا حاشا و کلاگے بار بایند بعد از آن وی سوی حاضران کرد و فرمود که اینک ماه مبارک رمضان است کسی باشد که در نماز تراویح ختم کنم همه روئی زمین آوردند و درین سخن متکفل شدند که زهی سعادت نگاه شیخ الاسلام در بر ششی در هر تراویح دو ختم کردی و در هر رکعت ده سیاره اکثر خواندی و هنوز یک پاس شب باقی بودی که فارغ شدی در آن ماه دعا گوئی نیز در برابر بود بعد از آن در کشف و کرامات سخن افتاده بر لفظ مبارک را ندکد قتی شیخ جمال الدین او چه حجتی علیه و دعا گوئی کیجا بودیم او در ویش صاحب نعمت و باتوت بود چنانچه من او هر دو نشسته بودیم چند نفر در ویش از طائفه قلندران با سیجهای آهین در که کرده بیا مدند سلام گفتند و نزد شیخ جمال الدین او چه نشستند هر کسی از آن قلندران بر مزاج در شست سخن میگفتند چنانچه در آن ایام در جماعتخانه شیخ جمال الدین جنرات حاضر نبود ایشان بر عکس جنرات طلبیدند چنانچه شیخ جمال الدین او چه روی من دید من وی او که حکمم رفتم رو دانه پیش جماعت خانه شامیرو د آنجا حواله کنم تا بروند و بر لب آب جنرات بخورند شیخ جمال الدین روی بدرویشان آورد گفت که درین آب بروید اگر جنرات حاجت ست در ویشان را از حد و شوا بخود برخاستند بر آب رسیدند چون نظر کردند تمامی آب جنرات گشته بود آنقدر که توانستند بخورند شیخ جمال الدین روی بدرویشان کرد و گفت که درون رفته بنشینید و آرام کنید همدرین محل فرمود از بزرگے او حکایت کرد که وقتی مردی دیگر از حج بیا مدروئی بر زمین آورد و گفت من حج بودم شمار در طواف بیدم کم طواف میکردند شیخ جمال الدین بانگ زد که لے نادان حکایت مردان فاش میکند دم در کش که مردان خدا زیر کلیم می باشند این خود چه چیز است کعبه پیش در راست اگر مردان بخوانند تا تو چشم پیش کنی از شرق تا مغرب بگردند باز در مقام خود بیا بند ساعتی نگزشته بود که درین محل دست آن مرد گرفت و گفت چشم پیش کن او چشم پیش کرد شیخ را و خود را بر سر کوه قاف دید نزدیک آن فرشته که بر کوه قاف مکل است همان زمان باز مقام خود آمد شیخ را و خود را دید اقرار کرده باز گشت و این سخن گفت که آری درست گفته اند مردان خدای را کس نداند مگر خدای عزوجل نگاه حضرت شیخ الاسلام قدس العزیز بر لفظ مبارک را که شیخ جمال الدین او چه را وقتی کس در نماز ندیدے هر گاه وقت نماز آمدی او ناپیداشدی آخر معلوم شد که در خانه کعبه نماز گزاردی و در کعبه همان لحظه بیا مدی شیخ الاسلام همدرین حکایت بود که جوگی پیر مجاهد کشید از راه دور رسید و بخدمت شیخ الاسلام درآمد روی بر زمین آورد و از بهیبت حضور شیخ الاسلام

نتوانست که سر بر آورد همچنان سر بر زمین نهاده ماند چون نظر شیخ بر او افتاد با هیبت سخن داد که سر بر کن سر بر کرد
 دوست پیش کرده بایستاد شیخ الاسلام روی سوئی او کرد که لے جوگی از کجائی و چگونه جوگی از سبب پیچ
 گفت چون دو دست کت از او مبالغه پرسیده شد انگاه آهسته آغاز کرد که در هشت حضور حضرت در حین
 اثر کرده است که سخن از من بیرون نمی آید بعد از آن شیخ الاسلام روی سوئی دعا گوئی کرد و گفت این
 جوگی بدعوی بر آمده است چون او روی بر زمین آورد در خاطر گزشت که روی او بر زمین سخت باد
 در زمان همچنان شد هر چند که میخواست که سر بر کند نمیتوانست اگر آن جوگی را دعوی مستغفر نشدے
 تا قیامت همچنان افتاده بودی بعد از آن شیخ الاسلام رو بدان جوگی آورد که کار خود تا کجا رسانیدی گفت
 کمالیت جوگیان همین است که چون جوگی بکمالیت رسد در هوا شود شیخ الاسلام گفت لبشتاب تا ما نشانیم
 جوگی بر فرود در هوا شد شیخ الاسلام نعلین مبارک خود بجانب او پرتاب کرد بفرمان خدای عزوجل آن نعلین
 نیز بر سر جوگی برفت هر طرفی که آن جوگی در هوا می شد نعلین شیخ الاسلام بر سر جوگی میزد بر فرود آمد
 و اقرار کرد و گفت نعلین کسی را که این مرتبه است او خود چگونه خواهد بود بر فرود آن جوگی مسلمان شد
 ویکی از واصلان حق گردید بعد از آن جوگی هم درین محل حکایت آورد که کیفیت آغاز کرد که فرزند
 نیک و بد در عالم پیدامی شوند از سبب آنکه خلق مباشرت کردن میدانند تا از حال خویش نسرزند
 نیک آمد الغرض تمامی کیفیت بگفت دعا گوئی روزی این حقیقت را در خدمت بندگی شیخ الاسلام بیان
 کردم بسم فرمودند که مولانا نظام الدین نیک بود که شاخو آدمو ختید اما ترا چکار آید هم بدو بگزارای بعد از آن
 هم درین محل درویشی با چند نفر درویشان صوف پوش از بیت المقدس رسیده بودند بخدمت شیخ
 الاسلام بیاند روی بر زمین آوردند فرمان شد بنشینند بنشینند هر یک آن بزرگ نظر بر روی مبارک
 شیخ الاسلام میکرد و سر فرود میکردند آن درویش را چون طاقت نماند برخاست سر در قدم آورد و گفت
 ای مخدوم شمارا در بیت المقدس جاروب کشان دیده ام پرسید شما کیانید گفتند که فرزند فرید اجداد پنی ام
 شیخ الاسلام گفت آری همچنین است اما ترا چه عهد بوده است که گفته بودی مگر آن عهد فراموش کردی
 که سیگولی آن مرد شرمند شد که من چه کردم الغرض چون افعال کشید خدمت شیخ الاسلام بر لفظ مبارک
 راند که لے عزیز مردان خدا هر جا که نشسته اند بها نجا خانه کعبه است و بها نجا عیش و بها نجا کرسی و هر چه
 آفرینش خدای است عزوجل در پیش او موجود است بانگ بدان درویش زد که چشم پیش کنی چون چشم
 پیش کردند فرمان شد مبارک کن چون باز کردند هر چه از زبان مبارک شیخ الاسلام بیرون آمده بود آن جمله
 پیش آن درویش بنمودند آن درویش نعره بزد و میبوش شد بعد از زمانی بهوش باز آمد اقرار کرد

اہم بخدمت شیخ الاسلام کلاہ یافت اور اخلافت سیوستان دادند و آنجا رفت بعد از ان از مسافران بھر و بر
 روشن شد کہ شیخ الاسلام ہر روز یک بار در بیت المقدس رفتی و جا رب و داوی و ہمان زمان باز آمدی
 بعد از ان ہمدین محل فرمود و از احوال خود حکایت کردند کہ دعا گوئی بست سال در فکر بود وقتی درین
 بست سال ہمیشہ ایستادہ بودم چنانچہ خون ہمہ رفت از طریق پامی من روان شدی و درین
 بست سال چنان کردم کہ وقتی آب سرد نفس را دادہ باشم و یا لقمہ طعام شیخ الاسلام درین حکایت
 بودند و رویشے کہ اورا شہاب الدین غزنوی گفتندی از مریدان شیخ الاسلام روی بر زمین آورد
 فرمان شدنشین شستم باشد کہ آن درویش را والی لاہور مبلغ صد دینار پیش و کم دادہ برای خدمت
 شیخ الاسلام فرسناد گفت بیارے درویش ہمہ داشتہ بود و پنجاہ دینار بخدمت شیخ الاسلام آورد
 شیخ الاسلام بمسم کردند کہ شہاب نیکو قسم برادران کرد و درویشان را این نفع نیکو نباشد از ہشتر منگی
 کشید بر فور صد دینار بخدمت شیخ الاسلام آورد شیخ الاسلام فرمود کہ اگر ترا این ترغیب نیکو دم تو درین
 کار خیرہ می شدی و پیش ازین ہرگز بمقتصدان نیر رسیدی آخر الامر آن صد دینار اورا دادا گفتند
 بیعت از سر نو کن کہ در آن بیعت خلل افتاد اکنون برو ہر کار کلاہ دادنی ست بمہ کار تو تمام شد محمد مد علی ذلک +
بتاریخ بست و پنجم ماہ شوال روز دوشنبہ سنہ مذکور دولت قدمبوس حاصل شد شیخ جلال الدین
 ہانسوی و شیخ بدر الدین غزنوی و مولانا بدر الدین احاق و عزیزان دیگر بخدمت حاضر بودند جوگی
 بخدمت شیخ الاسلام آمد آن روز دعا گوئی از او پرسید کہ شما بر کدام راہ میروید و اصل کار در میان
 شما چیست او گفت مرا علم ہمین ست کہ نفس آدمی را دو عالم ست یکی عالم علوی ست و دومی
 از تارک تاناف عالم علوی ست و از تاناف عالم سفلی ست بعد از ان شیخ الاسلام قدس اسد
 سرہ الغزیز فرمود کہ آری ہمچنین ست کہ او میگوید اما در عالم علوی صدق و صفا و اخلاق خوب
 حسن معاملہ ست و در عالم سفلی ہمہ نگاہداشت پائی و پارسائی و زہدست انگاہ ہمدین محل
 شیخ الاسلام چشم پر آب کرد کہ مرا این سخن او بغایت خوش آمد پس فرمود ہر کہ درین دعویے
 دوستی خدای تعالی کند و محبت و نیاد در دل او باشد او در ان دعوی کذاب باشد بعد از ان فرمود کہ
 در تواریخ قاضی حمید الدین ناگوری قدس السدرہ الغزیزی نویسد کہ نزول رحمت در ستہ وقت است اول
 در حالت سماع دوم در وقت طعام خوردن کہ بہ نیت قوت طاعت خوردند سوم وقت ماحرا و صفا کردن
 در ویشان اما ہمدین محل بعد از تقریر این حکایت بخدمت شیخ الاسلام قدس السدرہ الغزیز درویشی
 شش و یا ہفت نفر در رسیدند ہمہ جوان و خرد سال و صاحب نعمت یک پیوندگی داشتند بجا نوا دہ

خواجهگان چپت ایشان بخدمت بنگی شیخ الاسلام قدس اند سره العزیزه عضا داشت که وفند که ما هر یکی را ماجرائی است خدا وندباری را فرمان دهد تا ما بجا بشنود شیخ الاسلام قدس اند سره العزیزه را فرمان داد که تو برو و ماجرائی ایشان بشنود و مولانا بدر الدین اسحاق را نیز القصد کنی با دیگر می ماجرا کردن گرفت در غایت نرمی که آن روز شما اینچنین گفتندی و من اینچنین و مانند این یکدیگر تقریر کردند و من و بدر الدین اسحاق هر دو از لطف تقریر ایشان در گریه شدید با خود گفتیم که اینها فرشتگان حق اند برای تعلیم ما فرستاده اند که ما را اینچنین باید کرد بعد از آن حکایت بسبع شیخ الاسلام رسید چشم پر آب کرد که مرگ کردن بر نیاید یعنی از غضب پیدانشود بعد از آن همدین محل فرمود مردم چون طعام تناول کند باید که ثبوت طاعت کند که آن نیز از عبادت است و به هوا نفس نخورد انگاه همدین میان فرمود که در راحة الارواح قاضی حمید الدین ناگوری رحمه الله علیه می نویسد که وقتی در ویشی بر کنار دجله صومعه داشت چند سال در آنجا سکونت کرد و الغرض در ویش دیگر نیز نزد وی آمد چنانچه این در ویش طعام راست کرد و عیال خود را طلب نمود و گفت این طعام را بهر دو آن در ویش به آن عورت آغاز کرد که در آن گز کشتی نیست چگونه در ویش گفت چون نزدیک آب برسی بگو که لے آب بخرمت آن در ویش که درین سالی با من هیچ صحبت نکرده است مرا راهی ده تا ترا راه خواهد داد عورت را عجب آمد که چندین فرزندان آورده ام این قسم را چرا میگوید القصد طعام بستید و روان شد هر گاه نزدیک رسید گفت ای آب بخرمت شوهر من که درین سالی با من صحبت نکرده است مرا راه ده در حال آب دوشن شد آن عورت بگزشت و بر آن در ویش رفت سلام کرد و آن طعام پیش آن بزرگ نهاد در ویش تناول کرد و گفت برو آن عورت در تحیر شد که باز چگونه خواهد رفت در ویش آغاز کرد که این زمان چگونه آمدی و چکنی آن عورت گفت که شوهر من چنین گفته بود آب مرا راه داد در ویش گفت چون باز ازین طرف بر آن آب برسی بگو که ای آب بخرمت آن در ویش که درین سالی طعام نخورده است و اینچنین میگویند عوض عورت باز گشت چون نزدیک آب آمد این سخن بگفت و بر فور آب دوشن شد و عورت بگزشت و برین در ویش آمد عضا داشت کرد که کیفیت هر دو در ویش بر من بگوئی گفت من و آن در ویش هر دو راست گفته ام زیرا چه من سالی با تو بهوای نفس صحبت نکرده ام مگر برای گز از آن حق و آن در ویش نیز اینچنین بهوای نفس طعام نخورده است مگر برای قوت طاعت درین صورت او طعام نخورده است بعد از آن سخن درین افتاده بود که خواجه عبدالمدین مسعود رضی الله عنه کوتاه بالا بود رسول الله صلی الله علیه وسلم در حق او فرموده اند کنیفه العلم یعنی خریطه علم ازین جهت معلوم میشود که کوتاه بالا بود همدین محل فرمود که وقتی بخدمت شیخ الاسلام بختیاراوشی قدس اند سره العزیزه حاضر بودم

رئیس نام یاری ہم خرقہ دعاگوئی بیاد و بخدمت شیخ الاسلام روی بر زمین آورد و حکایت کرد که من مشتب
 در خواب دیده ام که قبة ایت در حوالی آن قبة خلق انبوه می آید و میرو و پرسیدم که درون قبة کیست
 گفتند درون قبة رسول خداست صلی الله علیه وسلم و این مرد که می آید و میرو و خواجه عبدالمسعود
 پیش رفتم و گفتم که بخدمت رسالت صلی الله علیه وسلم عرض دار تا سعادت پابوس در یابم و بدین
 عبدالمسعود درون رفت و بیرون گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم میفرماید که ترا اہمیت آن
 نیست که مرا ببینی یا برو سلام من بختیار کاکی را میرسان و گوی تخفہ کہ در شب میفرستادی میرسید
 امروز نہ شب است کہ نرسید مانع بخیر باد انگاہ شیخ الاسلام ادام الله برکاتہ بر لفظ مبارک راند کہ شیخ
 الاسلام قطب الدین ہر شب سہ ہزار بار درود گفتی انگاہ بختت بعد از ان حکایت مجاہدہ شیخ الاسلام
 قطب الدین اوشی قدس الله سرہ الغریز و فرمود کہ در بندگی ایزد و ذوالاجال تا بست سال خواب
 نخوردہ بود و پہلوی مبارک بر زمین نیامدہ انگاہ ہمدین محل فرمود کہ درویش را خواب حرام است
 زیرا کہ چون درویشی آمد خواب و قرار حرام گشت روزی شمس دیر نختہ مطول آورد اجازت طلبید تا بخوابد
 شیخ الاسلام فرمان داد کہ بنشین بخوان شمس دیر بر پستی کہ میخواند شیخ الاسلام بتکرار معنی میفرمود و بعضی جا
 اصلاح در سخنان می نمود چنانچہ اول شمس دیر خوش شد درین میان شیخ الاسلام فرمود کہ مطلوب صحب داری
 شمس دیر گفت مادر زال دارم و خود در پرورش او بیاشتم و در سعاش تنگی دارم شیخ الاسلام فرمود
 برو سکر از ہمارا الغرض شمس دیر رفت چند چتیل یگانی بیار و در دوران جیتل بیکالے بودہ ست بمقدار
 پنجہ چتیل کم یا بیش شیخ الاسلام فرمود کہ آنرا قسمت نمایند ہر یکے را مقدار حرے رسد مخصوص چہار چتیل
 از دست مبارک دعاگوئی عنایت شد شیخ الاسلام فاتحہ خواندہ اورا وسعتی پیداشد و چنان چند روز پیش
 سلطان غیاث الدین و بر شند و کار او ساختہ آمد احمد مدعی ذلک +

بتاسیخ پانزدہم ماہ مذکور سنہ الیہ سعادت قدمبوس حاصل شد والی اجدہن بردست کارکنان
 خود مثال دو دیبہ دو ولست تنگہ نقد باسم خدمتی بر شیخ الاسلام فرستادہ شیخ الاسلام نشستہ بود ایشان
 آن خدمتی پیش آوردند فرمان شد کہ بنشیند بنشینند و آن مال و منال بخدمت نہادند شیخ الاسلام
 تبسم کرد فرمود کہ ما را از آغاز تا غایت این چیزے از کسی قبول نکرده ام و این سنت خواجگان ایت
 باز برید کہ طالبان این بسیار اند بدیشان بدید بعد از ان شیخ الاسلام مناسب حال این معنی حکایت
 فرمود کہ وقتی سلطان ناصر الدین رحمۃ الله علیہ بردست سلطان غیاث الدین بلبن کہ طرف ملتان آمدہ بود
 زیارت دعاگوئی آمدند چہار مثال از ان چہارویہ و چہری نقدانہ باسم خدمتی بردعاگوئی آوردند از آنجملہ

چهار و بیست و هفت شیخ الاسلام و نقدا نه جهت در و ایشان دعا گوئی بسم کرده و گفت این را بیشتر بود که طالبان این بسیار اند بدیشان ده که نخواجگان و مشایخ ما ازین بات هیچ چیز قبول نکرده اند بعد از آن شیخ الاسلام قدس سره العزیز چشم پر آب کرد که اگر ازینها بگیریم و الهام جمع کنیم پس ما را در ویش نگویند بل گویند که ما را درست و دیبه دارد درین صورت رو بدرویشان چگونه نمایم و میان ایشان چنان ایستاده شوم حاشا و کلا برید ویدگیران بدید بعد از آن همدین محل فرمود که وقتی بخدمت شیخ الاسلام قطب الدین بختیاراوشی قدس سره العزیز حاضر بودم همچنان وزیر سلطان شمس الدین انار آمد بر آن با کوبه دولت رسید که سلطان شش مثال دیبه فرستاده است و چیزه بطریق نذر ارسال داشته بخدمت شیخ الاسلام قطب الدین بختیاراوشی قدس سره العزیز بسم میکند که ما قبول میگردیم اگر نخواجگان قبول میگردند اگر امر و زبنا بعت ایشان نرویم فردائی قیامت چگونه با ایشان روی نمایم بحال این را بیشتر بر که طالبان این معنی بسیار اند که کلاه می پوشند بعد از آن سخن در احادیث مشارق الانوار افتاده بود بر لفظ مبارک رانده که هر چه در مشارق از احادیث نوشته است همه صحیح است سی هزار حدیث که از زبان مبارک رسول صلی الله علیه وسلم در مشارق انوار نبشت درین کتاب همه موافق نوشته فردای قیامت میان من و خدای تعالی و رحمت این سخن حجتی است از بزرگی مولانا رضی الله عنهما فی رحمة الله علیه حکایت میفرمود که اگر مولانا در حدیث مشکل شدی و با خلق نزاع در آوردی در آن نزاع رسول الله صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدی و آن حدیث پیش آنحضرت گذراندی آن حدیث صحیح کردی بعد از آن فرمود که وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم میخواست که نماز بگذارد و هیچکس حاضر نبود مگر عبد الله بن عباس رضی الله عنهما دست او گرفت و برابر خود آورد و بایستایند چون رسول صلی الله علیه وسلم بحر رسوست عبد الله بن عباس از مقام خود پیست آمد مصطفی صلی الله علیه وسلم نماز بشکست دست او بگرفت و برابر خود بایستایند و نماز شروع کرد باز عبد الله رضی الله عنهما از جای خود پیست آمد تا دو سه بار بچنین کرد بعد از آن حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که چرا پیست روی گفت مرا چه زهره است که برابر رسول خدا صلی الله علیه وسلم بایستم رسول صلی الله علیه وسلم را حسن ادب او خوش آمد و در حق او دعا کرد که اللهم و فقهتم فی الدارین بعد از آن سخن در کشف و کرامت افتاد بر لفظ مبارک رانده که کرامت را مکاشفه فیض یافند و میگویند که این کار سبب حوصلگان است و مشایخ طبقات ناپندیده اند درین صورت میاید که اینکس خود را چیزی نداند بعد از آن همدین محل فرمود که وقتی خواجه حسن نوری نور احمد مرقده بر سر جدول رسید ما بی گویی دام انداخته بود خواجه حسن نوری رحمة الله علیه فرمود اگر در من کرامتی خواهد بود

دو نیم من ماهی در دام آمده بود این خبر به خواجہ جنید بغدادی رسید قدس المدسره العزیز فرمود که کاش در آن دام ماری افتادی تا او را بگزندی باری شهید مردی اکنون کسی چه داند که عاقبت کار او چگونه خواهد شد
 انگاه ہمدین اشا حکایت شیخ سعد الدین حمویہ قدس المدسره العزیز فرمود کہ من او در زمانی یکجا بودیم میفرمود ہر کہ گرامت خود را پیدا کرد ترک فرض کرده باشد انگاہ ہمدین محل فرمود کہ برادر من سعد الدین حمویہ حکایت کرد کہ والی این شہر برین عقیدہ ندارد تا روزی آن بادشاہ بر درین بگزشت حاجب را فرستاد و این لفظ گفت کہ این صوفی را بیرون طلب تا او را بہ تیم حاجب درون آمد و پیغام بادشاہ ہمین رسانید من برسختن او بیچ التفات نکردم بنہا ز مشغول شدم حاجب بیرون آمد صورت حال باز گفت بادشاہ فرود آمد و بر دعا گوئی رسید چون بدیدم کہ او می آید بر خاکستم و بنشاشتی کردم الغرض ہر دو یکجا شستم انگاہ من اشارت کردم سختی سبب بیارند من سبب را دو پارہ کردہ ہر دو تناول میکردیم یک سیبہ بران طبق بزرگ بود و دل با دنا گذشت کہ اگر این شیخ را صفا سے خواہد بود این سبب مرخواہد داد ہمین کہ در دل بادشاہ این سخن بگزشت دست دراز کردم و آن سبب برداشتم و روی سوی بادشاہ کردم و گفتم کہ من وقتی در سفر بودم و بشہر سے رسیدم و دران شہر جمعیتی دیدم در میان تعالی نام ششم دراز گوش شستہ بود انگشترین با بردست یکے از نظار گیان داو تا فقیتش حال نماید دراز گوش در دائرہ جمع همچنان چشم بستہ میگشت و ہر کسی را بوی میکرد تا رسید بر آن مرد کہ انگشترین برابر او بود و ہما بخا قرار گرفت بعد از ان لبنتاب بیامد انگشتری ازو بستہ بغرض بعد از تقریر روی سوی بادشاہ کردیم کہ اگر از کشف و کرامات چیزے بگویم خود را با ان حار برابر کردہ باشم و اگر بگویم در دل شاہ بگذرد درین درویش صفای نیست این بگفتم و آن سبب برگ را جانب بیرون انداختم انگاہ شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و ہائی ہائی بگریست و فرمود کہ مردان خدائی عزوجل خود را پوشیدہ داشته اند و کرامات خود را کشف پیش کسی نکرده اند شیخ الاسلام فدین نواند بود کہ باہک ناز بر آمد خود بنہا ز مشغول شد خلق و دعا گوئی باز گشت احمد مد علی ذلک +

تاریخ ہستم ماہ مذکور سنہ خمس و خمیس دست ماتہ دولت پانوس حاصل شد شیخ بدرا الدین غزنوی غزنیان و دیگر بخدمت حاضر ہو و مذسخن در عدل امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ اقتادہ بود و بر لفظ مبارک فرمود کہ پیش ازین در باب عدل عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ آمدہ کہ چون امیر المومنین را سلام در آمد روز سے تیغ بر نہ نمود و فرمود بلال را رضی اللہ عنہما کہ بالائی منار مسجد برہ و باہک ناز بگوئی چون بالائی مسجد باہک ناز گفت ہزار ہر در میان کافران اقتادہ کہ امروز امیر المومنین عمر خطاب رضی اللہ عنہ اعلام آورد و سلطان زندان جملہ کافران شکست و ظل در کار کفر پیدا شد کہ عمر خطاب با محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایمان آورد ہمدین محل

حکایت دیگر فرمود که وقتی امیرالمومنین عمر رضی الله عنه در راهی میگذشت جفرات فروشی در راه ایستاده بود و میگفت
او گفت رواداری که در عهد تو جفرات من زمین فرو برد گفت ای زمین جفرات این ضعیفه میدهی تا ترا من دژره
عدل تهدید کنم هنوز نیکو این سخن نگفته بود که زمین لشکرافت تمام جفرات بالا آمد آن جفرات فروش در سبوحه کرد
بعد از آن هم از بزرگی ایشان حکایت کردند که وقتی در خطبه نشسته بود خرقه خود را بنجیه میزد پشت مبارک او جانب
آفتاب بود که آفتاب بر پشت مبارک او بتافت گرم شد روئی سوی پس کرد و بجنب جانب آفتاب دید و فرشتگان
را فرمان شد که نور ازین بستانید که چرا بر پشت عمر بنا بدین فرشتگان بگم خدا تعالی نور از او گرفتند جمله جهان
تا یک شد رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم آن روز در حیات بودند از حد غناک شدند فرمودند که
قیامت قائم شد که نور از آفتاب بستیدند جمله جهان و افلاک تا یک شدند بعد از آن انا جبریل علی نبینا علیه السلام
فرو آمد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم قیامت قائم نشده است اما آفتاب بر پشت مبارک عمر جفرات
عمر خطاب جانب او بنظر تیز دیده بود دهان وقت نور از آفتاب بستیدیم اگر عمر او را بخشد ما نور او را در سیم
رسول الله صلی الله علیه و سلم عمر را طلبید و شفاعت کرد عمر گفت بے یا رسول الله صلی الله علیه و سلم من
بجنب دیده بودم اما بخشیدم در حال نور بافتاب باز دادند چنان روشن شد انگاه از بزرگی او حکایت
کردند که وقتی جانب قیصر روم پیغام فرستاد که مال چغانی فرستی او عذر میگفت فرمود رسولان بروند
و او را ببینند که اگر لائق باشد بفرسوم و اگر نه خیر چون رسولان قیصر روم در دیدن بیامند در خانه امیرالمومنین
عمر رضی الله عنه رفتند بجان نبود پرسیدند که کارفته است چون در خطبه رفتند دیدند که خرقه را بنجیه میکنند
سلام گفت از ضمیر روشن که امیرالمومنین عمر خطاب را بود یک بار بشناخت روئی سوی آسمان کرد
و فرمود که مال آوردید ایشان گفتند که او منی ده دژره در پیش بود بدست گرفت و دست بر آورد و گفت
بیند اهتم رسولان قیصر روم جذب خورده بازگشتند در انشائی راه خبر رسید که قیصر روم بر تخت نشسته بود
بارعام داده که کیف ما اتفاق دیوار لشکرافت دست با دژره بیرون بزد قیصر سر بریده شد قاصدان
کیفیتی که دیده بودند باز گفتند چندان مال بیامد که آنرا حد و نهایت نبود و چند هزار کفار مسلمان شدند بعد از آن
بتاریخ بخت و حکیم ماه مذکور نه خمس و سیمین مائة دولت قبوس حاصل شد سخن در ترک دنیا میرفت بلفظ مبارک
را ندکد وقتی بزرگی از بزرگان دین مهملی بر روی آب انداخته بود و نماز میگذارد و میگفت خداوند حاضر
برگناه کبیره ارتکاب دارد او را از ان توبیده بعد از آن محل حکایت بود که خضر حاضر شد گفت ای برادر بنگوا
من جو میکه ارتکاب دارم نشان بده تا از ان توبه کنم آن بزرگ گفت که تو درختی در میان نهال کرده و در
سایه آن می نشینی با سائش میگیری و باز میگوئی که برای خدا نهال کرده ام خضر در حال مستغفر شد بعد از آن

آن بزرگ در معنی ترک دنیا بخضر علی نبینا علیه السلام حقیقت گفت که چونی و چگونه میباشی بعد از آن آن بزرگ گفت من چنانم که اگر جمله دنیا مرا دهند و بگویند که این حساب بر تو نخواستند بود و این هم بگویند که اگر دنیا قبول کنی ترا در دوزخ خواهند برد من دوزخ قبول کنم و دنیا قبول نکنم خضر گفت چرا او گفت زیرا چه مغفوضه خدای است عزوجل و آن را که خدای عزوجل دشمن دارد آن را من نیز دشمن دارم و بجای او دوزخ قبول ننمایم و دنیا قبول نه نمایم سخن در آن افتاد که هر کس را می باید که همه حال در یاد حق مستغرق باشد آنگاه شیخ الاسلام ادام الصبر بکاتبه فرمود که یکی از درویشان صاحب نعمت درخواست کرد که آن زمان که ترا بخدای تعالی شغل باشد اگر از من یاد آید دعا کنی آن درویش گفت زهی آن ساعت که مرا از تو یاد آید آنگاه سخن در علم و عقل افتاده بود نیز کتاب مفصل در پیش بود و علم بیان میکرد و در آن میان میفرموده خدای تعالی را بر بندگان دو محبت است یکی ظاهر دوم باطن اما آنچه محبت ظاهر است پندارند و آنچه در باطن است آن عقل است زیرا که اگر او عالم باشد چون او را عقل است علم او را منفعت نکند آنگاه همدین محل فرمود که در آثار تابعین نوشته دیده ام آن که بر مهتر آدم صلوات الله علیه فرود آمد علم موجودات است که مهتر جبرئیل علیه السلام فرمان رسانید و در بیان علم و عقل فرود آمد و علم آدم الاسما کلها ثم عرضهم علی الملائکه چون علم و عقل هر دو بروی عرضه کردند مهتر آدم صلوات الله علیه در نظر شد که چه قبول کنم پس او عقل را قبول کرد گفت تو آنم که از عقل علم حاصل کنم آنگاه همدین محل حکایت کرد که مهتر سلیمان صلوات الله علیه سلامه علیه را در صحف فرمان شده بود که واجب است جمله عاشقان و صالحان را که از چهار ساعت غافل نباشند ساعت اول باید که از خداوند خویش مناجات کند در نماز تا آخر نماز بدعا که ساعت یازدهم فیهار به اما ساعت دوم آنست که یک زمانی اینکس گریه و بر آید و میندیشد که از گناهای خود چه میکنم و چه میخورم و در کدام کار مشغول میباشم اما ساعت سوم بیجا بیجا بنفشه یعنی ساعتی که این کس با برادر خود نشیند بر عیبی که از ایشان در نظر آید پیش کسی نگوید و با ایشان بگوید تا چه گویند و ساعت چهارم بیجا عند الاخوان بچهرت عن عیوبه اما ساعت چهارم آنست که زمانی نخورد و زمانی نخسپد و کار نیک کند و در صحبت مردمان زشت و ناپسندیده نیستند آنگاه بر لفظ مبارک را ند که در حدیث آمده است از رسول الله صلی الله علیه و سلم که بدستی در آستی علم و عقل هر دو شریک یکدیگر اند زیرا چه عقل را چاره نیست از علم پس فاضل ترین مردمان کیست که خود را بشناسد پس درین صورت عقل مختار است آنگاه همدین محل فرمود که در تواریخ چینی حمید الدین ناگورمی می نویسد قدس المدسره العزیزه که هر چیزی را غایتی هست و غایت عبادت عقل است زیرا چه عبادت در علم سرخ سپوده است و علم در عقل در دسر و محبت روز قیامت همین عقل است

امام علم را گفتند که شما از هر آیتی و حدیثی هزار مسئله انشا می کنید از معاونت که دام چیرست فرمود از
 هر آیتی و حدیثی که مسئله انشا می کنید از بد و عقل است اگر عقل نبودی یک مسئله شرعی نتوانستیم اخراج کنیم
 شیخ الاسلام فرمود که عقل شریف ترین جمله چیزهاست زیرا چه اگر عقل نبودی از معرفت باری نتوانستی
 خبر نبود می بعد از آن بانگ نمازد آمدند شیخ الاسلام بنام مشغول شد خلق و دعا گوئی بازگشت محمد علی و
 بتا سنج و هم ماه ذی القعدة مسند مذکور دولت قدس میسر شد سخن در علم و عقل افتاده بود
 بر لفظ مبارک را که که علم فاضلترین و بالاترین جمله عبادتهاست نزدیک خدای تعالی از روز و وقت
 و حج قرآن انگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کرد که علم علمی است که عالیمان ندانند و زهد زهدی است که
 زاهدان ندانند و کار از این هر دو بیرون است مرد میباید که از این هر دو بگذرد و دل خود را بریده
 گرداند انگاه فرمود اگر مردم درجه علم بدانند که کدام درجه است دست از جمله کارها بدارند و همه در
 تحصیل علم مشغول گردند زیرا چه علم ابرمی است که جز باران رحمت نبارد پس هر که دست در آن ابرزد
 از جمله معاصی و عصیان پاک گردد انگاه ملائم این معنی فرمود که وقتی من و شیخ جلال الدین تبریزی قدس
 سره العزیز یکجا بودیم که علم چراغی است که در قندیل آگیننه پاک که جمله عالم ناسوت و ملکوت از او
 روشن است پس در علم مشغول است او را از تاریکی چه پاک که در جسم او همه عالم روشن است انگاه بهرین
 محل فرمود که علماء از علم غافل اند زیرا که دنیا را قبله گاه خود گردانیده اند و شریعت را باز چرخ کرده اند
 و در گاه سلاطین را طواف گاه خود ساخته اند و بغرور داناتی مغرور نفس خود گشته اند انگاه شیخ الاسلام
 چشم پر آب کرد و بگریست که اکنون قوت و برکت بجا مانده بود بعد از آن بهرین محل فرمود که در شرح
 علمای نویسد که فردای قیامت آتاهم صفا صلحا و اهل علم که در دنیا با اهل دنیا مشغول بودند و کار علم
 نیک کردند فرمان شود که ایشان را در عصا آورند فرمان شود فرشتگان عذاب را غلظهای ایشان در
 گردن ایشان کنند و بدوزخ فرستند انگاه شیخ الاسلام قدس سره العزیز فرمود که این علماء آینه اند که
 در ظاهر بعلوم پارسای خود را میگردند و در باطن بعلم کاریگرند و بجمله و تمهید دنیا را از میان می رهند
 بعد از آن بر لفظ مبارک را که در راه الارواح قاضی حمید الدین ناگوری رحمة الله علیه می نویسد که چون مرد
 در کار علم مستی نشود و بر آن کار کند و حق سبحانه و تعالی او را چنان توفیق میندهد که حق از باطل جدا کند و نیک
 از بد جدا کند و حلال از حرام بشناسد انگاه فرمود که علم چندین نوع است اما نام عالمی مطلق است فی الحقیقه
 عالم بهمان است که او علم نبوی داد و علم نبوی آسمانی است و وحی از پروردگار عالم است که بر پیغمبر
 رسیده است از چهار سیده انگاه سخن در معرفت افتاد بر لفظ مبارک را که ایکنس را بخود شناخت نباشد

هو او هوس بتلای خود کرده اند اگر خود را بشناسد با دیگران الفت نباشد کسی را که محب حضرت حق باشد اگر
 بعد از آن ملک برده هزار در نظر او آوردند او بگوید چشم بنگرد بعد از آن سوی دعا گوئی وی فرمود که
 اهل معرفت قومی اند که اگر از عیش تاشری صد هزار ملک مقرب چون جبرئیل و میکائیل و اسرافیل در
 نظر اهل معرفت نهند او در صحبت و رجوع معرفت باری تعالی ایشان را موجودند پندارند و او را
 از آمدن و بیرون شدن ایشان خبر نباشد و اگر خلاف آن باشد مدعی دروغ زن باشند اهل معرفت
 بعد از آن همدین محل فرمود که وقتی بخدمت شیخ شهاب الدین بهرودی قدس المدرسه العزیز
 حاضر بودم فرمود که چون حق تعالی خواهد که بنده خود را دوست دارد در ذکر بروی کشاده گرداند
 و در سزای حیرت و دهشت فرود آورد که محل عظمت و جلال او باشد پس در حفظ و حمایت خداست
 باشد بعد از آن همدین باخا فرمود که روزی بخدمت شیخ الاسلام سنجرى قدس المدرسه العزیز حاضر
 بودم فرمود که اهل معرفت راست توکل در اوقات و آن از علم علوی و شوق پس هرگاه این مقام
 میسر آید اگر در آتش بسوزند خبر نباشد بعد از آن فرمود که اهل معرفت را دعوی گفتگوی انگاه دست
 آید که اول خود را از اثره معرفت بخلق نماید و کسانیکه بدعوی محبت در بحث آیند ایشان را بقوت کلام
 ملزم کند بعد از آن نقل شیخ جلال الدین تبریزی قدس المدرسه العزیز حکایت کرد که وقت رحلت
 ایشان مریدی حاضر بود آن مرید میگوید که بخدمت شیخ جمال الدین چون بودم از جهان نقل میکرد دیدم که تبسم
 می نمود چنانچه در حیات تبسم بود پرسیدم که مخدوم شماره اید تبسم چیست گفت اهل معرفت خداست
 چنین باشد بعد از آن بر لفظ مبارک را اندک در عشق و معرفت درست کسی است که در هیچ شی خرق تعالی
 یا دشمن نیاید انگاه فرمود که شنیدم از زبان شیخ الاسلام شیخ قطب الدین بختیاراوشی قدس المدرسه العزیز
 که درخت عقل را آب حکمت و هند تا خشک نشود و بر مزید گردد و درخت غفلت را آب جهل و همتا
 بر میگرداند و درخت توبه را آب است تبا بالایه و درخت محبت را آب مخالفت همتا بر میزد که بعد از آن همدین محل فرمود که از اوقات
 معین الدین سنجرى قدس المدرسه العزیز سگینان شب آن بزرگوار نقل کرد که چند حکایت رسول الله صلی الله علیه و سلم را در خواب دیدم و گفت
 دوست خدای معین الدین سنجرى خواهد آمد با استقبال او آمده ام چون خوابه نقل کرد در پیشانی نوشته دید
 نوشته دیدند حبیب الدیات فی حب الله شیخ الاسلام درین حکایت بود که باگ نامه بر آمد خوابه در نماز مشغول شد
 خلق و دعا گوئی بازگشت احمد مد علی ذکاک +

بتاسمیح و و از راهم شهر ذیقعد سنه خمس و خمسين دست ماته دولت پایوس همسرش مولانا
 بدر الدین غزنوی و شیخ بدر الدین هانوی و عزیزان دیگر بخدمت حاضر بودند سخن در بزرگی ترک دنیا نیت

بر لفظ مبارک راند که حق تعالی ازان روز باز که این دنیا آفریده است از دشمنان یکی در وی نگریسته نگاه همدین میان فرمود که امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه فرموده است که از دو چیزی ترسم یکی آمدن وی در ازی اهل دوم متابعت دنیا و هوای نفس زیرا که نفس بنده را از یاد حق باز دارد و در ازی اهل آخرت را فراموش کند نگاه فرمود که بزرگ بود در غزنین از او پرسیدم که دنیا بسوی ما پشت دارد و آخرت سوی ما روی دارد هر یکی از ایشان بسرائند فرمود که بر شما باید که شما بر آخرت باشید آخرت را بسیار کنید که فردا بسیار کا بنخوا و آنچه امروز در اینجا ساخته می شود آن وقت میسر نخواهد شد بعد ازان همدین محل فرمود که خواجه عبد الله سهیل تستری رحمة الله علیه آنچه از مال دنیا داشت همه بخلق داد و مردمان و اهل خاندان و زبان بکشت گشادند که ذره برای فرج لایبی نگاه داشتی فرمود که چه حاجت است که نگاه دارم بعد ازان همدین محل فرمود که در اسرار العارفين نوشته یافته ام از خواجه یحیی معاذ رازی رحمة الله علیه که چون حکمت از آسمان فرود آید سوی لهای می آید نگردد که اگر این چهار خصلت در دست اول آنکه حرص دنیا در دل دوم اندر که نفس را در آنچه خواهم کرد سوم بغض و حسد با مسلمانان چهارم دوستی شرف جاه آرام گیرد اگر از این چهار خصلت یکی بود آنچه فرزند نگاه فرمود که برادر بها و الدین زکریا رحمة الله علیه یکجا بودیم حکایت زید میرفت فرمود که زید در روشی سه چیز است در کسی که این سه چیز نیست زید نیست اول شناختن دنیا و پس دست برداشتن از دو م خدمت مولی کردن و نگاه داشتن او ب سوم آرزو مندی آخرت و طلب کردن آن بعد ازان بر لفظ مبارک راند که از خواجگان با خواجه فضیل عیاض رحمة الله علیه چنان رسید که روز قیامت دنیا را بیاریند او در میان عصمت بخرا بد و برینت نیکوی خود نماید و گوید یارب مرا سزاوار یکی از بندگان خود گردان از حضرت خداوند جل شانہ ندا آید که ای دنیا نه پسندم مر ترا و ایشان را که در متابعت تو بوده اند پس دنیا را بپارغشور گردانند نگاه سوی دعا گوئی روی کرد و میخواست که ترک دنیا کن تا فردا برابر و رخ نزدی نگاه همدین محل فرمود که چندین فتوح و نفع که بردعا گوئی میرسد اگر نگاه دارم خزانه با پر شود اما آنچه می آمد در راه او صرف میکنم همدین محل فرمود که خواجه مودود حشمتی قدس الله سره فریز در شرح اولیایمی نوید که بدی با در یک خانه جمع کنند و کلید آن خزانه از دنیا گردانند پس هر که او هست برگردان خانه و کلید نگردد که همه بلا و بدی از دنیا است بعد ازان تفسیر امام زاهد در پیش بود روایت آمد نجی المخفضون و هلاک المشغولون یعنی برینند سبک ساران و هلاک شوند گرگان باران بعد ازان سخن در بزرگی خدا می تعالی هفتاده بود بر لفظ مبارک راند که حق تعالی از همه بزرگ است پس چون چنین باشد چرا بود که مردم از چنین نعمت خود را محروم گردانند و بگذرد که صرف نکنند بعد ازان فرمود که خدایتعالی را بندگانند

در شنیدن نام دوست جان و مال فدای کند چنانچه در اسرار تابعین آورده اند که در وقتی در ویشی
در باویه مسکن داشت شصت سال در عالم تفکر ایستاده بود ناگهان از عالم غیب آواز برآمد یا اسد
در ویش چون نامی شنیده نعره بزد و بیقصد نظر کردند جان بحق تسلیم کرده بود بعد از آن همدین
محل فرمود که اگر اهل سلوک زمانه از ذکر خدای تعالی بازمی مانند میگویند که مامده ایم اگر زنده
می بودیم ذکر مولی از ما فوت نشد بعد از آن همدین محل ملائم بمعنی فرمود که وقتی بزرگ بود در
بغداد هزار بار ذکر اسد وظیفه داشت تا روزی از وی فوت شد از عالم غیب ندا آمد که فلان
ابن فلان مانند چنانچه جمله خلق بر حکم خدا فلان نماند خروج کردند و بر در آن بزرگ حاضر شدند او را
حی و قائم یافتند عجب مانند و بمغذرت در آمدند آن بزرگ تبسم کرد که معنی راست آمده بود دید همچنان
بدانید که در نداد بود زیرا که وظیفه من از من فوت شده در عالم غیب ندا دادند که فلان نماند بعد از آن
همدین اثنا فرمود که ذکر مولی بر زبان داشتن نشان ایمان است و بیزار است از نفاق و حسادت
او را از دیو و حرزست او را از آتش و دوزخ بعد از آن همدین محل فرمود که در شرح مشایخ می نویسنند چون
مومنان بذکر خدای تعالی دهن باز کنند و برای آسماں که بر خیزد و شادی ها کنند که خدا بیغالی گنایان
شما بسیار زید انگاه بر لفظ مبارک رانند که در سیستان بودم در ویشی را در یافتیم در عالم سکر ایستاده جز
ذکر سخن نبود آری چون سعادت ابدی در ذکر نهاده اند باید که اینکس شب و روز ایستاده نشست و خفته و
بیدار و پاک و جنب از یاد حق تعالی غافل نباشد مگر بوقت قضای حاجت بعد از آن همدین محل فرمود که
بزرگی بود که اگر کسی را در حدیث مشکل بودی آن حدیث را صحیح کردی روزی سخن در ریش افتاده
فرمود که شانه کردن در ریش سنت پیامبر است صلی الله علیه و سلم و پیغامبران دیگر هر که در شب ریش را
شانه کند حق تعالی هرگز بر او آفت در ویشی نیارد هر مومی که در ریش او باشد حق تعالی ثواب هزار
برده آزاد و نامه اعمال او ثبت فرماید همان قدر بدی دور کند ثوابی که در گردن شانه است اگر مردم بدانند
دست از جمله عبادات بدارند و همدین عبادت مشغول شوند انگاه بر لفظ مبارک رانند که یک شانه نشاید که
دو کس کنند زیرا چه جدای افتد انگاه ملائم این معنی فرمود که وقتی در عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم عورتی
دو پخته زانید متصل بهم در حضرت رسول عرض داشتند که یا رسول الله صلی الله علیه و سلم حکم فرماتا از یک دیگر جدا
شوند رسول صلی الله علیه و سلم در فکر بود که درین اثنا جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت یا رسول الله صلی الله
علیه و سلم فرمان می شود که یک شانه راست کنید و آن شانه در سر هر دو بگردانید بفرمان خدای عزوجل از هم
جدا خواهند شد رسول فرمود صلی الله علیه و سلم که بروید چنین بکنید چون یک شانه در سر هر دو کردند چنان چند روز

ازیکه یک جدا شد بعد از آن سخن در نماز جماعت افتاده درین باب نیکو غلو کرد و در لفظ مبارک را ندکه اگر دو کلمه هم باشند جماعت باید کرد اگر چه با دو کس جماعت نباشد اما ثواب جماعت باشد اگر همین دو تن باشند باید که برابر ایستند بعده شیخ الاسلام بر لفظ مبارک را ند و این حکایت فرمود که وقتی بجانب لاهور بودم عزیز می را در یافتیم از حد بزرگ صاحب نعمت بودم چون ملاقات حاصل شد روی سوی من کرد و گفت مردم را از ذکر خدای تعالی شش چیز حاصل می شود اول بحالتی رسد که حضرت تقدس را بدل یدن بیکر و دوم آنکه خدای تعالی او را از معاصی باز دارد که در وقت ذکر از فکر معاصی دور نبود علامت آن باشد که او را خدای تعالی دور انگند سوم ذکر باری تعالی بسیار گوید که مشرف باشد و دوستی خدا در دل مستحکم گردد چهارم چون حق تعالی را مردی یاد کند او را دوست تر دارد پنجم هر که ذکر خدای تعالی بسیار کند از شر دیو و پری بر پشتش خدایتعالی در گور او منوس باشد نگاه ملائم این معنی فرمود که هیچ ذکر می برابر کلام هم نیست می باید که آن را بخواند که ثمره آن از همه طاعتها فاضل ترست بعد از آن ملائم این معنی فرمود که شنیده ام از زبان شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوسی قدس السمره العزیز که در خبر آمده است از رسول الله صلی الله علیه و سلم که سوره المملک را در تورات نام ما ثور است و در پارسی نام ما ثوره و بردارند است عذاب گور را بعد از آن گفت که در خبر مطهر است هر که در شب سوره تیس را بخواند چنان باشد که شب قدر یافته است بعد از آن ملائم این معنی فرمود که بزرگ بود در بغداد و اندک بسیار گفتی روز سه شنبه در راهی میگذشت از موضعی چوبی بر سر او رسید سر او بشکست و خون روان شد هر قطره که بر زمین می افتاد نقش الله المد پیدامی آمد پس بحقیقت باید دانست که هر که در کاری برود در همان کار همچنان بخیزد بعد از آن سخن در دعا افتاد بر لفظ مبارک را ند که در فقاوی کبری نوشته دیده ام که از ابو هریره عنه گفتند رسول صلی الله علیه و سلم لیس شیء اکر عند المد من الدعاء یعنی نیست هیچ چیزی نزدیک خدای تعالی که ای ترا زود دعا بعد از آن فرمود که شیخ الاسلام معین الدین سنجری قدس السمره العزیز روایت کرد از خواجہ عثمان مارونی قدس السمره العزیز که در قوت القلوب مینویسد ان المد یجب للمسلمین فی الدعاء یعنی دوست دارد خدای تعالی کسانی را که دعا بسیار کنند بر درگاه او بعد از آن فرمود که وقتی در سلطان من و برادر من بهاء الدین ذکر یا یکجا بودیم بزرگی صاحب نعمت آنجا حاضر بود حکایت در دعا میرفت آن بزرگ هر که چهار چیز بگیرد ایزد تعالی از وی چهار چیز بزرگ گیرد و اول هر که زکوة بگیرد و حق سبحانه و تعالی مال از وی بگیرد دوم هر که صدقه و قربانی بگیرد ایزد تعالی عافیت از وی بگیرد و هر که ترک نماز کند ایزد جل جلاله از ترک عبادت با الله ستمه ایمان از وی بگیرد و هر که دعا بگیرد ایزد سبحانه و تعالی اجابت عاز وی بگیرد

و سهرین محل فرمود که وقتی در بغداد مردی را در پیش شیه انداختند بقصد هلاک او هفت روز پیش آن شیر بود
 هلاک نکرد و فرمان خدای تعالی نبود که او را هلاک کند سلامت بیرون آمد و سلامتی او ازین دعا بود که اسم
 باری تعالی نذوی بود اسم عظیم این است بسم الله الرحمن الرحیم یا دائم یا فنا رو یا قائم یا زوال و یا امیر
 بلا و زیر انگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و گفت دشمن تو همین نفس اماره است و اطمینان یزیدین
 محل بانگ ناز بر آمد شیخ الاسلام بنام مشغول شد خلق و دعا گوئی بازگشته الحمد لله علی ذلک ۴۴

تاریخ دوم ماه ذی الحجه سنه خمس و خمسين و ست مائت دولت پاموس حاصل شد سخن در فضیلت
 ماه ذی الحجه افتاده بود بر لفظ مبارک رانده که در او را شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوشی قدس سره
 سره العزیز بروایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که دو رکعت نماز در اول شب ماه ذی الحجه
 بگزارد و در رکعت اول فاتحه یکبار و سته آیت از سوره انفام و در رکعت دوم فاتحه یک بار و قل
 یا ایها الکافرون یکبار بخواند حق سبحانه و تعالی ثواب حج کندگان و زانم اعمال او بنویسد بعد از آن
 شیخ الاسلام بر زبان مبارک رانده که وقتی جوانی فاسقی بد کرد واری گناهیگاری نقل کرد خلق انسبب او
 ستاسف بودند که حال آن جوان در گور تنگ و تاریک چگونه خواهد بود سهرین محل بزرگه از بزرگان
 او را بخواب دید پرسید که خدای تعالی با تو چه کرد گفت آنزلن که مراد گور فرو آورد و خلق بازگشتند
 فرشتگان عذاب آمدند با عمو و های که زند و مرا عذاب کند فرمان آمد از آن زنده که میر و آن پانیه
 فغانه پذیرد که دست ازین بنده بردارید که من او را بیامرزیدم و جای او در بهشت دادم و او یکی از حج
 کندگان است فرشتگان عذاب دست از من باز داشتند و در حضرت بنی نیا عرض داشت کردند که الهی
 این جوان فاسق و مراری بود چه نیکی و روجود پیدا آمد که او را بیامرزیدی فرمان شد چنان است که شما
 میگوئید اما در شب اول از ماه ذی الحجه ساله دو رکعت نماز گزارم پس او را بیامرزیدم بعد از آن
 سهرین محل فرمود که از وهب بن نبه رضی الله عنه آمده است که حق سبحانه و تعالی هدیه فرستاد بر بهتر موسی
 صلوة الله علیه بهتر جبرئیل علیه السلام هدیه آورد و گفت ای موسی هر که در ایام عشره ذی الحجه درین روز
 این کلمات بگوید چنانست که دوازده هزار بار تو رین خوانده باشد و گوئند این کلمات راده هزار نیکی در نامه
 اعمال او بنویسند و ده هزار بدی دور کنند و هزار فرشته صلوات گویند و عمل او از اهل زمین فاضل تر باشد
 بعد از آن شیخ الاسلام قدس سره بر لفظ مبارک رانده که در عوارف شیخ الاسلام شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره
 سره العزیز بروایت فقیده ابوالیث سمرقندی رحمة الله علیه نوشته دیده ام که این کلمات دعا بخیل منزل بود
 از آسمان بانیا از برکت این بنیامی شود و نور میبند که از آسمان فرود می آید انگاه شیخ الاسلام فرمود

هر که حرمت و تعظیم این کلمات بردارد تا اثر آن بر میندانش از الله تعالی اول روز صد بار بخواند لا اله الا الله و صده
 لا شریک له له الملک وله الحمد حی و میت و هو حی لا یموت بیده انخیر و هو علی کل شیئی قدیر دوم روز صد بار این
 کلمات بگوید اشهد ان لا اله الا الله و صده لا شریک له اله و احدا احد اصحاب فردا و ترا لم یتخذ صاحبه و لا ولدا
 سوم روز صد بار این کلمه بگوید اشهد ان لا اله الا الله و صده لا شریک له احد اصحاب لم یلد و لم یکن له کفو احد
 چهارم روز صد بار این کلمه بگوید اشهد ان لا اله الا الله و صده لا شریک له له الملک وله الحمد حی و میت و هو حی
 لا یموت بیده انخیر و هو علی کل شیئی قدیر پنجم روز صد بار این کلمه بگوید حبیبی المد و کفی و سمع المد لمن دعا و لیس
 و راه المنتهی سبحان من لم یزل کرمیا و لایزال رحیما بعد از آن شیخ الاسلام بر لفظ مبارک را ندک ششم روز
 باز از سر گیرد و بهمین ترتیب بخواند باز فرمود که در عشره متبرکه ذی الحجه دو رکعت نماز بگذارد بعد از تو پریش
 خواب در هر رکعتی فاتحه یکبار و آنا اعطینا و اخلاص یکبار بار حق تعالی او را ثواب چندان دهد که جز خدا یتعالی
 تعداد آن دیگرے نداند و گزارنده این نماز ازین جهان بیرون نشود تا جای خود در بهشت ندمند بعد از آن
 هم ملائم این معنی فرمود که شیخ الاسلام شیخ سعد الدین حموی رحمة الله علیه را در خواب دیدند گفتند کیف حالک
 گفت خدای تعالی مرا بسیار زید و بدل هر طاعتی بر اندازد آن ثواب دادند مختلف اما بدل این دو رکعت
 نماز که در هر شبی از عشره ماه ذی الحجه گزارم چندان ثواب کرم شد که آنرا جز خدای تعالی دیگرے نداند
 بعد از آن فرمود که در شب جمعه که داخل این عشره است و در روز جمعه شش رکعت نماز بگذارد بخواند در هر
 رکعتی فاتحه یکبار و اخلاص پانزده بار و بعد سلام صلوات فرستد این کلمات بگوید لا اله الا الله الملک
 الحق المبین حق تعالی او را چندان ثواب دهد که آن را نهایت نیست و چار هزار پیغمبر ثواب یابد
 و تا سال دیگر هیچ گناه از او نویسد بعد از آن فرمود که یاری بود از یاران من از حد صالح و صاحب نعمت
 او این نماز بگذارد و می چنانچه نقل کرد بعد از نقل او را در خواب دیدند پرسیدند که خدای تعالی با تو چه کرد
 گفت در او را و شیخ الاسلام معین الدین سنجرمی قدس الله سره العزیز نوشته دیدم که رسول صلی الله
 علیه و سلم فرموده است هر که سوره الفجر در ایام عشره ذی الحجه بخواند حضرت عزت جل جلاله آن بنده را از آتش
 و دوزخ خلاصی دهد انگاه همدردین محل فرمود که بعد از نقل شیخ الاسلام معین الدین سنجرمی قدس الله سره العزیز را
 بخواب دیدند که حال موت و گورو منکون فکیه چه شد فرمود همه بفضل خدای تعالی آسان شد اما چون مراد بر عرش
 برود سر بسجده نهادم ندانم که لے معین الدین سر بر کن سر بر کردم فرمان شد که چرا چنین ترسیدی گفتتم
 الهی از ترس جابقی و قهاری تو فرمان آمد آنکس که در کار راست مادر کار اویم و هر که قدر عشره ذی الحجه
 سوره و الفجر خوانده باشد او را از ترس چه کار بود برو که ترا بسیار زیدم و ترا از او اصلمان خوشتر گردانیم

اول بعد فاتحه اتم شرح یکبار و در رکعت دوم بعد فاتحه و المرسلات یکبار و در رکعت سوم بعد فاتحه و الصبح یکبار و در رکعت چهارم بعد فاتحه اخلاص یکبار بعد از آن بر لفظ مبارک رانده که در او را شیخ الاسلام شیخ شهاب الدین سهروردی قدس المدرسه الغزیز آمده است از محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم هر که دو رکعت نماز بعد عید اضحی در خانه بگذارد و بخواند در هر رکعتی فاتحه یکبار و سوره المرسلات پنج بار آن بنده شریک گردد در حج و عمره و در دعای حاجیان در طواف سعی کرده باشد و حق سبحانه در مال او برکت دهد بعد از آن فرمود که در او وارد شیخ الاسلام شیخ عثمان مارونی قدس المدرسه الغزیز نوشته دیده ام که در آخر سال و آخر روز ذی الحجه

هر که این دعا بخواند حق تعالی او را تمام سال در امان خود نگاهدارد بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ما علمت

من عمل فی هذه السنه مما نیتته عنده ولم یضد ولم یتوکل منسده و حملت عنی بقرتک علی عقوبتی و دعوتی

الی التوبه بعد حلالی علیک اللهم انی فاستغفرک فیها یا غفور یا غفرلی و ما علمت من عمل ترضاه عنی و دعوتی

الذنوب فقبله منی و لا تقطع رجائی یا عظیم الرحار اللهم ارزقنی خیر هذه السنه و افيها برحمتک یا ارحم الراحمین

الحکامه فرمود که بر او درم شیخ شهاب الدین ذکر یا قدس المدرسه الغزیز آورده است که مصطفی صلی الله علیه و سلم

میفرماید هر که دو رکعت نماز آخر ماه ذی الحجه بگذارد و در هر رکعتی فاتحه یکبار و چندی از قرآن بعد از سلام

هفت بار این دعا بخواند حق تعالی او را بیاورد هر چه در آن سال گناه کرده باشد آن نیز بخشاید شیخ الاسلام

درین خواند بود که بانگ ناز بر آید چنانچه بنابر مشغول شد خلق و دعا گوئی بازگشتند احمد صد علی ذاک

بتاریخ هفتم ماه ذی الحجه سنه خمس و خمسين و ست مائة دولت پایوس میدشد سخن در مذہب افتاده بود

بر لفظ مبارک را آنکه اول مذہب امام عظیم ابو حنیفه رضی الله عنه دوم مذہب امام شافعی رضی الله عنه سوم

مذہب امام مالک رضی الله عنه چهارم مذہب امام احمد حنبل رضی الله عنه پس بیاید که مردم در چهار مذہب

شک نیاوردند تا سلمان سنی باشند و یقین بدانند و اعتقاد کنند که مذہب امام عظیم رضی الله عنه از همه مذہب

فاضل ترست و شریف تر و مذہب دیگران پس اند زیرا که مذہب اول که در عالم نباشد مذہب امام عظیم است

رضی الله عنه و لفضل للمتقین و حق عند الله تعالی یکی بیش نیست و ندی که ما در آنیم مذہب ابو حنیفه است

رضی الله عنه و مذہب صواب است و احتمال خطا ندارد اما آنکه بعضی گفته اند چهار مذہب بر سنت و حجت

بودند پس چکس از مجتهدان میل به هوای نفس و بدعت کرده اند چگونه بنده ای خدا بوده اند که جز متابعت کتاب

خدای تعالی و سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم کرده اند بعد از آن بر لفظ مبارک رانده که در قنای ظهیری

صاحب قنای نوشته است و آخر باب این حکایت که امام سلمان ابو حنیفه کوفی رضی الله عنه چون حج آید

بگذارد در وضو است کرد و بانفس اندیشید که شاید بار دیگر قادر نشوم حج گزاردن پس ربان خانه کعبه شریفه گفت

در بازکننده اجازت دهید تا من یک شب خدای عزوجل را عبادت کنم گفتند این کاری بیش از تو کسی را
 میسر نشده است اکنون ساقی در علم و مردمان بتواتر می کنند در بازخواستیم کرد آخر در بازگردانم مسلمانان
 در رفت و میان دو ستون بایستاد پای چپ را بر پای راست نهاد و نیمی قرآن بخواند و باز پای راست
 بر پشت پای چپ نهاد نیمی قرآن دیگر بیک پای ایستاده بخواند و تمام کرد چون سلام گفت مناجات کرد که
 الهی نکردم هیچ عبادتی که چنانچه حق باشد و نه شناسنا ختم ترا چنانکه حق شناسنا ختم است نقصان خدمت مرا
 بحال معرفت در گزار با تاف آواز داد که لے ابوحنیفه بدرستی و راستی که شناسنا ختمی و خدمت کردی تا بیا زینجا
 و مر کس را که پیروی تو کنند و در مذہب تو باشند تا قیامت و بعد از آن چون شیخ الاسلام این حکایت تمام
 کرد فرمود که احمد سعد مادر مذہب او نیم بعد از آن ہمدین محل فرمود بروایت صحیح اسمعیل بخاری رضی اللہ عنہ
 کہ او فرمود کہ محمد حسین شیبانی رحمۃ اللہ علیہ را در خواب دیدم پرسیدم کہ حضرت غزت با تو چه کرد اہام
 محمد گفت کہ مرا بیا مرزیدند و حضرت غزت فرمود کہ اگر میخواستم ترا عذاب میکردم اما اگر علم بیان نمیکردی
 اسماعیل گفت پرسیدم کہ ابو یوسف قاضی کجاست امام محمد گفت میان آسمان و زمین پرسیدم
 امام عظیم کجاست گفت بیہات او در علین است بعد از آن حکایت در فرق مذہب افتاد کہ بہتر کہم است
 شیخ الاسلام چشم پر آب کرد بیہات من نام امام عظیم منی تو اعم گرفت اما ایشان را شاگردی بود و محمد
 شیبانی آن زمان کہ امام محمد سوار شدی امام شافعی رکاب گرفتی و امام محمد تا گرد را شاگرد بود و پس ازینجا
 معلوم شد کہ چند و چند فرق است میان مذہب بعد از آن ہمدین محل فرمود کہ وقتی قاضی حمید الدین
 ناگوئی و شیخ قطب الدین بختیار اوی و شیخ جمال الدین بربزی و شیخ بدالدین غزنوی قدس اللہ سرہم العزیز و مسیح جامع
 دہلی چند روز متکلف شدند ہر کسے دو کان ختم در روزی بر خود وظیفہ کرد و نہ چنانکہ شبے از شب ہر یک دیگر
 گفتند اگر بتوانیم در یک پای ایستادہ شویم خدای تعالی را ہمین سبب طاعت کنیم یعنی در طاعت بدو
 رکعت نماز بروز آریم ہر ہمہ گفتند نیکو باشد چون شب قاضی حمید الدین ناگوئی در پیش رفت و ایشان بدو
 رکعت نماز بدو افتاد کرد و ہر ہمہ در یک پای ایستادہ شدند قاضی حمید الدین در یک پای ختم قرآن کردی
 و چہار سیپاہ دیگر زیادہ خوانندہ و در رکعت دوم ختم دیگر تمام کرد و سلام نماز داد و مناجات کرد کہ الهی
 عبادتی چنانچہ حق عبادت است نکردیم پس بخشش ما را و نقصان خدمت ما را بحال معرفت در گزار از گوشہ
 آواز بر آمد کہ ای دوستان ما نیکو شناسنا ختم ما را و خدمت و طاعت نیکو کردید پس شمارا بیا مرزیدیم و آنچه
 مطلوب شاست بشما دادیم انکاء آن بزرگان از آنجا متفرق شدند و مسافر گشتند بعد از آن کرد آن افتاد کہ
 شجرہ مذہب می باید دانست کہ بحضرت الہیہ است چگونہ می پیوندد فرمود کہ چنانچہ مرید را شجرہ پیوندد بہتس

فرض است شجره مذہب نیز باید دانست که بجزرت الوهیت چگونه پیوندد انگاه شیخ الاسلام قدس المدسره
العزیز فرمود که اگر پرسند که در مذہب کیستی بگوید در مذہب امام اعظم کوفی رحمة المد علیہ و ابو حنیفہ در مذہب
امام ابراہیم علقمہ و علقمہ در مذہب امام ابراہیم نخعی امام نخعی در مذہب امام عبدالمد سعود و امام سعود
در مذہب ابو ہریرہ و ابو ہریرہ در مذہب رسول المد صلی المد علیہ وسلم و محمد مصطفی صلی المد علیہ وسلم
در مذہب ابراہیم خلیل المد و ابراہیم خلیل المد در مذہب نوح علیہ السلام و مہتر نوح در مذہب شیت
علیہ السلام و شیت در مذہب مہتر آدم علیہ السلام و مہتر آدم در مذہب جبرئیل علیہ السلام و مہتر جبرئیل
در مذہب مہتر میکائیل علیہ السلام و مہتر میکائیل در مذہب اسرافیل علیہ السلام و اسرافیل در مذہب
مہتر عزرائیل علیہ السلام و مہتر عزرائیل در مذہب حضرت احدیت صمدیت اما اینجا هیچکس نداند که
خدای تعالی جل جلالہ بعد از ان حکایت در ادعیہ ما ثورہ و آیات قرآن افتاد بر لفظ مبارک راند که یکس
میاید از دعا و آیات کلام المد خالی نباشد و پیوستہ درین کار باشد تا در امان باری تعالی باشد انگاه
فرمود کہ نماز تہجد بر رسول المد صلی المد علیہ وسلم فریضہ بود و در حق ماست و آن ہشت رکعت است نزدیک
سحر و ہر چه داند از قرآن بخواند اما این معین نیست در ان کوشد کہ قرآۃ دراز بخواند کہ مصطفی صلی المد علیہ
وسلم قرآۃ خواندہ است انگاه ملائم این معنی فرمود کہ وقتی بزرگے بود از بزرگان دین او شیعہ قطب الدین
گفتندی از حد بزرگ بود وقتی نماز تہجد او فوت شد خدمت ایشان را در روزانوشدہ چند روز در ان درو
مبتلا ماند و در کہ خود بر آمد کہ این در در ان کجاست در سرا و فرو خواندند کہ اسے بزرگ نماز تہجد فوت کردی
ہمین بار آورد کہ بدین بلا مبتلا شوی آخر معلوم شد کہ پیش ازین یک شب نماز تہجد فوت شدہ بود و بعد از ان
بر لفظ مبارک راند کہ در ادرا د شیخ الاسلام معین الدین سجری قدس سرہ نوشتہ دیدہ ام بروایت عبدالمد
ابن سعود رضی المد عنہا ہر کہ از سورۃ البقرہ ۵ آیت بخواند بدین ترتیب کہ چہار آیت از اول آیتہ الکرسی و چہار
آیت بعد آیتہ الکرسی و دو آیت آخر سورہ بقرہ بخواند در ان نانہ شیطان نرود و تاشب و اگر لشب خواند تا روز
انگاہ فرمود ہر کہ را در ویشی رسد این کلمہ بسیار بگوید لاحول و لا قوۃ الا بالمد العلی العظیم بعد از ان فرمود کہ
وقتی بخدمت شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوشی قدس المد سرہ العزیز حاضر بودم آئندہ بیاید و روی
بر زمین آورد و فرغان شد شین نشست و عوفنہ کرد کہ در محاش تنگی دارم شیخ الاسلام بر فر فرمود باشد کہ
این نیگوید لاحول و لا قوۃ الا بالمد العلی العظیم گفت راست نیگوید انگاہ فرمود کہ از رسول صلی المد علیہ
وسلم روایت است ہر کہ این کلمہ بسیار گوید حق تعالی او را از آفت درویشی نگہدارد بعد از ان بر لفظ مبارک
راند کہ در کتاب بقیۃ ختم المجتہدین ابو اللیث سمرقندی قدس سرہ نوشتہ است کہ عجب دارم از چہار گروہ کہ از

چار چیز غافل باشند اول از آن گروه کہ نعم گرفتار باشند چگونه گویند لا اله الا انت سبحانک انی كنت من الظالمین زیرا کہ حق تعالی در کلام مجید فرموده است فاستجبنا له و نجیناه من الغم و کذا کجی المؤمنین بعد از آن ہمدین محل فرمود کہ ہتر ایوب صلوات اللہ علیہ چون بہ بلائی کرمان مبتلا شد چهل سال در رحمت بود آرزو کہ وعدہ نجات خواهد شد بحضرت عزت مناجات کرد و فرمان آمد کہ این کلمہ را بسیار بگوئی لا اله الا انت سبحانک انی كنت من الظالمین این کلمہ را چند روز مداومت نمود حق تعالی اورا از ان بلا نجات داد بعد از آن فرمود کہ وقتی جوانی از ہارون رشید بخطای در بند افتاد و درین بود کہ اورا ہلاک کنند بزرگی بر سر وقت اور رسید اورا از ہدنگین دید آن بزرگ از حال او باز پرس کرد آخر چون اوروان شد این آیہ میاموخت چند روز آن جوان باین آیت مداومت نمود و خلاص شد و بخلعت خاص مشرف شد بعد از آن فرمود و عجب دارم از آن گروه کہ از کسے بترسند و این گویند حسبی اللہ و نعم الوکیل زیرا کہ حق تعالی در کلام مجید میفرماید فانقلبوا بنعمتہ من اللہ و فضلہ لم یسبوا بعد از آن ہمدین اثنا حکایت کرد کہ وقتی بادشاہی ظالم کہ اورا باوی دسر گرفته بود دعوی خدای میکرد خاک در دہن آن ناپاک گفت چہ حیلہ سازم کہ این فن دین ستقیم گردد وزیر سے حکا۔ بود روی سوی او کرد او سر بر زمین آورد و گفت دو چیز عرض دارم اگر بکنی باری اندیشم کن کہ توانی کرد آن فرمود کہ بگو گفت در شہر مذکران و دانشندان بسیار اندیشان را از میان بردار چون ایشان نماند اسلام را کس نداند پس ہر چہ دعوی پیش خلق کنی استوار دارند آن بادشاہ ہچمان کرد ہر جا کہ مذکرے و دانشندی بود از میان برگرفت و ہمہ را بقطع تیغ بخدا رسانید چون از ایشان ہیکس نماند گفت اکنون چہ کنم گفت یک چیز دیگر کن ہر جا کہ اہل کتبہ اند ایشان را نیز از میان برگیر تا علم ننویسند بعد از آن ہر چہ کنی رواست انگاہ بادشاہ این طائفہ را نیز از میان برگرفت و مسلمانان آن شہر بصلوات مبتلا شدند و آن بادشاہ از دین برگشت و بدعوی کردن مشغول شد خاک در دہن آن ناپاک الغرض بزرگی بود از نیرنگان خواجہ حسن بھری رحمۃ اللہ علیہا ہمدین نزدیکی میان اہل کتب گرفتار شدہ بود این کلمہ بسیار گفتی قضا را بر فور آن بادشاہ از تخت فرود آمد معذرت بسیار کرد و فرود اورا ہاکنید و بخلعت خاص شرف گردانید بعد از آن بادشاہ گفت آن زمان کہ آن بزرگ را بیاوردند مارو آرد ہا برابر او یکی از پہلوی راست وومی از پہلوی چپ کہ یک لب آنہا در زمین و یک بر آسمان آتش از دمان آنہامی بر آمدند کہ مرفوزند من عجز کردم گفتند دست ازین بزرگ بردار و الا نہ ترا ہلاک خواہم کرد پس آن بزرگ را برسیدند کہ ترا از چہ خلاص شد گفت من این کلمات را بسیار گفتمی حسبی اللہ و نعم الوکیل و نعم المولی و نعم النصیر پس ہر کہ این کلمہ گوید اورا ہر کس چیزے نتواند گفت

بعد از آن شیخ الاسلام فرمود سوم عجب دارم از کسی که ترسد از ذکر مردمان گوید یا فوض امری الی اهل البصر علیها
 زیرا چه حق تعالی فرموده است فوقه المدینات ما کرهه انکراه انکاه شیخ الاسلام ادام الله برکاته بر لفظ مبارک
 راند که خواجہ حسن بصری رحمة الله علیه هر وقتی که پیش حجاج یوسف برفتی این آیت بخواندی یوسفت کند
 خوردی و گفتمی که این چه کس چندان هر اس ندارم که از خواجہ حسن بصری رحمة الله علیه آن زمان که او
 پیدایمی شود لرزه در من می افتد و شیر برابر او می آید گوی آن زمان مراد زره ذره خواهند کرد و بعد از آن
 فرمود چهارم عجب ارم از آن گروه که رغبت بهشت کند و گوید ما شمار الله و لا حول و لا قوة الا بالله حقاً
 فرموده است فقی ربی ان یوتینی خیرا من جنتک بعد از آن فرمود که در آثار تابعین نوشته دیده ام که
 وقتی جوانی از حد فاسق پیوسته در مصیبت بودی اما وقت خفتن این کلمه بسیار گفتمی بعد از آن در کار
 دیگر مشغول شدی الغرض از جهان نقل کرد در خواب دیدند که در بهشت میخورد عجب نمودند سوال کردند
 این دولت از کجا یافتی جواب داد اگر چه بدمرد بودم اما این کار میکردم و هر صبح و شام این کلمه میگفتم
 ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله هر سعادتی که یافتم از دولت این کلمه یافتم بعد از آن سخن در ترس گور
 افتاده بود از منکر و کبیر و مصیبت آن بر لفظ مبارک راند که مردی از عبد الله بن عباس رضی الله عنه پرسید که
 من ترا چیزی می آموزم اگر بگویی هیچ از ایشان ترسی پس گفت هر که شب جمعه دو رکعت نماز بگذارد و بخواند
 در هر رکعتی فاتحه یکبار و اخلاص پنجاه بار از آن سبب از منکر و کبیر در امان باشد بعد از آن بر لفظ مبارک
 راند که وی دو رکعت ملازمت کرد در شرح اولیایمی نویسنند که چون آن مرد نقل کرد خواب دیدند
 پرسیدند که خدای تعالی با تو چه کرده از منکر و کبیر چگونه رستی گفت آن زمان که منکر و کبیر با مصیبت
 آمدند از من پرسیدند چون از سوال ایشان عاجز شدم خواستند که عمودی زنند فرمان آمد دست
 ازین بنده بدارید که ما او را بیا مرزیم دست از من برداشتند بعد از آن همدین محل فرمود که مردی وقتی
 عبد الله عباس رضی الله عنه را پرسید هل عندک فی صفة القبر قال نعم یعنی هست چیزی نزدیک تو
 از صفت گورنگاهدارد گفت آری پس فرمود هر که بگذارد دو رکعت نماز در شب جمعه و بخواند در هر
 رکعتی فاتحه یکبار و آذان از زلزله لارض پانزده بار بغایت الهی از صفت گور در نجات باشد بعد از آن بر
 لفظ مبارک راند که وقتی پیش شیخ الاسلام قطب الدین بختیاراوشی قدس الله سره العزیز شسته بودم
 بزرگان از حد و روش حاضر بودند حکایت در ترس گور میرفت و مولانا شهاب الدین قریشی مفتی
 شهر دہلی حاضر بود فرمود هر که این او را در کتاب مینویسد یعنی سوره واقعه و سوره مزمل و سوره
 الشمس و الباقی و آتم شرح و مداومت نماید پس امان او باشد از ترس گور و روشی بعد از آن بر لفظ

مبارک رانده قتی درویشی نقل کرد از خاندان چشت بود چون آن درویش را در زمین سپردند همان زمان فرشتگان آمدند و سوال کردند این درویش جواب داد انگاه از گور او روشنائی پیداشد او را در خواب دیدند و از آن حال پرسیدند که خدای عزوجل با تو چه کرد گفت بسیار زید و بخششها شد که آن را حد و نهایت نیست فرمان آمد که ترا در کار این عا شوره کردیم و بخشیدیم بعد از آن شیخ الاسلام بر لفظ مبارک رانده در احادیث مسطور است از مصطفی صلی الله علیه و سلم هر که بعد از فریضه سه بار اخلاص

بخواند سه بار درود فرستد و بعد از آن یکبار این آیت بخواند و من تبتی مهدی جعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل شیء قدرا بعده سوی آسان بد حضرت عزت آن بنده را سه نعمت بدیدگی درازی عمر دم مال بسیار و مبرخورداری که بحساب در پیشت بود انشاء الله تعالی شیخ الاسلام درین حکایت بود که بانگ ناز گفتند شیخ الاسلام نماز مشغول شد خلق و دعا گوئی بازگشت الحمد لله علی ذلک ۴

بما ریح بستم ماه مذکور سنه خمس و خمین دست مائت سعادت قد مبوس حاصل شد وقت چاشتگاه در جاستخانه نشسته بودند و طائفه مسافران حاضر بودند دعا گوئی روی بر زمین آورد از زبان مبارک فرمودند که ای دوست خدا بنشین بستم روی سوی حاضران کرد و گفت که من از خدا خواسته هر چه مولانا نظام الدین بخواد بیاید بعد از آن سخن در درو واقعا در لفظ مبارک رانده در آثار مشایخ آمده است و نوشته دیده ام هر که یکبار درود بر رسول مهد صلی الله علیه و سلم فرستد از گناهان چنان پاک گردد و گوئی این زمان از ما در زاده است و صد هزار تنی در نامه اعمال او بنویسند او را از اولیای خدا خوانند بعد از آن بر لفظ مبارک رانده که صحابه و تابعین مشایخ طبقات هر کسی از آن وظیفه و خویشتن کرده اند اگر شبی از شب های ایشان را وظیفه صلوات فوت شدی خود را میان مردگان تصور کردندی و ماتم خود داشتندی که مشب مامرده ایم اگر زنده می بودیم صلوات خواجه کائنات از ما فوت نشدی بعد از آن همدرین محل فرمود که وقتی خواجه یحیی معاذ از بی رحمته مهد علییه را در شبی وظیفه درود فوت شد وظیفه او سه هزار بار درود بود و التضرع چون روز شد ماتم خود بداشت چنانچه بر اے تعزیت مرده می نشیند خلق بیامند و از آن حال سوال کردند که این نوع از کجاست فرمود که مشب وظیفه درود را من فوت شده بود این ماتم از آن است که از آن جهان سعادت محروم مانده ام خواجه یحیی معاذ را ز می دین حکایت بود که باقی او از او که اے یحیی هر روز و هر شب که ترا از گفتن درود ثواب میدادیم امروز ترا صد چندان ثواب دادیم و نام ترا در گویندگان درود گویند انگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و بگریست

و این حکایت همدرین محل فرمود که خواجه سنای رحمة الله علیه پیغمبر علیه السلام را در خواب دید که روی مبارک از خواجه پنهان میگرد و خواجه سنای بدو دید و پامی مبارک را بوسه داد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم جانم فدای تو باد از چه روست که روی مبارک خود از من پنهان میکنی رسول خدا صلی الله علیه و سلم خواجه ساسی را در کنار گرفت و گفت که ای خواجه تو چندان محب درو در کرده که من از روی تو شرمندم ام که بکدام چیز عذر بخوام بعد از آن شیخ الاسلام های های بگریست و گفت سبحان الله یک بندگان خداست ای نشانند که از بسیاری درو و خواجه کائنات صلی الله علیه و سلم از ایشان شرم میدارد هزار رحمت بر جان ایشان باد که بدین ثواب میرسند و میباشند و بدین بمیرند و بدین ورد بر خیزند انگاه همدرین محل فرمود که وقتی طایفه جهودان نشسته بودند در پیش مسلمان بیامد از ایشان چیزی درخواست کرد همدرین محل امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه پیداشد جهودان به تسخر درویش را گفتند که شاه جوانان می آید الغرض آن درویش رفت و دست امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گرفت و سلام کرد و حال فقر و فاقه خود بگفت امیر المؤمنین گریه کرد و بر آمد دید که چیزی نیست چه خواهم داد اما از گیاست خود معلوم کرد که جهودان او را از برای آزمائش فرستاده اند که چه چیز خواهد داد الغرض چون امیر المؤمنین دست او بگرفت و بر کف دست او ده بار درو پیغمبر صلی الله علیه و سلم بخواند و گفت شست بند او شست بر بست و نزدیک ایشان بیاید ایشان گفت که چیسزے یافته گفت چیزے یا ختم اما دو بار درو در مصطفی صلی الله علیه و سلم بگفت و بدین دست من بدید ایشان را بیشتر تسخر و نمود الغرض گفتند که دست باز کن چون دست باز کرد و دینار گشته بود آن روز چند هزار جهود مسلمان شدند بعد از آن همدرین محل فرمود که وقتی هارون رشید را زحمت شده بود چنانچه نیم سال در زحمت ماند نزدیک شد که جان از تن او برود و قضا را شیخ ابوبکر شبلی رحمة الله علیه پیش در او بگزشت این خبر بسمع هارون شنید رسید که امام ابوبکر شبلی میگردد کسان فرستاد و بمعذرت تمام خواجه را بالین وی بردنمین که هارون رشید را بدید گفت خاطر جمع دار که اکنون نیکو شدی کیار این درو بخواند و بر هارون رشید دست فرود آورد و در حال نیکو شد آخر معلوم شد که این درو خوانده بود از برکت این درو و صحت یافت بعد از آن بر لفظ مبارک را ند که اینکس درو بسیار فرستد اگر بناز این پنج درو فرستد بهتر بود که این درو و بهترین رو دست و فاضل ترین از همه اگر چه ثواب همه درو یکی است اما هر درو می را فضیلت دیگر است و آن پنج درو

این است بسم الله الرحمن الرحيم اللهم صل على محمد بعد من صل عليه وصل على محمد بعد من لم يصل عليه وصل على محمد كما تحب رضی ان تعصل عليه وصل على محمد كما تنبى الصلوة عليه وصل على محمد كما امرتنا بالصلوة عليه انگاه شیخ الاسلام

ادام المدح مرتبه بلفظ مبارک را ندکه این سبب آن بود مولانا فقیه ابو الحسن ندوسی رحمه الله علیه در روضه منوره
 در دو نوشته ست اول امام سلمان امام شافعی رحمه الله علیه را بعد نقل در خواب ویدیدید رسیدند که خدا
 تعالی باشاچه کرد امام شافعی رحمه الله علیه گفت حضرت جل علام را بیامرزید از برکت این پنج درود که برخود
 عالم میفرستاد مافضیلت دوم آنست که روز مصطفی صلی الله علیه وسلم نشسته بودند و صحابه
 رضی الله عنهم گرد بر گرد ابو بکر صدیق رضی الله عنه طرف راست بود جوانی بیاید و سلام کرد و خواجه عالم
 صلی الله علیه وسلم فرمان داد که بالاتر ابو بکر صدیق بنشین ابو بکر صدیق رضی الله عنه متامل شد ایاران
 دانستند که بهتر جبرئیل علیه السلام است و اگر نه هیچ یاری را محل آن نباشد که بالاتر از ابو بکر رضی الله عنه
 نشیند مصطفی صلی الله علیه وسلم روی مبارک سوی ابو بکر صدیق کرد و گفت این مردی ست انقدر
 درود بر من میفرستد که بچکس نمی تواند فرستاد ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت یا رسول الله مگر
 این جوان آب و طعام نمی خورد و بچ مصلحت دیگر مشغول نمی شود بخورد و مصطفی صلی الله علیه وسلم
 فرمود که طعام و شراب نیز می خورد و بمصالح خود مشغول می شود اما یکبار درود در روز و یک بار
 در شب بر من این درود میفرستد هم برین طریق که بالا گفته شد همدرین محل شیخ الاسلام فایده
 این فوائد میفرمودند که پنج نفر درویش بیایند و روی بر زمین آورند فرمان شد بشنید نشنند و
 عرض داشت کردند که ما مسافرانیم نیت خانه کعبه داریم اما خرج راه نداریم چیزی غایت شود تا بابل
 فارغ روان شویم شیخ الاسلام این سخن تمام بشنید در تفکر شد انگاه نیز در مراقبه شده چند خسته خرا
 پیش بود همتد و چیزی خوانده بر دست ایشان داد درویشان را تحمیر پیدا شد ضمیر روشن که شیخ الاسلام
 را بود فرمود که ببینید چون نظر کردند بمثال سفال دینارهای زرگشته بود و آخر معلوم شد اشخ بود الدین
 اسحاق که شیخ الاسلام این درود گفت و بر آن سفال میداد برکت این درود سفال دینارهای
 زرگشته بود و آنگاه سخن در آیه الکرسی افتاده بود بلفظ مبارک را ند آن روز که آیه الکرسی نازل شد
 هنگامد هزار فرشته مقرب گرد بر گرد کرسی میباشند برابر بهتر جبرئیل علیه السلام در خدمت حضرت
 رسالت صلی الله علیه وسلم فرود آمدند و گفتند بستان پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم بانرا اغاز و اکرام
 بستد و بر سر دیده نهاد بهتر جبرئیل گفت با محمد صلی الله علیه وسلم فرمان می شود که هر آن بنده از
 بندگان من آیه الکرسی که مقررست بخواند هر حرفی که درین آیه است پس به حرف هزار رساله ثواب نام او
 ثبت فرماید و هزار فرشته گرد بر کرسی اند خوانده این را هزار ثواب ایشان بدهند و او را از مقربان خود گردانند
 بعد از آن شیخ الاسلام همدرین محل فرمود که در مقامی ظهیری نوشته ست که رسول خدا صلی الله علیه وسلم

فرموده است هر که آیه الکرسی بخواند و از خانه برآید حضرت عزت فرمان دهد بنهاد و هزار فرشته را تا آن زمان که آن بنده باز آید بر او امرزش خواهند تقدیر از آن فرمود که شنیده ام از شیخ الاسلام قطب الدین بخینا او شی قدس اهد سره الغریز هر که آیه الکرسی بخواند و درون خانه رود حضرت عزت از آن خانه درویشی دفع کند تقدیر از آن فرمود که در جامع حکایات نوشته دیده ام که وقتی در بغداد درویشی پوشیدی از شبها در کلبه آن درویش ده نفر دزد بیامند سر درون خانه آن درویش کردند آن درویش آیه الکرسی خوانده بود و بیرون و میدید همچنین زردان بیامند بفرمان خدا تعالی گوش شدند درویش پیدا شدند این حال معاینه کرد بیرون آمد و پرسید که شما کیانید ایشان گفتند که ما دزدانیم بزدوی در خانه شما آمده بودیم گوش شدیم لمسه بزرگوار تو دعا کن تا چشمها بماند ازین کار تو به کنیم و در پیش شما مسلمان شویم آن بزرگ تبسم کرد و گفت چشم باز کنید بفرمان خدا لعنه چشمها باز کردند و بینا شدند و هر همه تو برگردند و مسلمان شدند الحمد لله على ذلك *

بتاریخ بست و هفتم ماه مذکور سنه خمس و خمسين دست یائده دولت قدیموس میرشد سخن رود عاقدانہ نو بر لفظ مبارک رانده که در کتاب امام محمد شیبانی رحمة الله علیه نوشته دیده ام بروایت امام جعفر صادق علیه السلام که از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است هر که راغمی و همی پیش آید یا کاری

که قابل اصلاح نباشد چون ناز با ماد بگزارد صد بار گوید لا حول ولا قوة الا بالله العظیم یا حی یا قیوم یا فردی و تریا احد یا صد فان لم یصلح فدلنا علی الدراری بعد از آن شیخ الاسلام فرمود وقتی بحضرت شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوشی قدس اهد سره الغریز حاضر بودم ایشان شسته حکایت رود ما میفرمودند هر که از تنگی معاش باشد برای کشایش آن این دعا بخواند بسم الله الرحمن الرحیم یا دائم الخیر و الملك و البقار یا ذی الجبهد العطا یا وود ذوالعرش المجید الفعالم لیا یرید بعد از آن همدین محل فرمود که در وقت

درمانگی هر که این نامهار انبار بار گوید آن هم بالقطع بکفایت رسد و آن کلمات این است اقوی معین و اهدی دلیل بحق ایاک نعبد و ایاک نستعین بعد از آن فرمود که در تفسیر زبیر رحمة الله علیه دیده ام هر که خواهد اعمال بشرف حق باشد این آیه بخواند ربنا قبل منا انکانت لیسع اعلمیم چون خواهد که از تنگی دنیا و

آخرت برهد و از دوزخ خلاصی یابد این آیت بخواند ربنا اتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار و چون خواهد که همه حال صابر باشد و قدش در کار با ثابت بود و بر دشمنان ظفر یابد این آیه بخواند ربنا افرع علینا صبر و ثبت اقدارنا و انصرنا علی القوم الکافرین چون خواهد که دلش با ایمان و امان باشد و رحمت تبارک و تعالی بنشار او گردد این آیه بخواند ربنا لا تنزع قلوبنا احد از هدیتنا

وہب لنا من لدنک رحمة انک انت الوباب بعد ازان ہمدین محل فرمود کہ وقتی رسول مہد صلی اللہ علیہ وسلم
نشستہ بود صحابہ رضی اللہ عنہم گرد بر گرد او از پیغمبران گزشتہ حکایت میکردند درین میان صحابی از ایران
رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم برخاست و می بر زمین آورد و عرض داشت کرد کہ یارسول اللہ و لم از
ایمان چگونه امین گردو کہ من با ایمان خواہم رفت رسول مہد صلی اللہ علیہ وسلم در اندیشہ شد همچنان مہتر
جبریل علیہ السلام بیاد و گفت یارسول مہد این آیہ آورده ام بستان ہر کہ این آیت را ملازمت نماید
دل او از ایمان امین باشد و امید بود کہ با ایمان رود و آنجا کہ شیخ الاسلام فرمود کہ نزول این آیہ
دران بود کہ صحابہ رضی اللہ عنہم التماس کردہ بودند و ہمدین محل فرمود ہر کہ خواہد کہ با دوستان
خدای تعالی جمع شود این آیت بسیار خواند رہنا انک جامع الناس لیوم لا یب فیہ ان لہد لا یخلف لہم یاد
و بعد ازان فرمود چون این کس در ملازمت کردن این آیہ باشد با دوستان خدای تعالی جمع شود و
چرا باشد کہ خود را ازین سعادت محروم دارد و بخواند آنگاہ فرمود کہ چون کسی رخصت پیش آید یا برود بگریزد
یا خواہد کہ فرزند می شالیستہ و باز سا با و دہند پس این آیہ بخواند رب ہب لی من لدنک فریۃ طیبۃ انک
سمیع الدعاء بعد ازان فرمود کہ مہتر زکریا صلوات اللہ و سلامہ علیہ نبینا و علیہ السلام در ساجات ہمین آیت
خواندہ بود کہ خدای تعالی اجابت کرد و پسر سے داد چون مہتر یحیی علی نبینا و علیہ السلام در آغاز جوانی و کودکی
چندان بگریست از ترس خدای تعالی کہ جملہ گوشت پوست و خمارہ او بر بخت مہتر زکریا و قوم بزرگوار بستان
یعنی مادر و پدر مہتر یحیی بگریستند کہ اے فرزند تو تنوز صغیر سے ترس چیست گفت ای مادر تو آن مان کہ
زیر دیک آتش میکنی تا آن مان کہ چوب خرد بالای آتش نمی آید و می گیرد پس می رسم کہ فدای قیامت
خردگان را پیش اندازند و بزرگان را پس در دوزخ فرستند بعد ازان فرمود کہ وقتی جانب سیستان
سافر بودم و اولیاء و بزرگان آن شہر را در یافتم چنانچہ روزے بخدمت شیخ محمد سیستانی حاضر بودم
پیرے بس بزرگ بود و صاحب ولایت حکایت در سلوک میرفت در ویشان در بحث بودند
آئندہ آمد و سے بزمین آورد و نشست خواجہ محمد سیستانی ہمین کہ جانب او دید ضمیر روشن کہ در بستان بود
روی سوی او کرد کہ حاجتمندی آمد بر فروری بزمین آورد کہ آرسے فرمود برو این آیت را ملازمت
نمائی حق تعالی ترا فرزندے شالیستہ روزی کند آیت اینست رب ہب لی من لدنک فریۃ طیبۃ
انک سمیع الدعاء چون آن فرخواست و برفت بعد از مدتی کہ حق تعالی او را پسر سے داد صاحب سجادہ
و پایی بر بنہ ہفتاد حج کرد و بہ نیت ہمین مردہ بود کہ شیخ الاسلام مکاشفہ کرد بعد ازان بر زبان مبارک
را نیکہ در کشف نوشتہ دیدہ ام چون مردے خواہد کہ در عہدہای نیک مردان سدا و پنجہ عوصات

قیامت است و تراب میزند این آیه بسیار خواندند و بناه آتنا ما وعدنا علی رسلک ولا تنحرنا یوم القیامت انک لا تخلف
المیعاد انگاه حکایت کرد که مردی در بخارا بغسق از حد مشهور بود چنانچه نقل کرد او را در خواب پدید آمد
او لیوا و دوستان خدا استاده بود و از و عجب آمد و حیرتت پیداشد پرسیدند این دولت از کجا یافتی
گفت در تفسیر کشف دیده بودم هر که این آیه بخواند ربنما و عدتنا علی رسلک تا آخر خدای تعالی او
را با نیکردان در آرد اکنون بعد حق خوانده بودم حق تعالی چون اندک پذیر و بسیار بخش است
از من آن طاعت قبول کرد و در ای مرا بیا مرزید در کار این آیه و مرافقان است که میان ایشان
باشم انگاه شیخ الاسلام اومام العبد بر کاتبه بر لفظ مبارک را ند که چون مردی خواهد که از صحبت طالبان نجات
یابد باید که این آیه را ملازمت نماید ربنما آخر جناس من هذه القرية الظالم اهلها و اهل لئامن لدنک و لیس
و اهل لئامن لدنک تفسیر پس خوانده این آیه را بنعمت دوستان خود برساند و پیوسته در فتح و
نصرت مظفر و منصور بود و بعد از آن فرمود که وقتی امیر المومنین علی کرم الله وجهه در جنگ غول بیابانی ماند
بودند و بجان رسیده بر رسول صلی الله علیه و سلم مکتوب نوشت که جمله جلیها کردم و آنچه شرط جنگ است
بجا آوردم چون این مکتوب بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آمد از حد دل تنگ شد و حال چهره بل
علیه السلام این آیه آورد ربنما آخر جناس من هذه القرية الظالم اهلها تا آخر این آیه بر علی بفرست تا آن را
ملازمت نماید حق تعالی از برکت این آیه مظفر و منصور گردانید رسول خدا صلی الله علیه و سلم همین
آیه و تفسیر آن بر شاه مردان علی بن ابی طالب کرم الله وجهه فرستاده شاد شد و این آیه را ملازمت
نمود دوم روز جنگ کرد آن غول را زنده گرفت و در مدینه آورد اما این فتح از برکت این آیه بود انگاه
فرمود که در تفسیر مولانا برهان الدین زاهد صاحب هدایه نوشته است چون مردی خواهد که برکت و
حمت بروی نازل شود و روزی فراخ کند و هیچ کس محتاج نگردد این آیه را بخواند ربنما انزل علینا
ما ندمه من السائر تکون لنا عید الاولنا و آخرنا و آیه منک و ارزقنا و انت خیر الرازقین بعد از آن فرمود
که این آیه در باب قوم هتروس علیهم السلام بود هر سه از روی ضلالت کفران نعمت زیدند حق سبحانه
آن قوم را که ازین مایه خورده بودند خوک و سگ گردانید بعد از آن بر لفظ مبارک را ند چون خواهد که
با اهل ظلم جمع نشود در دنیا و آخرت این آیه را بسیار بخواند ربنما لا تجعلننا فتنه للقوم الظالمین انگاه
فرمود هر که خواهد زندگانش با خیر و مونس باسلام باشد این آیه بسیار بخواند ربنما فرغ علینا صبر او
نست اقامنا و انصرنا علی القوم الکافرین بعد از آن فرمود که مردی بدست ظالم گرفتار شود این آیه بخواند
ربنما لا تجعلننا فتنه للقوم الظالمین و جناب رحمتک من القوم الکافرین و چون خواهد که مسلمان بسزود و بصاحبان

خود را سازد این آیه را بخواند فاطر السموات والارض انت ولی فی الدنیا والآخرۃ توفی مسلما و الحقنی
 بالصالحین بعد از آن شیخ الاسلام ادام العبد بركاته بر لفظ مبارک راند که چون مہتر یعقوب مہتر یوسف
 علی نبینا و علیہا السلام کیجا شدند بعد از مدتی مہتر یوسف در سجده میخواند فاطر السموات والارض
 انت ولی فی الدنیا والآخرۃ توفی مسلما و الحقنی بالصالحین وزار زرار میگزیت و میگفت التبی
 مرا باد شاہی دادہ اما خواست من نبود و این خواست تو بود کہ شد خدا و ندا فردا قیامت مرا
 در میان بادشاہان بر نہ انگیزی کہ من بیچارہ و مسکین و ضعیف طاقت آن ندارم کہ میان بادشاہان و
 ملوک مرا حشر کنی نگاہ فرمود اگر مردی خواهد کہ از شدویو و پری از شر ظالمان ایمن شود او را بر بست
 بتلا کند و اندین آیت بسیار بخواند رب اجعل ہذا البلد آمنا و اجنبی و بنی ان نعبدا الا صنم بعد از آن
 شیخ الاسلام قدس سرہ العزیز فرمود کہ نزول این آیہ همچنین بود کہ وقتی رسول مہدی صلی اللہ علیہ وسلم
 نشسته بود و اران گذر کرد و از بندہ نصیحت می شنیدند و رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم میفرمود ہرین میان اعرابی باشد بزرگترین
 ہنار و عہد داشت کہ یار رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را چیزی باشد کہ جزئی باشد و او را داد و از حبلت پرستان بگردد رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم در فکر شد کہ این را چه آموزم ہمان زمان مہتر جبرئیل علیہ السلام آمد و این آیہ آورد
 و گفت یار رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمان می شود کہ این آیہ باین اعرابی بدہ تا یاد گیرد و بسیا
 خواند حق تعالی او را از بت پرستان بگاہد ارد و ایمن شود و از شر ایشان بعد از آن فرمود چون
 مرے خواهد کہ بران کافران مستولی نشوند این آیت بخواند ربنا لا تجعلنا فتنۃ للذین کفروا و اغفر لنا
 ربنا انک انت العزیز الحکیم و چون خواهد کہ نور ایمان در دل او کامل شود این آیہ بسیار خواند
 ربنا اتحم لنا نورا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر بعد از آن شیخ الاسلام این خواند تمام کرد و دعوی
 سوی دعا گوئی کرد کہ این ہمہ ترغیب برامی شناسم زیرا کہ ہمہ مشاطہ مرید باشند تا آن زمان کہ مرید را
 از ہمہ آلائش چنانچہ شرط است در طریقت و راہ رفقن پاک نکلند بچنان دان کہ آن بیچارہ در فلک
 ماند کہ ہرگز بیرون نتواند آمد بعد از آن بر لفظ مبارک راند کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ است
 ہر کہ این دعا بخواند روزے یکبار اگر دران روز بمیرد و از اہل بہشت باشد و اگر دران شب بمیرد
 نیز از اہل بہشت باشد و عاین است بسم اللہ الرحمن الرحیم لا الہ الا انت خلقنی و انا عبدک
 و انا علی عبدک و وعدک ما استطعت اعوذ بک من شر ما صنعت ابوہ لک مبتکت علی ابوہ لک بذبی
 فاغفر لی فانہ لا یغفر الذنوب الا انت برحمتک یا رحم الرحمن بعد از آن ہمدین محل فرمود کہ ہمیش
 رضی اللہ عنہ گفت تا این دعا از زبان مبارک رسول صلی اللہ علیہ وسلم شنیدہ ام در عقب نماز ہر روز بخواند

ترک ندادہ ام و این دعا اور دستاختم ام الحکامه فرمود بعد از نقل در خواب میدند پرسیدند که خداے تعالیٰ با تو چه کرد فرمود پیام زید و بهشت روزی کرد از برکت این دعا که رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ بود بعد از ان بر لفظ مبارک را ند که حق سبحانہ و تعالیٰ ہر روز تا شب ہر کہ این دعا بخواند از برکت او بلا از وی دفع میکند زیرا چہ در حراست چون بلا از آسمان منزل میشود از خوانندہ این دعا بالا می رود و اگر دین کس اخلاص و صدق نباشد دعا را رد میکند و فرود می آید و من این خواص ان زبان شیخ الاسلام قطب الدین بختیاراوشی قدس المدسرہ العزیز شنیدہ ام کہ این کس را می باید بہر حال کہ باشد از دعا کفتن و شفیع آوردن خالی نباشد آنگاہ شیخ الاسلام فرمود ابو طالب کئی در قوت القلوب نبی نویسد از مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ این دعا را بخواند تا شب بیج بلای بد و نرسد و عا این است بسم اللہ الرحمن الرحیم

انت ربی لا اله الا انت علیک توکلت وانت رب العرش العظیم ما شاء اللہ کان ما لم یکن انتھد ان لا اله الا اللہ و اعلم ان اللہ علی کل شئی قیودان اللہ قد احاط بكل شئی علما و جمی کل شئی عدد و انی اعوذ بک من شر نفسی و من شر غیری و من کل شر کل و ابنت اخذ بنا صیتہا ان ربی علی صراط مستقیم بعد از ان ہمدین محل فرمود کہ قاضی امام شعبی رحمۃ اللہ علیہ حجتہ و اسعہ در کفایہ خود آورده است کہ وقتہ زاہدے بود در بنی اسرائیل از حد بزرگ بود کینز کے داشت جوان و آن زاہد پیر بنیامیت ستوہ آمد چنانچہ اکثر پیش خلق کلمہ کردے کہ چہ تدبیر کنم کہ ازین زاہد پیر خلاص شوم زالی بود نزدیک ہمایگی او گفت برای دفع این زاہد من ترا زہر ہلاہل بدہم در کوزه آب نہر ہا با کن و وقت افطار بدہ کینز نہر را در آب انداخت و زاہد را داد و بخور انید و ذرہ در زاہد اثر نکرد و این کینز کہ منتظر کہ زاہد کے بمیرد چون روز شد ان کینز کہ طاقت نماز تمام کیفیت پیش زاہد باز گفت کہ خواہ باش خواہ بدار من ترا زہر دوم چگونہ است کہ اثر نکرد زاہد در تبسم شد گفت من دعای دارم ہر کہ این دعا بخواند زہر چہ باشد از جملہ بلا ما این باشد و بیج چیزے از زہر و جز ان کار نکند از برکت این دعا و امام شعبی در کفایہ خود نوشتہ است و دعای این است

بسم اللہ الرحمن الرحیم بسم اللہ خیر الاسماء بسم اللہ رب الارض و رب السما بسم اللہ الذی لا یضر مع اسمہ شئی فی الارض و لا فی السماء و ہو جامع العلم بعد از ان شیخ الاسلام قدس المدسرہ العزیز فرمود کہ ستر اظہ اسباب دعا بسیار است اگر گویم در از کرد و اما شرط اول آنست کہ آغاز بنام پروردگار عالم حل جلالہ و عم نوالہ کند زیرا کہ مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم میفرماید کل امر ذی بال لم یبد فیہ بسم اللہ فہو ابر یا بد کہ اول تمییم خواند بعد از ان دعا کند تا مستجاب شود شرط دوم آنست کہ اہل خود را از خطا ل با و از بلند پوشیدن منع کند زیرا کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ است ان اللہ لا یستجیب دعا قوم رضون من

نسا هم لم یسبون الخصال مع الصوت شرط سوم آنست که در آغاز و اتمام آن صدقه و هجرتی را دست کرده اند از امام
 شافعی رحمة الله علیه که او را حاجتی بود بر باد شاهی بدان احتیاج برفت در ویشی را صدقه داد و گفت عاکن تا حاجتی ما
 تمام شود زیرا که شرط آنست هر که بر باد شاه رود اول چیزی بدر بان و سپس در ویش در بان خدای است
 غرض بل پس چون او خوشنود شد حاجت تمام شد الحمد لله علی ذلک ۴۰

تاریخ غزه محرم سنه ست و خمسين است مائة دولت قدیموس میرشد جمله خلق اجدوین از صغیر و کبیر و
 مشایخ و در ویش مسکین می آمدند و دست مبارک شیخ الاسلام را دستقبوس میکردند و خدمت شیخ دست زیر مصلا
 میکرد از ننگه و چیل هر چه بخت کسی می آمد میداد و از بندگان هر چه می آمد شیرینی انبار بودی و قدری قدری بدر ویش
 و آدمی آنروز به کس از غزیه شهری محروم زلفی و این رسم شیخ الاسلام بود که غزه پراهمی همچنین کردند بعد از آن
 پیش شیخ الاسلام عبدالمحمد احمد بلخی یکی از اصحابان حق بود و یاد روی بر زمین آورد و نوشت شیخ الاسلام در واقعه
 بود و بعد از آن حال در ذکر شد چندان ذکر گفت که بیهوش شده بیفتاد و خرقه شیخ قطب الدین بختیار اوشی قدس الله
 سره الغزیز می آورد و بر شیخ انداختند الغرض تا دیری بود چون بیهوش آمد حاضران سر بر زمین آوردند روی سوی غنچه
 بلخی کرد که دیدی بر آدمی و الیوه الدین که یار که ازین بیابان فاب شهرستان بقا بردند ما نمیدانم که این چه ماجراست او نیز
 گفت همین آن نقل کرده بیاید تا نماز جنازه بگذرایم الحگاه شیخ الاسلام و حاضران نماز بگزارند بعد از آن فرمود که
 خیرست از رسول صلی الله علیه وسلم که نماز جنازه غائب گزاردن رست باشد زیرا که در آنچه امیر المؤمنین جنزه فرمود
 عنه و یاران دیگر گفته شد در رسول صلی الله علیه وسلم برای هر یک نماز علمه که گزارد پس واجبست که بگزارند بعد
 از آن سخن در فضیلت عزة شبر که عاشوره افتاده بود بر لفظ مبارک را ند که درین عشره در چیز دیگر مشغول نمی باید شد
 مگر در طاعت و تلاوت و دعا و نماز که آمده است مشغول گرد زیرا که درین عشره قهر میرود و رحمت بسیار نازل میشود
 الحگاه فرمود که درین عشره بیشتر از طبقات مشایخ عذاب تضرع و نیاز بر خود گرفته اند بعد از آن فرمود که نمیدانی
 درین عشره بر سرور عالم صلی الله علیه وسلم چه گذشته و فرزندان او را چگونه زار زار گشته اند و بعضی دستنگی پلکان شده اند
 که قطره آب آن بد بختان بدان خداوند زار و دگان ندانند چون شیخ الاسلام درین سخن رسیده لغزه نزد و بیفتاد و چون
 بیهوش باز آمد گفت زهی سنگدلان زهی کافران و بی عاقبتان و بی سعادتان و نامهربان که دائم و قائم میدانند که ایشان
 فرزندان بادشاه دین و دنیا و آخرت المود زار زاری گشتند اینقدر بنحاطه آنها نمیکرد که فردای قیامت برخواهیم عالم
 چه روی خواهیم نمود الغرض بر لفظ مبارک را ند که سر سال غزه ماه محرم دعای آمده است اینست بسم الله الرحمن الرحیم
 اللهم انت الله الابدی الباقی و هذه سنه جدیدة اسالک فیها العصمة من الشیطان الرجیم و الامان من الشیطان
 و من شر کل دین و من البلاء و الافات فذلک و نسالک العون و العدل علی هذه النفس الامارة بالسوء و الاستغفال

بما یقرئنی الیک یا بریاروف یا رحیم یا ذوالجلال والاکرام برحمتک یا رحم الراحمین بعد از آن همدرین محل فرمود که
 در او را در شیخ الاسلام معین الدین حسن سجری قدس الله سره العزیز نوشته دیده ام که هر که در شب اول از
 ماه محرم شش رکعت نماز بگزارد و بخواند در هر رکعتی فاتحه یکبار و اخلاص ده بار و بروایت صاحبیه صحیح
 آورده اند دو رکعت نماز بگزارد در هر رکعت فاتحه یکبار و سوره یس یکبار بزد و او را خدای تعالی در بهشت
 دو هزار کوشک و در هر کوشکی هزار دراز یافت و در هر دروی تختی باشد از زبرجد سبز و بر آن تخت حوری نشسته
 و گزاردند این نماز اشش هزار بار و در گزاردنش هزار نیکی در نامه اعمال او بنویسند بعد از آن شیخ
 الاسلام بر لفظ مبارک راند در کفایه امام شعبی نوشته دیده ام هر که هر روز از ماه عاشوره صد بار این کلمه گوید
 آنرا گرداند خدای تعالی او را از آتش دوزخ و آن کلمه این است لا اله الا الله و محمد و لا شریک له اللهم

وله الحمد حمی و هیئت و هو حی لایموت بیده انخبر و هو علی کل شیء قدیر لا ملجأ الا الیه و لا معطی الا من عنده
 و لا راد لما قضیت و لا ینفع ذابحد و تک اجد بعد از آن بر دست بدم و بر روی خود بمالد حق تعالی
 او را از گناهان چنان پاک گرداند گوئی امر و از مادر زائیده است شیخ الاسلام درین فوائده بود که بانگ
 نماز گفتند شیخ الاسلام نماز شغول شد خلق و دعا گوئی باز گشتند احمد مدعی ذلک *

پنجاهم ماه مذکور سنه ست و خمین ستانته دولت قدسوس حاصل شد خمس دبیر شیخ جمال الدین
 هانسوی و شیخ بدر الدین غزنوی و عزیزان دیگر حاضر بودند سخن در برکت روزه عاشوره افتاده بود
 بر لفظ مبارک راند که این روزه است که در حدیث آمده است من صام یوم عاشورا رفکا ما صام الدهر کل
 یعنی هر که روز عاشوره را روزه بدارد بدستی درستی که تمام سال روزه داشته باشد انگاه همدرین
 محل فرمود که در روزه عاشورا آهوان و شتی بدوستی خاندان رسول صلی الله علیه و سلم فرزندان خود را
 شیر نمیدهند پس چرا باشد که روزه را نگاه ندارند انگاه فرمود که بزرگ بود در بغداد پیش او قصه گفته شدن
 امیر المومنین حسن و حسین رضی الله عنهما میگفتند چندان سر خود را بدوستی خاندان رسول صلی الله علیه و سلم
 بر زمین زد که خون روان شد کیز مانی بر آمد بر زمین افتاده چون بدیدند جان بحق تسلیم کرده بود همان شب
 آن بزرگوار را در خواب دیدند که پیش امیر المومنین حسین استاده ست پرسیدند که خدای تعالی بانو چه کرد
 گفت مرا بیام زید و فرمان داد که پیش امیر المومنین حسین بایستی همدرین محل فرمود که وقتی رسول صلی الله علیه
 و سلم جمیع صحابه کبار نشسته بودند حضرت معاویه رضی الله عنه زید پلید را بر کتف سوار کرده میرفت رسول الله
 صلی الله علیه و سلم قسم کرد و گفت سبحان الله و زخی بر کتف بهشتی سوار میرود این سخن امیر المومنین علی رضی الله
 عنه بشنید از آن حال پرسید که یا رسول الله سپهر معاویه است و زخی از کجاست گفت یا علی این زیر بخت

کسی است که حسن و حسین و تمامی آل و اهل شهادت ساند و بکشد علی بر خاست و تیغ از نیام بر کشد تا ایشان را بکشد رسول صلی الله علیه و سلم مانع شد که یا علی مکن که تقدیر خدای تعالی برین رفته است علی بگریست گفت یا رسول الله شایر بر من شنید فرمود نه گفت از یاران کسی باشد گفت خبر باز علی پرسید من با شما گفتم که گفت فاطمه زهرا فرمود نه پس گفت یا رسول الله ما تم غریبان من که خواهد داشت گفت امتان من بعد از ان علی صبی الله عنه و رسول خدا صلی الله علیه و سلم هر دو بگریستند و شاهزادگان را در کنار گرفتند و نعره زدند که غمی بیان نمیدانیم که حال شادمان دشت چگونه خواهد بود بعد از ان شیخ الاسلام بر لفظ مبارک ماند در ان روز که امیر المؤمنین حسین شهادت خواهد یافت آن شب بزرگ حضرت فاطمه رضی الله عنهما را در خواب دید که با یکی زنان انبیاء صلوٰة الله علیهم اجمعین آمده است و امن مبارک در کمر بسته در دشت که بلا بهمان جا که امیر المؤمنین حسین شهادت خواهد یافت جا رو ب میهد و باستین مبارک خود پاک میکند پرسیدند ای خاتون قیامت و ای شفیع روز محشر این چه مقام است که باستین مبارک پاک میکنی گفت این مقامی است که حسین غیب ما اینجا سر خواهد داد و شهادت خواهد یافت بعد از ان همدرین محل فرمود که رسول صلی الله علیه و سلم از جبریل علیه السلام این حکایت پرسید چون از کسی نباشد تعزیرت ایشان که در آن وقت یا رسول الله امتان تو از برای فرزندان تو تعزیرتها کنند و ما تم دارند که صفت آن بر زبان نیاید و شرح نتوان کرد و بعد از ان شیخ الاسلام بر زبان مبارک را نگاه در شب عاشورا چهار رکعت نماز آمده است بگزارد و بخواند در هر رکعتی فاتحه یکبار و آیه الکرسی سه بار و اخلاص ده بار چون از نماز فارغ شود صد بار سوره اخلاص بخواند بعد از ان فرمود که در او را شیخ الاسلام شیخ عثمان هارونی قدس الله سره العزیز آمده است بروایت ابوهریره رضی الله عنه که در شب عاشوره وقت بر آمدن آفتاب دو رکعت نماز بگزارد و هر چه خواند از قرآن بخواند که ثواب بجد است بعد از ان این دعا بخواند بسم الله الرحمن الرحیم یا اولی الامرین و یا آخر الامرین لا اله الا انت اول ما خلقت فی هذا الیوم و تخلق آخر ما تخلق فی هذا الیوم اعطینی فیهِ خیرا ما اوتیت ما فیهِ بانبیارک و اصفیارک من النوائب و البلیایا و اعطینی ما اعطیتنی فیهِ من الکرامة بحق محمد علیه السلام بعد از ان فرمود که در او را شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز نوشته دیده ام بخط مبارک ایشان که در ان نوشته اند که در روز عاشوره شش رکعت نماز بگزارد و بخواند در هر رکعتی فاتحه یک بار و اول خمس و انا انزلنا و اذ انزلت الارض و اخلاص و تَعُوذُ بِمِنْ هَمِّهِ یکبار بخواند و بعد فرغ نماز در سجده رو در قتل یا ایها الکافرون بخواند و حاجت خواهد روا شود بعد از ان فرمود که بها بخوانسته دیده ام که در عاشوره هفتاد بار بگوید حسبی الله و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر حق تعالی او را بیامزد و نام او در زمره اولیاء

و شایخ کبار بنویسند انگاه همدین محل فرمود که در روزگار پیشین مردی بود همیشه بنامش کردی و هزار دست
 آومی را کم و بیش کفن دزدیده بود و بیرون آورده الغرض چون ازان کار تو به کرد بدست خواجہ حسن
 بصری رحمة اللہ علیہ تاب شد بعد ازان خواجہ او را از حال مسلمانان پرسید کہ کفن ایشان بیرون آوردی
 چگونه یافتی گفت اگر کیے را منجمله آنها احوال گویم سخن دراز کشد اما چند نفری را بگویم کہ ایشان را چه حال
 بود گفت گوری بکشادم در آن گور مردی را دیدم روی سیاه و در دست پای او دستکد آتشین آویخته از زبان
 او ریخ و خون می رود و شکم او کنداری شده بوی گندگی چنان می آمد کہ مردم نفرت گیرند الغرض چون من
 از آنجا بازگشتم آن مرده بانگ بر من زد کہ چرا میگری بیا از حال من پرس کہ من در چه کار بوده ام کہ بدین
 مبتلا کرده اند بازگشتم و نزدیک گور او رفتم و فرشتگان عذاب سلسل و اغلال در گردن او کرده نشسته اند از
 پرسید تو کیستی گفت من مسلمان ام و مسلمان زاده ام فاما مردی خمر خوار و زانی بوده ام چون مردم همچنان بدست
 مردم باین حالت میدم بعد ازان بگزشتم گوری دیگر را دیدم کہ مردی ایستاده است بر بنه روی او سیاه کرده اند
 و گرد بر گرد او آتش در آمده او را می سوزند و زبان او بیرون آمده و زنجیر در گردن او کرده و فرشتگان
 ایستاده همین کہ او را بدید فریاد کرد کہ تو انی لے خواجہ کہ قدری آب آبی از تشنگی عاجز شده ام همین کہ او
 این سخن گفت خواتم کہ بدو آب دهم فرشتگان بانگ بر من زدند کہ زینهار این تارک الصلوة را آب ندی کہ
 فرآن خدای عزوجل است این را آب ندهند انگاه ازان مرد تفتض کردم کہ در چکار بود او گفت مسلمان
 بودم اما وقتی خدای تعالی را طاعت نکرده ام مثل این دیگران را همچنین در عذاب گرفتار دیدم بعد ازان
 کور دیگر بکشادم جوانی خوب روی را دیدم کہ صفت نتوان کرد گدا و سبزه بر آید جویهای روان است و حوران
 بهشت میس او بر تختی نشسته پرسیدم ای جوان تو کیستی و در چه کار بودی و این در چه از چه یافتی و عمل تو چه بود
 گفت ای خواجہ من بچو تو بودم ولیکن در ماه محرم در روز عاشورا از مذکری شنیدم ہر کہ شش رکعت نماز بگزارد
 البتہ خدای تعالی او را پیامزد و ہمدین نماز ملازمت نمودم حق تعالی ماین درجہ داد بعد ازان بر لفظ مبارک را ندید
 و زجر بہت از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ در شب یار و ز عاشورا برای خوشنودی خصمان چہار رکعت نماز بگزارد پس
 براند او را خدای تعالی از سوال منکر و نکیر خوشنود گرداند خصمان او را محمد صلی اللہ علیہ وسلم
 بتاریخ چہارم ماہ صفر سنہ مذکور دولت پایروس حاصل شد چند روز دعا گوئی جانب ہانسی بخد مت شیخ
 محمد ہانسی کہ یکی از یاران اعلیٰ شیخ قطب الدین بختیاراوشی قدس اللہ سرہ الغرض بہت بوده ام چون دولت
 پایروس وزی شد دعا گوئی روی بر زمین آورد و فرآن شد منین ششم مکتوبیکہ شیخ بر آن الدین داده بود اریا
 داشته شد آنرا شفط ملاحظہ آوردند بعد ازان بر لفظ مبارک اندوید کردی بندہ روی بر زمین آورد کہ تن خالی آنجا بود

دولت رینجا و یخته قدیس مجسوم بنده نواز فرمان شاد آری همچنین است که تو سگویی بار بار اشتیاق ما غالب آمدی که
 میگفتی اگر مرا پر شود پریم و در خدمت نخواهد بروم و پیوندم بعد از آن روی سوی خلق کرد که مرید و فرزند شیخ
 چنان باید که مولانا نظام الدین است فرمود که مکتوبی هم نوشته بودی در آن ذکر اشتیاق پایوس بسیار بود و یخته
 نوشته بودی آن بیت را یاد کرده ام هر بار که ترا یاد میگردم این بیت را میخوانم و این از حد بنظر بود اگر خوانی
 بشنوم روی بر زمین آورد و این بیت بخواند **ز** انگاه که بنده تو داند مرا بر مردم دیده نشانت مرا
 لطف عاست عنایتی فرموده است **و** رنه کیم از کجا چه داند مرا چون این بیت بخوانم شیخ الاسلام را وقتی
 پیدا شد بر خاست در رقص شد چندان رقص کرد که آنرا حد و نهایت نبود از چاشت تا میان روز در قهوجی و زند
 چون از رقص باز آمدن فرقه خاص بدعا گوئی مرحمت شد و عصا نیز همان روز عنایت فرمودند و مصلی و غلین چوبی
 نیز بخشش نمودند و دعا گوئی را در کنار گرفتند و گفتند که مولانا نظام الدین نزدیک است که ترا رخصت کنم و دیدار تو
 بعد از آن نه پنجم باز برو که همین روز ترا دواع است ما چند روز دیگر باش که دیدار عنایت است بعد از آن پنجم پراگند
 و امی های بگریست و این بیت بر لفظ مبارک را ندم **د** دیدار دوستان موافق عنایت است **و** چون با فقیه حیف بود
 اگر با کنیم **و** بعد از آن مسافران از جانب ملتان بیامند روی بر زمین آوردند فرمان شد که بنشینید طعام موجود بود
 حرج شد بعد از آن حکایت در ماه صفر ختم آمد باخیر و نظرافتاده بود بر لفظ مبارک را نگران امی صاحب شهری است
 زیرا چه چون ماه صفر بودی رسول صلی الله علیه و سلم تنگدل شدی و چون بیرون آمدی شاد گشتی و این تغییر
 رسول الله صلی الله علیه و سلم از سبب گرانی ماه صفر بودی و از حد گران است بعد از آن همدین محل فرمود که
 رسول صلی الله علیه و سلم میفرماید هر که بگزشتن ماه صفر بشارت دهد من من او را بشارت دهم بد آمدن هشت
 کما قال علیه السلام من بشرنی بخروج الصفر انبشرت به دخول الجنة بعد از آن همدین محل فرمود و حق تعالی در هر سال
 ده لک و هشتاد هزار بلا از آسمان منزل میکند ادرین ماه نه لک است هزار بلا فرمی آید ادرین ماه بدعا و طلعت
 بگزارند و از بلا هیچ گز نرسد بعد از آن فرمود که شنیده ام از بزرگی هر که خدا را از بلاهای ماه صفر بپوشد و این
 دعا بسیار خواند بعد از فرضه هر نماز دعا این است بسم الله الرحمن الرحيم اعوذ باسمن شهر بنده الزان و استعین
 شرور الزان انی اعوذ بجماله و جبهک و کمال قدرتک ان تجیرنی من قذره استند و قناتر ما قضیت فیها و اگر
 بالفقر باکم نظر و ختمه بالسلامة و السعادة و الایة و اولیای و اقربای و جمیع امة محمد المصطفی صلی الله علیه و سلم
 بعد از آن همدین محل فرمود که در ماه صفر شب اول برای عصمت جمیع مسلمانان چهار رکعت نماز بگزار و بعد از
 فریضه نماز خفتن در رکعت اول فاتحه کبیرا و قل یا ایها الکافرون پانزده بار و در رکعت دوم بعد از فاتحه اخلاص
 یازده بار و در رکعت سوم بعد از فاتحه قل اعوذ برب الفلق پانزده بار و در رکعت چهارم بعد از فاتحه قل اعوذ برب الناس

پانزده بار بخواند و سلام دهد بعد از آن چند بار آیاک نعبد و آیاک نستعین بگوید بعد هفتاد بار صلوات بخواند چون این نماز پیش از وقت بخواند حق تعالی بر بلائی که در آن روز تقدیر کرده باشد از وی بفضل خویش نگاهدارد بعد از آن همدین محل فرمود که در شرح شیخ الاسلام شیخ معین الدین حسن نخجری قدس سره نوشته دیده ام که در تالی ماه صفر سه لاک و ست هزار بلاناخره می شود پس آن روز از روزهای دیگر گران تر است پس در آخر چهارشنبه ماه مذکور چهار رکعت نماز بگذارد تا حق تعالی او را از جمله بلاها که در آن روز نازل شود بکرم خویش نگاهدارد و هیچ بلائی گرد آن نبود تا سال دیگر دعای این ست بسم الله الرحمن الرحیم باشد یا القوی و یا شدید الحال یا مفضل یا کرم یا الاله الا انت برحمتک یا ارحم الراحمین بعد از آن همدین محل فرمود هر که در بلا مبتلا می شد همدین ماه صفر بود چنانچه آورده اند که بهتر آدم علیه السلام که گندم بخورد هجدهمین ماه صفر بود که از بهشت بیرون افتاد و صد سال بگریست بیک ذلت که در وجود آمد بعد از آن که هیچ چیز در وجود او نماند و همه گوشت و پوست او بر بخت نماند که توبه بکن توبه تو قبول کردیم آن هم از ماه صفر بود چندان رحمت که بهتر آدم دید بعد از آن ملائم یعنی فرمود بروایت وهب بن منبه رضی الله عنه که وقتی بایل و قابیل هر دو برادر در راه صفر برای شکار بیرون آمدند بهتر آدم ایشان را منع کرد که در ماه صفر بیرون مروید ایشان سخن بهتر آدم را پاس نداشتند الغرض چون در بادیه رسیدند میان هر دو برادر گفتگو شدند قابیل و زمان تیغ کشید بایل را بکشت و پشیمان شد که چه کردم از آنجا تخلف نمود این خبر سبب بهتر آدم صلوات الله علیه رسید بهتر آدم از حدود تنگ شد بهتر جبرئیل فرود آمد و گفت یا آدم فرمان می شنود که از فرزندان بایل همه مسلمان سنی باشند و هر فرزندی که از قابیل پیدای شود جود و ترسا و کافر باشند زیرا چه در ماه صفر برادر خود را کشتند بعد از آن همدین محل فرمود که قوم بهتر نوح علی نبیا علیه السلام را در هجدهمین ماه به بلای طوفان گرفتار و بپاک گردانیدند و بهتر ابراهیم خلیل الله را که در آتش انداختند روز اول ماه صفر بود و بهتر ایوب علیه السلام ببلای کرمان مبتلا گردانیدند هم ماه صفر بود و بهتر یونس علی نبیا و علیه السلام را که از بهر سر را زنده آخر ماه صفر بود و روز چهارشنبه و بهتر یحیی علیه السلام را که کارد در حلق را زنده هم ماه صفر بود و بهتر جرجیس علیه السلام را که هفت پاره گردند هم ماه صفر بود و بهتر یونس پیغامبر علیه السلام را که در شکم ماهی بند گردند هجدهمین ماه صفر بود بعد از آن شیخ الاسلام ادام الله بر کاتبیم به آب کرد و نعره زد و بهیوش شد چون بهیوش باز آمد فرمود سلطان انبیا را که رحمت پیدا شد و بر رحمت حق پیوست هم ماه صفر بود انگاه فرمود که مثل آن جمله انبیا را بر بلائی که منزل شده است و می شود هم در راه صفر بود و این ماه از حد گران است حق تعالی ما را در شمار دجمل مسلمانان را از گرانای ماه صفر در امان و عصمت خود نگاهدارد و الحمد لله على ذلك

بتاسخ بست و هفتم ماه مذکور سده مزبور دولت پانزدهم میسر شد سخن در مجاهده بود عزیزان اهل سلوک حاضر
 بودند چنانچه شیخ برهان الدین السنوی و شیخ لهولاهوری و شیخ جمال الدین هانسی علیهم الرحمة و النفران و چند صوفی
 دیگر از خانواده چشت آمده بودند سخن در مجاهده میرفت و او را سوال کردند فرمود که بست سال من در عالم تفکر
 ایستاده و چشم درهوا داشته بودم درین بست سال وقتی نشسته و برخاستی و خفتی یا در نماز چنانچه از بابها جویمایی
 خون روان شدی و پشت پای برتر قیدی از بسیاری ایستادن بعد از آن دو سال باز در عالم هوافتام درین در
 سال هیچ ساعتی و لحظه و لمحوظ سیر آب نلادم مگر در ماهی و یا بهفته دو درم سنگ بعد از آن چون کار خود بکمالیت
 دیم ده سال آب سیر نلادم بعد از آن نفس را از روی انارشترین شد هر روز بوعده نگاه میداشتم تا مدت ده سال
 دیگر نفس فریاد میکرد که چند روز خواهی کشت گفتم تا دم آخر من اگر بگویم طاقت شنیدن نتوان آور و معاملتها که
 بر خود و بر نفس خود کرده ام در گفتن راست نیاید الغرض چون هفتاد سال برین منزل گزشت انگاه حجاب از
 میان برگرفتند آواز آمد درون بریسا هیچ تقصیری در کار نکرده ای پس ما را واجب شد که بر تو تجلی کنم همین که این
 آواز بر آمد خواهی بازید لغره بزود جان بحق تسلیم کرد بعد از آن شیخ الاسلام قدس السدره العزیز بر لفظ مبارک
 راند که حال جان دادن خواهی بازید این بود انگاه شیخ الاسلام فرمود که آری هر که مجاهده کند و شایه بداند بعد
 از آن این مثنوی بزبان مبارک راند **د** در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند که با خاک ملک الموت گنجد هرگز نه
 بعد از آن فرمود که وقتی بزور گریه بر رسیدند که مجاهده چیست گفت آنکه نفس را از زار بکنند یعنی مراد نند و بهر آرزو که
 کنند و نرسند و طاعتی که بدان نفس راضی نباشد بکنند بعد از آن همدین محل فرمود که خواهی یوسف چستی قدس سر
 العزیز با نفس خود گفتی که ای نفس اگر تو امشب بمن موافقت کنی در دو رکعت نماز ختم قرآن کنم بدین شد که نفس با ایشان
 یک روز موافقت نمود و دو رکعت نماز ایشان فوت شد روز دیگر در مقام مناجات بود عهد کرد که تا بست سال
 نفس خود را آب سیر ندهیم آن کابلی نفس از آن بود که در آن شب آب سیر خورده بود انگاه همدین محل فرمود که
 شاه شجاع کرمانی چهل سال تکلف بعد از چهل شبی حضرت را در خواب دید بعد از آن هر جا که رفتی جامه خواب بر او
 کردی و در خواب شدی باشد که آن دولت باز میسر شود انگاه ما قتی آواز داد که ای شاه شجاع آن مژگان
 بیداری چهل سال بود که سختی اکنون باز گرد و اگر همچنان باشی که پیش ازین می بودی آن زمان دولت
 بتو رسد بعد از آن شیخ الاسلام چشم بر آب کرد و بر لفظ مبارک راند که چون آخر وقت نقل خواب شجاع
 کرمانی نزدیک شد همان روز که نقل خواهد کرد در آن روز نیز ار رکعت نماز بگزارد و هم بر مصلی و خواب شد
 حضرت ذوالجلال زابار دوم در خواب دید فرمان شد ای شاه شجاع خواهی آمد یا چند روز دیگر ساجنا
 خواهی ماند گفت آهی مرا جای بودن نماند خواهی آمد همدین بود که بیدار شد و وضو کرد و دو گانه بگزارد و وقت

ناز مختن بود سر سجده نهاد و جان بحق تسلیم کرد آنگاه شیخ الاسلام فرمود و بیپوش شد چون بیپوش آمد این
 مشنوی بر زبان مبارک راند **س** در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند به کاخ ملک الموت بگنج هرگز به
 بعد از آن فرمود که وقتی بایزید را پرسیدند که یک حکایت از مجاهده خود بگوئی گفت شما چیزی بگویم که طاقت
 شنیدن نیارید اما معامله که با نفس خود کرده ام اندک بگویم آنچه آنچنان بود که شبی نفس ابرای عبادت
 طلبیدم نفس کاهی کرد از آن بود که در آن شب دو خرم از وظیفه زیادت بخورده بودم الغرض نفس با من
 موافقت نکرد چون روز شد عهد کردم که خرم چند گاه نخورم در مدت پانزده سال نفس خود را چیزی نندام
 هم در آن روز ماند بعد از آن گفت هر چه فرمای بچشم انگاه خراب بستم و او را دوام نفس فرمانند و از شدیم چه
 با او میگفتم میکرد بلکه از آن زیادت شد بعد از آن فرمود که خواجه ذوالنون مصری رحمه الله علیه را
 پرسیدند که کار مجاهده خود تا کجا رسانیده گفت تا اینجا رسانیده ام که دو گان و سه گان سال میگذرد که نفس
 آب نمیدهم تا مدت ده سال شده است که آب نمیزداده ام و هر شب تا دو ختم قرآن بختم بکار دیگر مشغول نشوم
 بعد از آن از نقل خواجه ذوالنون مصری رحمه الله علیه حکایت فرمودند که روزی خواجه و اصحاب گرد
 برگردن نشسته بودند مذکور از موت او ایام میگردیدند درین محل آنده بیاد جامه سبز پوشیده مروی خوب روی
 و خوب صورت و نیک سیرت سیب بردست روی بر زمین آورد و قرآن شنبشین خواجه ذوالنون مصری
 هر بار حکایت میکرد که خوش آمدی و نیکو آمدی و صفا آوردی زمانی بر آمده سیب بردست داشت بدست
 خواجه ذوالنون داد خواجه هر دو دست آن سیب گرفت تبسم کرد و فرمود شما باز گردید چون آنده با گرفت
 خواجه خلق را معذرت کرد و باز گردانیدیم که زمانی بر آمد مستقبل قبله بنشست و قرآن خواندن آغاز کرد و همین که
 قرآن تمام شد آن سیب را بوی کرد و جان بحق تسلیم کرد بعد از آن خواجه را در جنازه کردند پیش مسجد آوردند تا نماز
 جنازه بگذرانند همچنان بانگ نماز بر آمد چون اینجا رسیدند که اشهد ان لا اله الا الله خواجه دست از کفن بردارد
 و انگشت شهادت برگرفت و گفت اشهد ان محمد رسول الله انگشت ایستاده بود هر چند خلق الله خود هستند
 انگشت فرو خوا باندن تو استند او از بر آمد که ای مسلمانان انگشتی که ذوالنون بنام محمد صلی الله علیه و سلم برگزیده
 است تا دست رسول الله صلی الله علیه و سلم بگیرد انگشت فرو نشود بعد از آن شیخ الاسلام قدس الله سره فرمود
 این مشنوی بر زبان مبارک راند و بای ای بگریست **س** در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند به کاخ
 ملک الموت بگنج هرگز به بعد از آن بر لفظ مبارک راند که خواجه سهیل تستری بن عبد الله تستری رحمه الله علیه
 نقل کرد چون جنازه خواجه بیرون آوردند جماعتی یهودی در تستر از مدینه که بود سر وار قوم پائی برهنه میداشتند
 و نزد یک جنازه خواجه آمد و گفت جنازه فرود آید تا من سلمان شوم چون جنازه فرود آوردند آن جهت نزدیک

نزدیک خواجه ایستاد و روی سوی خواجه کرد که ای خواجه مرا تلقین کن که تا من مسلمان نشوم همین که آن جهود با قوم خود با هزار کس آمده بود این سخن بگفت خواجه دست از کفن بر آورد و چشم بکشد و گفت بگو اشهدان لا اله الا الله و اشهدان محمد بن عبد الله و رسول الله همین که این بگفت دست در کفن کرد و چشم بر لبش آن چه در مسلمان شد خلق از جهود سوال کردند که تو چه بر آن دیدی که مسلمان شدی آن چه و گفت آن زمان که شاهان به پیران آوردید من نظر بجانب آسمان کردم بانگ صعی شنیدم در دل خود گفتم که این چه بانگ است بار دیگر نظر کردم دیدم که جمله ملکوت از آسمان فرود می آیند و طبقهای نور بر دست کرده فوج فوج می آیند بر جنازه خواجه سهیل بن عبد الله نستری نما کردند ازین سبب مسلمان شدم و گفتم دروین محمد صلی الله علیه و سلم ایچنین مردانند انگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و این فوائد میفرمود در عالم تفکر بود و این شنوی بعد این حکایت بر زبان مبارک رانده در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند که کجا ملک الموت بگنجد هرگز به انگاه لایح این حکایت فرمود که وقتی شیخ علی کی حرمه علیه در خواب دید کوی عشق گرفته بر سر فرود میزند چون روز شد اندیشه کرد که این خواب را پیش من گویم گفت خرد جو باید دید که کسی نیست بر دم و این خواب پیش منی گویم تا تعبیر کند چون رفتم دیدم که شوری در سلطام افتاده و خلق در گریه و خیر ایستاده پرسیدم حال چیست گفتند خواجه بایزید علیه الرحمه مانند شیخ علی بانگ بر زمین دو نفره زمان روان چون نزدیک جنازه بایزید رسید جنازه خواجه را بر او آورده بودند آنجاسی بود از خلق که جنازه خواجه بگیرد شیخ علی هزار حمله و دشواری در آمد و جنازه خواجه را بر سر گرفت و گفت ای علی خوابی که تو دیده بودی تعبیرش همین است همین جنازه بایزید عشق بغدادی است که بر سر کرده می بری بعد از آن شیخ الاسلام قدس سره فرمود که سی سال عاگوی در عالم مجاز بود و روز دوازدهم شب ایستاده هر گاه وقت درآمدی ناز میگذارد و باز در آن عالم مشغول می شدم نگاه همدین محل فرمود که آن روز که خواجه قطب الدین مودود حقیقی قدس سره الغریز نقل کرد و آنچه بخان بود که بخیرت خواجه شسته بودند و در آن روز اندام مبارک ایشان کسر داشت و خواجه منتظر شسته الغرض مردی کاغذ حیرری بردست گرفته بیاید و سلام کرد همینکه آن کاغذ بردست خواجه داد خواجه آن کاغذ را مطالعه کرد و در آن نام مهد بود خواجه دیده بر آن نام نهاد کوی جان در تن خواجه نبود هزار در عالم افتاد که خواجه قطب الدین مانند الغرض خواجه را غسل دادند و جنازه کردند هیچ کس را مجال نبود که برگردد و همه حیرت زده ماندند بعد از زمانی آواز صعب بر آمدن گرفت خلق باز گشتند انگاه نماز بگزارند و خواستند که جنازه را برگزیند بفرمان خدای عزوجل در هوا شد خلق دنبال جنازه او کردند پس بانجا که مغنی و بیگانه بودند همه بیلدند و مسلمان شدند از ایشان پرسیدند که چه بر آن دیدید گفتند دیدیم که فرشتگان جنازه خواجه را بر سر کرده می بردند چون شیخ الاسلام این حکایت تمام کرد و نغمه بزود میفتاد و این شنوی بر زبان مبارک رانده در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند

کامخا ملک الموت نگنجد هرگز به خدمت خواجه همد رین محل بود که بانگ نماز بر آمد شیخ الاسلام قدس العدره الغرین
بنام شغول شد خلق و دعا گوئی بازگشت الحمد لله علی ذلک ۴

بتاریخ دوم ماه ربیع الاول سنه ست و خمین دست مائت دولت قدس بوس حاصل شد این بنده
را بخلعت خاص مشرف گردانید عزیزان اهل صفه حاضر بودند بر لفظ مبارک راند که مولانا نظام الدین
ولایت هند و استان دادیم و صاحب سجاد گردانیدیم همین که این سخن بر زبان مبارک راند بنده بار
دوم روی بر زمین آورد و فرمان شد سر بر کن ای جهانگیر عالم بر فرد و ستار شیخ قطب الدین بر سر داشت
عطا کرد و عصا بردست داد و فرقه پرست خود پوشانید فرمود که برود و گانه بگزار چون استقبال قبله شدم
دست بگرفتم در روی سوی آسمان کردم که ترا بخدا سپردم برو بعد از آن گفت این همه تزامی بهم
سبب آنکه تو وقت آخرین بر سر مانخو اهی بود و این سخن هم بگفت که من نیز وقت نقل خواجه خود شیخ
قطب الدین بختیار اوشی حاضر نبودم در هائسی بودم الغرض بعد از آن شیخ بدر الدین اسحاق رانزان
شده که مثال بنویس چون مثال بستم سر من در کنار گرفت و گفت بخدا رسانیدم انگاه فرمود شیخ
جمال الدین رانه بینی باز شیخ الاسلام فرمود که امروز عرس رسول به صلی الله علیه و سلم است باش
فردا روان شوی بعد از آن همد رین محل فرمود که امام شافعی رحمه الله علیه در کفایه خود آورده است
بروایت صحیح از امیر المومنین علی رضی الله عنه که نقل کردن رسول به صلی الله علیه و سلم در دوم ماه ربیع
الاول بود روز دیگر برای معجزه داشته بودند و در اندام مبارک رسول الله صلی الله علیه و سلم بوی
خوش می آمد گوئی جمله عطریات عالم در وجود مبارک سخت کرده اند و مقدار ذره تفاوت نکرده بود چنانچه
در حیات بود بعد از نقل همچنان بوده است آنروز چندین هزار چهره و مسلمان شدند و در روز دوشنبه
رسول صلی الله علیه و سلم را برای معجزه بود الغرض رسول صلی الله علیه و سلم رانه حجره بودند هر روز
یک حجره طعام میداد چون هر نه حجره طعام بداد و روز دوازدهم امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه
طعام بداد چندانکه جمله خلق مدینه را رسید چون روز دوازدهم شد شهرت یافت ازین جهت مسلمانان
دوازدهم روز عرس میکنند و میگویند که عرس رسول صلی الله علیه و سلم دوازدهم است اما بروایت
صحیح نقل رسول الله صلی الله علیه و سلم در دوم ماه ربیع الاول بود بعد از آن همد رین محل فرمود که
چون رسول صلی الله علیه و سلم را رحمت زیاده شد سه روز نتوانستند که در مسجد بیایند بعد از سوم روز
بلال بر در حجره رسول صلی الله علیه و سلم بیامند اگر دو که الصلوة یا رسول الله رسول خدا صلی الله
علیه و سلم بر خاست و گفت بلال را بگویند که ابوبکر و عمر بیایند تا در مسجد برویم ابوبکر و عمر عثمان و علی رضی الله عنهم

بیامدند رسول الله صلی الله علیه وسلم برکتش ایشان دست مبارک نهاده در مسجد بیامدند خود استند که امامت
 کند نتوانستند دست ابو بکر گرفته پیش فرستادند از مشاهده این حال نعره از اصحاب برآمد نزدیک بود که
 زهره ایشان آب شود الغرض رسول صلی الله علیه وسلم بازگشت در حجره بیامد و یغلیطه کلیم سیاه بود
 بالاشینه بانی گذشته بود که اعوانی بیامد و بر دست زد از آواز دست اولزه در دیوار افتاد فاطمه رضی الله عنها
 برور آمد و گفت که این زمان محل نیست هر چند فاطمه رضی الله عنها معذرت میکرد او بشنود او شنید انبوه
 چنانچه ازین سخن در گوش مبارک رسول صلی الله علیه وسلم رسید فاطمه را طلبید و گفت ای جان پدر
 این عزیز اعوانی نیست بل کسی است که اگر در بندگی از دیوار در آید و اگر دیوار بر کنی در ره سوراخ
 در آید و فرزندان را تیمم کند این حرمت پدر تو نگاه میدارد اگر اجازت می طلبد بگوید در آید و از سر
 حکمی که آمده است بنفاز رساند نعره از حجره برخاست ملک الموت آمد روی بر زمین آورد فرمان شد
 بنشین بنشینت فرمود بگوید کجا آمده ملک الموت گفت زیارت تو مرافران است آن زمان که نطلبند ادب
 دار ندوی و انگاه این سخن هم بگویی که یا محمد اگر بیای جان ترا قبض کنم و اگر بمانی بازگردم رسول صلی الله علیه
 وسلم گفت یا ملک الموت زود باش در کار خود زملنه صبر کن تا بر ادرم جبرئیل بیاید همان نان جبرئیل
 علیه السلام آمد و گفت یا اخی کیف حالک جبرئیل گفت یا محمد صلی الله علیه وسلم ملک السموات طبقهای نور
 بردست گرفته منتظر جان پاک تو اند و درهای بهشت و آسمان کشاده اند و ارواح انبیا منتظر ایستاده حورهای
 بهشت مشتاق دیدار تو اند رضوان بهشت آراسته کرده تا که تو آئی رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود یا
 اخی جبرئیل ازین نمی پرسم اما بگویی که بعد از نقل من احوال امت چگونه خواهد بود جبرئیل علیه السلام گفت
 یا رسول الله مرا نیز فرمان است که امتان خود را بمن سپار تا فرادای قیامت همچنانکه در حیات تو بودند تا
 بسپارم انگاه رسول صلی الله علیه وسلم گفت که مقصود من همین بود بعد از ان ملک الموت را
 فرمان داد که بیا اکنون در کار خود باش همین که ملک الموت دست در کف پای مبارک نهاده پای
 پاره شده دست درون انداخت جان پاک رسول الله صلی الله علیه وسلم قبض کردن گرفت کاسه
 پر آب در پیش رسول صلی الله علیه وسلم بود هر بار دست مبارک خود در آن آب میکرد و بینه مبارک
 خود فرومی آورد و این میگفت اللهم هون سکرات الموت یعنی بار خدا یا تخی جان کنان آسان
 گردان چون بنازه خلق رسید لب می جنبانید فاطمه رضی الله عنها گفت من گوش نهادم که بشنوم
 شنیدم که میگفت که اطعمی بجرمت جان دادن محمد صلی الله علیه وسلم رحمت کنی بر امتای من و تا وقت
 آخرین همین گفتن بود چون شیخ الاسلام این حکایت تمام کرد و نعره از جمله حاضران مجلس برخواست

عقدہ کناسے شکلات عظیم بسم اللہ الرحمن الرحیم

اللا ان اولی اللہ لا خوف علیہم والیوم یخزنون

الحق لیس فیہ
بسم اللہ الرحمن الرحیم
الحق لیس فیہ
بسم اللہ الرحمن الرحیم

بسم اللہ الرحمن الرحیم
بسم اللہ الرحمن الرحیم

اولی الصلوات
بسم اللہ الرحمن الرحیم
اولی الصلوات
بسم اللہ الرحمن الرحیم

مطہ حیون پیر کا پیش واقع وہی طبع کرید

چشم گزینا بود و دست بہر بار است

دل گزینا بود و دست بہر بار است

بایع از شتری بہا طلبد کاتبی از ناظرین دعا طلبد ہر گز طالب بود بہرین دین از خوارانہ صنفی طلبد

عقود کفایت شکلات علیهم بسم الله الرحمن الرحیم

اللا ان اولیا الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلٰى اٰلِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ
وَعَلِّمْ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلٰى اٰلِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ
وَعَلِّمْ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلٰى اٰلِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلٰى اٰلِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ
وَعَلِّمْ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلٰى اٰلِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ
وَعَلِّمْ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلٰى اٰلِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلٰى اٰلِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ
وَعَلِّمْ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلٰى اٰلِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ
وَعَلِّمْ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلٰى اٰلِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ

دربخ چریون پیر کایش و اق دلی طبع گردید

چشم کزینا بود در وصف بهر ساز است نو

و با طراوت در دهر سخن است

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حم و ثنا اوس غنی کو شایان ہے کہ جس نے حضرات عالی درجات فقر کو
عشق اپنا عطا کر کے باعث نجات ہم آلودگان لوٹ دینا کا فرمایا اور روزِ نامعہ و
فخر المسلمین پر کہ اُسکو پیشوائے جمیع اولیا و اولیاء و اقطاب کا کیا اور اُس قدر وہ
انبیاء نے فقر کو غنا پر اختیار کا جیسا کہ ارشاد فرمایا **الْفَقْرُ فَخْرٌ عِزٍّ** یعنی فقر بزرگی
میری ہے اور یہ بھی ارشاد فرمایا **اللّٰهُمَّ اَحْبِنِيْ مُسْكِيْنًا وَاَمْتِنِيْ**
مُسْكِيْنًا وَاَحْشُرْ نِيْ فِيْ ذُرِّيَّةِ الْمَسْكِيْنِيْنَ یعنی بار خدایا زندہ رکھو
مجھ کو مسکین اور موت دے تو مجھ کو مسکین اور اٹھا تو مجھ کو گروہ مسکین میں۔

حضرت المومنین علیؑ فرماتے ہیں کہ دو جملہ اول کے یعنی زندہ رکھو تو مجھ کو مسکین اور
موت دے تو مجھ کو مسکین واسطے بشارت مسکینوں کے کافی تھی چہ جائے سب
کہ اٹھا تو مجھ کو گروہ مسکینوں کے اس میں زیادہ از حد بشارت واسطے مسکینوں
پائی جاتی ہے بنظر ان امور کے پیشوایان دین یعنی پیروایان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
فقر کو غنا پر ترجیح دیگر دستور العمل اپنا مقرر کیا باعث چند و چند کے کہ تشریح اسکی
خالی تطویل سے نہیں ہے بندہ احقر احمد اختر خلف اکبر حضرت میرزاں شاہ

محمد دارالنجت ولیعہد حضرت ابو ظفر سراج الدین
 محمد بہادر شہانہ ثانی طیب اللہ منہ و آلہ و صحابہ کے چاہاکہ
 کہ کچھ حال سلسلہ فقرا کی ہندوستان اشرف الدین صاحب سلسلہ کا مختصر طور پر
 برائے مطالع اجاب کے بلا تعصب تحریر میں لاوے اور جو کچھ کہ عالم سیاحی میں
 مشاہدہ اس ناکارہ خانمان آوارہ میں آیا اور سامعہ نے استفادہ اور ٹھایا اور کو
 کوشش تمام سے تصدیق کر کے تحریر میں لا کر نام اس مختصر کا تذکرہ فقرا
 کہ کبکے دو حصوں میں تقسیم کیا ایک حصے میں فقرا اہل اسلام

جنت مقام کا بیان ہے ۛ ۛ
 اور دوسرے حصے میں فقرا اہل ہنود و صاحبان کا تذکرہ
 امیر ناظرین والا تکلیف صراحت آگین سے یہ ہے کہ اس فرقہ اچھو کو
 دعا بخیر سے محروم نہ کر کہ سہو خطا جو کچھ کہ وقوع میں آوے اغماض و ماکرین عطا ہے
 معاف رکھیں وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ يَّبْعُ الْهَدٰی

جاننا چاہئے کہ اس حصہ میں فقرا کی کیا کیا ہیں

وہ اسطرچہ ہے کہ اول خرقة درویشی درگاہ رب العزت سے جناب سرور کائنات
 خلاصہ موجودات صلوة اللہ علیہ وآلہ واصحابہ اہل بیتہ وسلم کو عنایت ہوا۔

حضرت نے وہ خرقة شریف حضرت امیر المؤمنین علی رضی کرہم اللہ وجہہ کو دیکر دس صاحبوں کو

مرید اپنا فرمایا ان سے راہ عرفان جاری ہوا وہ یہ ہیں۔

حضرت ابوبکر صدیقؓ حضرت عمر فاروقؓ حضرت عثمان غنیؓ حضرت علیؓ حضرت طلحہؓ
 حضرت زبیرؓ حضرت ابو عبیدہؓ رہنما کمال حضرت سعید بن وقاصؓ حضرت سعیدؓ۔

حضرت عبید اللہ بن عمروؓ اور موافق عقیدہ اہل سنت و جماعت کے یہ ہر فرقہ صاحب

ہشتی بن قطی - جیاکوشہورین
 وہ یار ہشتی اند قوطی

طلحہ سبت وزیر ابو عبیدہ
 سعد سبت سعید ابن حسن

سلسلہ چار پیر اور ہفت گروہ اور چودہ خاندانوں کا حضرت امیر المؤمنین علی مرتضیٰ کرم
 وجہ سے ہے۔ پس خلیفہ امیر المؤمنین نے سترہا جو نگو خرقہ خلافت عطا فرمایا اور
 صاحبوں نے چار پیر مقرر کئے۔ اول پیر حضرت امام حسن رضی اللہ تعالیٰ عنہ
 دوسرے پیر حضرت امام حسین رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔ تیسرے پیر
 حضرت خواجہ کبیل بن زیاد رحمۃ اللہ علیہ چوتھے پیر حضرت خواجہ حسن بھری
 قدس اللہ سرہ العزیز۔ اور نزدیک بعض مشائخین کے اول پیر
 خواجہ حسن بھری دوسرے خواجہ کبیل بن زیاد تیسرے حضرت خواجہ
 اویس قرنی چوتھے پیر حضرت خواجہ حسن سری سقطی۔ اور نزدیک بعض کبار
 اول پیر خواجہ حسن بھری دوسرے کبیل بن زیاد تیسرے عبدالملک

چوتھے عبدالبحری۔
 کیفیت ہفت گروہ اس طرح ہے

اور ہفت گروہ حضرت علی رضی اللہ عنہ سے جاری ہوئے

اول گروہ کبیلیہ - خواجہ کبیل بن زیاد سے جاری ہوا۔

دوسرا گروہ بصریہ - خواجہ حسن بھری سے۔

تیسرا گروہ اویسیہ - خواجہ اویس قرنی سے۔

چوتھا گروہ قلندیہ - حضرت دیونئی قلندر سے۔

پنچواں گروہ سلیمانہ - سلمان فارسی سے جاری ہوا۔

یہ پانچوں حضرات خلفائے حضرت علی سے ہیں۔

چھٹا گروہ **لقشبندیہ** حضرت قاسم محمد ابن ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہ سے
ساتواں گروہ تیسریہ خواجہ حسن سری سقطی سے جاری ہوا
 اس نہت گروہ سے فقر جاہ گروہ کے ہندوستان اشرف البیان ہیں وجود ہیں۔

باقی تین گروہ خرقہ پوش دیگر مالک میں جاری ہیں :

کیفیت چودہ خاندانوں کی یہ ہے

کہ حضرت خواجہ حسن بصری نے کئی خلیفہ کئے۔ ایک تو حضرت خواجہ عبد الواحد
 بن زید قدس سرہ دوسرے حضرت خواجہ حبیب عجمی قدس سرہ۔

عبدالواحد بن زید سے پانچ خاندان جاری ہوئے وہ عموماً چشت کہلاتے ہیں۔ یہ ہیں
 زیدیہ عیاضیہ اومہیہ ہیریہ چشتیہ۔ اور نو خاندان حبیب عجمی سے جاری ہوئے
 وہ عموماً قادریہ کہلاتے ہیں۔ یہ ہیں حبیبیہ طیفوریہ کرخیہ تقطیہ جنیدیہ۔

تھانڈونیہ طوسیہ فروسیہ سہروردیہ۔

سلسلہ خاندان چشت کا اس طرح پیر ہے

اول خاندان زیدیہ حضرت خواجہ عبد الواحد بن زید سے جاری ہوا کہ

خلیفہ خواجہ حسن بصری کے تھے ۲۷ صفر ۳۰۰ ہجری میں وفات پائی مرقد پاک
 بصرے میں ہے۔

دوسرا خاندان عیاضیہ حضرت خواجہ فضیل بن عیاض سے

جاری ہوا کہ خلیفہ عبد الواحد بن زید کے تھے یوم ریح الاول شبہ ہجری میں انتقال
 فرمایا مزار گہر بارکہ مغطیہ میں۔

تیسرا خاندان اومہیہ حضرت خواجہ سلطان ابی اسیم بن اومہ عجمی قدس

سر سے جاری ہوا کہ خلیفہ خواجہ فضیل کے تھے ۲۶ جمادی الاول ۳۱۰ ہجری میں

تیسرے خواجہ قطب الدین عبد المجید بیہ تینو صاحب کا ذرونیہ کہلائے ہیں وفات خواجہ
ابو اسحاق کا ذرونی کے ۲۶ ہجری میں ہوئی اور شاہ عہد امد حنیف کا ذرونی کے
جو خاص فقیر ہیں وہ کا ذرونی کہلائے ہیں۔

ساتواں خانوادہ طوسیہ

حضرت خواجہ ابو الفرح طوسی دس
جاری ہوا کہ خلیفہ خواجہ عبد الوادع عزیز زمینی کے تھے اور وہ خلیفہ شیخ ابو بکر شبلی کے
ہوئے اور وہ خلیفہ خواجہ جنید بغدادی کے تھے پس حضرت خواجہ ابو الفرح طوسی نے
حضرت شیخ ابو الحسن قریشی الہنکاری کو فقیر کو کیا اور ان سے شیخ ابو سعید مبارک مغزوی
ہوئے اور نے نعمت معرفت حضرت غوث ربانی سرخسہ حقیقی پیران پیر دستگیر سید
محمی الدین عبد اتقا و گیلانی قدس اللہ سرہ کو ملی چھت بہت
طوسیہ کہلائے ہیں وفات خواجہ ابو الفرح کی ۳۸۸ ہجری میں ہوئی۔

آہواں خانوادہ فردوسیہ

فردوسی دس سرہ سے جاری ہوا کہ خلیفہ حضرت شیخ وجیہ الدین ابو حفص کے تھے
اور وہ خلیفہ حضرت شیخ اسود احمد دینوری دس سرہ کے تھے اور وہ خلیفہ حضرت شیخ نعمت
علو دینوری دس سرہ کے تھے وفات شیخ ابو نجیب کبر فردوسی کی ۴۸۸ ہجری میں ہوئی

نواں خانوادہ سہروردیہ

حضرت شیخ شہاب الدین سہروردی
دس سرہ سے جاری ہوا کہ خلیفہ شیخ ضیاء الدین کے تھے اور وہ خلیفہ شیخ ابو بکر
عمر کے اور وہ خلیفہ شیخ ابو محمد بن عبد اللہ کے اور وہ خلیفہ خواجہ اسود احمد دینوری کے
اور وہ خلیفہ خواجہ نعمت او علو دینوری کے اور وہ خلیفہ خواجہ جنید کے۔

دوسرا سلسلہ

اگاس طرح پر ہے کہ شیخ شہاب الدین سہروردی خلیفہ حضرت
پیران پیر کے کہ خلیفہ شیخ الاسلام شیخ ابو سعید مبارک مغزوی کے انہوں نے
بہت سے خلیفہ کھائے جیسے ضوئی حمید الدین ناگوری حضرت شاہ تکیان دہلوی

شیخ بہاؤ الدین زکریا ملتانی وغیرہ وفات حضرت شیخ شہاب الدین سہروردی کی
۶۳۲ ہجری میں ہوئی مزار شریف بغداد میں ہے۔

بیان اون گروہ کا کہ جو خانوادون چشت سے نکلیں

اول گروہ خضریہ حضرت خوجہ احمد خضریہ قدس سرہ جاری ہوا کہ خلیفہ خواجہ محمد
قدس سرہ کے تھے اور وہ خلیفہ حضرت خواجہ شعیب بن محمد قدس سرہ کے وہ خلیفہ خواجہ سلطان
ابراہیم بن ابراہیم بن محمد بن محمد قدس سرہ کے وفات خواجہ احمد خضریہ کے ۲۰۰ ہجری میں ہوئی
دوسرا گروہ **چشتیہ** حضرت خواجہ ابواسحاق چشتی قدس سرہ سے لقب پایا اور
ختم حضرت خواجہ بزرگ معین الدین حسن بن محمد چشتی ہندالو علی عطائے رسول تک ہوا
وفات خواجہ ابواسحاق چشتی کی ۱۲۱۱ھ میں ہوئی مزار شہر غلکہ بلاوٹام
میں ہے اور سلسلہ حضرت خواجہ بزرگ معین الدین چشتی کا اسطرح پر ہے کہ خواجہ بزرگ
خلیفہ حضرت خواجہ عثمان ہارونی قدس سرہ کے اور وہ خلیفہ حضرت خواجہ مودود چشتی قدس سرہ کے
اور وہ خلیفہ حضرت خواجہ ابو یوسف چشتی کے اور وہ خلیفہ ابو محمد ابدال چشتی قدس سرہ کے
اور وہ خلیفہ حضرت خواجہ ابو احمد ابدال چشتی کے اور وہ خلیفہ حضرت خواجہ ابواسحاق چشتی کے
تھے وفات حضرت خواجہ بزرگ کی بروز دوشنبہ ۴ ربیع الثانی ۳۳۲ ہجری میں ہوئی مزار پر لڑا
اجیر شریف میں ہے۔

تیسرا گروہ کرمانیہ حضرت شاہ عبداللہ کرمانی قدس سرہ سے جاری ہوا کہ خلیفہ
خواجہ بزرگ کے تھے ولایت بنگالہ ان ہی کو ملی تھی سن وفات نہیں ملتا۔
چوتھا گروہ کرمانیہ حضرت پیر کریم سیلوئی سے جاری ہوا کہ خلیفہ خواجہ
بزرگ کے تھے ۳۳۲ ہجری میں وفات ہوئی۔

پانچواں گروہ صابریہ حضرت مخدوم غلام الدین علی حد صابری قدس سرہ سے

در حفظ حضرت
حضرت مخدوم
نصیر الدین چشتی
موصوف ہارون
نور الدین بغدادی
استاد علمائے
مشرف

شیخ امام الدین ابدال کے وہ خلیفہ حضرت بدر الدین غزنوی کے وہ خلیفہ
حضرت قطب الاقطاب خواجہ قطب الدین بختیار کاکلی کے وفات حضرت قلندر
صاحب کی ۱۳ رمضان ۷۲۷ھ میں ہوئی مزار آبادی پانی پت میں۔

آٹھواں گروہ نظامیہ حضرت محبوب الہی خواجہ سلطان المشائخ

نظام الدین اولیا رزندی بخش دہلوی قدس سرہ سے جاری ہوا کہ خلیفہ سجادہ نشین
حضرت شیخ فرید الدین گنج شکر قدس سرہ کے تھے، اور ربیع الآخر بروز چار شنبہ
۷۲۷ھ ہجری میں وفات پائی مرقد مقدس نواح شاہجہان آباد میں مشہور ہے
درگاہ حضرت نظام الدین۔

نواں گروہ مخدومیہ حضرت مخدوم جلال الدین کبیر الاولیا پانی پتی سے

جاری ہوا کہ خلیفہ اعظم حضرت مخدوم شمس الدین ترک پانی پتی کے تھے اور
وہ خلیفہ حضرت مخدوم علی احمد صابر قدس سرہ کے آپنے ہیں خلیفہ کئے اور
میں سے ایک تو حضرت شیخ احمد عبدالحق توشہ رودلوی قدس سرہ دوسری حضرت
شیخ تہرام بیڈلوی کہ ہزاروں مجنون اور سحر آلودہ آستانہ شریف پر حاضر ہو کر
صحت پاتے ہیں تیسرے حضرت خواجہ عبدالقادر کہ فرزند کلان ہی حضرت کے
تھے اور روبرو والد اپنے کے انتقال فرما گئے تھے مزار اونکا قصبہ پانی پتی
مشہور محل رانیان متصل مزار والدہ شریفہ کے واقع ہے۔ باقی سبب ہوا
اس مختصر کے حالات اور خلفات سے اس جگہ قاصر رہا مگر اس وقت میں ہی حضرت
کی اولاد سے جو صاحب ایسے موجود ہیں کہ گویا ایک ہی کرامت کا نمونہ باقی ہے
یعنی اولاد خواجہ عبدالقادر فرزند اکبر حضرت سے سراج الفقرا افضل العلماء افضلا
ہند منظوریاں گاہ اہل اللہ مخدومنا و مولانا مولوی رحمت اللہ صاحب کبیر انوی
کہ جہاں مہنت اعلیٰ میں مشہور ہیں اور کہہ عظمت میں بجا شمت دیدہ کہ وہ باطن بصر

صوت نیکو ترمیر کر کے علماء و قوام ملازم رکھ کر بذات ستودہ صفات خود ہی شروع علوم
 دین مصروف ہیں اور عرصہ میں ساکال گذرا کہ حسب طلب سلطان عبدالعزیز خان
 شہید معذور استنبول تشریف لیگئے تھے بعد قیام سہ سال عذر ضعیفی اپنی کار کے
 بیت اللہ تشریف میں چلے آئے تھے اب عرصہ دو سال کا گذرنا ہے کہ حسب
 طلب حضرت سلطان المعظم عبدالحمید خان خلد اللہ ملکہ کے استنبول تشریف
 لے گئے تھے بعد قیام چن دہاہ پہر تشریف مکہ معظمہ میں لے آئے اور کتاب
 ازالۃ الاولیاء مصنفہ آنجناب کے ترجمہ اور سکا بصری شہود و بطارحی ہے چند مرتبہ علی
 اور ترکی بمقام مصنفہ طبع آیا اطراف عالم میں شہور ہے اللہ تعالیٰ اوس ذات
 بابرکات کو ابدالاً باوندہ رکھے اور اس ذرہ اصغر کو پہراونگی زیارت سے شرف
 فرماوے سلسلہ نسب آپکا حضرت مخدوم جلال الدین کبیر الاولیا پانی پتی سے
 اسطرح ملتا ہے کہ حضرت مولوی رحمت اللہ صاحب سلاطین تعالیٰ خلف مولوی خلیل
 الرحمن ابن پیر جی شیخ نجیب اللہ ولد پیر جی شیخ حبیب اللہ ولد شیخ عبدالرحیم ولد
 پیر جی شیخ قطب الدین ابن پیر جی شیخ فضیل بن پیر جی دیوان عبدالرحیم ولد پیر جی
 شیخ عبدالکریم المناطیب حکیم بنیا کہ معالج جدا مجد حضرت جلال الدین محمد اکبر بادشاہ
 تھے ابن حکیم شیخ حسن ابن خواجہ عبدالصمد ابن خواجہ بولعی ابن خواجہ یوسف ابن حضرت
 خواجہ عبدالقادر قدس سرہ ابن حضرت مخدوم جلال الدین کبیر الاولیا دوسرے
 پیر جی امام الدین صاحب کہ نہایت حسین اور خلیق اور تنہائی پسند اور بابرکت آدمی
 ہیں نہ تعلق عمدہ کہتے ہیں چنانچہ تین کتب انہی تحریر کی ہوئی فقیر کے پاس
 موجود ہیں ایک تو مطب بصرہ حسن دہلوی دوسری شفا العلیل تیسری مکملہ نہی
 اور سلسلہ نسب انکا بھی مخدوم صاحب سے اسطرح ملتا ہے یعنی پیر جی امام الدین ولد
 پیر جی عین الدین ابن پیر جی شیخ معین الدین ابن شیخ غلام محی الدین ابن حکیم

شیخ و جہد الدین کہ طبیب حافظ او میر سے جد بزرگ حضرت عالمگیر ثانی بادشاہ کے معالج تھے ابن حکیم شیخ امام الدین ابن حکیم شیخ نجم الدین ابن سیرجی شیخ قطب الدین سبق الذکر اور وفات حضرت مخدوم جی کی ۳ ابرمیع الاول ۷۶۵ھ ہجری میں ہوئی مزار آبادی بانی بہت میں واقع ہے۔ باقی حالات دیکھو صفا داگان کا چہرہ اختصار تحریر میں آیا سلسلہ نسبی آپکا مخدوم میر اور سلسلہ خلفائی مخدوم میر صابریہ مشہور ہے حضرت مخدوم جی کے متقددان اور مریدان کراڑ سے حضرت میر غریب اور شاہ کہ ہمزاد حضرت جد امجد اورنگ زیب عالمگیر بادشاہ تھے بڑے بالکمال گذرے ہیں اور انکی اولاد سے اسوقت جو آپکے سجادہ نشین ہیں یعنی سید کبیر علی صاحب نیک نجت اور سید گزادین سلسلہ انکا شجرہ صابریہ فیقر سے معلوم ہو جائیگا مزار آپکا پنج آبادی قصبہ کراڑ کے واقع ہے۔

دسواں گروہ حسامیہ حضرت مخدوم حسام الدین مانکت لودی سے جاری ہوا۔ کہ خلیفہ شیخ نوز الدین قطب عالم کے تھے اور وہ خلیفہ حضرت شیخ علاء الدین بیجا کے اور وہ خلیفہ حضرت سراج الدین عثمان مطلق اخی سراج قدس سرہ کے اور وہ خلیفہ حضرت سلطان المشاہخ نظام الدین اولیا قدس سرہ کی وفات حضرت کے مشہور ہجری میں ہوئی۔

گیارہواں گروہ نظام شاہی حضرت شیخ نظام الدین نارنولی سے جاری ہوا کہ خلیفہ حضرت شیخ خانو چشتی قدس سرہ کے تھے اور وہ خلیفہ حضرت خواجہ حسین ناگور کے وہ خلیفہ حضرت شیخ اسماعیل کے وفات حضرت نظام الدین نارنولی کی ۹۹۹ھ ہجری میں ہوئی مزار نارنول میں اس گروہ کے فیقر جو کہ شاہی ہی کہلاتے ہیں شاہ چوکھامریہ حضرت شیخ نظام الدین نارنولی کے تھے اور قوم سے چہر کلوت میواتی تھے انکا مزار

ملک میوات میں موجود ہے بندہ ہی زیارت کے شرف ہوا ہے۔

بارہواں گروہ قلندر شاہی حضرت عزیز ملی سے جاری ہوا کہ خلیفہ حضرت خضر رومی کے تھے وہ خلیفہ حضرت سید نجم الدین قلندر کے وہ خلیفہ حضرت شیخ نظام الدین غزنوی کے وہ خلیفہ حضرت شاہ قطب الدین بنیاد کی وہ خلیفہ حضرت شیخ قطب الدین جرنپوری کے وہ خلیفہ حضرت شیخ عبدالسلام کے وہ خلیفہ حضرت خواجہ عبدالقدوس گنگوہی کے قدس سر۔ سن وفات نہیں ملا۔

تیرہواں گروہ جلیلیت حضرت پیر جلیل سے جاری ہوا مرزا کا یادگار شہر لکھنؤ کے واقع ہے اور کچھ نیاز بانی سے اس گروہ کے فقیر ملک اودھ میں اکثر ترقی ہوئے اور سلسلہ ہی ملا گمر عبیدین وہ تلف ہو گیا اور سن ۱۰۹۲ ہجری میں انتقال فرمایا۔

چودھواں گروہ حمزہ شاہی حضرت شیخ حمزہ سے جاری ہوا کہ اولیٰ حضرت شیخ بہاؤ الدین زکریا ملتانی قدس سرہ کے تھے اور مرید حضرت سید محمد گیسو ودانا بندہ نواز قدس سرہ کے تھے اور وہ خلیفہ اعظم و یار ہمام حضرت سراج السالکین عذۃ اللہ شیخ نصیر الدین چسپانچ دہلی کے اور وہ خلیفہ حضرت سلطان اشیاخ نظام الدین اولیا کے وفات شیخ حمزہ کی سن ۱۰۹۵ ہجری میں ہوئی اور خرد و کجا صحیح کچھ معلوم نہیں ہوا مختلف بیان سے تسکین نہیں ہوئی۔

پندرہواں گروہ **پیر چشمرہ** صلیا خلاصہ فضلانہ الفقرا عاشق رب العالمین حضرت مولانا و مرشد نامکولوی محمد فخر الدین فخر جہان چشتی نظامی و القادری و مسہرودی شاہ جہان آبادی قدس اعداد اہم سے جاری ہوا کہ حضرت عظام مشایخ و کبریٰ جلفائی حضرت خواجہ مولانا نظام الدین اور نگ آبادی و النابجا اپنے کے تھے اور سلسلہ نسبی حضرت کا ادا طرف پدربزرگوار حضرت

شیخ شہاب الدین سہروردی قدس سرہ سے ملتا ہے اور سلسلہ از طرف مادر بہر با
 حضرت سید السادات سید محمد گیسو و راز قدس سرہ تک پہنچتا ہے ولادت با
 سعادت حضرت کی سنہ ۲۶ ہجری میں بمقام اورنگ آباد ہوئے جو وقت حضرت
 تولد ہوئے ہیں حضرت شیخ کلیم الدین چہان آبادی قدس سرہ داد سے ہیں حضرت کے
 وہیں تشریف لے گئے تھے مولانا نظام الدین والد حضرت کے حضرت کو لیکر شیخ کی
 خدمت میں آئے شیخ نے حضرت مولانا کو گو مبارک میں لیکر مولانا فخر الدین
 نام رکھا یعنی حضرت کے لئے اول لفظ (مولانا) شیخ کلیم الدین نے فرمایا اور اپنے
 لمبوس خاص سے پیرہن واسطے حضرت کے تیار کر کے زیب کرایا عرض کر جب
 عمر شریف حضرت مولانا فخر کی سات برس کی ہوئی تو آپ نے سید عالم صلی اللہ علیہ
 وسلم کو خواب میں دیکھا کہ با پچھانہ قبوا مجھے عنایت کی جب حضرت میدار ہوئے
 تو با پچھانہ قبوہ دست مبارک میں پائے صبح کی وقت حضرت مولانا نظام الدین ولد
 حضرت کے نے ارزاہ کشف معلوم کر کے تشریف لاکر فرمایا کہ اسے فرزند
 عطیہ رسول مقبول تنہا کہانا اور باپ کو اوس سے محروم رکھنا نہ چاہئے پس حضرت
 نے دو دانہ تو اداں میں سے نوش کر لئے تھے باقی ماندہ تین دانہ والد اپنے کے
 آگے پیش کئے جب عمر شریف سولہ برس کی ہوئی علوم ظاہری سے انفرار ہو کر
 اوسے عرصہ میں والد حضرت کا انتقال ہوا بعد حضرت آٹھ برس تک ریاضت اور
 عبادت شاقہ میں مصروف رہے اور بعد چوبیس سال رونق افروز دہلی ہوئی اور وہیں
 ظاہری اور باطنی میں مشغول ہوئے بعد چند سے پایادہ بہار ہی حضرت شیخ ذر محمد
 ہیل قدس سرہ اور میر کلوا در خوشحال غلام بانی بہت آئے زیارت مزار سے مشرف
 ہو کر لاہور تشریف لیکئے اور میر محمد علی نقشبندی سے لاقات تکر کے چند سے اور مزار
 حضرت مخدوم علی گنج بخش، بجویزی قدس سرہ کے، متکف سے اور فیض حاصل کیا اور پھر

جملہ مزالت لاپور خصوص حضرت میان میر لکھنؤ شہید حضرت دارالاشکوہ قادری کے
 تھے فاتحہ بڑھکر دہلی تشریف لائے اور حضرت اکبر بادشاہ اور حضرت ابو ظفر بہاؤ شاہ
 کو اس وقت میں ولیعہد تھے اور دیگر مشہور ارکان و امرا یان شہر کو مرید فرمایا اور بتایا
 ہفتم جمادی الثانی ۹۹۰ھ ہجری میں مقام شاہجان آباد میں وفات پائی مزار گہوار
 متصل دروازہ مچھ آستانہ فیض نشاہ حضرت قطب الاقطاب خواجہ قطب الدین
 بھنیا رکھا کی قدسہ بیچ قصبہ مہرولی متصل شاہجان آباد کے واقع ہے۔
 فضائل حضرت کے دیکھنے سنا کر لفظ حقیر سے کہ جو تالیف قطب نظام حیدر آباد
 دکن کے ہے اور دیگر کتب مطبوعہ سے معلوم ہو سکتی ہیں مگر ایک نقل کہ میں نے
 اپنے بزرگوں سے سنی ہے اور کسی کتاب میں نہیں دیکھی تبرکات تحریر کرتا ہوں۔
نقل کرتے ہیں کہ ایک صاحب روسا روہی سے کہ با علم با شرع تھے حضرت
 بیعت ہوئے مگر وجہ سماع کے اوسکے عقائد میں فرق آیا ایک روز وہ بیس بالکی میں
 سوار ہو کر پھرتے حضرت سید ظفر علی شاہ کہ بہار لکھنؤ میں رہتے تھے اور شہر ہو وقت
 نہ آئے یہ حضرت مرتبہ ابدالیہ رکھتے تھے غرض کہ انارگفتگو میں لفظ شکایت
 مولانا کا وہ زبان پر لائے سید صاحب کو ناگوار گزار رئیس صاحب سے ارشاد کیا کہ تیرے
 بانی لاؤ حسب الارشاد وہ ایک کوزہ میں پانی لائے سید صاحب نے اوس پانی سے
 کلی کر کے فرمایا کہ اسے دیکھو اوزہوں نے اوسے دیکھا اور چب ہوئے غرض کہ دوسری
 کلی پر تپے اور تیسری کلی پر ہوش ہو کر تڑپنے لگے پس ملا زمان نہیں صاحب نے
 اپنے آقا کو اسی حالت میں بالکی ٹوں لکھنؤ مکان پر لائے تین روز تک ہی بہوشی
 رہی چوتھے روز اوسکے احق او نہیں حضرت مولانا کی خدمت میں لا کر عرض کیا کہ یہ
 آپکے مدین آ رہی ہے انکا چہ ہوگا حضرت نے ارشاد فرمایا کہ سید ظفر علی شاہ کہ
 کہ آج جیندہ وقت اور نہ ہوستا کلی اہل خدمت ہیں اونہی کے مکان پر یہ وقوعہ گوارا

وہی کچھ چارہ کرینگے غرضکہ بموجب ارشاد و الارشاد صاحب کو میان سید ظفر علی شاہ
قدوس کے مکان پر لائے آپ نے نظر الطاف اونہیں دیکھا اور یہ وقت وہ نہ صحت یاب
ہو کر وہاں سے چلے آئے اور بعد تھوڑے عرصے کے حضرت مولانا سید صاحب
پاس آئے اور کیفیت اوش شخص کی دریافت کی دریافت کی سید صاحب نے ہنس کر کہا کہ کیا تم نے اور
پوچھتے مجھے ہو وقت زحمت کے سید صاحب نے مصافحہ کو ماتھہ بڑھایا اور کہا
کہ بندہ تو دارفانیسے زحمت ہوتا ہے اپنی امانت کے لیے تبھی بس حضرت مولانا توبانہ
مکان مسکونہ بمقام شیش محل تشریف لائے اور سید صاحب نے اوسی شب کو انتقال
فرمایا مزار سید صاحب کا بہار گنج میں مشہور ہے۔

ذکر حضرت مولانا و مرشدنا سید عطاء الدین عرف

میر محمد می دہلوی قدس سرہ

کرسادات و درساہ ذری الاحتمام و علماً عالیہ تمام دہلی سے تھے عالم متنبین
حضرت مولانا محمد فخر الدین خیر جہان سے بیعت ہوئی اور خرقہ خلافت حاصل کیا اور
واسطے تکمیل کرانے علم الہی کے اوپر شاہزادگان و الاشراف و دیگر مہربان و محققین
حضرت پیر و مرشد اپنے کے مقرر ہوئے چنانچہ جد فیض نے ہی حضرت اکتساب
علم معرفت کیا تھا اور بہت شاہزادہ اور اہل اسے سلطانی بیعت میں آئے تھے
اور بعضوں نے خرقہ خلافت ہی حاصل کیا جیسے میر پیر و مرشد برحق حضرت
مرزا روشن بخت قدس سرہ اور پیر سے و اللہ اور مرزا بخت بخت عم شاہ و شاہزاد
سلیم برادر شاہ وفات حضرت کی ۱۲۵۵ ہجری میں ہوئی مزار گہر بار و میان شاہ
جہان آباد کے متصل چیتالی قبر کے واقع ہے تا ایام غدر حضرت ظل سبحانی عرض
شیفت حاضر ہوتے تھے کہ فقیر ہی را کد و مرشد ہر کاتب حاضر عرس شریف ہوا

ذکر حضرت مولانا خواجہ نور محمد بھیل شہنشاہ

کہ حضرت خلفاء اعظم و مجاہدین مہم حضرت مولانا محمد محمد خیر الدین قدس سرہ کے تھے اوصاف حمیدہ حضرت کے بار بار میرے جدا مجاہد ہی بیان فرمایا کرتے تھے ایک روز فرمایا کہ ایک وقت بہت سے مریدان و معتقدان حضرت مولانا محمد خیر الدین قدس سرہ کے خدمت بابرکت میں حاضر تھے اور میں ہی اور سوقت موجود تھا کہ اثناسار گفت گویں حضرت خواجہ نور محمد قدس سرہ کا ہی ذکر آگیا حضرت مولانا نے ارشاد فرمایا کہ میرے پاس ایک ٹی تھی اوس میں سے آدھی تو نور محمد پنجابی لیگیا اور باقی آدھی میں سے ٹکڑا ٹکڑا تمہارا سب کا حق ہے اور میر محمدی نے اپنی کمائی ہی بہت کچھ جمع کر لی ہے اور میری کمائی میں جو کچھ از کا حصہ تھا وہ پہلے ہی لے چکے استغنائی کے ساتھ ایام گذاری کرتے ہیں وفات حضرت مولانا نور محمد قدس سرہ ۱۰۰۰ ہجری میں ہوئی مزار موضع تاج سرور بہار ان میں ہے۔

ذکر حضرت مولانا خواجہ محمد سلیمان شہنشاہ

قدس سرہ ۵۔ - جانے مولانا حضرت کا موضع کرگوجی ہے۔

آپ نے بمقام مہن کوٹ مدرسہ حضرت قاضی محمد قاسم بن تحصیل علم شاہری کیا تھا اور ایام طالب علمی میں حضرت خواجہ مولانا نور محمد قدس سرہ سے بیعت ہوئی اور چند سال بجزو پیر و مرشد رہ کر علم معرفت کی تکمیل کے بعد عطاء خرقہ خلافت حسب الارشاد پیر و شہنشاہ میر تقی میر نے مقام شریف مقام فرما کر ہدایت خلق اللہ میں مصروف ہوئے بہت سے اشخاص کو خرقہ خلافت عطا فرمایا۔ اوسے ایک تو شیخ محمد یار کہ فرید عصر تھے دوسرے حافظ محمد علی خیر آبادی۔ تیسرے مولوی محمد علی کہ مقام کہڑہ شریف رکھتے تھے اور میان عبدالرشاد شاہ وغیرہ۔

پس بدوہ واسطے زیارات مزارات حضرت مقتدا کے دو مان چہشتیہ خصوصاً

زیارت مزار پر انوار حضرت مولانا محمد فخر الدین قدس سرہ کے شاہ جہان آباد میں
 شریف لاکھو فقیر کے جہاد حضرت ابو ظفر سے ملاقات فرمائی اور بعد از زیارت مزار
 وصول استفادہ روح پاک حضرت مولانا سرور کے بوطن مالوف بقام توس
 شریف مراجعت فرمائی بعد از چندے تیارخ ہنقم صفر روز پونچھ شبہ ۱۲۶۶ ہجری بکھیر
 سال اس وارنابا نڈار سے سفر فرمایا تاجر حضرت کے بنبرہ حضرت یعنی حضرت شاہ اندر
 صاحب ملہ اللہ تعالیٰ نے زیب من طریقیت ہوئے اللہ تعالیٰ ان بزرگوار کو ہمیشہ
 سلامت باکرامت رکھے اس آخری وقت میں ذات ستودہ صفات ہی گویا حضرت

مولانا کی کرامات کا نمونہ ہے۔
ذکر حضرت پیدشاہ نیاز احمد چشتی فخری بیلوی قدس سرہ

کہ اعظم اولیاء متاخرین و کبار خلفائے رہتین حضرت مولانا محمد فخر الدین کے تھے
 انکے والد کا نام سیجا جی حکیم شاہ رحمت سرہندی ہے اب سرہند میں پیدا ہوئے
 اور بعد سن تیس کے آپکی والدہ نے آپکو حضرت مولانا محمد فخر الدین کے سپرد کیا حضرت
 بجمال شفیقت اور کوشش علوم ظاہری اور باطنی سے انکو آراستہ کیا بعد تیس برس
 حضرت مولانا سے بیعت ہوئی اور بعد کوشش چند سال کے بجمال ولایت طہنی
 فائز ہوئے اور بعد عطائے خرقہ خلافت پیشگاہ حضرت مولانا سے مامور خطہ بریلی
 ہوئے اور ولایت خلق اللہ میں مشغول ہوئے ذات بابرکات سے ایک فیض عام جاری
 ہوا اور بہت سے صاحبوں کو خرقہ خلافت عطا کیا جیسے حضرت مولانا نظام الدین فرزند کبیر
 و سجادہ نشین حضرت اور مولانا نصیر الدین صاحبزادہ حضرت اور مولوی محمد عبد السمیع اور
 مسکین شاہ دہلوی اور آغا جان صاحب الہ آبادی اور دوسرے آغا صاحب
 ولادت حضرت کی ۱۲۳۰ ہجری میں ہوئے اور وفات ۶ جمادی الثانی ۱۲۵۰
 ہجری میں ہوئی مزار بالنس بریلی میں ہے۔

ذکر حضرت مولانا غلام فرید صاحب چشتی فخری سلمہ اللہ علیہ

یہ کتاب بھی ثناء فخریہ میں عنایت ہے۔ ذات بابرکات سے فیض عام جاری ہے۔ سبحان اللہ اخراجات حسنت آپ کی زبان زو خواص عام ہیں۔ سچے سچے کہ سخاوت جزو اعظم فقر کا ہے سلسلہ حضرت کا اس طرح سچ پر ہے کہ حضرت مولانا شاہ غلام فرید صاحب خلیفہ عظم حضرت شاہ غلام فرید الدین مہر وربر اور گلان اسپن کے وہ خلیفہ کبیر حضرت خواجہ خدیج علیہ الرحمۃ کے اور وہ خلیفہ اکمل حضرت شریعت پناہ قاضی و محفل مدرسہ کے وہ خلیفہ راشد حضرت مولانا نور محمد بہل مدرسہ کے اور وہ خلیفہ وہم حضرت مولانا محمد فرید الدین فوجیان دہلوی مدرسہ کے اکثر مقامات ملک پنجاب کی سیر کی اور بڑے مزارات اور بزرگان سے مشرف ہوا اگر شومی طالع سے نہیں کوتاہ ہو چکا جو زیارت حضرت کے مشرف ہوتا ہے یہ امر اونکی کشش پر موقوف ہے۔

ذکر سیر و مشہد اقامت حضرت مرزا روشن بخت گورگانی چشتی فخری سلمہ اللہ علیہ وارحمہم

حضرت طفولیت ہی سے عابد اور پابند شریعت تھے جب سن بلوغ کو پہنچے تو حضرت مولانا عوام الدین میر محمد می دہلوی مدرسہ سے بیعت ہو کر بائیس برس کی عمر میں خرقہ خلافت حاصل کیا اور عنا کو ترک کر کے فقر اختیار کیا اور عمر عزیز کو یاد آئی میں ساتھ پابندی سنت نبوی کے بسر فرما کر ۱۲۵۶ھ بتام وزیر آباد نواح دہلی میں انتقال فرمایا۔ ذات بابرکات سے صد ہا آدمی فیضیاب ہو اور نفعاً جہنت سے جن صاحبوں کے نام کہ فقیر کو یاد ہیں شجرہ باقم میں تحریر ہو گئے

قائدہ بدبہ انقلاب زمانہ وقت انتقال حضرت کے فقیر موجود نہ تھا اگر بعد از چند

میںے اور دیگر صاحبان معتقدان نے مزار شریف کا حال دریافت کیا تو باشندگان
 قصبہ نے وفات ہونا فرید آباد میں اور دفن کرنا اہلی والی تکیہ میں بیان کیا اور نشان مزار
 شریف کو کہا کہ ہم ہجرت گئے کہ کس ملی کے پتھے دفن کیا تھا غرض جس کسی سے
 دریافت کیا اسے یہی بیان کیا بلکہ تکیہ دار فقیر نے بھی اسی قول کی تائید کی میرے
 نزدیک حضرت نے تمام عمر میں کوئی امر خلاف شریعت نہیں کیا اور اس وقت میں چہا
 مزارت بزرگان پر جا کر وہ وہ امر کرتے ہیں کہ جو خلاف شریعت ہیں۔ کیا عجب ہے کہ
 خداوندیکرم نے نشان مزار حضرت کا اپنے بندوں کے دل سے محو کر دیا جو

تقل۔ چچا فیروز شاہ خلف شاہزادہ مرزا سلیم مغفور۔ ناقل ہیں کہ ایک مرتبے
 ناظر نے بعض وقت عرض کیا کہ دربانان دروازہ مہلی قلعہ معلے نے بیان کیا
 کہ جو وقت ہم دروازہ کھولتے ہیں مزار روشن نجات کو باہر دروازہ کے کھڑا پاتے ہیں
 احتیاطاً اطلاع کرنے ہیں جناب اقدس فدوی سچھا کہ مشبکو مزار روشن صاحب
 شہر میں رہا کرتے ہیں اور علی الصباح آجاتے ہیں اس امر کا فدو کو خیال ہوا اور
 دو خوابوں کے واسطے تفحص حال کے پوشیدہ طور پر مرزا صاحب کے مکان پر متعین
 کئے کہ دیکھیں یہ کیا ماجرا ہے غرض شب کو باہر جانا ثابت نہوا بلکہ سنا کہ مرزا صاحب
 بعد نماز عشا کے تھوڑے پیر فیلولہ کرتے ہیں باقی تمام شب تا اول وقت نماز صبح
 عبادت میں رہتے ہیں یہ معاملہ قابل گزارش تھا اس واسطے عرض کیا۔ چچا صاحب
 مغفور فرماتے ہیں کہ میں ہی اس وقت حاضر تھا حضور نے ارشاد فرمایا کہ ہرگز اونچی
 نگرانی نہ کی جائی وہ شخص اہل خدمت ہے پس جب یہ راز فاش ہوا تو حضرت نے
 محل سکونہ اپنا آبا کی جو قلعہ معلی میں تھا اسے ترک کر کے آبادی شہر میں مقام
 باغ اعظم خان کہ اکثر اس محلہ میں غریب لوگ رہتے جا رہے تھے اور اپنی آمدنی میں
 قدر سے برائے سدرت رکھ لیا تھا باقی کل جائداد منقولہ و غیر منقولہ عیال اطفال مل بنوں کے

سپر دکرو دیا تھا اور تا ایام غدر غار صبح اول وقت جامع مسجد میں ادا کی اور یہ حضرت کا
شعار تھا کہ اوس محلہ کی بیوگان پر وہ نشینان کا جو کار ہوتا تھا طریقہ مسنون سمجھا گیا
کرتے تھے یہاں تک کہ بعض مستورات بکری اور مرغی اور سوت وغیرہ واسطے
فروخت کر نیکے دیتی تھیں ایسی قسم کی چیزیں جو کت گذری میں بکا کرتی تھیں
حضرت کو کسی نے چوک پر کچھ فروخت کرتے تھیں دیکھا اور یہ ہی قاعدہ تھا
کہ راستہ میں جو شخص ملانی ہوتا اوس سے پہلے حضرت ہی سلام علیک
کیا کرتے تھے ہر چیز اس فیض اور دیگر صاحبان نے چاہا کہ پہلے سلام حضرت سے
ہم سلام کریں مگر یہ مقصد کسی کا پورا نہوا۔ اور حضرت فرخاندان قادریہ میں میان قادیان
کو ایاری سے خرد خلتا حاصل کیا تھا میں ہی حضرت قدم بوسی سے مشرف ہوا ہوں
نقل ہے کہ ایک محفل میں ایک روز بہت سے احباب جمع تھے
مرزا جہان خسرو مرزا جہان شاہ و مرزا کاوس شکوہ برادران شاہ و مرزا ابوسعید
و مرزا بوجان و مرزا علاء الدین و مرزا بہادر خلیفہ حضرت و مرزا عبدالصغیر مرزا شایخ مرزا
و مرزا کریم الدین وغیرہ و مرزا من صاحب پس حضرت ہی اوس جلسہ میں جلوہ نما تھے جو
یرکت انفس حضرت ذکر اللہ پور ہا تھا اثنائ گفتگو میں ذکر پیری مریدی کا آگیا مرزا
مر صاحب کہ اوس وقت کہا کا طریق زندان تھا کہنے لگے کہ پیری مریدی کیا چیز ہے ہمنے
لو کوئی پیر دیکھا نہیں لوگوں کو پیر لجا لے ہیں ہکو کوئی پیر نہیں ملتا لوگوں نے یہ ایک
کہیل مقرر کر رکھا ہے حاضرین جلسہ نے کہا کہ آپ کیسا پیر چاہتے ہیں انہوں نے
کہا میں ایسا چاہتا ہوں کہ یا تو بزور اپنے کشف کے افعال بد سے ہکو باز رکھے
یا ہمارے فعل کا شریک ہو یعنی ہکو ہمارے افعال سے بزور کے حضرت نے
ارشاد کیا کہ بہا نصاحب میں اس لائق تو نہیں ہوں کہ نکو از راہ کشف افعال بد
باز رکھوں مگر اس شرط پر ہکو بیعت کرتا ہوں کہ جو تم کرتے ہو شوق سے کرو

میں ہرگز منع نہ کروں گا مگر میرے روبرو فعل بد نہ کرنا اور نہ ہونے میں یہ شرط قبول کی
 اور اوسی جلسہ میں بیعت ہوئے بعد تہوڑی دیر کے محفل پر خواست ہوئی اور
 مرزا من صاحب بھی اپنے مکان پر آئے پس وقت معینہ پر غسل کیا اور پوشاک
 بدکنہ عطر لگایا اور شیشہ گلانی اور جام بلوری طلب کیا چاہا کہ اوس میں سے کچھ نوش
 کریں دیکھا کہ سامنے سے حضرت پیر و مرشد تشریف لاتے ہیں اور بوقت وہ سالان
 پوشیدہ کیا اور چلن اڑھا کر واسطے پیشوائی کے کمرے سے باہر آ کر تو وہاں کچھ نہ بچھا
 سمجھے کہ تو ہم ہے پھر کمرہ میں واپس آ کر چاہا کہ شراب نوش کریں پھر وہی صورت پیش
 آئے چند مرتبہ ایسا ہی ہونا چار جب رات زیادہ گئی تو تبدیل لباس قلعہ سے
 باہر آ کر محبوبہ کے مکان پر پہنچے اور زینہ پر چڑھے تو دیکھا کہ اندر کی طرف جو کہٹ باز
 پکڑے ہوئے پشت پہیرے ہوئے حضرت کھڑے ہیں یہ دیکھتے ہی واپس
 اوترے اور سمجھ کر کہیں اس مکان کا پتا حضرت کو دیدیا ہے پہلے ہی سے یہاں آکر
 ہوئے ہیں اور یہ ہی سوچتی کہ وقت می نوشی کی ہی صورت پیش آئی ہی آیا
 یہ حضرت کا کچھ تصرف ہے یا کہینے اسمکان کا پتا بتا دیا ہے یا یہ میرا تو ہم ہے
 یہ سوچ کر دوسری معشوقہ کے مکان پر گئے وہاں ہی ہی صورت پیش آئی اب تو
 سمجھے کہ یہ تصرف حضرت کا ہے واپس مکان پر آئے اور بیقراری سے انتظار کیا
 صبح میں رات کالی غرض کہ وقت صبح مکان حضرت پیر و مرشد پر حاضر ہوئے یہ
 فقیر ہی اور سوقت حاضر تھا کیونکہ ہمیشہ اوسوقت واسطے شریک ہونے حلقہ کے
 جایا کرتا تھا حضرت نے مرزا صاحب سے تبسم کنان فرمایا کہ بہا یم صاحب آج
 خلاف وقت خلاف عادت کیونکر آنا ہوا خیر تو ہے مرزا صاحب موصوف نے
 عرض کیا کہ جناب میں نہیات سے توبہ کرنے حاضر ہوا ہوں اور اب توبہ کرتا ہوں
 آپ گواہ رہیں اور کل حقیقت گذشتہ عرض کی حضرت نے زبان فیض ترچمان سے

ارشاد فرمایا کہ میں تو اس لائق نہیں ہوں یہ تمہارا حسن ظن ہے۔ میں نے دیکھا کہ مرزا صاحب چند ہی روز میں صاحب راز و نیاز اور باکمال ہو گئے اسد تقاے مجھ کو یہی اون حضرات کے تصدق سے لوٹ دینا سے نجات دیکو اور عشق اپنا اوپر اپنے صیب کا عطا فرما دے۔

دیکھو مرزا قیام الملک شہتی صابری والنظامی دہلوی نامل ہیں کہ دہلی میں غد رہو چند ہی روز ہوئے تھے کہ حضرت میان سن عسکری کے مکان پر تشریف لائے اور میان مسکین شاہ وغیرہ مشائخین کو جمع کر کے فرمایا کہ حضرات تلو اور غضب الہی کی دہلی پر چلتی والی ہے کچھ بند و بست کیجئے کیونکہ بدولت قلعہ اور شہر کے سب صاحبوے پرورش ہوتی ہے سب صاحب ملکہ پیروی کیجئے حضرات حلبہ نے متفق الہی ہو کر کیم کچھ اپنا مقتدا اور شیخ وقت تصور کرتے ہیں آپہی کچھ تدبیر فرماوین اور ہم میں جس کے لائق جو کار ہوگا وہ اس سے درگزر کریگا حضرت نے آبدیدہ ہو کر فرمایا کہ میں نے اپنے کو آج تک چسپا یا مگر تم صاحب ظاہر کرتے ہو خیر کل سب صاحب میرے مکان پر تشریف لاؤ جو سوقت وہ تلو اور غضب الہی کی ظاہر ہو ایک صاحب اپنا سراو کے آگے رکھ دے میان سن عسکری نے کہا کہ وہ کون ہو فرمایا ہے اسد ہمت دے خصوصیت نہیں ہے عرض قدرت خدا سے بروز مہوہ و تمام دن ایسا پانی برستا رہا اور باد تند چلتی رہی کہ حواج ضروری کو یہی نکلنا مشکل تھا۔ دوسرے روز سب صاحب جمع ہو کر حضرت کے مکان پر آئے حضرت نے فرمایا کہ شیت ایزدی اس طرح کے کسر پر گھڑی ہو اور زوجہ کا ہاتھ ہاتھ میں ہو اور آوارگی اور زبالی ہو اور ہم تو یہ مصیبت کیوں دیکھیں گے اگر کل سب صاحب آجاتی بند و بست ہو جاتا اب کچھ نہیں ہو سکتا اور عام طور پر لوگوں کو پھانسیاں ملیں گیں مرزا صاحب موصوف فرماتے ہیں کہ ایام غد میں حضرت جی کی دروازہ نقارخانہ شاہی پر بعد از نماز ظہر وقت

سہ پہر اکثر تشریف رکھا کرتے تھے میں بھی اونکے پاس جا بیٹھا کرتا تھا حضرت ظلم پر بیونیر کہ جو اونہوں نے اطفال صغیرن یورپین کے ساتھ کیا تھا اونیزر علیا بظلم کرتے تھے افسوس فرمایا کرتے تھے اور آندگو لونکو دیکھا کرتے تھے ایک ہنز مجھ سے فرمانے لگے یہاں سے چلے جاؤ اب خیر نہیں اوسوقت تک قلعہ میں گولہ باری سے ضرر نہ ہوا تھا پس تھوڑی ہی دیر کے بعد ایک خونچند والا ہی قریب آ بیٹھا اتفاق سے ایک پور بیہ آیا اور اس خونچند والے سے پنے لینے لگا اوسی عرصہ میں ایک ٹکڑا گولہ لیا اوس پور بیہ سر میں لگا وہ فوراً مر گیا اوسوقت سے حضرت نے عام طور پر فرمایا کہ جو یہاں سے نکل جائیگا وہ بچ جائیگا رنہ خرابی میں پیش جاویگا بلکہ مجھ سے فرمایا کہ جلد یہاں سے چلے جاؤ اب یہاں کا رہنا بہتر نہیں ہے۔

نقل ایک روز میں عرض کیا کہ سماع میں کیا ارشاد ہوتا ہے فرمایا کہ کسی عالم سے دریافت کرو جو وہ کہے اوس پر عمل کرو میں نے عرض کیا حضرت عالم تو منع فرماتے ہیں اور فقیر اوسکی سب بات میں کامل لایا لائے ہیں فرمایا کہ اس میں - میں کچھ نہیں کہہ سکتا اگر علماء سے تمکو اعتقاد ہی علماء سے دریافت کرو اور اگر حضرات فقرا سے اعتقاد ہے اونے دریافت کرو میں نے پھر عرض کیا کہ حضور شریک سماع کیوں نہیں ہوتے فرمایا کہ مجھ میں وہ صفات ہرگز نہیں ہے جو کہا میں تہیں اور جو شرط کہ سماع میں جائیں اونکا ادا ہونا مشکل ہے عرض کیا کہ میں آپ کو لایق بنانے کے ہنہن پاتا اوسوجہ سے ہنہن سنا دو سکر کو اپنا اختیار ہے۔

ذکر حضرت مولانا قطب الدین خلیفہ اکبر حضرت مولانا محمد
یہ حضرت ہی کامل وقت گذرے ہیں اکثر اصحابِ ندان جدی فقیر کے حضرت سے بیعت تھے بلکہ پور بزرگوار اپنے سے کچھ کم نہ تھے اور حضرت مل سبحانی حذیقہ کو ہی ذات بابرکات سے نہایت اعتقاد تھا۔

ذکر متشیخین و معتقین سلسلہ مخدومین سے
کہ جو کیراٹھ میں گزرے اور ابھین۔

حضرت مولوی ظہیر الدین مبروک مرید میر عیوب علی مغفور کے تھے اور وہ مرید حضرت
مولوی بدیع الدین قدس سرہ کر اور وہ خلیفہ حضرت مولانا محمد فیض الدین دہلوی کے یہ حضرت
حالم باعمل اور صاحب نسبت گزرے ہیں میں ہی ان کے زیارت سے مشرف ہوا
ہوں ۱۰۰۰ ہجری میں بمقام قصبہ بنت انتقال فرمایا ان کے سجادہ نشین حافظ نابینا کہ اب
موجود ہیں۔ تیسری حاجی احمد کرید حضرت عبداللہ شاہ کے اور وہ خلیفہ حضرت
خواجہ شاہ سلیمان قدس سرہ کے چوتھے قاری شہاب الدین ہمیشہ زادہ مولوی رحمت اللہ
کر مرید حضرت شاہ اسماعیل صاحب سجادہ نشین حضرت خواجہ شاہ سلیمان مغفور کے
چوتھے منشی خواجہ مولانا بخش کر اولاد سے حضرت شاہ عبدالرزاق جھنجھوڑی قدس سرہ کے
اور حضرت مولانا نظام الدین صاحب سجادہ نشین حضرت سید شاہ نیاز احمد بریلوی
قدس سرہ کے ہیں۔ اسل جو فقیر دہلی گیا وہاں پر بیان ستان شاہ ولایتی سے
ملاقات ہوئی کہ مرید مولوی عبدالسمیع کے ہیں اور وہ خلیفہ حضرت سید شاہ نیاز احمد
کے نہایت خلیق اور فصیح اور باعلم دیکھنے میں آئے۔

بیان اولن گروہ کا کہ جو خانوادون قادری سے ہیں
خانوادہ سہروردیہ سے سترہ گروہ جاری ہوئے۔

اول گروہ صوفیہ حضرت قاضی حمید الدین صوفی سے جاری ہوا کہ خلیفہ
شیخ شہاب الدین کے تھے اترار بیچ ربیع الثانی بقول ۴ رمضان ۱۰۰۰ ہجری
میں وفات ہوئی جناب قاضی صاحب فی شیخ احمد نہروانی کو فقیر کیا اور نئے شیخ شاہی ہو
تا ب بدایونی ہوئے اور ان سے خواجہ محمود مونیہ دوز اور مولانا صاحب الدین ہوئے۔

دوسرا گروہ جلالیہ حضرت سید جلال سجاری سے جاری ہوا کہ خلیفہ شیخ

بہاؤ الدین زکریا ملتانی کے تھے اور وہ خلیفہ حضرت شیخ شہاب الدین سہروردی کو کتر
بتاریخ ۹ ارجادی الاول ۷۹۹ھ ہجری میں وفات پائی مزار اوج میں ہے۔
اس گروہ کے فقیر ایک سیلی سہروردی تھے جن اور ایک سنگ ہرن کا رکھتے ہیں
اور وقت عشق کے بجائے جن اور کل ہر نبوت کا تمغہ اوکھے بازو پر رہتا ہے
موضع حسن پور کہ متصل قصبہ باول ہے وہاں ایک درویش اس گروہ کے اپنے گھر
میں آئے۔

تیسرا گروہ لعل شہبازیا حضرت سید لعل شہبازی سے جاری ہوا
کہ لعل بہا رہی مشہور ہیں۔ آپ خلیفہ غوث بہاؤ الدین زکریا ملتانی کے تھے اور وہ
خلیفہ شہاب الدین سہروردی کے ہوئے صاحب معراج لولایت نقل کرتی ہیں
کہ حضرت صاحب کمالا ظاہری و باطنی و تصرفات صوری و معنی رکھتے تھے مگر باطن
شریعت تھی طریق ملائیت رکھتے تھے اور لباس سخیہ پہنتے تھے اسوجہ سے لعل سرخ
بھی کہلاتے ہیں اور اولاد سے حضرت امام جعفر صادق کے تھے اور سلسلہ صمدی
سے بھی نعمت حاصل کی تھی ۸۲۲ھ میں وفات ہوئی مزار بمقام سیوان ملک
سندھ میں ہے۔

چوتھا گروہ مخدوم میہ سید جلال الدین بلقب مجددوم جہانیاں جاری ہوا
کہ اول خرقہ خلافت عم بزرگ ابنی شیخ صد الدین محمد غوث سے حاصل کیا تھا بعد
سید لعل سرخ سے خرقہ خلافت پہونچا بتاریخ ۱۱ ماہ ذی الحجہ ۸۵۰ھ ہجری میں وفات
پائی مزار اوج میں ہے۔

پانچواں گروہ کرم علی جہلی حضرت شاہ کرم علی جہلی سے جاری ہوا کہ خلیفہ شیخ
محمد کشمیری کے تھے حضرت حاجی قاسم اور آجک ایک زمانہ تھا اور سید لعل شہباز
ملک یہ لوگ خانوادہ سہروردی میں شیخ شہاب الدین سہروردی سے ملتے ہیں

اس گروہ کے فقیر ایک کوڑا اپنے پاس رکھتے ہیں اور وقت عشق کے اپنے بدن پر مار لیتے ہیں شہ پہلوہ میں ایک درویش چھٹے ٹھے۔

چٹا گروہ موسا شاہی سہاگ سے ہے یہ فقیر سدا سہاگ ہی کہلاتے ہیں شاہ موسے مرید سید جلال سرخ کے تھے فقیر اس گروہ کے لباس زنا نہ پہنتے ہیں سید

جلال سرخ اور لکانا نہ قریب تھا

ساتواں گروہ رسول شاہی سید رسول شاہ الوری سے جا

اس گروہ کے فقیر چہرہ سے خاک لگاتے ہیں اور چار ابرو کا صفایہ رکھتے ہیں اور ایک رومال مثل کلاہ کے سر پر رکھتے ہیں اور رات کا سونا حرام جانتے ہیں اکثر صاحب درد وغیرہ عضو علیل سے اپنی زبان سے چاٹ کر اچھا کرتے ہیں اس سلسلہ میں خواجہ فتح حسین المعروف خواجہ نجم الدین ہمدانی دہلوی کامل وقت گذرے ہیں کہ مرید شاہ مظفر حسین معروف بمولانا حنیف کے تھے اور وہ مرید سید رسول

شاہ الوری کے وہ مرید شاہ نعمت اسرونی کی وہ مرید شاہ داؤد کے وہ مرید شاہ سخی حبیب اللہ کے وہ مرید شاہ اسماعیل کے وہ مرید سید شاہ مرقضی اللہ کے وہ مرید سید عبدالرزاق کے وہ مرید شاہ اللہ داؤد عرف عارف شاہ کی وہ مرید حضرت شاہ بندگی کے وہ مرید شاہ منجن کے کہ گوشہ نشین ہی کہتے ہیں وہ مرید شاہ

محمد گوشہ نشین کے وہ مرید خواجہ اسحاق کے وہ مرید شاہ داؤد قریشی کے وہ مرید حضرت شاہ راجن قتال کے وہ مرید شاہ احمد کبیر الحسن محمد م جہانیاں جہان گرد کے وہ مرید سید جلال بخاری کے وہ مرید شیخ زکریا الدین البوافتح ملتانی کے وہ مرید حضرت محمد بہاؤ الدین زکریا ملتانی کے وہ مرید حضرت شیخ شہاب الدین ہمدانی

آٹھواں گروہ میران شاہی شاہ میران بیج ہری بندگی سے جا رہی ہوا کہ مرید خاندان سید جلال سرخ کے تھے شہدائے مین وفات ہوئی۔

مزار بہاول پور میں ہے۔

نوائے گروہ عبدالرحمن سید عبداللہ مالکی عبدالرحمن سے جاری ہوا کہ خلیفہ شیخ ابوبکر کے تھے اور سات واسطوں سے شیخ شہاب الدین سہروردی ملتے ہیں بعض حضرت امام جعفر سے نسبت کرتے ہیں بعض شیخ بہاؤ الدین محمد خراسانی سے ملتے ہیں سن وفات نہیں ملا۔

دسواں گروہ قاسم شاہی حاجی قاسم سے کہ فقیر اس گروہ کے گہلوں باؤں میں ماہذہ کر مجالس فقر میں دہال کرتے ہیں آپ ہی خلیفہ شیخ محمد کشمیری کے تھے ۳۲ھ میں وفات پائی بعض فقیر اس گروہ کے نقش بند یا بعض جنبیا سے نسبت کرتے ہیں مگر بے کہلانے ہیں۔

گیارہواں گروہ رزاق شاہی شاہ عبدالرزاق سے جاری ہوا کہ خلیفہ شاہ محمد میران مہنگی کے تھے ۳۲ھ میں وفات پائی مزار لاہور میں ہے۔

بارہواں گروہ دولا شاہی شاہ دولا ربائی سے جاری ہوا کہ اولاد بہلول پورہی بادشاہ کی تھی اور خلیفہ سیدنا مسرت کی اور وہ خلیفہ پیر برہان الدین

اور وہ خلیفہ شیخ صدر الدین راجن قتال کے وہ خلیفہ شیخ رکن الدین ابوالفتح ملتانی کے

وہ خلیفہ شیخ صدیق الدین عارف کے وہ خلیفہ غوث بہار الدین زکریا ملتانی کے اور وہ

خلیفہ شیخ شہاب الدین سہروردی کے حضرت نے حرقہ اپنا جلا دیا تھا اولاد کی

خاک سے ایک الف اپنی پیشانی پر کھینچا اور خاک کہا اور جمیع فقروں میں عشق کہا

اس گروہ کے فقیر خاک سے ایک الف اپنی پیشانی پر کھینچتے ہیں اور جمیع فقرا میں

عشق اللہ کہتے ہیں اور خواب میں سدا عشق پاتے ہیں اور الف اللہ فقیر ہی

کہلانے میں ۳۲ھ میں انتقال فرمایا مزار گجرات ملک پنجاب میں ہے۔

تیرہواں گروہ سید شاہی سید سادات خان پھاری سے جاری

کہ مرید سید نامت کے اور پیر بہائی ڈولادریائی کے اور ہمزمانہ ہی تھے۔

چودھوان گروہ اسماعیل شاہی شاہ اسماعیل سے جاری ہوا

کہ خلیفہ شیخ عبدالکریم کے تھے وہ خلیفہ مخدوم طبیب کے وہ خلیفہ مخدوم برہان الدین کے وہ خلیفہ شیخ چمن کے وہ خلیفہ شیخ یلون کے وہ خلیفہ شیخ حسام الدین متقی چشتی ملتانی کے وہ خلیفہ شاہ عالم کے وہ خلیفہ سید قطب عالم برہان الدین کے وہ خلیفہ سید ناصر الدین کے وہ خلیفہ سید جلال الدین مخدوم جہاںیان کے ماہ شوال

۱۱۰۰ھ میں وفات ہوئی۔

پندرہوان گروہ حبیب شاہی شاہ حبیب ملتانی سے کہ مرید شیخ عبدالکریم کے

اور پیر بہائی شاہ اسماعیل کے اور ہمزمانہ ہی تھے

سولہوان گروہ مرضی شاہی کہ اند بخاری ہی کہتے ہیں ایک سالہ میں اتند

چرخ والابھی لکھا ہے یہ حضرت مرید شیخ عبدالکریم کے اور ہمزمانہ شاہ اسماعیل کی تہر

ستروان گروہ ناتھ شاہی۔ اس گروہ کی اچھی طرح سو کیفیت معلوم

نہیں ہوئی۔ **ف** بعض رسالوں میں لکھا ہے کہ حبیب شاہی اور رسول شاہی

اور اسماعیل شاہی اور مرضی شاہی اور ناتھ شاہی ایک شاخ سے ہیں اور سید شاہی

اور دولا شاہی اور قاسم شاہی اور موسیٰ شاہی اور کریم علی جہلی ایک شاخ سے ہیں سید

علی بہار سے ملتے ہیں۔

خانوادہ فردوسیہ ایک گروہ نے دو نام پائے

حبیب شاہی اور بدین شہسی خلیفہ شاہ بدین دیوان خلیفہ حضرت شیخ انجیب الدین

کراؤدوسی کے تھے آپ نے تیرہ فقیر ایک تو میر سید صدر الدین آجلی مرید سید

کہلاتے ہیں دو گروہ شمس الدین تیسرے سید شاہ بغدادی چوتھی بابا بید

ابدال بابا پنجون شاہ عشق السد جہلی شاہ عبدالقادر ساقون داود شاہ اسپین

شاہ درگاہی تونین سید جعفر کی ۲۵ویں سید داؤد میران یہ سب حضرات سلسلہ
 گزرے ہیں اور ان کے اپنے اپنے پیر کے نام سے مشہور ہوئے ہیں مثل سند و شاہی
 اور عموماً بدین شاہی مشہور ہی ہیں لیکن یہ سب خلیفہ احمد مجذوب تبارہون چوٹوان
 مجذوب تیرہون بہاڑ خان مجذوب یہ تین صاحب نے سلسلہ ہے سن وفات
 خلیفہ بدین شاہ کا باوجود تلاش مدید کے دستیاب نہوا۔

خانوادہ وطویا سے گئی گروہ جاری ہوئے۔

اول گروہ قادری حضرت سید عبدالقادر گیلانی قدس سرہ سے جاری ہوا کہ سلسلہ دوسرا
 حضرت کاکہ جی مشہور ہے اس طرح ہے حضرت پیران پیر مرید سید ابی صالح کے
 وہ مرید سید سبک سوت کے وہ مرید سید عبدالسد کے وہ مرید سید غنی زاہد کے وہ مرید
 سید غنی زاہد کے وہ مرید سید داؤد کے وہ مرید سوسو الجوان کے وہ مرید سید عبدالسد
 محض کے وہ مرید حضرت سید حسن شنی کے وہ مرید حضرت سید امام حسن رضی اللہ عنہ کے
 وہ مرید حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب رضی اللہ عنہ کے وفات حضرت کی شب
 ۱۷ ربیع الثانی بعد نماز عشا کے ۱۷ ہجری میں واقع ہوئی مزار شریف بغداد میں ہے
 مشائخ کیرانہ سے حضرت شیخ عیاض الدین فتح محمد قادری کہ مرید حضرت سید
 قطب الدین قادری کوتانوی کے تھے اور شاہ بد الدین قادری مصری تھے خرقہ
 خلافت پہنچا تالیف رشید کا کے دیکھنے سے حضرت کے کمالات ظاہر ہو سکتے ہیں
 سلسلہ بکا اس طرح ہے یعنی شیخ عیاض الدین فتح محمد مرید شیخ یحییٰ مدنی کے وہ
 مرید شیخ محمد قطب چشتی کے وہ مرید شیخ حسن محمد چشتی کے وہ مرید شیخ نور بخش قادری
 کے وہ مرید شیخ محمد علی نور بخش قادری کے وہ مرید خواجہ ابوالحسن بخلانی کے وہ مرید
 قطب الاولیا شیخ حسن محمد کے وہ مرید امیر کبیر سید علی بہانی کے وہ مرید شیخ شرف الدین
 محمد وقانی کے وہ مرید شیخ رکن الدین علاء الدین عثمانی کے وہ مرید شیخ نور الدین۔

عبدالرحمن قدس سرہ کے وہ مرید شیخ جمال الدین احمد مدنی کے وہ مرید شیخ رضی الدین المعروف اعلیٰ لالہ کے وہ مرید شیخ محمد الدین بغدادی کے وہ مرید شیخ نجم الدین بکر کے وہ مرید شیخ عمار یاسر کے وہ مرید شیخ ضیاء الدین ابو نجیب سہروردی کے وہ مرید حضرت محبوب سبحانی سید محی الدین شاہ ابو محمد عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ کے وہ مرید شیخ الاسلام ابو سعید مبارک محرمی کے وفات حضرت حاجی حرمین بن شیخ غیاث الدین فتح محمد قادری کی شب چہار شنبہ ۲۹ صبح الاول میں ہوئی مزار پر انوارِ قصبہ کرانہ میں ہے اور سن وفات اس عبارت سے نکلنے میں اتنا قحطاً لکے فتحاً کیفیت دگاہ قدم رسول ذکرانہ کی تحائف شیدی میں اس طرح دیکھی ہے اور بزرگان کرانہ سے سنی ہے کہ قدم شریف مسجد بہور شاہ درویش میں سے برآمد ہوا ہے اور مسجد زیر خانقاہ حاجی صاحب موجود ہے اور بہور شاہ ہی کامل نقیر تھے بعد وفات حضرت نکال آگیا اور وہ اب موجود ہے۔

دوسرا گروہ رزاقیا حضرت سید السادات سید عبدالرزاق گیلانی سے جاری ہوا کہ خلیفہ اور فرزند دلبند حضرت بیران پیر کے تھے تباریخہ رحمانی

۱۲۶۲ھ میں وفات پائی مزار شریف بغداد میں ہے۔

سلسلہ رزاقیا میں حضرت مولانا حافظ عبدالعزیز دہلوی عرف آخوند صاحب مبرور کہ وفات حضرت کی ۱۲۹۶ھ میں ہوئی اصل حق اور عامل وقت گذرے ہیں ہم اچھا سلسلہ اس طرح ہے کہ حضرت شاہ عبدالعزیز آخوند دہلوی مرید شاہ محمد غوث وہ مرید سید شاہ آل احمد کے وہ مرید سید شاہ حمزہ کے وہ مرید سید شاہ آل محمد کے وہ مرید شاہ بکت اللہ کے وہ مرید شاہ فضل اللہ کے وہ مرید سید احمد کے وہ مرید سید احمد کے وہ مرید میر شیخ مخدوم جمال اولیاء کے وہ مرید شیخ ضیاء اللہ قاضی جہا کے وہ مرید حضرت محمد بنگالی کے وہ مرید سید ابراہیم کے وہ مرید شیخ بنیاد

وہ مرید سید احمد جیلانی کے وہ مرید میر سید حسن کے وہ مرید میر سید موسیٰ کے
 وہ مرید سید علی کے وہ مرید میر سید محی الدین بیاضی کے وہ مرید سید ابوصالح کے وہ مرید
 حضرت سید عبدالرزاق قدس اللہ سرہ العزیز کے دوسرے حضرت مولانا غوث علی
 شاہ قادری کہ جو فی زمانہ نواحِ دہلی میں شیخ وقت گذرے ہیں کہ ان کے شاگرد
 انکی وفات شبِ دو شنبہ ۲۶ ربیع الاول ۱۰۹۴ھ میں ہوئی مزار پانی پتہ میں ہے
 سلسلہ حضرت کا اس طرح ہے کہ مولانا میر سید غوث علی شاہ بابری کے وہ مرید سید
 عبداللطیف کے وہ مرید سید علی شاہ کے وہ مرید سید احمد شاہ کے وہ مرید
 شیخ محمد کے وہ مرید حضرت عبداللطیف بریلوی کے وہ مرید سید امیر بالا پیر کے
 وہ مرید حضرت سید محمد رفیع محمد الدین کے کہ جن سے گروہِ مہتمم شاہی ہے وہ مرید حضرت
 سید ابوالمعانی قادری کے وہ مرید بہاول شہر قلندر کے وہ مرید عبدالجلال کے
 وہ مرید شاہ محمود کے وہ مرید سید نور محمد کے وہ مرید علاء الدین کے وہ مرید
 سید شمس الدین کے وہ مرید سید شہاب الدین کے وہ مرید شاہ احمد اولی
 کے وہ مرید خواجہ ابوصالح کے وہ مرید حضرت سید الآفاق سید عبدالرزاق
 قدس اللہ سرہ کے۔

تیسرا گروہ وہ مرید سید عبدالوہاب قدس سرہ سے جاری ہوا کہ خلیفہ
 و نیز پسر حضرت پیران پیر کے تھے ۱۰۳۸ھ ہجری میں وفات پائی۔
 گروہ وہ مرید بین شاہ عبدالغنی مہم داسے ہی اچھے شخص میں مرید شاہ محمد غوث
 وہ مرید حاجی محمد رمضان کے وہ مرید عبدالعظیم کے وہ مرید حفیظ اللہ شاہ کے
 وہ مرید شاہ عبداللطیف کے وہ مرید فتح محمد کے وہ مرید شاہ عبدالقادر کے وہ مرید
 شاہ محمد غوث کے وہ مرید عبدالقادر بن العابد کے وہ مرید سید شمس الدین
 کے وہ مرید احمد مسعود علی کے وہ مرید سیف الدین صوفی کے وہ مرید پیر

چوتھا گروہ قبشہ حضرت سید خواجہ قبش سے جاری ہوا کہ ہمیشہ زادہ حضرت
پیران پیر کے تھے اور خلیفہ تھے اور ہمزاد سید عبدالرزاق ہوئے۔

پانچواں گروہ میان خیل خلیل شامی سلیمان جہاز گرداک سے جاری ہوا
کہ خلیفہ سید عبدالرزاق کے ہتے جہاز گرداک انکے اسم کے ساتھ اس واسطے آیا کہ
کہ اس نام کا ایک قلعہ ملک شام میں تھا وہاں آپکی سکونت تھی اس گروہ کے
فقیر میان خیل کہلانے ہیں۔

چھٹا گروہ محو شاہی حضرت شاہ محیاتی سے کہ خلیفہ شیخ عبدالدر کے ہتے
اور وہ فقیر حضرت عوث پاک کے ہوئے۔ ۷۵۰ ہجری میں وفات پائی۔

ساتواں گروہ عقور شاہی شیخ عبدالغفور اعظم پوری سے
جاری ہوا کہ تاریخ ۸۰۰ ہجری میں وفات پائی مزار اعظم پور میں ہے
اس گروہ میں سید طاہر قطب الدین کوتانوی کہ ۷۵۰ ہجری میں انتقال کیا۔ کامل درویش
گذرے ہیں سلسلہ آبجا اس طرح پر ہے کہ سید طاہر مرید سیما محمود شہید کے
وہ مرید سید حسن کے وہ مرید سید علاء الدین بخاری کے وہ مرید عبدالغفور کے
وہ مرید سید عبدالکریم کے وہ مرید سید عبدالدر کے وہ مرید قطب الدین بخاری کے
وہ مرید سید صدر الدین کے وہ مرید سید حامد نو بہار کے وہ مرید سید ناصر الدین
نوشہ کے وہ مرید سید جلال الدین بخاری جہانیاں جہان گشت کہ وہ مرید سید
قطب الدین ابدال کے وہ مرید شیخ محمد فاضل کے وہ مرید شیخ شمس الدین علی کے
وہ مرید شمس الدین علی صداد کے وہ مرید حضرت پیران پیر کے۔

اٹھواں گروہ نعمت اللہ شاہی حضرت شاہ نعمت اللہ ولی قادری سے
جاری ہوا سلسلہ نبوی اور مریدی حضرت کا دست بدست پانچ خاندان پوری میں
چلا آتا ہے یعنی شاہ نعمت اللہ بن سید ابو بکر بن سید شاہ نوز بن سید لیل ادہم بن

سید جعفر بن سید محمود بن سید بہاؤ الدین بن سید داؤد بن سید ابوالعباس احمد
بن سید حسن بن سید موسیٰ بن سید علی محمد بن سید تقی بن سید صالح بن سید
صالح بن سید عبدالرزاق بن حضرت پیران پیر سلسلہ ہجری میں وفات پائی۔
فقیر اس گروہ کے تاج ترکی رکھتے ہیں۔

نوان گروہ سید شاہی حضرت سید محمود حصوری لاسہوری سے
جاری ہوا کہ سید موسیٰ تھے اور خلیفہ شمس العارفین سید شمس الدین کے وہ
سید یعقوب کے وہ مرید سید عبدالشاه قادری کے وہ مرید سید علی کے وہ
مرید سید سعید کے وہ مرید سید احمد کے وہ مرید سید اصغر کے وہ مرید شاہ
نوح کے وہ مرید سید عبدالوہاب کے وہ مرید حضرت پیران پیر کے تھے ۹۲۲ھ میں
وفات ہوئی مزار لاسہور میں بیچ مقبرہ حضرت جان محمد حصوری کے ہے۔

دسواں گروہ بہلول شاہی حضرت سلطان العارفین بہلول دریائی
جاری ہوا کہ فقیر شاہ لطف مدبری قادری کے تھے وہ خلیفہ جمال اللہ شہو
بہ حیات المیزندہ جاوید کے تھے ۹۲۳ھ ہجری میں وفات پائی مگر اس گروہ کو
بعض خانوادہ سہروردیہ سے بدین وجہ نسبت کرتے ہیں کہ شاہ لطف اللہ
بہلول دریائی کو شاہ نصیر الدین قوشی سہروردی سے بھی خرقہ خلافت پہنچا تھا۔

گیارہواں گروہ قمیصیا سید شاہ قمیص بن ابی احمات گیلانی سے
جاری ہوا کہ سلسلہ خلفاء اور جدی آپکا حضرت پیران پیر سے اس طرح ملتا ہے یعنی
شاہ قمیص بن سید ابی احمات بن تاج الدین محمد بن سید بہاؤ الدین محمد بن سید
جلال الدین احمد بن شاہ داؤد بن سید جمال الدین علی بن سید ابی صالح بن سید
سید عبدالرزاق گیلانی قدس اللہ سرہم تاریخ بہ ماہ ذیقعدہ ۹۹۲ھ میں وفات
پائی اس گروہ کے فقیر ملک بنگالہ میں اکثر دیکھے ہیں اور وفات حضرت کی

ہوئی ہے۔

بارہموان گروہ میان خلیل حضرت میان میر بالا پیر لاہور سے جاری ہوا
 آپ مرید حضرت خضر سیستانی کے تھے سلسلہ بھجری میں وفات پائی رودف
 سورہ لاہور میں بنوایا ہوا حضرت داراشکوہ خلف شاہ جہان بادشاہ کاہے داراشکوہ
 منظور کو اردت حضرت کی خدمت میں ہی اسی وجہ سے داراشکوہ قادری کہلاتی
 ہیں اور پھر میں سلسلہ سہروردی میں حضرت قطب وقت شاہ مرست سہرورد
 سے کہ جنگمزار گہ مار در میان شاہ جہان آباد زیر مسجد جامع کے موجود ہے حضرت
 خلافت پہونچا تھا حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی تحریر فرماتے ہیں کہ شاہزاد
 داراشکوہ شان عالی و مرتبہ بلند اور مقام ارحمید رکھتے تھے چنانچہ احوال باطنی
 آپکا اپنی تصنیفات سے ظاہر ہے اور کتب مصنفہ آج بجا یہی تک ملتی ہیں
 وہ یہ ہیں : سفینۃ الاولیا سکینۃ الاولیا رسالہ حق نما دیوان کبیر
 رسالہ معارف سیر الہیہ چنانچہ ایک تہ بیکر کا تب الحروف نہایت سچ والہ میں مشلا تھا
 اور کوئی صورت نجات کی نظر نہ آتی تھی ایک روز میں بعد نماز عشا کے بعد گریہ و زاری کے
 روح پاک حضرت سے رجوع کی اسی شب کو بشارت ہوئی اور ایک اسم الہی بندہ کو بتایا
 اور فرمایا کہ اسے نور عین برکت اس اسم باری تعالیٰ سے پہونچ دو رہو گا اور میں
 مقہور رہینگے صبح جب میں واسطے صبح کے بیدار ہوا تو وہ اسم مجھی پا
 تو با غرض وہی نصیحت میں اللہ تعالیٰ نے اپنا نام کی برکت اور بصدق روح پاک
 اوس حضرت سے وہ سچ تبدیل بخوشی کیا۔ یکم تا ۱۰ محرم سنہ بھجری دقا
 ہوئی مزار گہرا۔ مقبرہ یون بادشاہ میں ہے

تیرھواں گروہ حسین شاہ حضرت شاہ لال حسین لاہور سے
 جاری ہوا کہ فقیر آجکو شاہ حسین ڈوٹا یہی کہتے ہیں آپ خلیفہ پہلول دریائی کے تھے

زینت العارفین نجم المؤمنین بندہ سلطان حسین شاہ لاہور

مگر یا بند شریعت تھے صاحب معارج الولاہیت نافل ہیں کہ سوا اللہ آدمی ذات ستوہ
 صفات سے فیضیاب ہوئے اور ان میں سے سورہ خلیفہ ہوئے امین جانچو
 اور چار دیوان اور چار خاکی اور چار بلاول مشہور ہیں اول شاہ غریب بقام رتی ٹھہرے
 شاہ غریب موضع لنگوی والی اضلع وزیر آباد میں تیسری شاہ غریب جیلا پور ملک میں
 چوتھے شاہ غریب لاہور میں متصل مزار حضرت کے اور اول دیوان مادہ ہو دوسرے
 دیوان گور کہہ لاہور میں متصل حضرت کی تیسری دیوان کنٹی بیجا پور میں چوتھے ہر
 دیوان کہ مزار لاہور میں ہے پس دیوان مادہ نہایت محبوب تھے۔ اول خاکی
 مولانا بخش دوسرے خاکی خاکیشاہ لاہور میں بجا مزار حضرت تیسرے خاکیشاہ وزیر آباد
 میں چوتھے خاکی جند بخش دکن میں اول بلاول شاہ رنگ دوسری بلاول بدھو تیسرے
 شاہ بلاول کوڑا لاہور میں گرد مزار حضرت کے ہے چوتھے شاہ بلاول دکن میں حضرت
 شاہ حسین ۵۵۵ھ میں فیض ہوئے اور تاریخ سلخ ماہ جمادی الثانی سنہ ۵۵۵ھ میں وفات

پائی مزار لاہور میں ہے
چودھویں گروہ ہاشمی سید علی ہاشم ہار ضرب قادری سے جاری ہے
 آپ مرید اپنے جدی سلسلہ میں ہیں یعنی ہاشم بن سید محمد بن سید احمد بن
 سید عمر بن سید براہیم بن سید حسین بن سید محمود بن سید محمد بن یوسف بن حسین
 عبدالرزاق ثانی بن سید یحییٰ بن سید سعید بن سید محمد بن سید یحییٰ بن سید
 حیات بن سید محمد صالح بن حضرت غوث پاک تاریخ ہر ماہ شوال سنہ ۵۵۵ھ ہجری میں غار
 و نبل انتقال فرمایا اور نماز زندگی انہما و نبل ہوا وقت غسل کے معلوم ہوا۔

پندرہویں گروہ ہاشمی سید محمد تقی حکم الدین بن سید ابو المعالی سے
 جاری ہوا کہ خلیفہ شیخ ابوبنداد دی کے تھے کہ انکو شاہ جمال اللہ کہتے ہیں سنہ ۵۵۵ھ ہجری میں
 وفات ہوئی اور حضرت نہایت صحیح لہب سادات عظام قادری سے تھے۔

سولوان گروہ نوشاہی حضرت خواجہ فیضل نوشاہی قادری سے جاری ہوا اور خرقہ خلافت پیر بزرگوار اپنے سے حاصل کیا تھا سلسلہ حضرت کا اسطرح ہے یعنی خواجہ فیضل بن جامی محمد نوشاہی صوفی بن علی ہاشم گیلانی بن بدرالدین اسماعیل بن سید عبدالعزیز ربانی بن سید محمد غوث گیلانی بن سید شمس الدین گیلانی بغدادی حللی بن سید شاہ میر بن سید ابوالحسن علی بن سید ابوالعلی بن سید مسعود ابوالعباس احمد بن سید صفی الدین شہباز بہ سید صوفی بن سید سیف الدین عبدالوہاب بن شیخ السموات والارض حضرت محی الدین سید عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ وفات خواجہ فیضل کی ۱۱۱۱ء میں ہوئی مزار کابل میں ہے۔

ستروان گروہ جباری سید عبدالجبار سے جاری ہوا اس گروہ کا کوئی فقیر بندہ سے نہیں ملا۔

اٹھارہواں گروہ محمود شاہی محمود بونٹی سے جاری ہوا فقیر اس گروہ کے رسی موج کی باریک گلے میں بانٹتے ہیں مزار لاہور میں ہے اس سلسلہ سے شاہ منصور اور شاہ محمود کندر حیات اور شاہ محمود ملتانی سہی قادری کہلاتے ہیں۔

انیسواں گروہ سدوشاہی شاہ سدو سے جاری ہوا کہ آب پیر یہاں اور زمانہ بہاول دریا کے تھے۔

بیسواں گروہ خاکسار شاہ خاکسار یم پار سے جاری ہوا زیادہ حال انکا نہیں معلوم ہوا۔

اکیسواں گروہ قائم شاہی جامی قاسم گنگوہی سے جاری ہوا کہ فقیر اس گروہ کے سیاہ رومال رکھتے ہیں۔

خانوادہ کافرونیاسے گئی گروہ جاری ہوئے اولی گروہ زاہد یہ حضرت خواجہ فخر الدین زاہد سمرقندی سے جاری ہوا کہ خلیفہ

خواجہ قطب الدین عبدالمجید کے تھے وہ خلیفہ خواجہ ابواسحاق گادرونی قدس سرہ کے
سن وفات نہیں ملا۔

دوسرا گروہ اولیائی شاہ اولیا سے جاری ہوا کہ موضع سداپور میں
آسودہ بن اور سلسلہ اپنا خواجہ شیخ احمد سے ملا تھے بن ایک گروہ چشتی نام سے
مشہور ہے کسی اور ولایت میں ہوگا۔

خانوادہ سقطیہ سے ایک گروہ جاری ہوا اسے لوزیا کہتے ہیں حضرت
ابوالحسن ثوری سے کہ خلیفہ خواجہ سری سقطی کے تھے وفات انکی ۵۱۰ھ ہجری میں
ہوئی عمر شریف ۹۸ برس کی تھی مرقہ بغداد میں ہے۔

خانوادہ جنید سے کئی گروہ جاری ہوئے۔

اول گروہ انصاریہ شیخ الاسلام خواجہ عبدالصمد انصاری سے جاری ہوا کہ
خواجہ ابوالحسن حرقانی کے تھے وہ خلیفہ شیخ ابوعباس قصاب کے وہ خلیفہ شیخ عبد
بجری کے وہ مرید شیخ ابواحمد جریری کے وہ خلیفہ خواجہ جنید بغدادی کے تھے
بتاریخ وریح الآجر ۸۴۰ھ ہجری میں وفات پائی مزار ہرات میں ہے۔

دوسرا گروہ رفعی حضرت سید احمد کبیر رفعی سے جاری ہوا کہ خلیفہ جلال
قادری کے تھے وہ خلیفہ شیخ ابوالفضل محمد کے وہ خلیفہ شیخ علی قادری کے
وہ خلیفہ سید علی بن ترکان کے وہ خلیفہ شاہ مونی کے وہ خلیفہ خواجہ ابوبکر شیلی
کے وہ خلیفہ خواجہ جنید بغدادی کے بتاریخ ۲۲ جمادی الاول ۸۴۰ھ ہجری میں وفات

پائی۔ **تیسرا گروہ لبوویہ** خواجہ احمد لبووی سے جاری ہوا کہ رہنے والے
ترکستان کے اور خلیفہ خواجہ یوسف ہمدانی کے وہ خلیفہ خواجہ ابوعلی فارمدی
وہ خلیفہ خواجہ ابوالقاسم کرکائی کے وہ مرید ابو عثمان معزنی کے وہ خلیفہ خواجہ ابوعلی
کاتب کے وہ خلیفہ خواجہ ابوعلی ربووی کے وہ خلیفہ خواجہ جنید بغدادی کے

مزار بسوا علاقتہ جیسور میں ہے۔
خانوادہ طیفوریا سے کسی گروہ جاری ہوئے
اولیٰ طبقات حضرت شمس العارفین ذوق الواصلین حضرت شاہ ولیعزیز
 قطب المدارس سے جاری ہوا کہ خلیفہ حضرت طیفور شامی کے تھے اور مشائخ اعظم
 و اولیائی ہندوستان سے ہیں غریب احوال عجایب اطوار و کرامت بلند و مقام
 ارجمند رکھتے تھے بزرگی حضرت کی زیادہ حد تو پیر سے ہے چنانچہ ارزوی تحریر کرتے
 صحیحہ اخذ الایثار و معارج الولاية و تذکرة العاشقین و مناقب الاصفیاء وغیرہ سے
 ثبوت ہوتا ہے کہ حضرت بارہ برس تک مقام صمدت میں رہے اور کچھ نہیں کہا یا اور
 لباس کہ اس وقت زیب بدن تھا اسی عرصہ میں نبیہا سوا اور شمس گشتہ ہوا اور چل
 روی مبارک کا یہ تھا کہ جبکی نظر اسی مبارک پر پڑتی تھی سجدہ کنان ہوتا تھا
 اسوجہ سے آپ نقاب رکھتے تھے صاحب معارج الولاية کشف الغمات سے
 نقل کرتے ہیں کہ حضرت شاہ مدار کو خرقہ خلافت شیخ عبد اللہ کی سے پہنچا تھا اور وہ
 شیخ الجارب مقدسی سے اور اونکو شیخ طیفور شامی سے کہ مرید اور صاحب
 حضرت عیسیٰ علیہ السلام کے تھے اور حضرت عیسیٰ علیہ السلام نے شیخ طیفور کو ارشاد
 کیا تھا کہ تم دریاں کو بہتا ان کے ایک غار میں بہنا رہو جو وقت فجر رسول البشیر
 آخر الزمان صلی اللہ علیہ وسلم پیدا ہوں تم اوشے بیعت کرنا اور ہوں لیاہی کیا
 اور لکھا ہے کہ حضرت شاہ مدار اولیہو ہتھے یعنی روحانی طور پر جناب سرور عالم
 زینت بائنی تھی اور یہ بھی لکھا ہے کہ حضرت جب ہندوستان میں تشریف لائے
 تو اول زیارت کو خواجہ بزرگ کی اجیرت صفت میں آئے اور کوکلا بہاڑی برائین
 بعد حصول استقامت حضرت بقام کالیہ تشریف لائے حضرت شاہ کمال اسرار
 میں پنج پورے نے ہیں کہ حضرت کن پور میں تشریف لائے اور ایک مکان واسطے کے

تیار کر آیا کہ جو اب روضہ مشہور ہے پہر آب ملک بنگلہ و بنگالہ میں گئے ہزاروں ہی
برکت انفاں آپکی سے مشرف باسلام ہوئے اور پہر کوہستان نیپال و بدیشی تہین
بڑے بڑے فقرا اہل ہنود سے مباحثہ ہوا اور بہت سے لوگ بیعت میں آئے
اور جب حضرت واسطے سیر ملک ٹھہرا وائے کے تشریف لے گئے تو گرنار بہاڑ پر کھیر
اہل ہند اوس کو تبرک جانتے ہیں وہاں بھی گزر ہوا اگر ایسا کچھ معاملہ پیش آیا کہ بہت
سے لوگ مسلمان ہوئے مثل سال جوگی کے کہ بعد میں مشرف باسمعیل جوگی کے
ہوا اوسکی اولاد سے مسلمان جوگی موجود ہیں اور بہت سے بیعت میں آئے اسی
سے حضرت شاہ جمن چستی کو فقرا و سخی پوش اپنا پیشوا شمار کرتے ہیں حساب
مخبر الواصلین سال پیدائش حضرت کا ۹۵۷ھ ۲۷۷ھ ۲۷۷ھ جمادی الاول روز جمعہ اور
مزدیک بعض کے عمر تشریف تین سو برس کی اور نزدیک بعض کے دو سو سٹھ برس کی
اور نزدیک بعض کے دو سو پچاس برس کی تھی اور باتفاق اخبارات وفات حضرت
کی ۱۰۷۷ھ میں ہوئی مزار درگاہ و دروہ رحمت ملک غرب میں ہے آپنے پانچ خلیفہ
کئے اول سید جمن جتی کہ انکی پیر و دیوانگان کہلاتے ہیں اور باون نام سے
مشہور ہیں مثل دیوانگان سلطانی و دیوانگان رشیدی خواجہ محمد رشید
کہ مرید خواجہ مہر تقی کے تھے وہ مرید سید بدر الدین محمد امین البخاری کے وہ مرید
حاجی حرمین شیرین خواجہ ابانیکے وہ مرید شاہ فرخ الدین زبذہ دل کے وہ مرید حضرت
جمن جتی کے وہ خلیفہ پیر شامدار کے تہ تیغ ۵۰۰ھ ۱۱۰۰ھ ہجری میں وفات کی
وہ خلیفہ سید اجلی خلیفہ شاہ مدار کے وہ خلیفہ طیفور شامی کے وہ مرید عین اللہ
شامی کے وہ مرید عین الدین شامی کے وہ مرید حضرت ابو بکر عدین رضی اللہ عنہ
بعض درویش اعلیٰ تبتقانی سلسلہ اپنا جناب علی کرم اللہ وجہہ سے اسطرح ملائے ہیں
یعنی سید احمد کاپوری مرید میر سید محمد کاپوری کے وہ مرید شیخ مخدوم جمال الدین

وہ مرید شیخ قیام الدین کے وہ مرید شیخ قطب الدین کے وہ مرید شاہ عبدالقادر شاہ جلال کے وہ مرید سید مبارک کے وہ مرید سید اجل بہرائچی کے وہ مرید حضرت بلع الدین شیر مار کے وہ مرید سید شاہ عبداللہ شامی کے وہ مرید حضرت عین الدین شامی کے وہ مرید حضرت عین الدین شامی کے وہ مرید خلیفہ حضرت علی کرم اللہ وجہ کے۔

پیر خلیفہ کے فقیر طالع بان مشہور ہیں ❀

ان کے دو فرقہ ہیں۔ چوتھے خلیفہ کے فقیر قادران کہلاتے ہیں اور چہارم سے مشہور ہیں پانچویں خلیفہ دار صاحب کے قاضی مظاہر الہی مرید کی کیفیت صاحب سیر الفضا اس طرح پر تحریر کرتے ہیں کہ قاضی صاحب مع بہتر کتب و دیگر سبب ضروری کے واسطے باختمہ شرعی کے مگن پور میں آئے مگر قدرت خدا کی سندی کہ متصل مکن پور کے ہرے تتر بار برواری جب اوس میں اوترا تو مذی نے جوش مارا کل ہسنا بیگ گیا جفا عنی صاحب روبرو دار صاحب کے آئے اور حجت پیش کی اور حضرت نے فرمایا کہ بابا اپنی کتاب دیکھو جو لکھا ہے حق ہے زبانی بانوں سے کیا فائزہ قاضی جی نے بموجب ارشاد والا کے کتب دیکھیں غرض کہ جگہ اللہ اور محمد لکھا تھا وہ موجود تھا باقی حدود ندر وہ ہے قاضی جی صاحب یہ ماجرا دیکھ کر متعجب ہوئے اور حجت کی جتنی وہ کتب ہنوز جو شریف میں موجود ہیں ان کے طالب عاشقان کہلاتے ہیں

اول عاشقان امام نوروزی غناہ امام نوروز سے سند ہے کہ یہ

سندوستان میں جہاد کرنے آئے تھے بعد ملازمت بابا کپور گوالیار کی بادشاہی چھوڑ کر فقیری اختیار کی اور کل ترک شاہی مرشد کے نظر کیا اور بیوں سنے وہ سامان اپنے مرید تقسیم فرمایا اسی روز سے ترقیاتی فقیر یہ سامان رکھنے میں سلسلہ حضرت کا اس طرح یعنی سید امام نوروز خلیفہ بابا کپور کے اور وہ مرید شہید راجی کے وہ مرید قاضی الدین اور مرید قاضی مظاہر کے وہ خلیفہ شاہ مار کے۔

دوسرے عاشقانِ سبوح شہ شاہی سیدارِ خاں پانی سے کہ خلیفہ
 بابا کپور کے تھے یہ وقت اشتہا کے سوختہ کھایا کرتے تھے تھے ملک کو بین انکی
 اوفاف حمیدہ مشہور ہیں جائی خلافت اس گروہ کا قصبہ شرف آباد ہے مگر بسبب
 صن اعتقاد رئیس بہو پال کے ایام برشکال خلیفہ صاحب تصبیحین پور بارہی میں
 بسر فرماتے ہیں باقی آٹھ ماہ اطراف ہند میں دورہ کرتے ہیں اور مقدمات فقر آپ کے
 اور برو پیش ہوتے ہیں اور اوپر احکامات و موافق حکم کتابیہ و رسولیہ اندنا مذکورہ جزا
 سزا دیجاتی ہے اور ہزاروں بے پیر مشرف برید ہوتے ہیں یہ خلیفہ صاحب
 ستار پیر اور بادشاہ فقر کہلاتے ہیں انکی نگہ سانی موچہل سے ہوتی ہے بخلت
 دیگر فقیر ہند کے ان صاحبان میں بیان قادر علیشاہ ستار کہ اس فقیر کو بھی اونکی خدمت میں
 نیاز حاصل ہے معصوم صفت اور فرشتہ خصلت اور عفویت وقت تہے ترکیب کونھی کو
 بندہ کو اس طرح تعلیم فرمائی تھی یعنی زاہد کو چاہئے کہ اول روز انوبیٹھے اور سر کو جانب
 کتف راست کے لاوے اور بغیر حرکت زبان کے لفظ اللہ کو خفی اور دلکے ضرب کر کے
 اور پھر اللہ کہہ کر جلدی جلدی ایک ہزار مرتبہ ضرب کرے ہزار بار اسی طرح کیا کرے تاغ
 نکرے انشاء اللہ تعالیٰ آئینہ دل مصفا ہوگا المؤمن مرآة المؤمن نہ دکھائی دیکھا۔
 جب تک اپنی میں خود نمائی ہے ہمیشہ اپنے سے جدا ہی ہے اور اس میں قید و ضو کی
 نہیں ہے اگر کرے تو بہتر ہے مگر حاجت غسل میں پچا صو و فوات حضرت کی سنت
 میں ہوئی مزار بارہی میں ہے اسکو بعد سجاؤ نشین میان صاوق علیشاہ ستار ہو
 یہ صاحب شیر دل اور جفاکش شب خیز آدمی ہیں عالم سیامی میں میں اور یہ

باہم ہے ہیں۔

تیسرے عاشقانِ مکرستہ حضرت شاہ درگائی مکرستہ سے کہ خلیفہ بابا
 کپور کے تھے۔

چوتھے عاشقانِ بعل شہبازی شاہ امان السوروشین بلوچی سے
یہ بھی خلیفہ بابا کپور کے تھے۔

پانچویں عاشقانِ بابا گوبالی گوبال درویش سے۔

چھٹی عاشقانِ کہا شاہی میران کہا اولیا سے کہ خلیفہ بابا کپور کے تھے

ساتویں عاشقانِ کلامی شاہ معروف کلامی سے کہ خلیفہ امام نوزوز

تھے اور شاہ قادوش کہ خلیفہ اول امام نوزوز کے تھے اور نئے سلسلہ نوزوز سے

آٹھویں عاشقانِ کمال قادری حضرت مولانا شیخ کمال الدین قادری فرشی سے

جاری ہو اگر کمالات ظاہری و باطنی رکھتے تھے اور سید الفقراء اور ریاض الفقراء کی

تصنیفات سے ہیں اس گروہ کے فقیر خوب عبادت کرتے ہیں میان پھوڑ شاہ سجا

نشین میان دہوشاہ کو مینے ہی دیکھا ہے اپنے فقیر ہیں اور اونکے پیر بہائی

میان رحیم شاہ اور اونکے مرید جہانگیر مرزا تیموری ہی کامل فقیر تھے۔

نویں عاشقانِ کریم شاہی شیخ کریم الدین سے کہ خلیفہ شیخ کمال الدین

اونے جاری ہو اس گروہ کے فقیر ملک ۱۲۰۰ میں کثرت ہیں۔

گروہ شطاریہ حضرت خواجہ عبداللہ شطاری سے جاری ہو کہ خلیفہ شیخ محمد

طیفور کے تھے وہ خلیفہ شیخ محمد عاشق خدا کے وہ خلیفہ شیخ خداقلی کے وہ خلیفہ

پدر خود محمد خداقلی کے اور وہ خلیفہ خواجہ ابوالحسن خرقانی کے وہ خلیفہ خواجہ ابوالنظر

مولانا ترک الطوسی کے وہ خلیفہ ابی بزید القسقی کے وہ مرید خواجہ محمد مغربی کے وہ

خلیفہ خواجہ بزید بطنامی کے ۳۳ ہجری میں دفات پائی مزار طلحہ مند زمین ہے

بیان خاندان نقشبندیہ کا:

یہ گروہ حضرت محمد قاسم بن محمد بن حضرت ابی بکر الصدیق رضی اللہ تعالیٰ

عند سے جاری ہوا فقیر اس گروہ کے بالکمال اور عبادت میں شہرہ آفاق ہوتے ہیں
اب گروہ کے فقیر تین نام سے پکارے جاتے ہیں۔

ایک نقشبندیہ دوسرے نقشبندیہ مجددیہ۔

یہ لفظ مجددیہ بعد حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی قدس سرہ کے جاری ہوا کہ وفات
شہری بروز شعبانہ وقت صبح سلخ صفر سنہ ہجری میں ہوئی۔

تیسرے ابو العالی۔ آپکا ذکر آگے آویگا۔

خاندان مجددیہ میں حضرت عبدالعزیز بن شاہ علی شاہ دہلوی قدس سرہ
نقطہ وقت اور شیخ الاصل گزرے ہیں ^{۱۰۰۰} سنہ ۱۰۰۰ میں دینا سے سفر فرمایا۔

سلسلہ حضرت کا نقشبندیہ مجددیہ اس طرح ہے۔ یعنی حضرت عبدالعزیز شاہ ^{علی}
دہلوی قدس سرہ سجادہ نشین حضرت مرزا منظر جان جانان دہلوی قدس سرہ کے کہ وفات
حضرت مرزا صاحب قدس سرہ کی ۱۰۰۰ ہجری میں ہوئی مرزا صاحب مرید حضرت سید

نور محمد بدایونی کے وہ مرید حضرت شیخ سیف الدین کے وہ مرید حضرت خواجہ محمد ^{محمود}
کے وہ مرید حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی کے وہ مرید حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ

وہ مرید حضرت خواجہ محمد امکنکی کے وہ مرید حضرت مولانا درویش محمد کے وہ مرید
حضرت مولانا اردولی کے وہ مرید حضرت خواجہ عبدالعزیز قدس سرہ کے

وہ مرید حضرت مولانا یعقوب چرنی کے وہ مرید حضرت خواجہ علاء الدین عطار
وہ مرید حضرت خواجہ بہاؤ الدین نقشبندی قدس سرہ کے کہ وفات انجی ۱۰۰۰ ہجری میں

ہوئی یہ مرید حضرت امیر کلال کے وہ مرید حضرت خواجہ محمد بابا ساسی کے وہ مرید
حضرت خواجہ عزیز علی رامیتنی کے وہ مرید حضرت محمود فتنوی کے وہ مرید حضرت

محمد عارف ریوگری کے وہ مرید حضرت خواجہ عبدالخالق عجدانی کے وہ مرید حضرت
خواجہ ابوبوسف ہدانی کے وہ مرید حضرت خواجہ ابوعلی فارمدی کے وہ مرید حضرت

خواجه ابو الحسن خرقانی کے وہ مرید حضرت خواجہ بایزید بسطامی کے وہ مرید حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ کے وہ مرید حضرت قاسم بن محمد بن حضرت ابی بکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ کے وہ مرید حضرت سلمان فارسی کے وہ مرید حضرت ابو بکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ کے وہ خاتم الانبیاء و ائمه اطہر حضرت احمد مجتبیٰ محمد مصطفیٰ صلوٰۃ اللہ علیہ وسلم کے۔

اور سلسلہ ہارپہ کہ اب اس سے طبقاتیہ یہی کہتی ہیں

اس طرح پر ہے۔ یعنی حضرت عبداللہ شاہ غلام علی دہلوی قدس سرہ مرید حضرت نیرا منظر جان جاناں کے وہ مرید حضرت شیخ محمد عابد کے وہ مرید حضرت شیخ عبداللہ شاہ گل کے وہ مرید حضرت خواجہ محمد سعید کے وہ مرید حضرت شیخ احمد مجدد تھانی کے وہ مرید حضرت شیخ عبداللہ کے وہ مرید حضرت شیخ رکن الدین گنگوہی کے وہ مرید حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوہی کے وہ مرید حضرت شیخ درویش بن قاسم اودھی کے وہ مرید حضرت سید بدین بہڑیچی کے وہ مرید حضرت سید گل اودھی کے وہ مرید حضرت شمس العارفین بیع الدین قطب اللہ قادری کے وہ مرید حضرت طیفور شامی بایزید بسطامی کے وہ مرید حضرت عین الدین شامی کے وہ مرید حضرت عبداللہ علم بردار کے وہ مرید حضرت مشکوٰۃ علی مرتضیٰ کرم اللہ وجہہ کے۔

اور سلسلہ سہروردیہ اس طرح پر ہے

یعنی حضرت عبداللہ شاہ غلام علی دہلوی مرید مرزا منظر جان جاناں کے وہ مرید حضرت شیخ محمد عابد کے وہ مرید شیخ عبداللہ معرفت بشاہ گل کے وہ مرید خواجہ محمد سعید کے وہ مرید حضرت شیخ احمد مجدد الف تھانی قدس سرہ کے وہ مرید حضرت شیخ عبداللہ کے وہ مرید حضرت شیخ رکن الدین گنگوہی کے وہ مرید حضرت شیخ عبداللہ کے وہ مرید حضرت شیخ درویش بن قاسم اودھی کے وہ مرید حضرت سید

بڑھن بہڑا بچی کے وہ مرید حضرت سید اجل بہڑا بچی کے وہ مرید حضرت سید
جلال الدین بخاری کے وہ مرید حضرت رکن الدین رکن عالم کے وہ مرید حضرت شیخ
صدر الدین کے وہ مرید حضرت شیخ بہاؤ الدین زکریا ملتانی کے وہ مرید حضرت شیخ
شہاب الدین سہروردی کے

اور سلسلہ بریہ حضرت علامہ عیثا دہلوی کا اس طرح ہے

یعنی حضرت مرید مرزا منظر جان جانان دہلوی کے قدس سرہ العزیز وہ مرید حضرت سید
نور محمد کے وہ مرید حضرت شیخ سیف الدین کے وہ مرید حضرت خواجہ محمد معصوم کے وہ مرید
حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی کے وہ مرید حضرت مخدوم عبدالاحد کے وہ مرید حضرت
شیخ رکن الدین گنگوہی کے وہ مرید حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوہی کے وہ مرید حضرت
شیخ محمد عارف کے وہ مرید حضرت شیخ احمد ردو لوی کے وہ مرید حضرت مخدوم جلال الدین
کبیر الاولیاء پانی پتی کے وہ مرید حضرت شاہ ولایت ترک شمس الدین پانی پتی کے وہ مرید حضرت
مخدوم اولیاء خواجہ علاؤ الدین علی احمد صابر قدس سرہ کے -

اور سلسلہ نظامیہ حضرت علامہ علی شاہ دہلوی قدس سرہ کا اس طرح ہے

یعنی حضرت مرید مرزا منظر جان جانان کے وہ مرید حضرت شیخ محمد عابد کے وہ مرید حضرت
شیخ محمد عبدالاحد کے وہ مرید حضرت خواجہ محمد سعید کے وہ مرید حضرت مجدد الف ثانی
وہ مرید حضرت شیخ عبدالاحد کے وہ مرید حضرت شیخ رکن الدین گنگوہی کے وہ مرید حضرت
شیخ عبدالقدوس گنگوہی کے وہ مرید حضرت درویش محمد بن قائم اودھی کے وہ مرید
حضرت شیخ سعد اللہ کے وہ مرید حضرت شیخ فتح اللہ کے وہ مرید حضرت شیخ عبداللہ
طریق کے وہ مرید حضرت سلطان المشائخ نظام الدین اولیاء کے -

اور سلسلہ دوسرا نظامیہ اس طرح پر ہے

کہ حضرت غلام علی شاہ دہلوی قدس سرہ مرید مرزا جان جانان کے وہ مرید حضرت شیخ محمد عابد کے وہ مرید حضرت شیخ عبدالاحد کے وہ مرید حضرت خواجہ محمد سعید کے وہ مرید حضرت مجدد الف ثانی کے وہ مرید حضرت شیخ عبدالاحد کے وہ مرید حضرت شیخ رکن الدین گنگوہی کے وہ مرید حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوہی کے وہ مرید حضرت درویش مجاہد قاسم اودھی کے وہ مرید حضرت میان شیخ بن حکم اودھی کے وہ مرید حضرت سید صدر الدین اودھی کے وہ مرید حضرت سید محمد کیسودراز دہلوی قدس سرہ کے وہ مرید حضرت مخدوم نصیر الدین جسراغ دہلوی کے وہ مرید حضرت محبوب الہی سلطان المشائخ نظام الدین اولیا قدس سرہ کے۔

اور سلسلہ تیسرا نظامیہ اس طرح پر ہے

یعنی حضرت غلام علی شاہ دہلوی مرید مرزا منظر جان جانان کے وہ مرید سید لوز محمد کے وہ مرید شیخ سیف الدین کے وہ مرید خواجہ محمد معصوم کے وہ مرید حضرت مجدد الف ثانی کے وہ مرید شیخ عبدالاحد کے وہ مرید شیخ رکن الدین گنگوہی کے وہ مرید حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوہی کے وہ مرید شیخ درویش محمد اودھی کے وہ مرید حضرت سید بدین بہرائچی کے وہ مرید حضرت سید اجل بہرائچی کے وہ مرید حضرت مخدوم جہانیاں جہان گشت کے وہ مرید حضرت مخدوم نصیر الدین جسراغ دہلوی قدس سرہ کے۔

اور سلسلہ چوتھا حضرت غلام علی شاہ دہلوی قدس سرہ کا اس

طرح پر ہے۔ کہ حضرت غلام علی شاہ دہلوی قدس سرہ کا مرید خواجہ محمد سعید کے وہ

مرید حضرت مجدد الف ثانی کے وہ مرید مخدوم عبدالاحد کے وہ مرید خواجہ محمد سعید کے
 وہ مرید حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوہی کے وہ مرید حضرت ابراہیم حسنی کے وہ مرید
 حضرت احمد جلی کے وہ مرید حضرت شاہ موسیٰ کے وہ مرید حضرت عبدالقادر کے
 وہ مرید حضرت محمد حسن کے وہ مرید حضرت ابوالنصر کے وہ مرید ابوصالح کے وہ مرید
 حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی سید عبدالقادر گیلانی قدس سرہ کے ۔

سلسلہ قادریہ علیشاہی و ہوشی قاسم کا اس چیمبر سے
 اور دو سید احمد علی شاہی و ہوشی قاسم کا اس چیمبر سے
 کہ حضرت مرید مرزا جان جانان کے وہ مرید شیخ محمد عابد کے وہ مرید حضرت عبدالاحد
 وہ مرید حضرت خواجہ محمد سعید کے وہ مرید حضرت مجدد الف ثانی کے وہ مرید حضرت
 شاہ سکندر کے وہ مرید حضرت سید شاہ کمال کتہلی کے وہ مرید حضرت سید شاہ
 وفضل کے وہ مرید حضرت سید گدار رحمن ثانی کے وہ مرید سید شمس الدین عابد
 وہ مرید حضرت سید ابوفضل کے وہ مرید سید گدار رحمن اول کے وہ مرید حضرت
 سید شمس الدین صحرائی کے وہ مرید حضرت سید عقیل کے وہ مرید سید بہاؤ الدین
 وہ مرید حضرت سید عبدالوہاب کے وہ مرید حضرت شرف الدین قتل کے وہ مرید
 حضرت سید الآفاق سید عبدالرزاق کے وہ مرید حضرت پیران پیر دستگیر سید
 محی الدین عبدالقادر جیلانی قدس سرہ کے تھے ۔

سلسلہ قادریہ حضرت غلام علیشاہی و ہوشی قاسم کا اس طرح پیر سے
 یعنی حضرت مرید مرزا جان جانان کے وہ مرید شیخ محمد عابد کے وہ مرید شیخ عبدال
 شاہ گل کے وہ مرید خواجہ محمد سعید کے وہ مرید شیخ احمد مجدد الف ثانی کے
 وہ مرید شیخ عبدالاحد کے وہ مرید شیخ رکن الدین گنگوہی کے وہ مرید شیخ عبدالقدوس

گنگوہی کے وہ مرید شیخ عبدالسلام شاہ علی کے وہ مرید شاہ محمد بن قطب الدین جو بنوڑ کے
وہ مرید حضرت قطب الدین بنیادل کے وہ مرید سید نجم الدین قلندر کے وہ مرید
سید خضر رومی کے وہ مرید حضرت عبدالعزیز دہلوی کے

حضرت غلام علی شاہ صاحب دہلو نور اللہ مرقدہ سے ہزاروں آدمی فیضیاب ہوئے
اور بہتوں کو جو خیر و خلافت عطا فرمایا ان میں سے ایک تو افضل الفضل احمد مدظلہ الفقیر حافظ کلام
ربانی حاجی حرمین شریفین مولانا محمد حسین کبیر الزوی نقشبندی مجددی قدس سرہ شاہ گڑ
رشدید حضرت مولانا شاہ عبد العزیز دہلوی قدس سرہ العزیز کے کہ تاریخ ۲۰ ماہ محرم ۱۲۰۸
ستہ ہجری میں وفات پائی مراد قصبہ کراچہ ضلع مظفر نگر میں شہرہ بیاض قاضی
جواد درگاہ حضرت امام صاحب مین فقیر کا تیار کرایا ہوا موجود ہے۔

یہ فقیر کا کتاب الحروف احمد اختر بہی اور نئے فیضان طاہری اور باطنی سے مشرف ہو کر
تسلیم فرمود الصدقین اجازت یافتہ ہے مگر یہ فقط اونچی عنایت کا نتیجہ
و نہ بہ فیض حقیر گناہگار فقیر الاستعداد اسلمان نہ تھا۔ ناب ہے۔

اور خلیفہ حضرت شاہ غلام علی شاہ دہلوی قدس سرہ کے حضرت شاہ ابوسعید
صاحب قدس سرہ سجادہ نشین حضرت کے نہایت بزرگ گزرے ہیں آپ کے
حضرت شاہ احمد سعید صاحب سجادہ نشین ہوئے اور آپ کے بعد سجادہ

نشین آپ کے حضرت مولانا موٹوی ولی النبی صلی اللہ علیہ والیہ القوی
اب موجود ہیں یہ حضرت ہی نے فرمائنا وحید العصر ہیں آپ کی ذات بركات سی ہی
ہزاروں آدمی فیضیاب ہیں۔

اور اس سلسلہ میں حضرت شاہ عبدالعزیز رضا کا سلسلہ یہ اس طرح ملتا ہے
کہ حضرت مرید اپنی والد حضرت شاہ ولی اللہ دہلوی کے وہ مرید مولانا شاہ عبدالرحیم قدس سرہ کے وہ مرید

سید عبد اللہ کے وہ مرید سید آدم بوزری کے وہ مرید شیخ احمد سرہندی کے
وہ مرید حضرت خواجہ باقی باللہ دہلوی کے قدس سرہ العزیز۔

اور سلسلہ پیر مولانا بزرگ کا اس طرح پر ہے:

یعنی حضرت شیخ احمد سرہندی قدس سرہ وہ مرید حضرت شیخ عبد الاحد کے وہ مرید شیخ اشباح
حضرت شاہ کمال کے وہ مرید حضرت سید فضیل کے وہ مرید حضرت سید شمس الدین
عارف کے وہ مرید حضرت سید گدار حسن بن ابی آسن کے وہ مرید حضرت سید
شمس الدین صحرائی کے وہ مرید حضرت سید عقیل کے وہ مرید سید بہاؤ الدین کے
وہ مرید حضرت سید عبد الوہاب کے وہ مرید حضرت شرف الدین قتال کے وہ مرید
السید ادا حضرت سید عبد الرزاق کے وہ مرید حضرت پیران پیر دستگیر قدس سرہ

سلسلہ پیر امیر ابو العلاء نقشبند اکبر آبادی شریعی

کہ کامل وقت گزرتے ہیں بروز دو شنبہ بتاریخ ۹ ماہ صفر سنہ ہجری میں وفات ہوئی
مزار اکبر آباد میں ہے۔ اس گروہ میں حضرت شیخ شاہ ولی اللہ محدث دہلوی اور خواجہ
ابو البرکات بھی اچھے شخص گزرے ہیں۔

سلسلہ حضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی قدس سرہ کا اس طرح پر ہے یعنی حضرت
شاہ ولی اللہ محدث دہلوی مرید شیخ عبد الرحیم دہلوی کے وہ مرید حضرت ابو القاسم
کے وہ مرید ملا ولی محمد کے وہ مرید حضرت سید ابو العلاء اکبر آبادی قدس سرہ کے
وہ مرید حضرت خواجہ امیر عبد اللہ قدس سرہ کے وہ مرید خواجہ یحییٰ کے وہ مرید خواجہ
عبد الحی کے وہ مرید خواجہ احرار کے وہ مرید مولانا یعقوب چرخنی کے وہ مرید خواجہ

علاء الدین عطار کے وہ مرید خواجہ بہاؤ الدین نقشبند کے۔

اور سلسلہ خواجہ ابوالبرکات کا یہ ہے۔

یعنی حضرت خواجہ ابوالبرکات مرید خواجہ رکن الدین کے وہ مرید خواجہ بہاؤ الدین کے
وہ مرید خواجہ فناؤ الدین کے وہ مرید خواجہ محمد دوست کے وہ مرید حضرت شمس

العارفین قدوة السالکین حضرت سید ابوالاعلیٰ اکبر آبادی قدس سرہ کے

بعض فقیر نقشبندیہ جو گدائی کرتے ہیں اور نکاپہ طریق سے کہ وقت شب چراغ

روشن ہاتھ میں لیکر مناقب پڑھتے ہیں اور کوچہ و بازار میں گشت کرتے ہیں

فائدہ کہ ہر ایک خاندان سے جو فقیر گدائی کرتے ہیں وہ بیاہ شادی ہو کر

اونہی لوگوں میں کرتے ہیں کہ جو فقیر گدائی کرتے ہیں۔

ایک نیا کردہ عارف شاہی کے نام سے مشہور ہوا ہے۔

اس کردہ میں ہی بہت سے لوگ شامل ہیں۔ یہ فقیر ضلع میڑہ اور مظفرنگر

اور بجنور میں بکثرت ہیں۔ کہتے ہیں کہ سید عارف شاہ اثنا عشری ساکن

موضع سیس پور ضلع بجنور کے تھے انہوں نے پہلے تو مسلمان جوگیوں کو

موظف جوگیوں کی کیفیت دوسرے حصے میں درج ہے۔ بعد میں اور لوگ بھی

شامل ہوئے مگر یہ نہیں معلوم ہوا کہ عارف شاہ کو خرقہ درویشی کس خاندان سے

پہونچا۔ اور کیونکر یہ کسی فقیر کے قیال ہوئے۔ اور جو فقیر اس کردہ کے تھے

وہ سلسلہ اپنا سید عارف شاہ تک ملائے ہیں۔ آگے لاملی بیان کرتے ہیں

تبر انکی درگاہ علیٰ حی نواحِ دہلی میں ہے۔

وہ نئے لوگ ان سے جڑے والی کی درگاہ کہتے ہیں۔

تترب الخیر العافیۃ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

شجرۂ زناہیہ فقیر و پناہیہ

اول حضرت محمد مصطفیٰ صلوات اللہ علیہ وسلم وفات روز دوشنبہ ۱۲۔ ۱۳
 ۱۲۲۰ ہجری قمریہ منورہ حجرہ عاتقہ صدیقہ رضی اللہ عنہا - آپ کے خلیفہ پہلے
 حضرت ابو بکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت عمر فاروق رضی اللہ عنہ
 حضرت عثمان غنی رضی اللہ عنہ حضرت امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ حضرت طلحہ
 قدس سرہ حضرت زبیر قدس سرہ حضرت ابو عبیدہ بن جراح حضرت سعد بن وقاص
 حضرت سعید حضرت عبدالرحمن بن عوف :-

(۲) حضرت امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ وفات بروز دوشنبہ ۲۱۔ ۲۲
 رمضان سنہ ۴۰ دفن نجف اشرف پر آپ کے خلیفہ بہ ہین -

حضرت امام حسن رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت امام حسین رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت
 خواجہ حسن بصری حضرت خواجہ کبیر بن زیاد حضرت سلمان فارسی حضرت دیلمی قلند
 خواجہ اولیس زنی وقاصی ابوالمقدم شریح و یمن الدین شامی -

(۳) خواجہ بصری قدس سرہ وفات روز جمعہ ۲۱۔ ۲۲ تاریخ محرم سنہ ۱۱۰ ہجری
 آپ کے خلیفہ بہ ہین :-

خواجہ عبدالواحد بن زید خواجہ حبیب علی و شیخ علیہ و شیخ محمد واسع و ابوبکر

(۴) خواجہ عبدالواحد بن زید قدس سرہ تاریخ وفات ۲۷ یا ۲۸ ماہ صفر سنہ ۱۲۶ ہجری
 و ربیعہ - خلفاء آپ کے بہ ہین -

بنا ہوا ہے

(۵) خواجہ فضیل بن عیاض قدسہ وفات روز جمعہ ۲۳ ربیع الاول یا محرم
۶۰۰ھ ہجری مدفن کابہ عظیمہ۔ خلفار آپ کے یہ ہیں۔

سلطان ابراہیم بن ابراہیم بلخی شیخ محمد شیرازی۔ خواجہ شہ حافی شیخ ابی
عطار خواجہ عبد اللہ سیاری۔

(۶) سلطان ابراہیم بلخی وفات شب جمعہ ۲۸ یا ۲۷ جمادی الاول یا غرہ شوال
۶۲۰ھ مدفن ملک شام قریب مزار لوط علیہ السلام۔ خلفار آپ کے یہ ہیں۔

خواجہ خلیفہ عرشی۔ خواجہ شقیق بلخی قدس اللہ سرہم۔
(۷) خواجہ خلیفہ الکشری ۱۲ یا ۱۱ ماہ شوال ۶۲۰ھ یا ۲۵۱ھ۔

خلیفہ آپ کے خواجہ ہبیرۃ البصری۔

(۸) خواجہ ہبیرۃ البصری وفات ۱۰ ماہ شوال ۶۲۰ھ ہجری مزار در لہرہ۔

خلیفہ آپ کے خواجہ شاد علو و دینوری

(۹) خواجہ شاد علو و دینوری وفات ۱۲ یا ۱۱ محرم ۶۴۹ھ خلیفہ آپ کے یہ ہیں

خواجہ ابوالاحمد نجدادی و خواجہ ابو محمد خواجہ ابوالاسحاق و خواجہ اسود احمد دینوری

(۱۰) خواجہ ابوالاسحاق چشتی ۱۲ ربیع الثانی ۳۲۰ھ مدفن شہر نکہ بلا شام خلیفہ

خواجہ ابوالاحمد بغدادی و خواجہ ابو محمد خواجہ تاج الدین و خواجہ ابو یوسف خواجہ بود و خواجہ

(۱۱) خواجہ ابوالاحمد ابدال چشتی غرہ یا یکم جمادی الآخر ۳۵۵ھ مزار و قصبہ چشت خلیفہ آپ کے یہ ہیں

خواجہ ابو یوسف حضرت و خواجہ محمد خدابندہ

(۱۲) خواجہ ابو محمد چشتی ۱۲ رجب ۳۵۵ھ مزار و قصبہ چشت خلیفہ آپ کے

خواجہ ابو یوسف چشتی۔

(۱۳) خواجہ ابو یوسف چشتی ۳۔ یا ۲۶ رجب ۳۵۹ھ مزار و قصبہ چشت خلیفہ آپ کے

خواجہ بود و چشتی و خواجہ عبد اللہ انصاری۔

(۱۳) خواجہ مودود چشتی غرہ رجب ۵۲۴ھ و ۵۲۱ھ مزار در قصبہ چشت خلیفہ آیتہ

خواجہ ابی احمد بن حضرت و حاجی شریف زندنی و شاہ سلیمان عثمان مارونی قدس سرہ
و خواجہ ابوالحسن خرقانی و خواجہ حسن تبتی و خواجہ احمد برودا و ابو شکیبا زاہد خواجہ بیزرک

(۱۵) خواجہ حاجی شریف زندنی وفات ۳ و ۱۰ رجب ۵۲۳ھ و ۶۲۰ مزار در زندنی
علاقہ بنجارا - خلیفہ آپکے یہ ہیں -

خواجہ عثمان مارونی کہ طریق کلاہ چارترکی حضرت ہی سے جاری ہوا ہے -

(۱۶) خواجہ عثمان مارونی وفات ۶۷۷ شوال ۵۲۳ھ و ۶۱۴ مزار در مکہ معظمہ ابو خلیفہ

خواجہ معین الدین حسن سجری چشتی و خواجہ نجم الدین صفرا و خواجہ شیخ سعدی
لنگوی خواجہ محمد ترک -

(۱۷) خواجہ معین الدین چشتی وفات روز دو شنبہ ۶ رماہ رجب ۶۳۲ھ و ۶۳۳
مزار شریف اجمیر میں ہے خلفا آپکے یہ ہیں -

خواجہ قطب الدین بختیار کاکلی و خواجہ فخر الدین و شیخ حمید الدین صوفی و شیخ
برہان الدین و شیخ احمد و شیخ محسن و خواجہ سلیمان غازی و شیخ شمس الدین

و خواجہ حسن خیاط و شیخ صدر الدین کرمانی و شیخ محمد ترک مارنولی و شیخ علی سجری
خواجہ یادگار و شیخ وحید و سلطان مسعود غازی و پیر کریم سیلوئی و شاہ عبد

کرمانی و شیخ متاکا و بی بی حافظہ و جیبہال جوگی معروف عبد اللہ -

(۱۸) خواجہ قطب الدین وفات روز دو شنبہ ۱۴ ربیع الاول ۵۳۳ھ و ۶۳۳ مزار
در ہلی و خلفا و کرام آپکے یہ ہیں -

خواجہ فرید الدین گنج شکر و شیخ بدر الدین غزنوی و شیخ برہان الدین بلخی و شیخ
صیاد الدین رومی و سلطان شمس الدین التمش بادشاہ دہلی و شیخ چہمن و شیخ

فرزخ و شیخ احمد تیماجی و شیخ بابا سجری بحر دیا و مولانا فخر الدین حلوانی و شیخ عبد

موسیٰ تاب و شاه قلندر و شاه ابوالقاسم تبریزی و شیخ نظام الدین ابوالموندو
 مولانا برهان الدین و شیخ سعد الدین و شیخ محمد سلطان و نصیر الدین غازی و مولانا
 محمد عاجزی و شیخ محمود بہاری و شیخ سعد الدین و شیخ نجم الدین قلندر و شیخ
 سراج الدین موسیٰ تاب۔

(۱۹) خواجہ فرید الدین گنج شکر وفات روز شنبہ یا شنبہ ۵ محرم ۶۷۵ و
 ۶۶۴ و ۶۹۰ مزار شریف پاک پٹن خلیفہ آپ کے بہہ ہیں۔

مسلمان المشائخ خواجہ نظام الدین و خواجہ علی احمد صابر و جمال الدین بنو
 و بدر الدین سلیمان و شہنا الدین گنج عالم و نظام الدین یعقوب و شیخ نصیر الدین
 پسران حضرت و بدر الدین اسحاق غزنوی و شیخ دمار و شیخ دہنی و نجم الدین و شیخ
 و شیخ شکر ریز و شیخ علی شکر باران و شیخ یوسف و برهان الدین ہامسوی و شیخ
 محمد شاہ غوری و مولانا محمد مولہانی و مولانا علی بہاری و برهان الدین غریب محمد
 رکن الدین و شیخ جلال الدین و شیخ داؤد پالہی و شیخ صدر دیوانہ و ذکر بارسدہی شیخ
 عارف سیستانگر شیخ نجم الدین متوکل برادر حضرت و شیخ جمال عاشق و منتخب الدین۔
 (۲۰) خواجہ نظام الدین وفات روز چہار شنبہ ۱۸ ربیع الاخر ۷۵۷ مزار شریف
 سزاح دہلی معروف بہ بستی دگاہ حضرت نظام الدین۔ خلیفہ آپ کے بہہ ہیں۔

شیخ نصیر الدین محمود بساغ دہلی و شیخ سراج الدین عثمانی و شیخ قطب الدین منور
 و شیخ حسام الدین ملتانی و امیر خسرو دہلوی و شیخ برهان الدین غریب و مولانا
 جمال الدین نصرت خانی و مولانا فخر الدین و مولانا ابوبکر مندوسی و مولانا فخر الدین
 مروزی و مولانا علم الدین نیلی و مولانا وجیہ الدین بدست و مولانا شہاب الدین امام و مولانا
 شیخ محمد و مولانا وجیہ الدین پاملی و قاضی محی الدین کاشانی و مولانا نصیر الدین و مولانا
 شمس الدین بھجی و خواجہ بکرم الدین سمرقندی و شیخ جلال الدین ادہسی و مولانا جمال الدین

وقاضی شرف الدین و مولانا کمال الدین یعقوب و مولانا بہاؤ الدین و شیخ مبارک
 و خواجہ معز الدین و خواجہ ضیاء الدین برنی و شیخ تاج الدین دادی و مولانا موید الدین
 انصاری و خواجہ شمس الدین ہمشیر زادہ خسرو و نظام الدین تبریزی و خواجہ سالار و شیخ
 فخر الدین میٹھی و شیخ علاؤ الدین ایندی و شیخ شہاب الدین کنتوری و مولانا حجۃ اللہ
 ملتانی و شیخ بدر الدین محبوب شیخ شمس الدین دہاری و خواجہ یوسف بدوانی و شیخ
 بطیف الدین و شیخ نجم الدین و حاجی احمد بابونی و عبدالرحمن سائیکوری و شیخ
 رکن الدین حلیمبری و شیخ بدر الدین قوار و شیخ سراج الدین حافظ و قاضی شاد علی
 و مولانا توام الدین کیدانہ و مولانا برہان الدین سادری و مولانا جمال الدین اودھی و شیخ
 نظام الدین مولیٰ و خواجہ تقی الدین خواہر زادہ حضرت قاضی عبدالکرم قدونی و سید محمد کاشانی
 و قاضی توام الدین قدوری و مولانا علیشاہ جابزار و سید یوسف حسنی و حمید شاعر
 قلندہ و امیر حسن علامی سنہری و قاضی فخر الدین بجنوری۔

(۶۱) حضرت خواجہ نصیر الدین چراغ دہلی وفات شب جمعہ ۱۸ و یا ۱۳ رمضان المبارک ۵۷۰ھ
 مزار حضرت نزار و حلی ہیں آپکے خلیفہ یہ ہیں۔

سید محمد گیسو دراز خواجہ کمال الدین میر سید محمود و ملکر زادہ احمد و مولانا معین الدین
 عمرانی و میر سید علاؤ الدین برادر زادہ مخدوم جلال الدین جہانیاں جہان گشت و شیخ
 یوسف صاحب خفہ الضیاع و محمود وجیہ دیر سید علاؤ الدین کشوری و قاضی محمد
 سادھی فاضل و شیخ سلیمان اودھی و شیخ محمد زکریا کشوری و شیخ دینال و شیخ توام الدین
 و قاضی عبدالقادر و مولانا خواجگی و مولانا احمد تہا نیسری و شیخ زین الدین خواہر زادہ
 حضرت شیخ صدر الدین حکیم و سید الدین کیسہ دار سید

(۶۲) حضرت خواجہ کمال الدین وفات ۲۷ شوال ۵۷۰ھ قمر فن چراغ دہلی خلیفہ آپکے
 خواجہ سراج الدین پسر حضرت :

(۲۳) خواجہ سراج الدین وفات یکم جمادی الاول ۷۰۰ خلیفہ آپ کے
خواجہ علم الحق والدین۔

(۲۴) حضرت خواجہ علم الحق والدین ۲۶ مارچ ۱۰۰۰ خلیفہ آپ کے
خواجہ شمس راجن۔

(۲۵) حضرت خواجہ شیخ زاہن وفات آپ کی ۲۲ ربیع الاول ۱۰۰۰ خلیفہ
پیران من تہے خلیفہ آپ کے شیخ جمال الدین۔

(۲۶) خواجہ شیخ جمال الدین وفات آپ کی ۹ ربیع الاول ۱۰۰۰ خلیفہ
آپ کے شیخ حسن محمد صاحب ہیں۔

(۲۷) خواجہ شیخ حسن محمد صاحب وفات آپ کی ۲۸ ذیقعدہ ۱۰۰۰ خلیفہ
آپ کے شیخ محمد صاحب ہیں۔

(۲۸) خواجہ شیخ محمد صاحب وفات آپ کی یکشنبہ ۲۹ ربیع الاول ۱۰۰۰ خلیفہ
آپ کے شیخ محمد صاحب ہیں۔

(۲۹) خواجہ شیخ یحییٰ منی وفات آپ کی ۲۸ صفر ۱۰۰۰ خلیفہ
آپ کے شیخ محمد صاحب ہیں۔

شیخ کلیم اللہ جہان آبادی و شاہ فتم محمد غیاث الدین کیرتوسی و القادرے
اورنگ آبادی۔

(۳۰) حضرت خواجہ کلیم اللہ وفات آپ کی ۲۳ ربیع الاول ۱۰۰۰ خلیفہ
آپ کے شیخ محمد صاحب ہیں۔

خواجہ نظام الدین اورنگ آبادی۔
(۳۱) حضرت خواجہ نظام الدین وفات آپ کی ۲۲ یا ۲۳ ذیقعدہ ۱۰۰۰ خلیفہ
آپ کے شیخ محمد صاحب ہیں۔

حضرت مولانا فخر الدین فخر جہان وفات آپ کی ۲۵ جمادی الثانی ۱۰۰۰ خلیفہ
آپ کے شیخ محمد صاحب ہیں۔

مزار شریف وردہلی درگاہ حضرت قطب صاحب خلیفہ آپ کے یہ ہیں۔
 مولانا نور محمد بہیل مرشد حضرت شاہ سلیمان مقفول مولانا سید محمد عرفیہ
 محمدی دہلوی و شاہ عبد اللہ و شاہ ظہور اللہ و مولوی روح اللہ و سید
 و شمس الدین و حضرت ابو ظفر سلج الدین محمد بہادر شاہ و مولوی بدیع
 الدین و مولوی فرید الدین و محمد سلیم و مولوی ماکرم و مولوی فرید الدین
 و مولوی روشن علی و مولوی حسن محمد و مولوی محمد صالح و شیخ ضیاء الدین
 و سید فخر الدین المتخلص بہست و مولانا ضیاء الدین جلیووری و مولانا
 ناصح الدین و عبد الوہاب بیکانیری و حاجی خدابخش و محمد غوث کیرت پوری
 و مولانا قطب الدین و محمد غوث پسران حضرت و مولانا نیاز احمد و قاضی
 احمد علی و مولانا اندر علی شاہ۔

حضرت مولانا سید محمد عابد الدین عرف میر محمدی دہلوی وفات آیکی مہ زدا کجھ
 ۳۲۲ مزار شریف وردہلی در بیان شہر متصل حلی قبر خلیفہ آپ کے یہ ہیں۔
 مزار روشن بخت و النوار الحق بنگالی و مرزا دارا بخت و نسیبہ حضرت ابو ظفر شاہ
 مرزا سلیم ابن اکبر بادشاہ مرزا خجستہ بخت و مولوی گل محمد و میر جلال الدین
 حضرت مرزا روشن بخت دہلوی وفات آیکی ۳۲۷ مین ہو کر مرزا آ بکا متصل
 قصبہ فرید آباد خلیفہ آپ کے یہ ہیں۔

مرزا اہبار و مرزا شیر شاہ و مولوی فتح محمد پنجابی و حافظ کالی دہلوی و مرزا دوش
 و محمد حسین و سید و اجد علی دہلوی سلمہ اللہ تعالیٰ ساکن چتہ موم گران
 (۳۵) مرزا احمد اختر مصنف کتاب ہذا آب کمرانہ مین مقام سکونت پکشتا ہے
 مرزا محمد شاہ و مرزا محمود شاہ پسران و وارثان مولف

شجرہٴ صابریہ فقیہیہ

(۱) حضرت خواجہ مخدوم غلام الدین علی احمد صابری قدس سرہ وفات آپکی ۱۲۱۳ھ

ربیع الاول ۹۷۱ھ تفرار شریف پیران کلیر خلیفہ آپکے یہ ہیں

حضرت خواجہ شمس الدین ترک پانی تپی قدس العدا مراہم۔

(۲) حضرت خواجہ شمس الدین ترک پانی تپی قدس سرہ وفات ۱۹ شعبان ۱۰۱۵ھ

مین ہوئی تفرار شریف پانی بت مین ہر۔ خلیفہ آپکے یہ ہیں۔

حضرت مخدوم شیخ جلال الدین کبیر الاولیا پانی تپی۔

(۳) حضرت مخدوم جلال الدین کبیر الاولیا پانی تپی قدس سرہ وفات ۱۳ ربیع الاول

۱۰۶۵ھ تفرق مبارک پانی پستان خلیفہ آپکے یہ ہیں۔

خواجہ عبدالقادر و خواجہ ابراہیم و خواجہ شبلی صاحب سجادہ و خواجہ کریم الدین و خواجہ

عبدالواحد پسران حضرت مخدوم احمد عبدالحق ردولوی شیخ بہرام چشتی و سید محمود

و شیخ احمد قلندر و شیخ شہاب الدین جینانوی و سید موسیٰ بہاری و حاجی

محمد اولیا و شیخ حسن و شیخ برہنپوری و شیخ شعیب و شیخ عبدالصمد سناسی و شیخ سراج الدین

و شیخ پیر گیب و سید محمد عثمانی و پیر سار الدین کبیر النوی۔

(۴) حضرت شیخ احمد عبدالحق توشہ ردولوی قدس سرہ وفات آپکی ۱۱ جمادی الثانی

۱۰۳۲ھ تفرار شریف ردولی خلیفہ آپکے یہ ہیں۔

حضرت شیخ عارف و شیخ ابو الفتح و خواجہ عزیز پسران حضرت بیان فرید و شیخ

بختیار۔

(۵) حضرت شیخ عارف چشتی قدس سرہ وفات آپکی ۱۱ شعبان ۱۰۵۹ھ ۶۷۲ روز و دو گھنٹے

خلیفہ آپ کے حضرت شیخ محمد قس اللہ سرہ

(۶) حضرت شیخ محمد بن عارف حبشی قدسہ وفات ۱۰۱۰ھ صرف خلیفہ آپ کے

حضرت خواجہ عبدالقدوس گنگوہی قدسہ

(۷) حضرت خواجہ عبدالقدوس گنگوہی نعمانی از اولاد امام اعظم البخاریہ کو نے

وفات آبی ۲۲-۲۳ جمادی الثانی ۹۲۵ھ یا ۹۲۳ھ مرزا شریف درگنگوہ بن

خلیفہ آپ کے یہ ہیں۔

شیخ عمر و شیخ عبدالغفور اعظم پوری و شیخ بہرود شیخ عبدالکبیر بالاپیر و شیخ

عبدالبنی و محمد جلال تہانیسری و حضرت شیخ زکریا الدین پیر حضرت ہمایون بادشاہ

(۸) حضرت خواجہ محمد تہانیسری قدسہ وفات شریف روز جمعہ ۲ یا ۲۵ ذی الحجہ

۹۱۰ھ مزار تہانیسہ خلیفہ آپ کے خواجہ نظام الدین بلخی

(۹) حضرت خواجہ نظام الدین بلخی قدسہ وفات شریف، رباہ ۱۰۲۶ھ

یا ۱۰۲۵ھ مزار در بلخ خلیفہ آپ کے یہ ہیں۔

خواجہ ابوسعید گنگوہی و محمد سعید و شیخ حسن دلی محمد ناز لونی و سعید اللہ شمس

و شیخ عبدالکبیر بندگی و شیخ اللہ داد و شیخ دوست محمد و عبدالفتح و عبدالرحمن کشمیری

و سعید قاسم و حاجی عبدالحق و قاضی سالم و شیخ صادق و شیخ جان اللہ و عبدالحق و شیخ

اسماعیل۔

(۱۰) حضرت خواجہ ابوسعید حبشی صابری نعمانی نو شیر والی از اولاد امام اعظم رحم

وفات شریف یکم یا ۲ ربیع الثانی ۱۰۵۹ھ مزار گنگوہ شریف خلیفہ آپ کے۔

شیخ محمد صادق و شیخ محمد اللہ و شیخ حبیب اللہ و شیخ خواجہ پانی پتی و شیخ

ابراہیم سہارنپوری و شیخ محمد ابراہیم رامپوری اور حضرت شیخ محمد رام پوری نے خلیفہ

شیخ محمد دہلوی اور اوس کے خلیفہ شاہ نصیر کو کہ ذکر اللہ اور اوس کے خلیفہ شاہ

سادات اور ان کے خلیفہ سید صابر علی عرف میان صاحب شیش دہلوی اور انحر

خلیفہ پیر جی سید عبدالمد دہلوی سلمہ اللہ تعالیٰ

(۱۱) حضرت شیخ محمد صادق قدسہ وفات شریف ۱۸ ماہ محرم ۱۰۵۵ مزار درگنگوہ

خلیفہ آپ کے شیخ داؤد و شیخ عبدالحق و شیخ محمد گنگوہی و شیخ زبیر ہیم و شیخ محمد علی

و شیخ یوسف و میان عبد الجلیل و شاہ جمال و شیخ مبارک

(۱۲) حضرت خواجہ محمد داؤد بن خواجہ محمد صادق قدسہ وفات ۵ رمضان ۱۰۹۵ م

مزار گنگوہ شریف خلیفہ آپ کے شاہ ابوالمعانی و شیخ سونداد سید غریب شاہ

کر الوئی و شیخ عبدالقادر و شیخ بلاتی

(۱۳) حضرت خواجہ ابوالمعانی قدسہ وفات ۱۷ ربیع الاول ۱۱۰۵ م

خلیفہ آپ کے حضرت سید شاہ میران بیگ۔

(۱۴) حضرت سید میران بیگ قدس اللہ سرہ ۱۰۰۰ م مزار مبارک سید عبدالرحمن

وفات شریف ۱۰ رمضان ۱۱۰۵ م قصبہ کھڑم خلفا آپ کے یہ ہیں

سید محمد سالم و شاہ محمد باقر و شاہ امام الدین و شاہ نظام الدین و شاہ محمد

و شاہ غابد و سید عبدالمومن و شاہ نعمت اللہ و شاہ نورنگ و پیر شاہ

جیون و شیخ امان اللہ و خواجہ مظفر و نواب روشن الدولہ و نواب بہکاری خان

و ظفر خان و میان اللہ بندہ و سید محمد مقیم و سید تقی گروہزی و سید علام اللہ

و میان محمد شاہ و محمد مراد و سید علام محمد کھایم اللہ و شاہ بہاول و حاجی

میان کریم علی و شیخ محمد و شیخ محمد حیات و شاہ عبدالرحمن و شاہ عنایت و میان

موسے خان و مولوی غلام حسین و شیخ محمد ثانی و محمد افضل میان محمد اعظم

چچو و محمد طاہر و میان محمد افضل خان و شیخ محمد شیر و جعفر علیجان و میان اللہ

و سید علیم اللہ

(۱۳) حضرت خواجہ محمد سالم وفات شریف ۳ روز پنجشنبہ ۱۲۳۴ھ مزار روپڑ
خلیفہ آپ کے سید محمد اعظم روپڑی۔

(۱۲) حضرت سید محمد اعظم حسنی قدسہ وفات ۱۹ ربیع الاول ۱۲۳۴ھ مزار
روپڑ میں ہے خلیفہ آپ کے حافظ موسیٰ مانگ پوری۔

(۱۵) حضرت حافظ موسیٰ حسینی صابری قدسہ وفات روز شنبہ ۱۶ ربیع
۱۲۳۴ھ مانگ پوری خلیفہ آپ کے یہ ہیں۔

پیر شاہ صاحب سجادہ و حضرت غلام معین الدین المعروف بہ شاہ خاموش حافظ
حسن عرف حافظ بائیکے و میرا نیکے و خواجہ عبدالعزیز و مولوی امانت علی
و خواجہ محمد بخش سہاگہ والے و محمد شاہ کمر مزار کا گناہ مارکنہ متصل ہے آپ کے

(۱۶) حضرت سید غلام معین الدین شاہ خاموش قدس الدہ سہ ماہ وفات ۲۸ یا ۲۹
ماہ ذیقعدہ ۱۲۳۴ھ مزار حضرت درجید آباد کن خلفاء آپ کے یہ ہیں۔

حضرت سید محمد شاہ ہاشم حسنی صاحب سجادہ و بلال شاہ و برہنہ شاہ و مان الد
بلا تے شاہ

خلفاء
خاکیا سے فقیر مرزا احمد اختر مولف کتاب ہذا۔ تصد کرانہ میں موجود ہے بجائی

مرزا محمد شاہ و مرزا محمود شاہ پسران راقم الحروف نے
وجہ ارادت خاندان عالیہ صابریہ سے اس احقر العباد کی اسطرح پیر کر سہ ماہ

والدہ ماجدہ بعارضہ درد و مفاصل و درد اعصاب کئی ماہ سے مبتلا تھیں ہر چند
کوشش کی مگر فائدہ نہوا آخر بصلاح اطباء نے کرانہ مثل حکیم امام الدین واسطے تبدیل

آب و ہوا کے معبر خوردار مرزا محمد شاہ انگو دہلی میں لایا بعد قیام ایک ماہ کے
اتفاق جانے دگاہ حضرت خواجہ قطب الدین کا ہوا جس روز وہاں پہونچ کر شرف زیارت

ہوا دوسرے شب کو کہ شب جمعہ تھی بجالت خواب دیکھا کہ ایک مکان میں چند درویش

جمع ہیں اور ان میں ایک شخص بستہ قد کو تہ دست و آنکھوں میں سسختی و
لباس صابری ایک کنگھی بیٹھے ہیں شاید آنکھیں چند ہی سے ہی تہیں جینے
ایک قصہ میر سے دریافت کیا کہ یہ بیان صاحب کون ہیں اوس نے کہا کہ یہ میان
جشاہ ہیں پس میں نے آگے بڑھ کر اونکو سلام کیا اور مصافحہ کر کے پتہ اُن
درویش نے میرا حال استفسار کیا میں نے کیفیت اپنی عرض کی اور سب سے
کنان ہو کر کچھ واسطے پڑھنے کے فرمایا اور ارشاد کیا خالی نرہا کر کچھ غفلت ہی
کیا کر لیں جب میں خواب سے بیدار ہوا تو طبیعت پر نہایت سرد تھا اور کچھ چہ تپایا
تہا وہ یاد تھا غرض صبح جب زیارت مزار برانوار حضرت خواجہ صاحب سے
مشرف ہو کر مکان پر آیا تو قریب دروازہ قیام گاہ کے ایک شخص ملا اوس نے
ایک کتاب کہنے نام تمام بوسیدہ مچھی اور کہا کہ اگر یہ کتاب آپ کے کام کی ہو تو اسے
رکھنے میں ناخاندہ ہوں مدت سے یہ کتاب گھر میں رکھی تھی بے ادبی ہو
ہے اور بچوں نے اکثر اوراق ہی اسکے ضائع کر دی ہیں اُس کتاب کو لیکر بھاگنا
آیا اوسے کہہ لکھ جو دیکھا تو اول تو کچھ طومار وغیرہ تھے بعد میں تراکیب کا
واشغال سرالکھانہ ان فقرا کے تخریر تھے پس یہ دیکھ کر میں نہایت خوش ہوا
صاحب کتاب کو ہر چند تالاش کیا کہ اگر اسکے پاس اور کوئی کتاب ہو تو سب
طرح پر ممکن ہو حاصل کروں مگر بہر شان اوس کا نہ ملا دوسری کیفیت یہ ہوئی
کہ قریب دس بجے دن کے میرا برادر زادہ آیا اور مقدمہ حضرت مولانا فخر الدین قدس سرہ
اسرارم کا میرے ہنڈر کیا میں نے جو وہ دیکھا تو بہت خوش ہوا جب والدہ کو
ملاحظہ کرایا تو ادبوں نے آبدیدہ ہو کر فرمایا کہ یہ وہ مرقعہ ہے کہ تیری جد بزرگوار حضرت
ابو ظفر کے پاس رکھتا تھا اب تو مجھ کو یقین ہوا کہ یہ نصرت اوس بزرگ کا ہے کہ جن
تجھے شبکو بجاالت خواب تعلیم فرمایا تھا اور یہ ہی فکر ہوا کہ وہ کار کونسا سوگا کہ

جسکے واسطے اوس نادوی دین رہنمائے صدق و یقین سے ہدایت کی ہے
 کیونکہ تو تو ایک مصیبت کا مالک خانان آوارہ و شت گرد صحرانوز و بے سرو سامان
 آدمی ہے شغل بیکاری اور عیال داری سے فرصت نہیں ساتھ اس کے یہ خیال
 کہ اوس پیشوا کو کہاں پاؤں جو قدم اور سکے اپنی آنکھوں سے لگاؤں اسی نیکو
 طبیعت ایسی متوحش ہوئی کہ درہنگہ ہو پناہ دیا پندرہ فقیر اہل اسلام و اہل سنوڑ سے
 ملائی ہوئی کہ وہ اپنے خاندان کے یہی کیفیت سے بے پرہ تھے نہایت
 افسوس ہوا اور یہ خیال آیا کہ ایک سالہ ایسا تحریر ہو کہ جسکے دیکھنے سے
 پہولے بہالے درویشوں کو اپنا سلسلہ تو معلوم ہو جائے اور وہ لوگ عار
 خیر سے یاد کرتے رہیں پس نظر بندہ اگر سکے کہ پھر لکھا شروع کیا مگر چونکہ اوس اصل
 حق کا تو کلو گیر تھا وہاں ہی طبیعت نہ جی باوجودیکہ وہاں چندے قیام کرتے ہیں
 فوائد دینوی ہوتا اور سکو معیوس سبب جہاں کیسے سانسے ہاتھ پھیلا نا فقیری کو دھبا
 اور ہنر گونے نام کو بڑے لگانا ہے کیونکہ تمام عمر میں کہی کسی سے ملتے ہی نہوا اور
 ضعیفی میں توکل چھوڑنا بہتر نہیں غرضکہ پہر وہی آیا یہاں ہی طبیعت کی وہی صورت
 رہی باوجودیکہ اخراہ رمضان تھا اور برادر عزیز کی نواسی کی شادی ہی ناو سکی شرا
 ہی نہ کی غرض قصہ کیرا میں مکان مسکو نہ آیا یہاں آتے ہی فکر قوت لایموت
 درپیش ہوئی اور فرخو خان متقاضی ہوئی اور ہی طبیعت گھبرائی قدرت خدا سے
 بعد عصر بندہ یوم کے قصہ چہرولی میں واسطے علاج ایک مجذوم کے طلب ہوا
 وہاں پہر نیکو ادسکا علاج مشغوع کیا عرضہ ایک ماہ میں اور سکو اتفاقاً قہر اور تہویرت
 روح پاک اوس نادوی طریقت سے یہ کیفیت ہوئی کہ جس مریض پر ہاتھ ڈالا
 اور چار روز میں وہ شفا یاب ہوا عرضہ دو ماہ میں استدر آمدنی ہوئی کہ قرض ہی دا
 ہوا اور خراجات خانگی کی طرف سے اطمینان ہوا ایک روز بر خوردار مرزا محمد شاہ کہ

کہ میرے ہمراہ تھا ایسا بیمار ہوا کہ اسے لیکر مجبور مکان پر آنا پڑا وہ تو بعد دو روز کے
 اچھا ہوا مگر یہ کیفیت ہوئی کہ جسم اسفل کے تمام اعصاب خشک ہو گئے اور خار
 عاری ہوا اور وہ مسودہ کہ جو بمقام درہنگہ بچا تھا اسکی تکمیل میں مشغول ہوا
 بعد اختتام اس رسالہ کے میرے امراض میں کمی ہوئی اور واسطے طبع اس رسالہ
 پر پہلے آیا ایک روز واسطے زیارت حضرت پیر علی سعید عبد اللہ صاحب خلعت
 سعید صابر علی دہلوی کے حاضر ہوا اور اس کتاب کا ملاحظہ کر لیا اور سوقت نزا
 قائم الملک چشتی صابری ہی موجود تھے حالات مذکورہ بالا میں عرض کی کہ سننے
 حلیہ شریف اور اسم مبارک کے زبان فیض تریحان سے ارشاد فرمایا کہ یہ
 حلیہ شریف تو حضرت شاہ خاموش کا ہے اور چپ شاہ اور شاہ خاموش
 ایک ہی بات ہے اور حقیقت میں وہ واصل حق گذرے ہیں اور یہ تصرف ہی
 اونہیں کا ہے پس پرستی ہی نہایت خوش ہوا اور شکر بدرگاہ قاضی انجام
 بجایا لیا کہ آج یہ عقدہ لاد حل ہوا اور اسی شبکہ یہ شجرہ صابری تیار کر کے
 شامل کتاب بنایا اب آرزو ہے کہ اللہ تعالیٰ ایسا سبب پیدا کرے
 کہ یہ حقیر برقصیر زیارت مزار گہر بارادین ماہر اللہ الصمد واقف اعزاز علم ملید و لم
 کاشف اعجاز نلم کن کہ گفوا احدنا چ منا چ حقیقت و معرفت صاعد مصاعد
 صمدیت سے مشرف ہو آمین ثم آمین ؟

ابیات

عاصیان را یہ فائدہ عذاب ہے
 ہمدستیان ملائک یافتہم ہے
 کے بہ اندو اصلائش راجدا
 یاد نیکان یا و ان سبحان بود

ذکر نیکوزندگان وارد لوثاب
 چون بیکوزندگان درسا ختم
 ہرگز باشد محبت با خدا
 ذکر ایشان ذکر آن در زمان بود

امد کریم کا شکر اور احسان ہے کہ اوسکی عنایت سے یہ تذکرہ سلاسل خرد و عبادت
کے ساتھ حسب مدعا اختتام کو پہنچا ہے لہذا سحر ہر آن چیز کہ خاطر میخواست
آخر آمد زلیس پر وہ تقدیر پدید

اب میں یہ چاہتا ہوں کہ جو مکتوبات حضرت قبلہ و کعبہ ایمان دین و واقفا سرار
حق الیقین خواجہ معین الدین جن سبھی قدس سرہ کے کہ جو اس یقیر کو اس
سیاحی اور چہان گردی میں بڑی کوشش بلخ سے دستیا ہوئے
تھے اور ان کو منظر رفاہ عام و بہدایت مالا کلام تیمنا و تبرکاً درج رسالہ ہذا
کرتا ہوں اور امید طالبان حق سے یہ رکھنا ہوں کہ جب اسکے مطالعہ سے
مسرور الوقت ہوں تو اس عاجز نا کارہ جہان کو یہی دعا خیر سے محروم نہ رہوں
والسلام علی من اتبع الهدی

لہذا نام ان مکتوبات کا اسرار الواصلین لکھ کر سفت

اسرار پر منقسم کیا

بسم اللہ الرحمن الرحیم

دو بستین بنا

اسرار اول مکتوبات اول

عجب ولی دوست تلبی بر اوم خواجہ قطب الدین دہلوی اسعدک اللہ تعالیٰ فی الدارین
از جانب بندہ سکین معین الدین بعد سلام مسنون الاسلام واضح و واضح و واضح و واضح و واضح و واضح
اسرار الہی کہ میں لایم باید کہ طالبان حق و مریدان باصدق را تعلیم کنند کہ در غلطی افشند
ایضاً یہ ہر کہ خدای را شناخت ہرگز اور اجابت سوال و خواہش و آرزو نہا شد ہر کہ
شناخت سخن ایشان فہم نکند اسے ترک ہوا کن آنکہ ترک ہوا کہ در مقصود رسید
تو لہ تعالیٰ و بخنی انفس عن الہوی فان الحبتہ ہے الما و سے ازانکہ ہر کہ دل
خیریش اگر داند بکثرت شہوات اور کفن لعنت چہند و در زمین نہ است و فن کنند

و سر که نفس را بمراند بباستان از شهوت در کفن محبتش به پیچید و در زمین سلامت
 دفن کنند - روزی سلطان لوارفین خواجہ بایزید فرمود کہ شبے حق را در خواب
 دیدم مرا گفت کہ اسے بایزید چه میخوابی گفتم میخوابم کہ تو میخوابی این خطاب خوش رسید
 کہ من ترا میخوابم چنانکہ تو مرا میبیت هر کہ گردن بند رضا او را به مزاح حق نگاه بان باشد
 پس اگر خواهی کہ مابیت تصوف را عارف باشی در آسایش بر خود به بند بعد از ان
 بزائوسے محبت بنشین چون اینکار کرده باشی عالم تصوف باشی طالب حق را باید
 کہ بجان و دل دکار و عمل آوری کہ انشا الله تعالی نجات از شر نفس شیطان یاب
 و مراد هر دو جهان حاصل کنی روزی شیخ من فرمود اسے معین الدین والی کہ صاب
 حضور کمیت باید دانست کہ صاحب حضور آمنت کہ در همه وقت در مقام عبودیت باشد
 فایده از قضا و قدر برود رسیدن از حق داند و بیند راضی باشد بلکه محبت
 پذیرد مراد از همه عبادت ما همین خداوند است هر که امیسر شود او شاه جهان است بلکه
 شاه جهان محتاج انانست روزی شیخ من با خطاب نموده فرمود کہ بعضی درویشان
 میگویند کہ چون طالب کمالیت رسد اضطراب لے ازوے میرود این سخن غلط است
 دیگر آنکہ میگویند عبادت بر میخورد این هم غلط است چرکہ حضرت رسول مقبول علیہ السلام
 همیشه در بندگی و عبادت و عبودیت سر بر آستانه قبلہ تحقیقی برنذاشته است
 با وجود کمال بندگی ما عبد ذاک حق عبادتک بر زبان جاری داشته و از سر نیاز
 گفته اشهد ان اللہ الاہد و اشہد ان محمد اعبدہ و رسولہ پس تعیین دان چون
 عارف کمالیت رسد در آنوقت کمال ریاضت نماز است با صدق محبت دل کہ در آن
 حضور می آگاہی بیشتر حاصل میشود بلکه معراج احض الخالص در وقت نماز میباشد
 چون کسیکے این سخن معلوم کند و صدق آرد کمال عطش او را روی دید کہ چند پیالہ
 آتش بیابے نوشد تشنه تر گردد از پراسے آنکہ جمال نامتناہی نہایت نداند و سکون

بے سکونی و آرام او بے آرامی باشد تا وقت یوم اللقاء زیادہ و اسلام

اسرار دوم مکتوب دوم بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

طالب شوق و رومند درویش جفاکش مستمند و اشتیاق لقاے حق آرزو مند
برادرم خواجہ قطب الدین دہلوی اسدک اسد تعالیٰ فی الدارین ۔
بعد سلام سنت نبوی خیر الانام الرام آنکہ روزے بخدمت خواجہ عثمان ہارونی
خواجہ نجم الدین ضغرا و خواجہ محمد ترک و این خاکسار حاضر بودیم کہ شخصی آمد
و پرسیدن گرفت کہ یا شیخ چگونه مفہوم شود کہ قرب الہی بر دے حاصل شدہ
است خواجہ فرمود کہ از توفیق نیک علی پس یقین دان ہرگز از توفیق نیک علی پس
در قرب بروی کشادند و چشم پر آب کردہ فرمود کہ شخصی کینزک داشت جسا
وقت بود نیم شب بیدار گشت و برخواست و وضو کرد و رکعت نماز ادا کرد و شکر
حق بجا آورد و دست بناجات بر آورد و گفت یا پروردگار من قرب ترا حاصل کردم
مرا از خود دور مدار خواجہ کینزک ماجراے آن مشیند و گفت کہ ای کینزک بچہ معلوم
کردی کہ قرب او حاصل کردی کینزک جواب داد کہ اے خواجہ ازین دالم کہ نیم شب مرا بیدار
کردہ توفیق طاعت و او ازین دالم کہ قرب حاصل کردام خواجہ گفت ای کینزک برو
ترا برائے خدا آزاد کردم پس انسان را باید کہ شب و روز در طاعت حق نماید تا نام او
در جبریدہ نیکو کاران ثبت کنند و از بند قیفس شیطان خلاصی یابد و السلام
اسرار سوم مکتوب سوم بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
واقف اسرار اللہ صمد پیر انوار المیلد و الم یولید برادرم خواجہ قطب الدین دہلوی طالب اللہ

از جانب فقیر تقصیر معین الدین سجری بعد سلام با حجت الایام و پیام موانست
 انضمام مقصود آنکه تا ملاحتیر از صحت ظاهری هم مشکورست و صحت درسی این
 رب نشانی نصیب شاگردان و برادریم شیخ من عثمان بارونی فرمود که سخن رموزات
 عشق بهر کس گفتن سزاوار نباشد مگر با اهل معرفت خواجہ شیخ سعدی لنگوی عرض نمود
 که اهل معرفت را بجهت توان شناخت خدمت خواجہ فرمود که نشان اهل معرفت ترک
 هر کجا ترک باشد یعنی دان که او اهل معرفتست و معرفت خدا تعالی دارد هر که را ترک
 نباشد آنکس را معرفت نصیب نباشد پس باجزوم دان که معرفت خدای تعالی
 کلمه شهادت و نفی و اثبات معرفت حق سبحانه تعالیست و مال و جاه بخت
 بزرگ اند و بسیار کس را ز راه برده اند و می برزند و معبود و نظایق گشته اند بیشتر
 خلق مال و جاه پرستند پس هر که حساب مال و جاه از دل دور کند نفی تمام کرده باشد
 و هر که معرفت حق سبحانه تعالی حاصل کند اثبات تمام کرده باشد اینست گفتن
 لا اله الا الله هر که دارد معرفت خدای ندارد تا که کلمه شهادت گفته باشد زیاده و اسلام

اسرار چہارم مکتوب چہارم بسم الله الرحمن الرحيم

حقایق و معارف آگاہ عاشق رب العالمین برادریم خواجہ قطب الدین بدانند که
 حائل ترین در مردمان فقیر است که با اختیار درویشی و نامرادی اختیار کرده اند زیرا که
 در هر مرادی نامرادی هست و در هر نامرادی مرادی هست بخلاف اهل غفلت که
 ایشان غلط فہمیدہ و صحت از حمت و دولت اصمت دانستند پس دانان باشند
 کہ مراد دنیا را ترک مید و نامرادی و فقر اختیار کنند و مراد خود گذرشته بل نامرادی بسیار
 مصرع نامرادی تا نگردی با مرادی کی روی پس مراد باید کہ وابستگی با حق دارد

که همیشه بود و همیشه باشد اگر حق تقاسم دیده نخشد در راه ازوات جز وجه باقی
 نماند و در هر دو جهان بر هر چه نظر کند و حقیقت هم او شود پندار و دیده بدست آرد
 که هر ذره خاک جامعیت جهان نما اگر در نگری زیاده بجز شوق مواصلاست
 صورتی چه نویسد قطه

اسرار پنجم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ زبده الواصلین عاشق رب العالمین بر او دم خواجه قطب این
 دایمی در حمایت معبود حقیقی بوده شاد و کام باشند در روزی این دعا گویند خدمت
 خواجه عثمان فاروقی حاضر بود که شخصی آمد و عرض داشت کرد که یا شیخ الکتاب علوم
 مؤردم و زهد بسیار کردم بمقصود ز سیدم شیخ فرمود که ترا بهین یک جز عمل مؤردن
 بسنده است که عالم گردد و زاندم شود چنانکه رسول قبول خدا و اله علیه وسلم
 فرموده است که ترک الدینا رس کل عبادة و حب الدینا رس کل خطیة اگر با این شیخ
 عمل نماید ترا بعلم دیگر حاجت نباشد یعنی العلم نکتة مگر گفتن آسان است و در کار نیز
 دشوار پس تعین دان و بجز این مدان تا که ترک حاصل نشود محبت بکمال نباشد
 محبت وقتی حاصل شود که حق بر وی هدایت کند بی هدایت حق هرگز بمقصود نرسد
 من یهدی الله فهو للمتهدین انسان را باید که از برای عند الله وقت شریف اصفای نکند
 و غنیمت داند و در فقر و فاقه و نعم بسیار برد و با عجز و زاری پیش آید از سرز محال گناه بزدار
 و در حال تبصر و عجز پیش آید هر کس بر بندگی و عبادت خود بهتر کارهین عجز و نیازست
 بعد همدین محل حکایتی آغاز کرد و فرمود که حاتم اسم رحمة الله علیه از شاگردان و مریدان
 خواجه شفیق بلخی بود روزی شیخ فرمود که چند مدت هست که در خدمت صحبت
 من باشی و سخن من شنیدی حاتم گفت سی سال است گفت دیدمت چه حاصل کرده

و چه فائده گرفته گفت بهشت فائده حاصل کرده ام شقیق گفت انالله وانا الیه
 راجعون ای حاتم من جمله عمر در کار تو صرف کردم ترا پیش ازین بهشت فائده حاصل شد
 گفت یا شیخ اگر راست پرسی بیش ازین نمیخواهم و مرا از علم همین بس است دیگر ظلمی
 نجات دو جهانی من و دین بهشت فائده است شقیق گفت ای حاتم بیار و مرا بگو که آن
 بهشت فائده خود جدیت تا بشنوم گفت ای استاد فائده اول آنست که درین خلق
 جهان نگاه کردم دیدم که هر کس محبوبی و معشوقی اختیار کرده اند آن محبوبان
 و معشوقان بعضی تا برض موت با او باشند و بعضی تا بموت و بعضی تا بلب گور
 پس همه از ایشان باز گردند پس مکه بایشان بگو بریزند دمو نفس وی نبودند
 بس من اندیشه کردم و با خود گفتم که محبوب آن نیکست که با محب در گور رود و نفس
 وی در جوارح او باشد و در صحنه قیامت کنانزل طے کنانذ بس بیدم آن محبوب که این صفت
 دارد اعمال صالحه است پس آنرا محبوب خود گرفتم و حجت خود ساختم تا بمن در گور آید و مو
 جسیخ گور من بود در منازل من بود هرگز از من برگرد و شقیق گفت حسنت
 یا حاتم نیکو گفستی فائده دوم آنست که درین خلق نگاه کردم دیدم که همه بیرو هوا
 گشته اند بهر راه نفس میفرماید پس دین آیت اندیشه کردم و اما من خاتم
 مقام رب و نهی نفس عن الهوی فان یخفته هی الماوی یقین دانستم که قرآن حق
 و صدق پس بخلاف نفس بیرون آدم و مجاهده که بستم و در ادبوت مجاهده نهادم و
 یک آرزوی او بر نیاردم و در طاعت خدای تعالی آرام گرفتم شقیق گفت بارک الله
 نیکو کردی نیکو گفستی فائده سوم بیار گفت ای استاد درین خلق نگاه کردم دیدم که هر کس
 سے در سخی دین دنیا برده اند و ازین حکام دنیاوی چیزی حاصل کرده اند و بران
 خرم و شادان میشوند پس آیت نگاه کردم ما عندکم نینفد و ما عند الله باق
 پس محصول دین اندوخته بودم در راه خدای تعالی صرف کردم و مدد ایشان آید

و خود را بنجد اسیر دم تا در حضرت خدا نے باقی باشد و تو نیز از او بند قراره آخرت من باشد
 شقیق گفت بارک اللہ یا حاتم نیکو کردی فائدہ چہام بگو گھنت ای شیخ درین خلق
 نگاہ کردم تو قوسے را دیدم کہ پنداشتہ اند کہ شرف آدمی و عزت و بزرگواری بکثرت
 اقوام است لاجرم باین افتخار کردند و سہامات مؤوند و قومی پنداشتند کہ بکثرت اموال و
 اولاد است و بدان افتخار کردند پس من وین آیت نگاہ کردم کہ ان اگر کم عند اللہ اتقائم
 دانستم کہ حق و صدق اینست و آن پنداشتہا جملہ خطاست پس تقوی اختیار کردم
 کہ تا در حضرت خدای عزوجل از جملہ کریبان باستم شقیق گفت احسنت یا حاتم زیبا
 گفتی فائدہ پنجم بیا گفت درین خلق نگاہ کردم قوسے بدیکہ ان نکوشش میکردند چون بدیکہ
 ہمہ از حسد بود کہ یکدیگر سے می برند بسبب مال و جاہ و علم پس من وین آیت تامل کر
 کہ سخن کسنا بینہم معیشتم فی الحیوۃ الدنیا - کہ این قسمت در ازل رفته است و کس
 درین اختیار نیست و ہر کسی حسد بزورم و بقسمت خدای تعالی رضی شدم و باہر کہ درین
 جہان بود صلح کردم شقیق گفت نیکو کردی فائدہ ششم بیار و بگو گفت ای شیخ درین
 جہان نگاہ کردم کہ قومی یکدیگر را دشمن دارند و ہر کسے بسبب چیز غرض دارد با یکدیگر
 پس من آیت تامل کردم کہ ان الشیطان لکم عدو مبین و دانستم کہ قرآن گفتہ
 خدای تعالی سخن در استیت جز شیطان و اتباع او را دشمن نمی باید داشت
 پس شیطان را دشمن دانستم و فرمان او نبردم و نہ پرستیدم بلکہ فرمان خدای تعالی
 عزوجل بردم اورا پرستیدم و بندگی او کردم راست و مستقیم پیوست چنانچہ حق سبحا
 و تعالی در قرآن فرماید الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انہ لکم
 عدو مبین وان اعبدو فی ہذا صراط مستقیم شقیق گفت احسنت نیکو کردی
 و نیکو گفتی فائدہ ہفتم بیار تا چہیت گفت ای استاد درین خلق جہان نگاہ
 کردم و دیدم کہ ہر کسے در طلب قوت و معاشن خود کوششہاے بلیغ مینمودند

تا بدین سبب در حرام و شمشیر می افتند و خود را ذلیل میدانند پس درین آیت
 تامل کردم که و ما من ذابتر فی الارض الا علی العذرزتها - پس بدستم که فرمان حق حق
 و من یکے از دایهائے ام پس نجواست خدای تعالی مشغول شدم و دانستم
 که درزی من برساند زیرا که ضامن شده است خواجہ شقیق گفت نیکو کردی فائدہ ششم
 بیار گفت اینجا چه درین خلق جهان نگاه کردم دیدم هر کسی اعتماد کسی و چیزی کرده اند یکے
 اعتماد بزر و سیم کرده اند و دیگرے ملک و املاک پس درین آیت تامل کردم و من توکل علی
 العذر حسبہ پس توکل بر خدا کردم و حسبی العذر و نعم الوکیل خواجہ شقیق گفت یا حاتم
 و فقاک الله تعالی من در تورت و انجیل و زبور و فرقان نگاه کردم این چهار کتاب
 این فوائد بشتگانی باز میگردد هر که بر این فواید پشت گاسنے کار کند برین چهار
 کتاب کار کرده باشد ازین حکایت ترا معلوم باشد که ترا بعلم حاجت نیست زیادہ والسلام

اسرار ششم مکتوب ششم

بسم الله الرحمن الرحيم محزون اسرار یزدانی معدن فیوضات سبحانی برادرم خواجہ
 قطب الدین دہلوی حفظہ الله تعالی و سلم روزے شیخ من در معنی کلمہ نفی و اثبات
 بہ خوشتر فرمود کہ نفی ناویدن خود و اثبات دیدن خدا نیست جل و علی چرا کہ ہرگز
 خود بین خدای بین نباشد پس نفی کنندہ نفی می باید بود چون نفی نہ از نفی کردن چہ سود
 و اگر می پندارد کہ ہستی ہستی خدای را بدانکہ کلمہ شہادت و نماز روزہ صورتے
 و حقیقتی دارند اگر از حقایق ایشان سخن بمانند بصورت قناعت عبرت کند چہ
 عظیم باشد کہ بحقایق این نزد باز فرمود کہ خدایتعالی ہمیشہ بود و ہمیشہ باشد سا
 در بدایت نامی نبود چون بنیای حق شد ہر چہ دید از و دید ہر چہ شنید از و شنید
 و خود را فراموش کرد و اصل گشت و زندہ ابدی شد زیادہ والسلام

اسرار ہفتہ مکتوب ہفتہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم عارف معارف حق آگاہ عاشق اللہ برادر خواجه طیب الدین
 اوشی زاد اللہ فخرہ از جانب دعا گو بعد سلام مولانا نظام مکتوب راستے سے مقرر
 پیرائے باد عزیرین باید کہ میدان خود را تعلیم نایید کہ فقیر در شد و کامل کہ است
 و نشان آن چیست و صفت و سے چه باشد کہ شاخ طریقت قدس اللہ سرہم
 فرمودہ اند الفیقر لا یستجالی کل شیء معنی آنست کہ فقیر کسی را گویند کہ ہمہ بایستہا فر
 او دور شدہ باشد و جز وجہ باقی او مطلوب نماندہ باشد چونکہ جمیع کائنات مرآت
 و منظر وجہ باقی اند محتاج و محب ہمہ باشند و از ہمہ موجودات مقصود میند **بخط اکابر**
 در شرح این قول چنین بیان کردہ اند کہ فقیر کامل کسی را گویند کہ بایست او غیر از حق از بل
 دور شدہ باشد و اورا غیر از حق سبحانہ تعالیٰ ہم مقصود و مطلوبے نماندہ باشد
 و چون اسوائے از دل بیرون رفت مطلوب حاصل گشت پس طالب را باید کہ
 ہمیشہ دطلب مقصود بود مگر مقصود چه باشد باید دانست کہ مقصود ہمین درد و سوز است
 بہر چنین درد و سوز باید خواہ حقیقی خواہ مجازی درینجا مراد از سوز مجازی ابتداء شریعت
 است نہ لہو و لعب و التام : **مستام شد**

رہبانے

من عمرتہ کرد بازی بازی صد گونه گنہ کرد بازی بازی
 ہم موی سفید کرد آسان آسان ہم نام سیاہ کرد بازی بازی

رباعی

امروز کہ روز عمر برجاست می باید کرد کا خود را :
 فردا چو اجل عثمان بگبیرد عذرین و تو کجای نیرد

مناجات بدرگاہ قاضی الحاجات

ای گم نامزار ہما سوئے خودم را ہے نما
 و اذ اہل بیت مجتبیٰ سو خودم را ہے نما
 با صحبت اصحاب دین سو خودم را ہے نما
 بی عزت و خوارم بسوئے خودم را ہے نما
 چون از کرم بنواختی سوئے خودم را ہے نما
 از مردن خود بخیر سوئے خودم را ہے نما
 بی طاقت دین ناتوان سو خودم را ہے نما
 ای رہنمائی رہبرم سوئے خودم را ہے نما
 ای تاملکن ہرہ مرا سوئی خودم را ہے نما
 این دعویٰ زار و دامن سوئے خودم را ہے نما
 روزی بدای نین وطن سوئے خودم را ہے نما
 از غایت فضل و کرم سوئے خودم را ہے نما
 گر نید بر من مردوزن سوئے خودم را ہے نما
 ای مالک ہر دوسرا سوئے خودم را ہے نما
 ای خلق ہر دو جهان سوئے خودم را ہے نما
 آن دم بسوئے ما بین سوئے خودم را ہے نما
 چون گفتہ لاقضوا سوئے خودم را ہے نما

ای خالق ارض و سما را مائی وہ زسا
 یارب بحق مصطفیٰ باچار یار باصہفا
 با سر مست اہل یقین با جمع تبع التابعدین
 جسم و گنہ دارم بسے و زکرہ بیزارم بسے
 از نظ فہمید ساختی با جان ما برد آستی
 سر جو ای خواب خورد همچون سگانم در بدر
 در پیش فتنہ کاروان بس ماندہ ام چون بس
 از خون توان بخورم زمان شیطان کرم
 شیطان کند گمہ مرا چون رہ شود کو تہ مرا
 رسوا ام بسجد مکن ما را جدا از خود مکن
 رفتہ بہار عمر من آمد خزان جبر سال من
 تم گشتہ است این قائم صبح سفیدی ز ظلم
 چون جان رو دیر و ن تن تنہا شود تن کفن
 آہد ملک حق من از سما پرسد ز دین مصطفیٰ
 جویان کنی آن دم زبان تا زد و آید در بیان
 جعد سزیم زیز زمین کس دہانجا ہم نشین
 او احمدی راہ رو نامید چون باز تو

تہجی کے درجہ اول فقیر مولانا سید اللہ خاں

جلد اول	حسن و ماہذات	عمل روزانہ	تسلطنت	مقام مہر س	مجلس	شعبہ فقہ	مجلس	حضرت امیر ترمذی و صاحبزادے
سفر	تعمیرات و تعمیرات	تعمیرات	سال ۱۱۰۰	تعمیرات	تعمیرات	تعمیرات	تعمیرات	مردگان جنت مکان
تعمیرات	۳۰۱۰	اصیبا	سال ۱۱۰۰	تعمیرات	تعمیرات	تعمیرات	تعمیرات	جلال الدین سیاحی شاہ
تعمیرات	۳۰۰۰	تعمیرات	سال ۱۱۰۰	تعمیرات	تعمیرات	تعمیرات	تعمیرات	حضرت سلطان محمد شاہ
تعمیرات	تعمیرات	تعمیرات	سال ۱۱۰۰	تعمیرات	تعمیرات	تعمیرات	تعمیرات	حضرت سلطان امین شاہ
تعمیرات	تعمیرات	تعمیرات	سال ۱۱۰۰	تعمیرات	تعمیرات	تعمیرات	تعمیرات	بیر شاہ شاہ
تعمیرات	تعمیرات	تعمیرات	سال ۱۱۰۰	تعمیرات	تعمیرات	تعمیرات	تعمیرات	حضرت سلطان محمد شاہ
تعمیرات	تعمیرات	تعمیرات	سال ۱۱۰۰	تعمیرات	تعمیرات	تعمیرات	تعمیرات	مردان شاہ

خاتمه الطبع

تمامی حمد و ثنا اوس قادر و الجلال اور ضائع با کمال کو سزا اچھی کہ ایک اشارہ کن سے ہر
 نزار عالم کو پیدا کیا اور پنی تمام مخلوقات میں انسان اضعف البیان کو شرف المخلوقات بتایا اور
 فرقہ خلافت الی جاغل فی الارض خلیفہ اور تاج مہم زرنگار لقا کر مٹائی آدم کا عطا فرمایا۔
 اور تلامی نعت اُس سرور کائنات خلاصہ موجودات باعث تخلیق ممکنات سرور دنیا والا صیفاً
 حضرت محمد مصطفیٰ صلوٰۃ اللہ علیہ و علی آلہ الہدیٰ کی وجہ سے کہ حضرت صمدیت میں بقول حضرت
 مولانا جامی علیہ الرحمہ مع بعد از خدا بزرگ توئی قصہ مختصر آپسے بالا اور بظہر کسی کا مرتبہ علی
 نہیں ہے اقبال بعد دین زمان سعید و آوان حمید برون رب المجدید سراج النور کرمۃ الفقہاء
 معہ اسرار الواصلین یعنی بہشت مکتوبات حضرت خواجہ معین الدین حسن بخری قدس سرہ الباقی
 اختتام کو پونچھا ابتدا اسکی تذکرہ بزرگان دین سے کی گئی اور اب خاتمہ الطبع بنام نامی کتب
 ملاذ الغریب صاحب الفضا انیس الصلی صاحب الجود والاعطایع العینین والسفا محسن طبیب کبیر ابن الکرم
 نواب ابن نواب نواب فیروز حسین خان صاحب بجا اور
 خلف نواب مرزا حسین بخش مرحوم و معذور خلف نواب شیخ الدخان بہادر
 تزک حضرت ابو النضر حلال الدین عالی گویہ شاہ عالم بابوشاہ نور الدین
 کے کہ داماد ہر ایک نواب خیر النسیب صاحبہ کھیا مدرس اوامم القیام امام جلال بہادر
 اور آوازہ ذات جامع الحشاش کا شہر آفاق ہی اور واسطہ قدیم اور تسلسل عظیم اس شہر کا ہے
 کیا گیا زید المدعہ و ضاعف صدرہ نیاز مند احباب خاتمہ الطبع مرزا آواز
 و کیچہ حضرت ابو النضر نواب صاحبہ

اطلاع

چونکہ جامعہ حقوق تالیف و تصنیف اس کتاب کے بلاتلغی طبع جیون پر کا شرف
 محفوظ ہے لہذا کوئی صاحب دون اجازت تصنیف لغزین باسید نفع نقصان
 نہ او بھا وین بگر رسولان یبلغ باشد بوس العبد گروہر حال ملک طبع جیون کا شرف

بیتوفیق الہی ویسویں متنہا ہی

از تصانیف حضرت قاضی ثناء اللہ رحمہ اللہ پانی پتی نسخہ نامہ درلوجہ معنی

رسالہ

۱۳۰۹ھ
در سلسلہ حیات و سیرت

۹۱

بتصحیح و تصحیح دہشت مسام مولوی محمد عبدالاحد بامہ بیع الاول ۱۳۰۹ھ

در مطبع مجتہبی واقع ہلی طبع کر دیا

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلی الله تعالی علی خبی خلقه محمد و آله واصحابه اجمعین
 فضیلت پناه و کمالات دستگاه برخوردار گرامی قدر محمد رسالار جعد الله من الایثار والابرار از فقیر
 محمدر شانه الله بعد از سلام سنت الاسلام و دعای برخوردار و دارین داشتیاق ملاقات مطالعه نماید خط بجهت
 شما که عبارت عربی فصیح نوشته بودند رسید و موجب انشراح خاطر گردید و تفسیر مسئله غنا نوشته بودند آنکه قد
 کثر فی هذا الزمان وجد بسماح الغناء بالمزایم و اهل الوجع یقولون حق لا تشک ان
 مطلق الغناء فعل حرام خصوصاً الغناء الذی بالمزایم فانه حرام قطعاً یکفر جاحده و مستحله
 فاذا ذکر اسم من اسماء الله تعالی عزوجل فی هذا الموضع ینبغ ان یحصل به الکفر کما ذکر
 فی السوادى القدسی ما یحصل ان ذکر اسم من اسماء الله تعالی عند ضرب المزایم کفر
 یعنی بیشتر درین زمانه مردم اند که وجد بشنیدن سماع با مزایم میکنند یعنی دهل و طنبور و غیره میکنند و وجد کنندگان
 حق حق میگویند و تشک نیست که سرود مطلقاً حرام است خصوصاً این سرود که با مزایم باشد حرام قطعاً است لانه
 انکار کننده او کافر میشود و وقتیکه در چنین محل نام خدا ذکر کرده شود و سزاوار آنست که کفر حاصل شود و چنانچه در حدیث
 قدسی ذکر کرده آنکه ذکر کردن نامی از نامهای خدا تعالی نزد نواعتن مزایم بهتر است جواب سوال برخوردار
 در تفسیر اهل اسلام جلدی نباید کرد خصوصاً در چنین مقام که این طعن منجر میشود بر اکابر دین رزقنا الله تعالی مجتهدین
 اتباعهم حقه شاه العالمین شیخ عبدالقدوس گنگوهری قدس الله سره الغریز با وجود کمال علم ظاهر و هفت نشان
 در علم باطن در سماع غنا با مزایم افراط میباشد تشدید گرضاً خواهد که پرده کس رود و میشل اندر طنبور با کمال برده

ورضا خواهد که پوشیده یکس که کم زنده و عیب حیوان نفس به سخن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 من دعا رجلا بالكفر او قال عدوا لله وليس كذلك الا اعد علیه متفق علیه
 در صحیح بخاری و صحیح مسلم از ابی ذر رضی الله تعالی عنه مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر کسی
 دیگری را نسبت بکفر کند یا عدو الله گوید و او چنین نباشد مگر آنکه آن قول برگزیده رجوع کند و رجوع الفتاوی گفته
 یبغض للعالم اذا رفع اليه ان لا یبادر بتکفیر اهل الاسلام و مع انه یقضه باسلامه تحت
 ظلال السیوف من الملتقط یعنی لائق ست مر عالم را آنکه اگر برده شود پیش او ذکر کسی از مسلمین که در آن احتمال
 کفر باشد در کافر گفتن او جلدی نکند و با وجود آنکه حکم کرده میشود به اسلام کسی که در سایه شمشیر اسلام آورده باشد و قال
 فی فصول العمادی ذاکانت فی مسئلة وجوب کفر وجه واحد الذی ینعم التکفیر فعلی المقتدر ان
 یبیل الی الوجه ینعم التکفیر حسن الظن بالمسلم و فصول عمادی گفته وقتیکه باشد در سلسله چند وجه کافر گفتن یک
 وجه باشد که از کافر گفتن مانع است پس واجب است بر مفسدی که میل کند بسبوی وجهی که مانع باشد از تکفیر برای گمان یک
 بسوی مسلم اکنون در تحقیق مسئله حل و حرمت سرود و مزامیر سخن بیرون آیات و احادیث در باره سرود و متعارض اند
 قال الله تعالی و من الناس من یشتري لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله بغیر علم و یقتل هاهن و ا
 اولئك لهم عذاب مهین یعنی بعضی مردم کسان اند که خرید میکنند سخن لهو یعنی آنچه از خدا باز میدارد تا که گمراه کند مردم
 را از راه خدا بغیر علم و بگیرد راه خدا را مستحکمی باشد آنها را عذاب الهی است گفته این آیت و تخریم سرود وارد شده
 ابی هاشم رضی الله تعالی عنه ما رفع احد صوته بغناء الا بعث الله شیطانین علی منکبیه یضربان
 باعقابهما علی صدره حتی یمسک رواه ابن ابی الدنیاء فی ذم الملاهی
 و الطبرانی فی الکبیر یعنی روایت کرده ابن ابی الدنیاء و الطبرانی از ابی امامه آنکه بلند میکند کسی آواز خود را بر سر و
 گرسنه رسیده الله تعالی و شیطان بر سر و دوش او میزند پاشنه های خود بر سینه او تا که باز ماند شیخ عبد الرحیم عقی که تخریب
 احادیث اعیار العلوم کرده این حدیث را ضعیف گفته و حدیث عائشه ان الله عز و جل حرم النقینة و بیعها
 و شتمها و تعلیمها رواه الطبرانی فی الاوسط طبرانی از حدیث عائشه رضی الله عنها روایت
 کرده که الله تعالی عز و جل حرام کرده است زن مطربه را و فروختن او و قیمت او را بیعتن و بیعتن و بیعتن این حدیث محفوظ است

و بخاری و حرمت طاهری و او ثمار و مزایم از حدیث ابی عامر روایت کرده **عن ابی مالک الاشعری** قال قال رسول الله صلے الله علیه و آله و سلم لیكون من امتی اقام یتحلون الخمر و الحمر و المعازف و از ابی مالک الاشعری مرویست که رسول فرمود صلی الله علیه و آله و سلم که نخواهند بود از امت من قومی که حلال خمر و کفتر و خمر را و حریر را یعنی پارچه شیخی و معازف را یعنی آلات مطربه صورت این حدیث نزد بخاری صورت تعلیق است و برای همین ابن خزم آنرا ضعیف گفته و ابو داؤد و اسماعیلی این حدیث را متصل روایت کرده از حدیث ابی امامه که ان الله عز و جل امر فی ان احموا المزامیر و الکبارات یعنی البواب و المعازف یعنی الله عز و جل امر فرموده است مرا که دور سازم و ناپسندم مزامیر و کبارات را یعنی آلات مطربان و حدیث قیس بن سعد بن عباده ضعیف است و ان الله حرم علی الخمر و الکوبة و القیان و ابو داؤد از حدیث قیس بن سعد بن عباده ضعیف است و حدیث ابن خزم از حدیث رسول صلی الله علیه و آله و سلم که پروردگار من حرام کرد بر من خمر و کوبه یعنی اسباب بازی و زنان مطرب و له فی حدیث ابی امامه فاستحلوا الخمر و من بهم المد فوف و حدیث ابی امامه مذکور کرده تعزیر برای حلال داشتن خمر را و نواختن و فبا عبد الرحیم عراقی گفته اینها احادیث ضعیف اند و روی ابو النبیخ من حدیث مکحول مرسل الاستماع الی الملاحی معصیة و ابو الشیخ از حدیث مکحول از رسول کریم صلی الله علیه و آله و سلم مرسل و ایت میکند کشیدن طاهری گناه است و ابی داؤد از ابن عمر روایت میکند که ابن عمر شنیدند سرود مزمار پس بر دو انگشت دستهای خود بر سر دو گوش خود نهاد و این حدیث را ابو داؤد منکر گفته و حدیث طوی المسلم باطل الاثنته تعلیمه بقواسه و تادیه بقواسه و ملاعبته مع نسائه رواه اصحاب السنن الاربعة عن عقبه بن عامر اصحاب سنن اربعة از عقبه بن عامر روایت کردند که رسول فرمود صلی الله علیه و آله و سلم بازی کردن مسلمان باطل یعنی حرام است مگر سه چیز یکی آموختن بجان خود و آراستن اسپ خود و طایعه کردن با زن خود و **عن جابر** قال قال رسول الله صلے الله علیه و سلم الغدا یبیت النفاق فی القلب کما یبیت الماء الذرع رواه البیهقی فی شعب الایمان بیهقی و شعب ایمان روایت کرده از جابر رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود سرود میروید نفاق را در دل جنانچه میروید آنرا رعایت این احادیث مذکور بر حرمت سرود و مزامیر دلالت میکند دیگر احادیث بر اباحیت سرود و بعضی بر اباحیت مزامیر دلالت

یکی حدیث صحیحین از عائشه رضی الله عنهما روایت یافت **عَلَيْكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ**
و سلم و عندی جار میتان تغنیان بغناء بعثت الحدیث فی الصحیحین
و فی روایة آن ایا بکدر دخل علیها و عندها جار میتان تن فغان
و تغنیان و النبي صلی الله علیه و آله و سلم مغش بشو به ففزعها ابن بکر
فكشفت النبي صلی الله علیه و آله و سلم عن وجهه و قال دعهما یا ابائیک
فانها ایام عید رواه مسلم از عائشه رضی الله عنهما روایت گرفت داخل شد برین رسول خدا صلی الله
علیه و آله وسلم در حالیکه نزد من دو دختران بودند که سرود میگردیدند و سرود و دعای
در جماعت اوس مخرج که بعد از اسلام الفجار نام یافتند جنگ بود این قدر حدیث صحیحین است و در روایتی صحیح مسلم
آنتست که ابو بکر داخل شد بر عائشه و نزد او دو دختران بودند که دف میزدند و سرود میگردیدند و در حالیکه نبی صلی الله علیه
و آله وسلم پاچه بر روی خود پوشیده میخفت زجر کرد ابو بکر دختران را پس نبی صلی الله علیه و آله وسلم پاچه از روی خود
برداشت و فرمود بگزار اینهارا ای ابو بکر که این روز با ایام عید اند و در سبیل شاد مذکورست که نبی صلی الله علیه و آله وسلم
هر گاه که داخل مدینه شده و در قبیله بنی نجار فرود آمد دختران بنی نجار سرود میکردند و میگفتند **نشعر** نحن جوار
من بنی نجار و حبنا محمد من جوار یعنی ما دخترانیم از بنی نجار ای قوم چه خوبست که محمد همسایه باشد
صلی الله علیه و آله وسلم و بهیچ درو لائل النبوة آورده حدیث عائشه رضی الله عنهما شعر خواندن زنان نزد تشریف آوردن
رسول صلی الله علیه و آله وسلم از غزوه تبوک **نشعر** طلعت الیدر علینا من ثننات الوح ۶۶ و جبلة شک
علینا صاعی الله داعی یعنی طلوع کرد و بر ما بدر از ثننات و داعی که کمانیست در مدینه واجب شد شکر بر آنا و تقیاد دعا
خواهند از خدا و عا خواهند گان امام غزالی شعر خواندن آنها با دف زدن و احسان کردن گفته و نزد بهیچ ذکر و دف ایحان
نیت و عن محمد بن یحیی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فصل ما بین
الحلال والحرام الذن و الصلوة فی النکاح یعنی فرق در میان حلال و حرام است که دف بزنند و آواز
یعنی سرود بکنند در نکاح این حدیث را ترمذی و ابن ماجه و ابن سنی روایت کرده اند ترمذی حسن گفته و عن عائشه
رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اعلوا هذا النکاح و اجعلوا

فی المساجد و اضر بها الدخول یعنی عائشه روایت کرده از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که
 علانیه کنید این کلمه را و بکنید در مساجد و بنید بر آنها و فای این حدیث را ترمذی روایت کرده و گفته که این حدیث
 غریب است **و عن الربیع بنت معوذة** قالت جاء رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فدخل
 على ليلة بنى بي فجلس على فراشي فجعلت جويرات يضر بن يد فرفهن ويندن من قتل من
 ابائهن يوم بدر وقالت احداهن و فينا نبى يعلم ما فى خد فقال رسول الله صلى الله
 عليه وآله وسلم دع هذه وقول بالحق كنت تقولين ان ربك بنت معوذة مرويت كهفت آدم رسول الله صلى الله عليه
 وآله وسلم پس داخل شد بر من شی که بعد نماز بخانه شوهر فرستاده شدم پس نشست بر فراش من پس گفتند دختران که
 سیزند بد فبهای خود و مرثیه میگفتند کسان را که روز بدر پدران ایشان شهید شده بودند یکی از آنها گفت که میان ما
 پیغمبری است که میداند آنچه در فردا خواهد شد پس رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بگزار این سخن را و بگو آنچه
میگفت و عن عائشة رضی الله عنها قالت رُفت امرأة الى رجل من انصار فقال نبى الله صلى الله عليه
 وآله وسلم اما كان معكم طوقان الانصار يعجبهم اللهب رواه البخارى و صحیح بخاری از عائشه
 مروی است که فرستاده شد زن عروس بسوی مردی از انصار فرمود رسول صلی الله علیه و آله و سلم که ایان بود
 باشاهوینی سرود پس بدستیکه انصار را خوش می آید لهو و فی صحیح ابن حبان قالت عائشة كانت عندى
 جارية من الانصار روتحتها فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا عائشة الا تغنين
 فان هذا الحى من الانصار يحبون الغناء و عن ابن عباس نحوه رواه ابن ماجه
 و صحیح ابن حبان است که گفت عائشه رضی الله عنها که بود نزد من و دختری از انصار نکاح کرده و او را پس سرود
 صلی الله علیه و آله و سلم ای عائشه سرود می کنای پس بدستیکه این قبیل انصار دوست میدارند سرود تا و همچنین ابن ماجه
 از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده و عن عامر بن سعد مروی است که داخل شدم سر بر قرضه بن کعب ابی سؤد
 انصاری و شب نکاح پس ناگاه دختران سرود میکردند پس گفتم من ای مصاحبان رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 و اهل بدر چنین نزد شما کرده میشود پس گفت اگر خواهی بشنم و شنو همراه ما اگر خواهی برو پس بدستیکه رخصت داده
 است ما از رسول صلی الله علیه و آله و سلم در لهو نزد نکاح روایت کرده این حدیث را نسائی و مرویت که عمر بن الخطاب

رضی اللہ عنہ بڑی بیعت آواز میرا شنید فرمود این بیعت گفتہ کہ شادی خنان ست پس سکوت کرد و منع فرمود چون در حل و حرمت غنا نفوس متعارض آمدہ ابوحنیفہ رحمۃ اللہ علیہ فتویٰ بجزمت غنا داد و ہنیا چنانچہ قاعدہ اصول است کہ عند التعارض حرمت را بر اباحت مقدم میدارند حتی کہ در ولیمہ ہم جائز شدہ قال فی الہدایۃ فی کتاب الکواہۃ من دُعی الی ولیۃ او طعام فوجد لہواً او غناء او فلا یاس ان یقعہ و یا کل قال ابوحنیفہ ابتلیت بهذا صرۃ فصبرت قال صاحب الہدایۃ دلت المسئلۃ علی ان الملاحی کلها حرام حتی الغناء بضرب القصب و لهذا قال ابوحنیفہ ابتلیت لان الابتلاء بالمحرم یکون یعنی در ہدایہ آمدہ است کہ ہر کہ دعوت کردہ شود بسوی ولیمہ یا طعامی دیگر پس یافت آنجا لعب یا سرود پس باک نیت کہ بنشیند و بنجود ابوحنیفہ گفتہ کہ مبتلا شدہ بود من کیبا پس صبر کرد و صاحب ہدایہ گفتہ کہ این قول و لالت کردہ بر آنکہ ملاہی ہم حرام اند حتی کہ سرود بزدن قصب و لهذا ابوحنیفہ گفتہ کہ مبتلا شدہ چرا کہ ابتلا بجرام می باشد و شافعی رحمۃ اللہ علیہ احادیث حرمت غنا را حل میکند بر آنچه بنا بر لہو باشد یا در ان خوف فتنہ باشد و آنچه بنا بر بغض صحیح باشد مثلاً اعلان نکاح و مانند آن از اباحت میدانند و پنجمین روایت در کتب حنفیہ ہم است چنانچہ در ہدایہ در کتاب القصب گفتہ طبل لغزاة والدّٰف الذی یدلج بصرہ فی العرائس یمضی با تلافی من عین خلاف یعنی نظارہ غازیان و دوف کہ مباح است نہ اخصن آن و در بیان نکاح ضامن میشود و تلف کنندہ آن من غیر خلاف امام حجۃ الاسلام امام محمد غزالی رحمۃ اللہ علیہ در احیاء العلوم گفتہ کہ احادیث حرمت غنا کہ وارد انضمام اند بر آنکہ مراد شیطان از دل برآورد از شہوت و عشق مجازی اما آنچه کہ محبت خدای آرد محبوب است یعنی عبادت و آنچه نہ مراد شیطان می آرد نہ محبت خدای آرد آن فعل بذات مباح است چون سماع و تلاوت سرور می افزاید پس اگر آن سرور مباح است آن سماع مباح است چنانچہ روز عید و وقت نکاح و قدم غائب بر طعام ولیمہ و ولایت مولود و وعقیقہ و حسنہ در حفظ تام القرآن و مانند آن و این قول را اکثر علماء حنفیہ ہم اختیار کرده اند فی الخلیفۃ والکافی حرمة الغناء و غیرها مقیداً باللہو فاما لیکون بغیر اللہو بغرض الدین كما فی العرس والولیمۃ واستعداد الغزاة والقافلة والحصول رقة قلوب عباد الله المرضیۃ عند الله لان لیکون حراماً علیہ مذہب الحنفیۃ یعنی در خزانہ کافی روایت کردہ کہ حرمت سرود و غیرہ مقید است لہو

انچه غیر لیه باشد برای غرضی چنانچه وقت نکاح و در ولیمه و تیاری غازیان و قافله و برای رقت و لها بندگان خدا که خدا از آنها رضی است یعنی صوفیان حرام نیست نزد امام ائمه و فی الامتناع ان السماء یحصل به رقة القلب و الخشوع و اثاره شوق لقاء الله تعالی و الخوف من سخطه و عذابه و ما یقتضی الی ذلك قربةً و اذا کان السهام هكذا فکیف یکون فیہ شائبة الله و الهوا و الهوا و در امتناع است که هر سرود که بشنیدن آن رقت قلب و خشوع حاصل شود و شوق قرب خدا تعالی و خوف از عذاب و غضب ببارد انچه سرود عبادت است پس وقتیکه انچه سرود شنیده شود چگونگی در وی احتمال لیه و هوا باشد حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی رضی الله عنه که از اکابر علماء ظاهر در سنن اولیاء السعدان در عود فرموده گفتند السماء یستجلب الرحمة من الله الکریم یعنی سرود شنیدن میکند رحمت از خدای کریم و حضرت خواجہ خواجگان عالی شان خواجہ بهار الدین نقشبند رضی الله عنه فرمود در حقی سماع که نه اکا میکنم و نه این کاس میکنم چون بنا بر طریقه ایشان بر کمال اتباع سنت است و یقین است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه کرام را سماع معمول نبود لهذا فرمود که نه این کاس میکنم و چون حرمت سماع نزد ایشان ثابت نبود لهذا فرمود که نه این کاس میکنم اگر حرام میداشتند البته انکار میکردند و نهی از منکر میفرمودند چون تحقیق شنیدی پس انچه شاکتند ان شد ان مطلق الغناء فعل حرام بیجا است مطلق غنا چگونگی حرام باشد بلکه بعضی افراد غنا است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم آنرا جایز داشته و باز نوشتند که الغناء الذی بالمرأه ینکف بها جاحده و مستنجله یعنی انچه شاکتند نوشتند سرود که با مرأه باشد حرام قطعی است منکر حرمت آن کافر میشود این قول هم بیجا است و نکاح بضر فوف رسول کریم صلی الله علیه و آله و سلم امر فرموده و مالک آنرا شرط صحت نکاح گفته و چون ضرب ف برای اعلان نکاح حلال یا حرام باشد و بل و طنپوره و نقاره و غیره را از وف چه تفاوت است برای لیه هر چه حرام است و برای غرضی صحیح همه حلال باشد اعلان نکاح از هر یک میشود فرق کردن در وف و غیر آن امر است غیر معقول و بقدر تسلیم حرمت مزامیر حرمت را قطعی گفتن چه معنی دارد دلیل قطعی نیست مگر آیه محکم بحدیث متواتر یا اجماع مثبت اگر با نظر حرام باشد حرمت آن از احادیث احاد است و احادیث احاد دلیل قطعی است از انکار ثابت به کفر لازم نمی آید حرمت سماع از احادیث ثابت است و مالک قائل حرمت آن نیست مگر او میگوید شافعی شرط نکاح را مباح میداند حال آنکه است

حرمت آن از احادیث ثابت است و وجوب متروک التسمیه عامه بر نص قرآن حرام است شافعی آنرا حلال میگوید و تاویل میکند و سکر است، سوله عمر که قلیل باشد و سکر نیار و زود و امام اعظم حلال است حال آنکه رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است که کتین و قلیله حرام غرضه استحل فرمایند اگر گفتن هرگز جائز نیست و آنچه در حدیث قدسی گفته ذکر اسم الله عند ضرب المزامیر کفر مراد است که مطرب برای لهدوف زنده وقت دفن در وقت طنبور نواختن بسم الله گوید کفر است برای ترک تعلیم اسم خداوند معصیت است آنکه شخصی و فریضه زنده شخصی و غیره ذکر خدا مشغول باشد و حق تعالی میگوید اگر گفته شود که قول حضرت در حق اهل غنایا له صباح حق است لیکن در ایشان اهل آن نیستند و چه بچکلف میکنند جواب آنکه نباید گفت که عکس درین زمانه از آن جماعه آن را اهل نیست رسول فرمود صلی الله علیه و آله وسلم لا یزال من امنه امة قائمة با مرالله لا یضرهم من خذلهم ولا من خالفهم یعنی همیشه خواهند بود از امت من جماعتی قائم حکم خدا بر خود خواهد کرد و آنها را کسی که اغراضشان نکند و نه کسی که مخالفتشان کند و فرموده مثل معنی کمثال لمطر لا یدری اولها خیر او اخرها یعنی حال است من مانند حال باران است دریافت نمیشود که اول آن بهتر است و یا آخر آن ای برادر اهل و چه بر سره قسم اندیشی اهل کمال اند که در داهی بر باطنشان می آید و آنها را بی اختیار می سازد و این جماعت از حزب شد اندامکارشان موجب خرابی دین است و حدیث قدسی آمده من عادی لی و لیثا بارزنی بالمحاربة متفق علیه یعنی در صحیحین است که حق تعالی سیفراید هر که دشمنی کند با ولی من پس بدستی که برآمد برای جنگ با من و دوم آن کسان اند که سماع میکنند برای استدعای احوال شریفه و میخواهند که واردات کسب نمایند به جلد ابریم محمود دست سوم آن کسان اند که وجد میکنند بر یا مردم آنها را از اهل کمال دانند حال آنکه آنها هیچ نیستند این جماعت فاسقان بدعتان اند نماز یا خواندن شرک خفی است هكذا قال الغزالی رحمه الله التواجد بالتکلف منه ما هو مذموم و هو الذی یقصد به الریاء و اظهار الاحوال الشریفة مع الافلاس عنها و منه ما هو محمود و هو التواصل الی استدعاء الاحوال الشریفة و التسابحها و استصصالها بالجملة فان للكسب مدخل فی جلب الاحوال و لذلك امر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لمن لم یحضر البکاء فی قراة القرآن یتباکی و یتحازن فان هذه الاحوال

قد يتكلف في مباديها ثم يتحقق ۱ واخرها امام غزالي گفته که وجد کردن بتکلف دو قسم است یکی
 آنکه فصد کرده شود از ان منور خود و ظاهر کردن احوال بزرگ با وجود منطسی ازان و این فبیج مذموم است و دیگر
 آنکه برای درخواست کردن احوال بزرگ و کسب کردن آن بجای چه که کسب کردن راهم دخل است و آوردن
 احوال برای همین امر فرمود رسول صلی الله علیه و آله و سلم هر کسی را که وقت خواندن قرآن گیر نیاید باید که تکلف
 نکند و خود را نکین سازد یعنی بلا حفظ مذاب خدا پس بدرتیکه احوال گاهی بتکلف در ابتدا آورده میشود پس آخ
 آن احوال تحقق میشود پس باید دانست که هر کراهی سلع و وجد دیده شود انکار آن نباید کرد و سواد ظن نباید داشت
 حسن ظن در مسلمانان واجب است قال الله تعالی لولا اذ سمعتموه ظنوا المؤمنین و المؤمنات
 بانفسهم خيرا و قال الله تعالی ان بعض الظن اشرق تعالی فرمود که چرا وقتیکه شنیده بودید
 آن قصه را گمان میکردید با مسلمانان نیک و فرمود که بعض گمان یعنی بدگمانی گناه است پس از بدگمانی در حق دیگر
 بدگمانی گفته خود فاسق میشود آن شخص و دیگر فاسق باشد یا نباشد در قرآن قول معروف من آل فرعون مذکور شد
 حيث قال ان يك كاذباً فعليه كذبٌ وان يك صادقا يصبهكم بعض الذي يعدد كذبتى ان كان كس
 كاذب باشد پس برویت گناه در ونگوی اگر صادق باشد برسد شمار بعضی آنچه وعده میکند بعد از اب
 هر کرا جامه پارسا بینی پارساوان نیکو دنگار و شیخ سعدی گوید قطعه مرابیر دانای روشن شهاب و دو اندر زفر نو
 بر روی آب به گلی آنکه بر خویش خود مین بپاشد و دوم آنکه بر غیر بدین بپاشد و این همه طول کلام بنا بر نصیحت است که
 نوشته شد شعر نصیحت گوش کن جانان که از جان دوست تر دارند و جوانان سعادت مند پند پیران را نوشته بودند که
 انهم یعنی الصوفية يقولون ان ذات الله تعالی هو الوجود المطلق الماخوذ لا بشرط شیء و یقولون
 با حاشیه بکل شیء برین طریقی هستند و گفته هو المخالف لعقائد اهل الحق ان الله تعالی لا یحل
 فی غیره و لا یتمتع بغيره فکیف یصور ان الکل واحد یعنی صوفیان میگویند که ذات خدا تعالی وجود مطلق است
 که در آن هیچ شرط مخلوق نیست و میگویند که محیط است جمیع اشیا و این قول مخالف است عقائد اهل حق را که اهل حق میگویند
 حق تعالی حلول میکند در غیر خود و متحد نمیشود با غیر خود و چگونه تصور باشد که همه را خدا گفته شود و جواب جان من
 مراد صوفیان از وجود معنی نموده است که آن در خارج موجود نیست از معقولات ثانیه است بلکه مراد از وجود بالذات

است و چون حق تعالی در وجود توابع و وجود خود محتاج لغیر نیست بلکه ذات او تعالی تقاضای وجود او میکند و هم ذات او بحسب ارادت خود تقاضای وجود ممکنات میکند و وجودی مصدری که از ممکن مترشح می شود و مقتضای ذات ممکن نیست و نه مقتضای امریست که با وی منضم شده بلکه با موجودیه ممکن تعلق اراده الهی است بوجود او و اراده الهی صفتی است از صفات او تعالی تعلق آن اراده مقتضای ذات حق است تعالی چیزی دیگر در میان نیست پس با موجودیه ممکنات نیست مگر ذات حق تعالی پس ذات حق را وجود گفتن معنی با موجودیه عین حق و صواب است و احاطه او جمیع اشیا را که از قرآن ثابت است باین معنی باید گفت که با موجودیه جمیع اشیا را و تعالی او را وجود مطلق لا بشرط شیئی ازان گفته میشود که ذات او چنانچه مقتضی وجود خود است همچنین مقتضی وجود سایر صفات کمال خود است از سمع و حیات و تبهر و علم و قدرت و ارادت و کلام الهی قدرت او تعالی را واجب بالذات میگویند و صفات را که زائد بر ذات اند نزد اهل اسلام واجب بغیر میگویند پس ذات او تعالی لا بشرط شیئی من الصفات المطلقه عن القیود و الاعتبارات و اجبالات است یعنی ذات او تعالی بی ملاحظه صفات مطلق از قیود و اعتبارات واجب لذات است و با موجودیه صفات جمیع کائنات است از اینجا معلوم است اتحاد یا ممکنات فهمیدن خالی از حاق نیست شخصی از فقیر سوال کرد که حق تعالی عین ممکنات است یا غیر آن فقیر در جواب وی گفته که هیچ کس خدا را عین ممکنات نگفته است و آنچه از کلام صوفیه وجودیه این معنی اشتمال میکند از آن فهمیست مگر کلام شان را شیخ اکبر رضی الله عنه که بانی مباحث وحدت وجود است میگوید که العالم ما شتمت را نحة الوجود یعنی عالم را وجود نیست مگر در مرتبه و بهم و خیال لیکن همیست متفق با تقان الهی از عدم اعتبار بغیر آن ساقط نمی شود و در خارج موجود نیست مگر جز ذات پاک و لا موجود الا الله شاهد باین معنی است نه باین معنی که زید و عمرو هر چه هست خداست با خدا بنزله کلی طبعیست لغو ذالند من با حق تعالی که شاصل الوجود است چگونه عین سوهم الوجود گفته شود مگر بالمجاز که این وهم از آنجا ناشیست و چون حق تعالی میفرماید نحن اقرب الیه منکم اگر چه این قرب همچون است در فهمیدن آید مگر این قدر می آید که در مرتبه عدم زید زید گفتن صادق نیست که برای حمل ایجابی وجود موجود بشرط است پس تا که مخلوق را با خالق نسبت به هم نزد حمل اولی بهم صحیح نباشد اول نسبت با خالق بهم رسانان زید را زید گفتن صادق آید پس ذات حق تعالی

باذات زید اقرب است این قدر توان فهمید و گرنه معنی قرب که از مشابہات است گو در فهمید یا نیاید یا این بدان
 باید آورد قال الله تعالی والراستحون فی العلم یقولون امانا به چون اعتقاد و حکم که ذات حق تعالی
 از ذات ممکن قریب تر است و بدیجی است که هیچ ممکن مغایر ذات خود نیست پس چیزی که از ذات او هم باوی
 قریب تر باشد باوی مغایر نتوان گفت اگر کسی گوید که درین صورت ارتقاء نقیضین لازم می آید که عینیت
 غیریت هر دو را نفی کردی که در میان عینیت و غیریت تقابل ایجاب و سلب نیست بلکه تقابل تضاد است
 الا نشان متغایران که معلوم و مفہوم هر خاص و عام است و بدیجی می نماید در معلومات عقل است که هر دو چیز که
 در ذہن عقلی آید عقلا بران حکم میکنند بغیرت یکی مردیگری را و نسبتی که بین الخالق و المخلوق است در ذہن منکر
 و ماہیت اجزا در کس نیست پس آن حکم بران نتوان کرد که عالم صین حق است نه غیر آن این بیان را منصف اینست که
 اشعری در صفات الہی لاعمین و لا غیر میگوید که صیلاح اشعری آنست که چیزی را و لوازم ماہیت شی را لاعمین و لا
 غیر نام نهد و یعنی قول اشعری و دیگران تکلیف که صفات را زائد بر ذات میگویند یکی است لیکن چون از زائد
 گفتن احتیال الفکا که بخاطر میگرد و لهذا اشعری ازان شحاشی کرده و لاعمین و لا غیر میگوید فقط

مختصر فہرست کتب تصوف مطبع مجتہبی دہلی و غیرہ

کلیات الصالحین	کلیات خیرات نامہ محشی در اذکار و احوال	مجموعہ مقامات و کمالات و حالات	مجموعہ مقامات و کمالات و حالات
مراعات العبادین	مراعات العبادین مع چند حکایات	مراعات العبادین مع چند حکایات	مراعات العبادین مع چند حکایات
مناجات جناب رب العالمین	مناجات جناب رب العالمین	مناجات جناب رب العالمین	مناجات جناب رب العالمین
سراج الیقین	سراج الیقین ترجمہ و توضیح	سراج الیقین ترجمہ و توضیح	سراج الیقین ترجمہ و توضیح
مراعات مستقیم از مومنین	مراعات مستقیم از مومنین	مراعات مستقیم از مومنین	مراعات مستقیم از مومنین
مراعات العبادین	مراعات العبادین	مراعات العبادین	مراعات العبادین
کلمات عزیز	کلمات عزیز مع جوامع و غیرہ	کلمات عزیز مع جوامع و غیرہ	کلمات عزیز مع جوامع و غیرہ

و صحیفہ کہ ان کتابوں کے علاوہ ہر قسم کی کتابیں اسی مطبع مجتہبی دہلی کے کتب خانہ تجارت سے مل سکتی ہیں ۱۱۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ
وَعَلَىٰ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَالسَّلَامُ

از تالیفات جامع الکلمات جناب ابوی سعید رشیدی صاحب جنونی قادری

تفہیم الایمان
مجموعہ صحیحہ الایمان

بسمی خواجہ احمد حسن صاحب لاکھنؤی پیشی جباری کرم لکھنؤ کا اصل

۱۳۱۱ھ
مطبع لکھنؤ واقعہ شہر حلیہ طبع ہو

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محمد الله الذی اوجع لیدان المحبت فی قلوب العارفين جدا کثیرا یتیحیح قرح زناد السماء لطیبها
متلاءء و منیدار و نصله علی رسولہ الذی انطق بہا بعن اللہ نبیا النحسین الصلوات و سلماء و علی

الدواصلیہ للذین کانوا للاسلام اظهروا و صیبرا و اماما

الابنیزہ خاکسارنا بارگاہ قادری محمد عبد الرحمن ابو طاهر بقرہ الباری مامور حضرت لولیت بنادہ غوثیت
شعب شہستان مصطفوی مرو چہستان القنوی نوریدہ محبوب بجان قرة العین غوث زانی مولانا خیابانی مرشدی سید شاہ علی علیہ السلام
شش القادری فی مشهد علی البخاری صلا و المیدانی فوری ولد الاکبر سجاده شغین حضرت شمدی ملاذی سحاذی غوث ازلی
شیخہ مر علی القادری الجیلانی ارض اللہ تعالیٰ عنہ بران شدہ کہ صحت تصحیف کتابا جواب شہات الاستمداد السماع بما یتلذذہ الاستماع
از تصنیفات عالم باعمل فاضل مبدل لموسی عبید اللہ الفقیہ نورانی در قدہ کہ مطبوعاتی تبار امیران گرامی امیر کبیر کریم ابن کریم
نجیب لموسی چودھری کفر کر امت اللہ الصدیقی و نسیب عالم تربیت سعادت و سخاوت امیر ابن ابرخا بن شیخ بلخ فضل الرحمن صاحب
مطبوع کردیدہ بنجامین : مجرد عرا صدقہ و ان واجب الاذعان بگشت اجابت بزیدہ دل نہادہ : و موجب سعادت دارین
واقفی کروین ان حکایتہ و سیرتہ تمام غلط نامہ ضمن کتاب نہ کور نوم : پیشم از حضرت ناظر کہ قبل مطالعہ تصحیح کتاب مذکورہ حسب غلطی نامہ
و تعیین وقت مطالعہ التفایر نقش غلط نامہ فرمانی فقط

غلط نامہ کتاب شہات الاستمداد و السماع بما یتلذذہ الاستماع

تصحیح	غلط	تصحیح	غلط
۱۰	۵	۱۰	۵
۱۵	۴	۱۵	۴
۱۹	۳	۱۹	۳
۲	۶	۲	۶
۴	۶	۴	۶
۱۲	۳	۱۲	۳
۲۱	۴	۲۱	۴
۳	۴	۳	۴
۵	۴	۵	۴
۴	۴	۴	۴
۸	۴	۸	۴

صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط
نیاشد	نیاترت	۳	۲۴	نشینده	نشینده
مازاریم	ازاریم	۱۹	=	جماعه	جماعه
فراگیره	فراگیره	۱۷	۲۸	بود	بو
خبر	خبر	۱۸	=	درد	درد
مباحات	مباحات	۱۹	=	مقابلہ	مقابلہ
شود	سود	۴	۲۹	صوتے	صوتے
درین	درین	۱۱	=	سلق	سلق
بدایتی	بدایتی	۸	۳۰	حاج	حارج
عنادتی	عنادتی	=	=	محمود	محمور
میگوید	میگوید	۱۳	=	بجوابہم	بجوابہم
بکلی	بکلی	۲۰	=	فیلعبن	فیلعبن
دورست	دورست	۱۴	۳۱	درانخاڈ	درانخاڈ
مین	مین	۶	۳۲	بستحل	بستحل
وجہت	احلت	۱۷	=	یکسر	یکسر
بخروشید	بخروشید	۱۳	=	الوہیانیۃ	الوہیانیۃ
آید	آید	۱۴	۳۳	الاروضاع	الاروضاع
مناب	هناہ	۲۱	=	نی	حرنی
شکر	سکر	=	=	نی	فی
ما	با	۱۱	۳۷	استعارہ	استعارہ
بہمہ	سمہ	۱۴	۲۸	مجت	مجت
تانی	تانی	۱۷	=	تارکی	تانی
بود	بوہ	۱۸	=	صلال	خلال
نگاری	کاری	=	=	ورد	رد
نخبندانہ	بجنبانند	۹	۳۹	رود	ردد
ازین	امین	۱۸	=	نہ اشعار	نہ اشعا
مولفات	مولف	۴	۴۰	کپینج	کپینج
بیاید	بیاید	۱۲	=	پینج	پینج

صحیح	غلط	تصحیح	صحیح	غلط	تصحیح
اعظم	عاطم	۱۰ =	دروازه	ور واره	۱ ۴۱
ثقین	ثقیین	۴ ۴۵	حقیقت	حقیعت	۲۱ =
تالیج	مالج	۷ =	الآن	الان	۳ ۴۲
اعتذار	اعتذار	۱۴ ۴۶	عجبہ	عجبہ	۲۵ =
من	ما	۲ ۴۷	الحکیم	العلیم	۱ ۴۳
ندیدیم	ندیدم	۳ =	آشی	آشی	۱۰ ۴۵
بودیم	بودم	۴ =	بطب	بطب	۷ ۴۶
سور	سود	۱۴ =	یتاطحون	یتاطحون	۴ ۵۱
دانستہ	دانستہ	۱۹ =	الاسلام	الاسلاف	۱۵ ۵۲
انگاشتہ	انگاشتہ	۲۰ =	سفیحان		۴ ۵۴
وہر یکی از ہمہ	وازمہ	۷ ۴۹	بادنی	بادے	۷ ۵۵
منت	نیست	۲ ۸۰	الجمہر	الجمہر	۱۷ =
تقصی	تقصی	۷ =	انبیائہم	انبیائہم	۳ ۶۲
متصدیقین والصدیقین	متصدیقین	۷ ۸۱	صنادید	صنادید	۱۴ =
دور	دور	۲۰ =	لاارواح	لاارواح	۱۹ =
دعا	دما	۱۸ ۸۲	مااللقہ	انتہم	۲۰ =
بہ بغداد	بغداد	۷ ۸۳	الو	الو	۶ ۶۴
سینق	سینق	۱۵ =	دین	دین	۴ ۶۵
رسند	رسند	۱۷ =	رحتم	راہتم	۸ =
از ارواح	انارواح	۱۹ =	اودہ	اورودہ	۲۱ =
"	شیخ	۳ ۸۴	مگر	گیر	۳ ۶۶
اراد	اوراد	۱ ۸۶	بشریت	یشریونہ	۱۷ =
اولی	اوتی	۵ =	مزور	مزد	۱ ۶۷
میخوانند	میخوانند	۹ =	مومنین	ومنین	۱۴ ۶۸
الجماد	الجماد	۲ ۸۷	گریہ	گریہ	۲۰ ۶۹
بنھاوندن	بینھاوندن	۹ =	مدہ	مدہ	۷ ۷۰
بلغت	بلغت	۲ ۸۹	یشن	یشن	۹ =
نیست	=	۵ =			

شماره	عنوان	صحیح	شماره	عنوان	صحیح
۱۱۲	خطایه	=	۸۹	بنای	۴
۱۱۷	الی	۲۰	۸۹	تقاع	۱۵
=	قسم	۲۱	۹۰	برای	۱۳
۱۱۹	جمادی	۷	۹۲	بالمعرفه	۹
۱۳۰	شیتبه	۱۰	=	ازین	۱۳
=	حیا	۱۳	۹۳	محاظ	۱
=	اقراء	۲۱	۹۳	دار	۷
=	لیس	=	۹۴	وراست	۱۹
=	صا	=	۹۷	مود	۲۰
۱۲۱	سنتی	۱۰	۱۰۰	درسانی	۱۶
=	الصواعق	۱۵	۱۰۲	کرامات	۱۱
۱۲۳	بایقماذ	۵	=	با	۱۲
=	هاجرت	۲۱	۱۰۳	ولاشبهه الخلق	۲۱
۱۲۴	اموات	۱	۱۰۴	قد مد علی	۹
=	واستجاب	۱۰	۱۰۶	الحدید	۶
=	مولانا	۱۱	=	الخالق	۱۶
=	تخریج	۱۷	۱۰۷	والاحراك	۲
=	یحتم	۱۹	=	قائما	۱۵
۱۲۹	فی بینه	۲	۱۰۹	سرور	۱۷
۱۳۰	اندر و منع	۱۳	۱۱۰	جدا	۲
۱۳۸	نخواهد	۷	=	المقلب	۲۱
=	عاشقان	۹	۱۱۱	نبض	۹
۱۳۹	فی الدنيا	۱۶	۱۱۲	دیانا	۱۲
ت			=	ذالك	۱۵
ت			=	سایر الامام	=
ت			=	کالا لخالق	۱۰
ت			=	العیوم	۱۹

فہرست کتابیات ملا ستمداد و اسماع

صفحة	البواب و فصول	صفحة	البواب و فصول
۴	الباب الاول في اثبات السماع وفي فصول	۴۵	في انشاء الشعر
۴	فصل في فوائد السماع	۴۶	في رواية اشعر عن النبي صلى الله عليه وسلم
۵	فصل في ذكر اختلاف العلماء في اباحة السماع وكشف المحق فيه	۴۷	في بيان شعراء النبي صلى الله عليه وسلم وانشاء الشعر
۸	فصل في بيان دليل اباحة السماع	۴۸	الباب الثاني في اثبات الاستمداد من حضرات الاولياء رضي الله عنهم في الحيات وبعدها
۲۲	فصل في بيان المواضع التي يحرم فيها السماع بعوارض	۶۰	في استحباب زيارة القبور
۳۸	في آداب السماع	۶۱	في الاستمداد من الاموات
۴۵	فصل في بيان انشاء الشعر وانشاده وذكر شعراء النبي صلى الله عليه وسلم وروايتهم	۴۲	في بعض حالات الخضر العوتية
			الشعر عن علي الصليبي واسام

صفحة	البواب و فصول	صفحة	البواب و فصول
٨٢	في آداب زيارة القبور	١١١	الباب الرابع في اثبات جواز عرض
٨٣	الباب الثالث في جواز		حضرات ملا وليا <small>رضي الله عنهم</small> وفي
	وروي شيخ عبدالقادر		جواز الفاتحة المستوفى في زيارة القبور
	شيئا لله		ورفع البناء على القبر وفيه فصول
٨٣	في جواز نداء الاموات	١١١	الفصل الاول في العرض في دعاء
٨٤	في حقيقة كرامات الاولياء		الاحياء والاموات صدقتم عنهم
٨٩	في بيان معنى شيئا لله	١٢٥	الفصل الثاني في جواز الفاتحة المستوفى
٩٠	في تحقيق الغيب المطلق وايضا	١٢٤	الفصل الثالث في زيارة القبور
	الاضافة	١٣٠	الفصل الرابع في رفع البناء على القبر
٩٣	في اثبات وروي شيخ	١٣٢	الحاتمة في اشجرة القادرية واثبات
	عبدالقادر شيئا لله من وجوب		تعمير آثاره الشريف منسوخا من اصله
	الطريقة		عليه وسلم مع فتاوى پنجاب

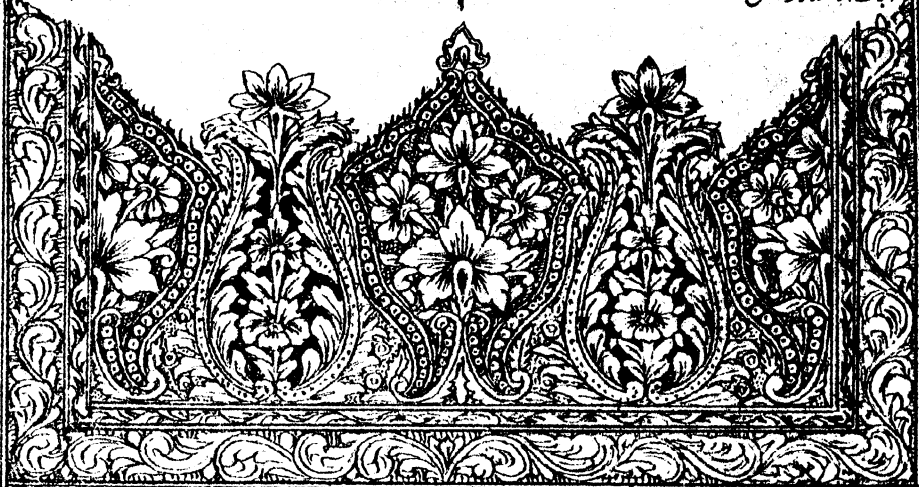
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَشْكُرَهُ لَوْلَا رَحْمَتُ اللَّهِ عَلَيْنَا لَكُنَّا مِنَ الْخَاسِرِينَ

از تالیفات جامع کمالات جناب لوی عبدالرشید صاحب نقی قاری

تذکرہ اصحاب
جامعہ اسلامیہ

حسن سی خواجہ احمد حسن صاحب انگریزی پیشی عبارتی کم لفظی کلاصل

اصول و فنون
دکن نا واقع شہر حیدرآباد



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُحْرُكَ يَا مَنْ شَرَحَ صُدُورَ الْوَأَصْلِيْنَ وَنَوَّرَ قُلُوبَ الْعَالَمِيْنَ فَشَرَحَ شَرْحًا وَنَوَّسَ
 تَنْوِيرًا وَخَلَقَ فِيهِمْ تَأَثُّرًا وَثَابِتًا فَمَنْ مَتَا كَثُرَ فِي وَجَدٍ دَائِمٍ وَمِنْ مَوْتِدٍ فِي سُكْرِ قَائِمٍ
 فَتَمَرُّ ذَرْجِيَّةٍ فِي التَّحْقِيقِ اصْطَوَابٍ وَرَقِصٌ وَتَصْفِيقٌ وَحُكْمٌ سُكْرٌ مِنْ حَضْرَةِ الْإِلَهِ
 الْمَيْلِ عَمَّا سَوَى اللَّهِ إِلَى اللَّهِ وَالْوَجْدُ حَالَةٌ هِيَ تَمْرَةٌ السَّمَاعِ وَهُوَ خَيْرٌ مَا تَلَدُّ بِسِهِ
 الْأَسْمَاعُ فِيهِ اسْتِشَارَةٌ حَقًّا يَا الْقُلُوبَ مِنْ سِرِّهِ الْمَلْرُومِ وَالْمُحْبُوبِ وَمِنْ هُنَا
 قَدْ كَرِهَ تَارَةً وَأُخْرَى قَدْ أُبْجِحَ وَنَدِبَ بَعْدَ أُخْرَى فَسَبَّحْنَا مَا أَعْظَمَ شَانَهُ
 وَنَصَلِّيَ عَلَى نَبِيِّنَا أَفْضَلِ الرُّسُلِ الْكِرَامِ صَاحِبِ الْقَالِ وَالْحَالِ وَالْمَقَامِ فَقَالَ
 مَنَعَ لَأَقُولَ بِأَسْرِهِا وَحَالِهِ جَمْعُ الْأَحْوَالِ مِنْ آخِرِهَا وَامَّةٌ أَمَهُ أَرْفَعُ الْكَلِّ
 وَأَعْلَى وَهُوَ مَقَامٌ دَنَى تَدْنَى وَهُوَ الَّذِي لَهُ وَقْتُ مَعَ اللَّهِ حَيْثُ قَالَ لِي مَعَ اللَّهِ وَ
 هُوَ الَّذِي تَغْنَى بِنِعْمَاتِ الْأَسْوَابِ فَاسْتَمَعَ لَهَا مِنْ اسْتَعْلَانِ مِنَ الْأَبْوَابِ فَدَا
 قَدْ أَغْلَبَهُمْ وَأَتْرَفِيهِمْ تَأْتِيهِمْ فَتَأْتِيهِمْ وَالْمَقَادِيرُ وَالتَّقْدِيرُ أَمِنْهُمْ مِنْ تَرَجُّكَ
 وَطَابَ وَمِنْهُمْ مِنْ خَرَّ ذَابَ وَمِنْهُمْ مَنْ دَامَ سُكْرُهُ فَمَا أَفَاقَ وَمِنْهُمْ مَنْ بَرَعَ عَلَى

اقرايه وفاق ومن جملتهم من هو فوق الكل وغياب الثقلان وغوث لكل فوق كل فاقرا
 لجميع التاثيرات فصارت حالته من اتم اللواتي فهو مؤثر في مؤثره لم يطق ذلك
 تاثيره مما اثره في اسكان تاثيره تصوت في الاموات فاحياهم فاموات من القيوات
 وكان دين الاسلام قد خبت ناره ومحييت اناسرا وانهدمت داره وكانه
 ميت فاحيا به باحياء اهلها ففناه ومن ثم لقب بمحيي الدين فامتعا اثره بالقيوات
 لتناولونه حيوة ابدية وحصلوا بقاء سرمدية وعلى اله اساطين الدين
 محمد الاسلام والمسلمين واصحابه سرعاة الاسلام وودعا والادنام
 وتابعيهم وتبعهم باحسان الى قيام الساعة وساعة القيا خصوصيا
 على اكل اولاده وافضل اخفاده وهو الذي ما ناداه مسادا الاجابته
 وما استغاث مستغث الاغاثة وقد افاض بكل من استفاض فهو استغاث
 من مبد الفياض فشانه ارفع واعلى من كل ما نشأ وتلا مستغاثات الكلاء
 من هذ المقام الى الموام اللهم اردد لنا حبه وحب الله وحب من احبه
 واحب الله واحينا على الاسلام وامتنا على الايمان وارددنا شفاعة حبيبك
 بفضلك يا منان اما بعد فيقول كليب من كلامي لباني القادري العاكي عبد الله
 بن مولا نا محمد بخش الحنفى القادري غفر الله له ولوالديه ولمن احبه وتودد اليه
 كورين طوت زمان احتلال قران وعمر فساد اثره بهرگاه فرقه از انبار زمان بغير بعثت
 ناواقفيت وبرخي بد بجلدي اتانينت به نسبت بعضى مسائل بانكار پيش آمده اند وراه ورود
 منع سپرده على الخصوص مسلمة سماع ووجد والنشر شعر والنشاد ان استمداد از حضرت اولياء
 الله تعالى رضى الله عنهم ورضوا عنه وذا بحضرت عالي غوثيه بلفظ با شيخ عبد القادر شيدا الله
 عزس حضرت اولياء رضوان الله عليهم نظر برين حسب حكم قضائهم وقرمان واجب الايقان
 حضرت مرشدى وبلجائى سيدى وسندى ويا والى بالگونه لبستان ولايت ناطوره ديوان عشائرت

مترو و جوئیار و لرانی تدر کو ہمسار عنالی شاہ گل شاخسار حب و ولالادہ و اغدار عشق حضرت
 مولیٰ سیندناش گنجینہ راز دلش ہم جای نیار و ہم محل ناز بیان متیش شارح المتون کلام
 بینش کاشف البطون بدری کہ نورش ترقی پذیر کالمال و سموش آفاق راز و استفادہ
 بر عکس حال ارشاد اتحاد حضرت غوث اعظم اشرف اولاد جناب قطب کرم حضرت سید
 شاہ علی عبدالقادر شمس القادری عرف کمرشد علی القادری الحنفی البغدادی صلاً
 و المبدنی فورے مولد المتخلص بعد صمد ادا م ظل ارشادہ علی الطالبین فاضل و آشا
 علی العالمین بہ بیان مسائل مذکورہ در آدم و ہر چند طاقت پابراشتنی ہنداشتم از ان
 و ادا دم زدم و عجالہ الوقت اولہ و بر این براے اثبات آن مطالب از کتب موجودہ ایراد
 کردم و اثبات الاستمداد و السماع بما استلذذ بہ الاسماع نام نہادم و بہ چہار نام مرتب
 ساختم و من اللہ التوفیق و ہو بالاعاءہ حقیق و ہو جسی و نعم الوکیل ہو الامر البعید لا یتکمل
 و الیہ مرجع و المآب ہو اعلم بالصدق و الصواب لباب الاول فی اثبات السماع و فیہ
 فصول بدانکہ درین باب در اکثر مواضع عبارت اجیاء العلوم ترجمہ کردہ آوردہ شد
 و در بعضے مواضع عبارت کیمیاء سعادت و در بعضے مواضع عبارت کتاب دیگر بقید ہم
 آن ایراد کردہ شد فصل فی فوائد السماع بدانکہ ایزد تعالیٰ از امر نیست در دل آدمی کہ
 آن در ان چنان پوشیدہ است کہ آتش در آہن و سنگ و چنانکہ بزخم آہن بر سنگ آن سوز
 آشکارا اگر دو بصحر افتد چمن سماع آواز خوش موزون گوہر دل را بچندان و در ان خبری
 بہ پیراوری آنکہ آدمی را در ان اختیار می باشد سبب ان مناسبست کہ گوہر آدمی را با عالم
 علویست کہ آن عالم روح گویند و عالم علوی عالم حسن و جمال است و اصل حسن و جمال
 تناسب و ہر چہ متناسبست نمود کار نیست از جمال ان عالم کہ بہ جمال حسن متناسب کہ درین
 عالم محسوسست ہمہ مشبوہ جمال حسن ان عالمست پس آواز خوش موزون متناسبست
 ہمہ مشابہتہ دارد از عجائب ان عالم و ان و ان سبب کاہی در دل پیدا رود کہ توجہ و شو

پدید آورد که باشد که آدمی خود نداند که آن چیست و این در ولی بود که آن سادو باشد و از
 عشتی و شوقی که راه بان بر دخالی بود اما چون خالی نبود و پیرس شغول بود آنچه بدان مشغول
 در حرکت آید چون آتش که دم در آن سندان فرخته تر شود و هر که در دل آتش شوق حق تماشا باشد سماع
 او را هم بود که آن آتش تیز تر گردد و هر که در دل وستی باطل بود سماع زهر قاتل او بود و بر و درام با
 وَقَدْ قِيلَ فِي مَعْنَاهُ اَعْلَمَنَّ الْقُلُوبِ وَالسَّرَاتُ خَزَائِنُ الْاَسْرَارِ وَمَعَادِنُ الْجَوَاهِرِ
 و قد طویت فیها جواهرها کما طویت النار فی الحیدیه والحجر و اخفیت کما اخفی
 الماء تحت التراب والمدار و لا سبیل لی استشاره خفایاها الا بقدر السماع
 و لا منفذ الی القلوب الا من دهلین الاسماع فالنعمات الموزونه المستلذة تخرج
 ما فیها و تظهر محاسنها او مساویها فلا ینظر من القلب عند التحریک الا ما
 یجویه کما لا ینظر الا اناء الا بما فیہ فاسماء للقلب محک صادق و معیار
 ناطق فلا یصل روح السماع الیه الا و قد تحرك فیه ما هو الغالب علیه انتم
 بستریدانکه سماع اول مرست و غره میدر حالتی را در قلب که نامیده شود و وجود و وجود فیه
 تحریک طرف الیس اگر حرکت غیر موزونه باشد نام او اضطراب بود و اگر حرکت موزونه بود نام
 وی تصفیق و رقص است فصل فی ذکر اختلاف العلماء فی اباحه السماع و
 کشف اسرار فیه بر آنکه در سماع اختلاف علماست بعضی بترکیب آن مائل شده اند
 و بعضی بطرف اباحت رفته و نیز در قائلان باباحه و بعضی باحت محض است و وقتی اباحت
 مع الاستجابات است که قاضی ابو طیب طبری از شافعی روح و مالک روح و ابی حنیفه
 و سفیان روح و جماعه از علما الفاطمی را که استدلال کرده می شود بان برینکه آنها تحمیر
 و بر اعتقاد کرده اند گفت شافعی ره در کتاب آداب القضا که غنا لهو کرده است و مشایخ
 باطل و هر که استکثار کند از ان پس وی سفیاست مگر ده شود شهادت و سنه و
 مالک نمی فرمود از غنا و این فیه سائر الی بدین است سوا بی ابراهیم بن سعد و بود

ابو حنیفه رضی اللہ عنہم میفرموده میداشت غنا را و سمع غنا را ادگنا بان می پنداشت و همچنین سائر اهل کوفه سفیان ثوری و حماد و ابراهیم و الشیبی و غیر هم جمله این را نقل کرده ابو طیب طبری لیکن در مدارج النبوة آورده که نقل کرده اند که امام ابو حنیفه رحمہ اللہ ہم سایه بود که ہر شب بزمیجاست و قتی میگرد و امام گوش میداشت بہ لغنی او و نشنید شعیب آواز او را پس پرسید از اہل و سی کہ چہ شد امشب کہ شنیدہ نمیشود آواز او سے گفتند کہ بیرون بآمدہ بود و سے امشب پس گرفتند و در زندان کردند و را پس پوشید امام عمارت خود را و رفت نزد امیر و شفاعت کرد و او را خلاص گردانید و پرسید امیر کہ نام او چیست گفتند عمر پس بر آورد از زندان ہر کر انام عمر بود و گفت امام بان مرد کہ باز گرد با نیچہ میگرد و ہر شب و چون گوش داشت امام ابو حنیفہ بقناع او و دخی مگرد و او را دلالت کرد و بہر اباحت لغنی نزد و سے و استماع و می ہر شب با آن و رع و قنوی و سی کہ داشت حمل نمی توان کرد مگر بہر اباحت پس آنچه وار و شدہ از و سی برخلاف آن حمل کردہ شود بر غنای مقترن لغنی از ہر اجمع میان قول و فعل انتہی نقل کرد ابو طالب مکی اباحت سمع را از جماعتی و گفت سمع کرد از میان صحابہ عبد اللہ بن جعفر و این زبیر و مغیرہ بن شعبہ و معاویہ و غیر ہم و گفت تحقیق کرد این را یعنی سمع را اکثر ان از سلف صالح کہ عبارت است از صحابہ و تابعین و گفت ہمیشہ بودند جازیان نزد یک ماور کہ سے شنیدند سمع را و در فضل ایام سنتہ و آن ایام معدودات است کہ امر فرمود خدا می تعالیٰ بندگان خود را در ان ایام بتذکر خود مثل ایام تشریق و ہمیشہ بودند نماہل مدینہ مثل اہل مکہ مو اطبت کتنگان بر سمع تا این زمان ما و گفت گفتہ شد ابو الحسن بن علی از چگونہ انکار میکنی سمع را و تحقیق بودند جنید و سر سے سقطی و ذوالنون کہ استماع میکردند گفت چگونہ انکار کم سمع را در حال اینکہ جائز داشت و شنید آن را آنکہ او خیر است از من پس تحقیق بود عبد اللہ بن جعفر طیار سمع میکرد و جزین نیست کہ انکار کرد لہو و لہب را در سمع بود ابو النخیر العسقلانی الاسود از اولیا سمع میکرد و حزن میکرد و در حیرت می افتاد

وقت سماع و تصنیف کرد در آن کتاب بر منکرین سماع و چنین
 جماعتی ان ایشان تصنیف کردند و بر منکرین آن و حکایت کرده شد از بعضی شیوخ
 که گفت دیدم ابوالعباس خضر را عزم پس گفتم ویرا چه میگویی درین سماع که اختلاف کرده
 در وی اصحاب ما گفت آن صفور لال است که ثابت نمی ماند مگر اقدام علماء و حکایت
 کرده شد از منتهی الدینور سے کہ گفت دیدم نبی صلی اللہ علیہ وسلم در منام پس گفتم
 یا رسول اللہ آیا انکار میفرمائی ازین سماع چیز سے را گفت انکار نمیکنم از ان چیز سے را
 لکن جو ایشان را کہ شروع نمایند قبل آن بقرآن و ختم کند بعد آن بقرآن و حکایت کرده شد
 از طاہر بن بلال الہمدانی الوریق و بود ازناہل علم کہ گفت بودم من متکلف بجانب جدہ و بریا
 یعنی کہ واقع است بر لب ریا پس دیدم روز سے طاہر را کہ میگفتند بجانب مسجد قوی
 را و استماع می نمودند پس انکار کردم من این را بدل خود و گفتم در خانہ از خانہ ہای خدا
 میگویند شعر را گفت پس دیدم نبی صلی اللہ علیہ وسلم در آن شب و صلی اللہ علیہ
 وسلم نشنیدہ بود در آن طرف مسجد و بر پہلو سے آنحضرت ابو بکر صدیق رضی و در آن وقت
 ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ میگفت چیز سے از قول و نبی صلی اللہ علیہ وسلم استماع می نمود
 در منہا و دست مبارک خود بر سینه خود مانند کسی کہ بوجد آید از ان پس گفتم در نفس خود نظر
 نبود مرا کہ انکار کنم بر آن جماعہ کہ بودند کہ استماع میکردند و این رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 استماع میفرمایند و ابو بکر صدیق را میگویی پس التفات فرمود بطرف من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 و گفت ہذا حق بحق یا گفت حق من حق من شک میکنم در ان و گفت چند نزول میکند
 رحمت برین طاہر در موضع وقت خور و نوش زیرا کہ ایشان نے خورند مگر از نفاق
 و وقت تذکرہ زیرا چہ ایشان کلم نے کند مگر در مقامات صدیقان و وقت سماع
 زیرا کہ سماع میکنند با وجد و حاضر سے آیند حق بر او حکایت کرده شد از جسرج کہ ابو
 سے شخصت پیدا در سماع پس گفتہ شد ویرا آیا آورده شود این را روز قیامت

در جمله حسنات تو بایستات تو گفتند در حسنات و نه در سیئات زیرا که این بسیمیه است مانع
و گفت خدا تعالی لا یؤخذکم الله باللغو فی ایمانکم این آن است که نقل کرده شد
از آقاویل و هر که طلب کند حق را در تقلید پس هر گاه استقصا کند متعارض شود نزد
و این آقاویل پس بانی می ماند تبحر و مائل بطرف بعضی آقاویل بتبشی و تمامه این تبحر
است بلکه منزه او است که طلب کند حق را بطریق آن و آن حاصل است از بحث کردن
از مدارک خطر و اباحت چنانچه قریب ذکر میکنم آنرا انتخه فصل فی بیان دلیل
اباحت السماع بدانکه نص و قیاس جمیعاً دلالت میکنند بر اباحت سماع لیکن قیاس
پس آن این است که غنا مجتمع شده است در و س معانی یا باند که بحث کرده شود
افراد آن سپس از مجموع آن پس بر رستیکه در دست سماع صوت طینبعی زنون مفهوم
المعنی محرک القلب پس وصف عام این است که وی صوت طیب است بعد از این طلب
منقسم است بطرف موزون و غیر موزون و موزون منقسم است بسوی مفهوم
مثل اشعار و غیر مفهوم المعنی مثل اصوات جمادات و سائر حیوانات لیکن سماع صوت
طیب باین حیثیت که طیب است نباید که حرام شود بلکه آن حلال است بنص و قیاس
لیکن قیاس پس آن این است که و س راجع است بسوی تکرر و حاسه سمع یا دل
انچه مخصوص است بان و هر انسان را عقل و حواس پنجگانه است و هر حاسه را اجزاء
و در مدارکات آن حاسه چیز نیست که لذیذی پندارد آن را پس لذت نظر در بصیرت
جمیله است مثل خضره و آب جاری و دوچه حسن و بالجمله سائر الوان جمیله و این در
قابله آن است که مکروه می مانند آن را از الوان کدره قبیحه و لذت شم در ریح
طیبه است و آن در مقابل بدبو بائست که مستکبره است و لذت ذوق در طعم لذیذ است
مثل سبومته و ملاوت و حموضه و آن در مقابل مراره که بهیه الطعم است و لذت لمس در
لین و نعومته و ملاسه است و آن بمقابل خشونه و ضراست است لذت عقده علم

و معرفت است و آن بمقابله جهل و بلا دت است پس همچنین اصوات مدركه بسمع منقسم
 است بسوی مستلذه مثل صوت عنادل و مزامیر و مستكبره مثل آواز حمیر و غیره پس چنانچه
 ترست قیاس این حاسه و لذت آن بر سایر حواس و لذات آنها ولیکن نص پس
 دلالت میکند بر باحت سماع صوت حسن منت نهادن خدا تعالی بر بندگان خود بان
 زیرا که فرمود خدا تعالی *يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ* پس گفته شد آن صوت حسن است و در
 حدیث آمده *مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا أَحْسَنَ الصَّوْتِ* و فرمود صلی الله علیه و سلم
لَلَّهِ أَشَدُّ إِذَا لَلَّ الرَّجُلَ الْحَسَنَ الصَّوْتِ بِالْقُرْآنِ مِنْ صَاحِبِ الْقَيْنَةِ لَقَيْنَتِهِ
وَالْقَيْنَةُ أَلَمَةُ الْمُغْنِيَّةِ و در حدیث در محل مرح داود علیه السلام آمده *أَنَّهُ كَانَ*
حَسَنَ الصَّوْتِ فِي النَّيَاحَةِ عَلَى نَفْسِهِ و فی تِلَاوَةِ الزُّبُورِ حَتَّى كَانَ يَجْتَمِعُ الْأَنْبِيَاءُ
وَالْحَبَشِيُّ وَالْوَحْشِيُّ وَالطَّيْرُ لِسَمَاعِ صَوْتِهِ و كان يَجْلِسُ مِنْ مَجْلِسِهِ أَرْبَعًا أَوْ خَمْسًا
وَمَا يَقْرُبُ مِنْهَا فِي الْأَوْقَاتِ و فرمود صلی الله علیه و سلم در مرح ابو موسی الأشعری
لَقَدْ أُعْطِيَ مِنْ مَرَامِزِ آلِ دَاوُدَ وَقَوْلِ وَيَعَالَى إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ
لَصَّوْتِ الْحَمِيرِ دلالت میکند بمفهوم آن بر مرح صوت حسن و اگر گفته شود جزین نیست
 که مباح کرده شد این را یعنی صوت حسن را بشرط اینکه در قرآن بود گوئیم هر آینه لازم می آید از آن
 اینکه حرام شود سماع صوت عند لب زیرا چه آن از قرآن نیست و هر گاه جائز شد سماع صوت
 غفل بی معنی پس حرام نشود سماع صوتی که فهمیده می شود از آن حکمت و معنی بامی صحیح
 و *إِنَّ مِنَ الشَّعْرِ الْحَكِيمَةِ* پس این نظر است در صوت بحیثیت اینکه طیب و حسن است
 و درجه ثانیه است نظر در صوت طیب موزون زیرا که وزن در احسن است پس بسا صوت
 حسن خارج است از وزن و بسا صوت موزون غیر مستطاب است و اصوات موزونه
 باعتبار نغمه های خود سه قسم است زیرا چه آن اصوات یا خارج شود از جهاد مثل صوت مزامیر
 و از آیه ضرب قضیب و طبل و غیره و یا خارج شود از جزوه حیوان و آن حیوان یا انسان است

و یا غیر آن مثل صورت بلبلها و قمری ها و صاحبان صحیح از طیور پس آن اصوات با وصف
طبیعت آن موزونه و متناسبه المطالع و المقاطع است پس ازین جهت لذیذیند آشته
میشود و سماع آن را و اصل در اصوات خناجر حیوانات است و جزین نیست که وضع
کرده شد و مزامیر بصورت خناجر و این تشبیه است مرصعت را با خلقت و نیست
شئی از آن که توصل کرد و ادل صناعات بضاعت خودها بسوی تصویر آن مگر اینکه
مراور است مثالی در خلقت که اختیار کرد خدا تعالی اختراع آن را پس سماع
این اصوات مستحیل است که حرام شود بجهت بودن آن طیبه یا موزونه پس نیست
رونده بطرف تحریم سماع صوت عند لیث سائر طیور و فرقی نیست در میان
حجیره و حجره و نه در میان جماد و حیوان پس باید که قیاس کرده شود بر صوت
عند لیث اصوات خارج بر انسان را اجسام با اختیار آدمی مثل صوفی که خارج میشود
از خلق آدمی یا از قضیب و طبل و دف و غیره و استثنا کرده نشود از آن مگر طاهری و اقبا
و مزامیر که وارد شد شرع بمنع از آنها نه بر اکذت آن زیرا که اگر منع بر اکذت بود که شر
قیاس کرده می شد بروی جمله ما یلذذ به الانسان را لکن حرام کرده شد خمر با مقتضی
شد حرص آدمیان بآن مبالغه را و باز داشتن از آن تا اینکه سنتی اشد امر در ابتدا
بشکستن خمرها پس حرام کرده شد با و کس آنچه از شعرا اهل شرب است و آن اوتار و
مزامیر است پس این اشیا حرام کرده شد ببعیت تحریم خمر بر سبب علتهای آنکه این
اشیا میخواند بسو کشر خمر زیرا که لذتیکه حاصل است از آن عام غشیه و مگر خمر و مثل این
حلت حرام کرده شد قلیل خمر دوم آنکه این اشیا در حق قریب لعهد بشرب خمر یا خوردن
مجالس انس را بشرب پس این اشیا سبب ذکر یعنی یاد دهنیدن است و ذکر استغیاش
شوق است انباشت و قوی قوت یابد پس سبب قدام است سوم آنکه اجتماع بر آن اشیا
هر گاه از عادات اهل فسق بوده پس منع کرده شد از تشبیه آنها بر آنچه من تشبیه بقوم فهو و این علتهای

تبرک سنت و فتنه شعار بود اهل بدعت را بخوف تشبه با آنها پس بخت این معاینه حرام کرد
 منظار عراسته و اوتار جلا آن مثل عود و چنگ در باب و بر ربط و غیره و با سواک این اشیا
 پس نیست در معنی آن مثل شاهین عاۃ و حجج و شاهین طبالان و مثل طبل و قصبه و برآه
 که استخراج کرده میشود از آن صوت مستطاب موزون سواک آنچه عادت کرده اند اما
 اهل شربت پیرا که جمله آن نه تعلقی میدارد و بخر و نه یاد میدهند آن اوده تشویق میکند بسواک آن
 و نه واجب میکند تشبه را با باب آن پس نگردد در معنی آن پس باقی ماند بر اصل باحت قیاساً
 بر اصول طیور و غیره بل میگویم سماع اوتار از شخصی که نمیزند آنرا بر غیر وزن مناسب مستند
 نیز حرام است و از اینجا ظاهر شد اینکه نیست علت در تحریم آن اشیا مجرد لذت و طیبعت بلکه
 قیاس تحلیل طبیات است کل آن مگر آنچه در تحلیل و سفساد است فرمود الله تعالی اَقْلُ
 مَن حَرَّمَ مَرَاتِبَهُ اللَّهُ لِئَلَّا يَخْرُجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ
 پس این اصوات حرام نکرده شد بحیثیت اینکه اصوات موزونه است و جزین نیست که
 حرام کرده شد بعارض دیگر چنانچه قریب می آید میان عوارض محرمه درجه ثالثه موزون معنوم
 و آن شعر است آن خارج نمی شود مگر از جرحه انسان پس یقین کرده میشود با باحه آن زیرا که زیاده
 نشدگر بودن او معنوم و کلام معنوم حرام نیست و صوت طیب موزون غیر حرام است پس
 هر گاه حرام نشد احاد از کجا حرام شود مجموع بان نظر کرده شود در آنچه نمیده میشود از آن
 پس اگر باشد در آن ام محظور منوع حرام کرده شود و شر آن و نظم آن و حرام کرده شود و نصیب
 آن برابر است که با کان باشد یا نباشد و حق و رین با چیزی است اگر گفت از آنست که زیر اگر گفت
 الشَّعْرُ كَلَامٌ فَحَسَنٌ حَسَنٌ وَقَبِيحٌ قَبِيحٌ و هر گاه جائز شد خواندن شعر بغیر صوت و امکان جائز شد
 خواندن آن با کان زیرا که افراد مباحات هر گاه اجمع شود و شود آن مجموع مباح و وقتیکه منضم شود مباح
 بامباح دیگر حرام نمیشود مگر وقتیکه منضم بود مجموع محظور زیرا که منضم نبود آنرا حاد و نیست هیچ مجموع
 و اینجا کلامی که کرده شود ابتدا و شعر او تحقیق انشاء کرده شد پیش رسول الله صلی الله علیه و سلم

و فرمود عليه اسلام ان من الشَّعْرِ حِلْمُهُ ^و والشَّادُ كَرَمُهُ ^و عَائِشَةُ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا ^و شَعْرُهُ ^و
 ذَهَبُ الذِّينِ يَعَاشُ فِي أَكْثَرِهِمْ ^و وَبَقِيَّتُ فِي خَلْفِ كِلْدَانَ الْأَجْرِبِ ^و وَرَوَاتُ
 كَرْدِهِ شَدِيدٌ ^و صَبِيحٌ نَخَارِيٌّ ^و صَبِيحٌ مُسْلِمٌ ^و زَعَائِشُهُ رَفِيعٌ ^و كَمَا قَدَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْمَدِينَةَ وَعُكَاةَ الْبُؤْبُوكِ وَبِلَالٌ ^و وَكَانَ بِهَا وَبَاءَ فَقُلْتُ يَا أَبَتِ
 كَيْفَ تَجِدُكَ وَيَا بِلَالُ كَيْفَ تَجِدُكَ فَكَانَ الْبُؤْبُوكِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ إِذَا اخَذَتْهُ
 الْحُمَّى يَقُولُ شَعْرُ كُلِّ أَمْرِي مَصْبُوحٌ فِي أَهْلِهِ ^و وَالْمَوْتُ آدِنِي مِنْ شِرَاكِ نَفْلِهِ
 وَكَانَ بِلَالٌ إِذَا قَلَعْتَ عَنْهُ الْحُمَّى يَرْفَعُ عَقْرَتَهُ وَيَقُولُ قَطَعَهُ الْأَلَيْتُ
 شَعْرِي هَلْ أَبَيْتُنْ لَيْلَةً ^و بِلَوَادٍ وَحَوْلِي إِذْ خَرَجْتُ جَلِيلٌ ^و وَهَلْ أَسْرَدُنْ يَوْمًا
 مِيَاهَ مَجْنُونَةٍ ^و وَهَلْ يَبْدُونُ شَامَةً وَطَفِيلٌ ^و كَمَا قَدَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
 الْقُدْرَةَ عَلَى الْمَدِينَةِ وَرَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ^و حَيْثُ أَلْبَسَ الْمَدِينَةَ كَيْسًا مَلَكَةً أَوْ أَشَدَّ
 وَتَجْتَبِقُ بُوَدَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَقْلَ مَيْفَرُودِ خَشْتِ رَأْبَ قَوْمٍ دَرَبِيٍّ سَجْدًا
 وَرَحَالِيكَ وَبِي سَيَكْفُتُ هَذِي الْجَمَالُ لِأَجَالِ خَيْرٍ ^و هَذَا الْبُرْزِينَا وَأَطْفَالُهُ ^و وَالضَّيْفُ
 فَرَمُودُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَبَدَّلَ الْغَيْشَ عَيْشِ الْأَخْرَةِ فَارْحَمِ الْأَنْصَارَ وَالْمُهَاجِرَةَ
 وَابْنَ دَرِيٍّ صَحْبِينَ مَرْكُورًا سَتَ وَبُوَدَّ بِنِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِي نَمَادِ بَرَايِ حَسَانِ سَبْرِي دَرَسَجَرِ
 مِي الْيَسَادِ حَسَانِ بَرَانِ مَنَزَبِ وَمَفَاخِرَتِ سَيَكْرُورِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِأَخْصَامَتِ سَيَكْرُورِ
 وَمَيْفَرُودِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّ اللَّهَ يُؤْتِيكَ حَسَنَانَ بِرُوحِ الْقُدْسِ مَا نَأْمُرُ وَأَنْهَى
 عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ^و وَتَسَلَّمَ وَوَقْتِكَ أَنْشَادُ كَرَمًا بَعْدَ شَعْرٍ خُورًا بِشَيْشِ
 رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرَمُودِ رَأْبِ الْأَيْفُضُضِ اللَّهُ فَكَانَ ^و كَمَا قَدَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 عَنْهَا بُوَدَّ صَحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِأَهْمِ مِيخْوَانِ دَرَبِ نَزْرِيكِ وَبِي أَشَارُ وَوَدَّ
 تَسْمِ مَيْفَرُودِ وَرَوَاتُ كَرْدِهِ شَدِيدٌ ^و بِنِ الشَّرِيذِ رَأْبِ وَبِي كَمَا قَدَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا نَأْمُرُ قَائِيَةً مِنْ قَوْلِ أُمِّيَّةِ بِنِ إِلَى الصَّلَاتِ كُلِّ لَكَ يَقُولُ

هیه هیه ثم قال وان كان في شعوره ليس له درجه را بفرغ نظر در آن بحیثیت اینکه
آن محرک قلب است و برانگیخته کننده است چیز را که آن غالب است بر قلب پس
میگویم هر خدا تعالی را سه نسبت در مناسبت نعمات موزونه مراد از آن راحتی که آن نعمات
بر این تئیه تاثیر میکنند در ارواح تاثیر کردنی عجیب پس از جمله اصوات صوتی است که خوش
میگرداند و صوتی است که مگسین میسازد و صوتی است که میخواباند و صوتی است که میخیزاند
و بطرب می آرد و صوتی است که استخراج میکند از اعضا حرکات را بر وزن آن از دست و پا و سر
و ظن کردن نباید که آن از فهمیدن معانی شعر است بلکه آن جبار است در او تاری که گفته شد
من لم یحیر که الربیع و ازهاره و العود و و تاره فهو فاسد المزاج لیس له علاج
و چگونه بود آن از فهم معنی و حال اینکه تاثیر آن مشاهده است در صبی در میدان نیز که است
می نماید او را بصوت طیب از گریه او و میگرداند نفس ویران از آنچه میگرداند او را بسوی اصفا
آن و جعل با وصف بلاهه طبع آن متاثر میشود از حدی چنان تاثیر می خفیف می بندد و با
احمال ثقیله را و قصیر میداند بقوت نشاط خود در سماع آن مسافات طولیده را و بحث میشود
در و از نشاط آنچه بسکری آرد او را و موله میگرداند پس مبنی ویران وقتیکه طول شود بر دبا و به یاد گیرد
ویران بخش و ملال زیر محامل و احمال هر گاه بشنود منادی حدی را دراز میکنند گردن خود را و اصفا
سینکند بسوی حدی کتفه در حالیکه بردارنده است گوشهای خود را و سرعت میکند بسیر خود
حتی که سیچند بروی احمال او و محامل او و بسا اوقات تلف میشود نفس او از شدت سیر
و گرانی بار و حال اینکه وی شعور ندارد بان بحیث نشاط خود هر گاه نظر کرده شد در سماع
باعتبار تاثیر آن در قلب ما جائز نیست که حکم کرده شود بر و مطلقا با بحت و نه تجزیم بلکه این
مختلف میشود باحوال و اشخاص و اختلاف طرق نعمات پس حکم آن حکم مافی القلب است
گفت ابو سلیمان سماع نیاورد در قلب آنچه نیست در وی لکن بچینا بگذر که در دست پس
ترجم کلمات مسجود موزونه عادت کرده میشود در چند موضع بحیث اغراض مخصوصه که ارتباطی باید

بان اثرها در قلب و آن هفت موضع است اول غنای حاجیان که ایشان را ولاد دور میکنند
 با طبل و شاهین و غنای آن مباح است زیرا چه آن اشعار نیست که نظم کرده شد در وصف
 کعبه و مقام و عظیم و زفرم و سایر مشاعر و در وصف بادیه و غیره و اثر آن تهنیت و شوق است بسو
 حج بیت المقدس و اشتغال نیز آن اگر بود در آنجا شوقی حاصل با استناده شوق و اجتناب
 آن اگر نبود شوقی حاصل در هر گاه بوده است حج قریه و شوق بطرف آن محمود است تشویق بسو
 آن کل بالمشوق محمود است چنانچه جائز است مر و اعطای اینکه نظم کند کلام را در و غلط در نیت بدین
 بسج و شوق و هانم در مان لبسوی حج بوصف بیت و مشاعر و وصف توابع همان جائز است
 این مر غیره و ابر نظم شعر نیز اگر در زن و فتنه مضاف شود لبسوی بیع میشود کلام او وقع در قلب
 پس وقتیکه مضاف کرده شود بطرف آن صوت طیب لغات موزون و زیاده شود و وقع او
 پس هر گاه مضاف کرده شود بسو آن طبل و شاهین و حرکات ایقاع زیاده شود تا شیر و جله
 این جائز است مادامیکه داخل نشود در و مزامیر او تا آنکه از اشعار اشرا است بان اگر قصد
 کند بان تشویق کسی که جائز نبود مراد از خروج بطرف حج مثل کسی که ساقط کرد فرض را از نفس خود
 و اذن نداد و یا بی پروا و در خروج پس آن شخص حرام است بر و خروج پس حرام شود تشویق او
 بجز بواسطه سماع و هر کلامی که شوق و هانم بطرف خروج بریزد تشویق بطرف حرام حرام است و همچنین اگر
 طریق غیر آرزو و هلاک غالب بود جائز نبود تحریک قلوب و معاجرت آن تشویق موضع تانی آنچه عادت
 کرده اند غازیان جبت تحریص مردمان بسوی غزوه و این نیز مباح است چنانچه بر آن حاج
 لیکن باید که مخالفت کند اشعار و طرق الحان ایشان اشعار حاج و طرق الحان آنها را زیرا که
 غرض و مقصود این دو فریق با هم مخالف است این مباح است در وقتیکه در آن وقت غزوه
 مباح است و مندوب است در وقتیکه در آن وقت غزوه مستحب است لیکن در حق شخصی
 که جائز است مراد از خروج بطرف غزوه موضع ثالث رجزیات که استعمال کند آنرا استجماع
 در وقت لغا و غرض از این تشویق نفس و انضاب است و تحریک نشاط در آنها بر آقا و در

تدرج است بیجاغت و غلبه این هر گاه که بود بلفظ لطیف و صوت طیب وقع شود در نفس
 و این مباح است در هر حال مباح و مندوب است در هر حال مندوب و مخطور است در
 حال مسلمانان اهل ذمه و هر حال مخطور زیرا که تحریک و داعی له المخطور مخطور است این
 منقول است از شیخان صحابه رضی الله عنہم علی و خالد رضی الله عنہما موضع رابع اصوات نیاچه نیاچه
 آن و تاشیر آن و تیج حزن و بجا و ملازمت کاتبه است حزن و دو قسم است محمور و مذموم حزن
 مذموم مثل حزن بر چیز نیست که فوت شده فرمود خدا تعالی لکیلا تأسوا علی ما فاکم و حزن بلا موت
 ازین قبیل است زیرا که آن نارضا منکد است مرقضا رضایتکارا و تأسف است بر چیز که یاد
 تدارک نیست پس این حزن هر گاه مذموم است تحریک آن بنیایه هم مذموم است و ازینجا
 وارد شدن صریح در نیاچه اما حزن محمود حزن انسان است بقتصیر و در امر دین خود و
 گریه و بر خطا یا خود و بکار و بتا که و حزن و تجارن بر آن محمود است و بر آن محمول است
 گریه آدم غم و تحریک این حزن و تقویت آن محمود است زیرا که آن بر انگیزه میکند بر تشمیر بر آن
 تدارک و ازین جهت بود نیاچه داود عم محمود زیرا که بود آن نیاچه مع دوام حزن طول بجا
 بسبب خطایا ذنوب پس بدرستی که بود علیه السلام حزن میکرد و بخزن می آورد و میگریست
 و میگریانید حتی که برداشته میشد جنازه ها از مجلس نیاچه او بود که میکرد این را بالفاظ خود
 و امکان خود و این محمود است زیرا که مفضی له الامجد محمود است و بنا برین حرام نشود برداختن
 طیب لاصوت اینکه بخواند بر منبر یا سخن خود و اشعار را که مخزنه و مرقعه قلب است حرام نشود
 اینکه بجا و بتا که نماید تا که توکل کند بان بسوکتیکه غیر خود و آثار حزن آن موضع خامس
 سماع در اوقات سرور براسه تاکید سرد و تیج آن و آن مباح است اگر آن
 سرور مباح بود مثل غنا و ایام عید و در عرس و وقت قدم فاد وقت و لمیر و عقیقه
 و وقت ولادت مولود و وقت ختان آن و وقت حفظ و سقر آن

قرآن عزیز را در جمله این صباح است جمت اظهار سر در بیان و وجه جواز آن این است که بعضی از الحانات بر این گفته میکنند فرج و سرور و طرب را پس بر آنچه جائز است سرور بیان جائز است اشاره سرور در آن و دلالت میکند برین از نقل الشاذ زبان بر سطح باد و الحان وقت قدم رسول الله صلی الله علیه و سلم نظم **طَلَعَ الْبَدُوعُ عَلَيْنَا مِنْ ثَنِيَاتِ الْوُدَاعِ وَ وَجِبَ الشُّكْرُ عَلَيْنَا مَا دَعَا قَلْبَهُ دَاعٍ** پس این اظهار سرور است برای قدم آن صلی الله علیه و سلم و این سرور محمود است پس اظهار آن بشعر و نعمات و در قص و حرکات نیز محمود است پس تحقیق نقل کرده شد از جماعتی از صحابه رضی الله عنهم که آنها مجمل کردند در سروری که رسید ایشان را چنانچه قریب می آید در احکام و قص این جائز است در قدم هر قدم که جائز است فرج بیان و در هر سبب مباح از اسباب سرور و دلالت میکند برین آنچه روایت کرده شد در صحیحین از عائشه رضی الله عنها که گفت **لَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسْتُرُنِي بِوَدَائِهِ وَإِذَا أَنْظَرُنِي إِلَى الْحَبَشَةِ يَلْعَبُونَ فِي الْمَسْجِدِ حَتَّى أَكُونَ أَنَا الَّذِي أَسَامُهُ فَأَقْدَرُ قَدَّ الْجَارِيَةِ الْحَدِيثَةَ السِّنِّ الْحَرَبِيَّةِ عَلَى اللَّهْوِ إِسَادَةً إِلَى طَوْلٍ مُدَّةٍ وَتُوقِفُهَا وَرَوَيْتُ كَرِيمًا وَرَوَيْتُ صَحِيحِينَ** خود را حدیث عقیل را از زهری از عروه از عائشه رضی الله عنها **أَنَّ أَبَا بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ دَخَلَ عَلَيْهَا وَعِنْدَهَا جَارِيَتَانِ فِي أَيَّامٍ مَنِي تَدْفَعَانِ وَتَهْمِيَانِ وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَتَغَشَّ بِثَوْبِهِ فَأَنكَرَهُمَا أَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَلَشَفَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ وَجْهِهِ وَقَالَ دَعُهُمَا يَا أَبَا بَكْرٍ فَأَتَاهُمَا أَيَّامًا مَعْنِدٍ وَكَفَّتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسْتُرُنِي بِوَدَائِهِ وَأَنَا أَنْظَرُنِي إِلَى الْحَبَشَةِ وَهُمْ يَلْعَبُونَ فِي الْمَسْجِدِ فَزَجَرَهُمْ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَّا يَا نَبِيَّ أَسْرَفِدَةَ يَعْنِي مِنَ الْآمِنِ وَدَرِ حَدِيثِ عُمَرَ بْنِ حَارِثٍ أَنَّ مِنْ شُهَابِ شَلَّانِ فَوْرَانِ حَدِيثِ لَفْظِ تَغْنِيَانِ وَتَغْرِيَانِ وَرَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَلْعَبُ بِرَأْسِهِ**

والله لقد رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقوم على باب حجر في الحبشة يلعبون
بحوايه في مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو يستمر في بردائه إلى انظر إلى
لعبهم ثم يقوم من اجلي حتى الون انا الذي انصرف وروایت کرده شد از ماسته گرفت
كنت العب بالبنات عند رسول الله صلى الله عليه وسلم كنت وكان ياتني حين
ان فليكن يقيمون من رسول الله صلى الله عليه وسلم وكان رسول الله صلى الله عليه
وسلم يسير بهمون الى تسليعني معي وروايتي ان النبي صلى الله عليه وسلم قل لها
يوما ما هذ انا قلت بنا في قال فما هذ الذي اري في وسطه من قالت فرس قال
ما هذ الذي عليه قالت جناحان قال فرس له جناحان قالت او ما سمعت انه كان
لسليمان بن داود عم خيل لها اجنحة قالت فصحك رسول الله صلى الله عليه وسلم
حتى بدت ثواجله وحدث مجمل ست نرد ما برعادت صبيان وراحتا وصوره از حرف
ورقاع بغير تكليل صورت ان بدليل نخر وروایت کرده شد در بعضی روایات که ان القدام كان له جناحان
من رقع وگفت عائشه رضی الله عنها دخل على رسول الله صلى الله عليه وسلم وعندي
جارية تغنيان بغناء فاضطجع على الفراش وحول وجهه فدخل ابو بكر رضي
عنه فاستهزئ وقال فزما الشيطان عند رسول الله صلى الله عليه وسلم فاقبل عليه رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال دعهما فلما فعل عمر بهما فخر جتا وكان يومه عيد للعب فيه للتودار بالبنات
والحراب فاما سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم واما قال تشتهين تنظر من
فقلت نعم فاقامني وراءه وخذني على خدي وبقول دونكم يا بني اذ قد اذ
ملكت قال حسبك قلت نعم قال فاذهبي وورحيم وسلم وضعت راسي على منكبيه فجلت
انظر الى لعبهم حتى كنت انا الذي انصرفت پس این احاديث كل ان در صحیحین است
وان نص صرح است درین که غنا و لعب حرام نیست و در ان دلالت است بر انواع از خصتها اول
لعب و پوشیده نیست عادت همیشه در رقص و لعب و موم فعل ان در مسجد سوم قولی در

صلى الله عليه وسلم ذكركم يا نبى آفة وارين صرحت بلعب و التماسيت برلى آن پس چگونه ثابت شود مرست آن چه ماست منع فرود
و صلى الله عليه وسلم الوباء و عمرارضى منه عنها از انكار و تغيير تعليل آن باينكه آن علم عيمانى وقت سرور و اين اسباب مرست
پنجم ايتان محمد صلى الله عليه وسلم زمان را زود رسا به آن سماع آن كلى بود انقت عالشره صلى الله عنه و در آن ليل برينكه حسن خلق در
طبيعتى باين زمان حبيب آن مشاهير لعب حسرت از خشونت بهر و خشونت عيش و در باران آمدن بار و شستن از شستن آن علم صلى الله عليه وسلم
ابتداء مرعاشه و التماسيت ان كنظري و بنوع آن از اضطراب طرف سماعهت اهل از زوى خون از غضب يا وحشت بيرا كه
التماس قتيكه سابق بود بسا اوقات رد سبب حسرت گيرد و در آن عند دست پس تقهيم كرده شود مخدر وى بر محمد و ديگر ليكن ايتى
سؤال پس چنانست ان هتتم خصصت در غنا و ضرب و ن از جارتين با آنكه تشبيه كرده شده از زيارت شيطان و در آن بيان
است كه مرنا جرم غير ديست هتتم آنكه صوت جارتين قرع سماع وى صلى الله عليه وسلم سبكر در حاليكه بر سله افتاده بود و اگر
كردى با ضرب كرده شدى با و با بر اينجا نرغى و ا جلوس را نجا حتى كه صوت او تا قرع سماع وى كند پس اين اللت ميكند براكه
صوت زمان غير مستعمل صوت مرنا بلكه جرم كرده شوى و وقتى فتنه پس اين تقايس مخصوص اللت ميكند براكه ان در قرض
و ضرب و طبع و در حركت نظر بسو قرض حيشه و زنج لا اوقات سرور كل آن از زوى و تياس يوم عيد زيرا كه آن وقت سرور دور
سعى آن يوم من و ليمه و عقيقه و حان يوم قدم از سفر و سائر اسباب فرح و آن جدا آنچه جائز بود بسبب آن فرح از دست
شرع و جائز است فرح بزيارت اخوان و لغامى نما و اجتماع آنها و موضوع واحد به اتمام يك كلام پس آن نيز منظره سماع است
و در تفسير عمري از عوارف آورده قال خيرنا ابو ذرقة طاهر عنى و الله الى فضلنا اذ فضلنا المقتدى قال اجابنا
ابو منصور محمد بن عبد الملك المظفر بنى السرخسى قال خيرنا ابو على فضل بن منصور بن نصر الكاغدي
السمرقندى اجابة قال حدثنا الهشيم بن هليل قال حدثنا ابو بكر بن عمار بنى سحاق قال حدثنا سعد بن
عامر عن شعبة عن عبد العزيز بن جهمي عن النضر بنى الله عنه قال كنا عند رسول الله صلى الله عليه
وسلم اذ انزل جبرئيل عليه السلام فقال يا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان اقرأ امك يدخلون
الجنة قبل الاغنياء بنصف يوم و هو خمس مائة عام ففرح رسول الله عليه السلام فقال فقال
من يشهدنا قال بيدى و فعلنا يا رسول الله قال هات فانشد البدي وى شعر قد سعت
حبه الهوى كبدى فلا طيبتها ولا راق الا الحبيب الذى شغفت به و فعندك

رُفِئَتْ وَتَرِيَّا قِي + فَمَا أَحْبَبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَتَوَاجَدَ الْأَصْحَابُ مَعَهُ حَتَّى سَقَطَ
 رِذَاءُ لَا عَنْ مَنكِبِيهِ فَلَمَّا فَرَّغُوا أَوَى كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مَكَانَهُ قَالَ مَعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ
 مَا أَحْسَنَ نَعْمَتَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ يَا مَعَاوِيَةُ لَيْسَ بَلَكُومٍ مِنْ لَمْ يَهْتَمَّ عِنْدَ سَمَاعِ
 ذِكْرِ الْحَبِيبِ ثُمَّ قَسَمَ إِذَا لَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى مَنْ حَاضِرِهِمْ بِأَرْبَعِ مَائَةِ
 قِطْعَةٍ وَهَذَا الْحَدِيثُ أَوْرَدْنَا كَمَا سَمِعْنَاهُ وَوَجَدْنَا فِيهِ الْمَوْضِعَ سَادِسَ سَمَاعِ عَائِشَةَ
 برای تحریک شوق و ترجیح عشق و تسلیم نفس پس اگر در شایده معشوق بود غرض از آن تا کفایت لذت است و اگر
 بجالت مفارقت بود غرض از آن ترجیح شوق است و شوق اگر چه لذت پس روی نوع لذت است و فقیهیه مضامین
 شوق بطریقان جلال وصال نیز که در بالاترین است و یا من لم است و قوت لذت رجایا بحقیقت شوق و حب شومر است
 پس در سماع ترجیح عشق و تحریک شوق و تحصیل لذت رجایا مقدر در وصال با اطمان و صفت محسوس است و این جلال
 اگر چه مشتاق الی الزان جهایک سباح وصال او مثل آنکه عشق و ارزو جویا آمده خوراکش در و بسوی غنای آن تا که در چند
 شوق لذت وی در لقای آن پس مظلوظ شود بطور مشابهه و اذن از سماع و بفصل قلب لطائف معانی وصال و اذق
 پس متراوف شود اسباب لذت پس این انواع جمع است از جمله مباحات دنیا و متاع آن و مآل الحیوة
 الدنیا کما کما لَکُوهُ وَ لَعِبُ و این از آنجمله است و همچنین اگر غضب کرده شد از جاریه یا سبب
 من الاسباب میان وی و جاریه وی حائل پیش آید پس میرسد و او را که تحریک کند سماع شوق خود را
 و بزرگبخت کند بان لذت رجایا وصال پس اگر غضب و شد از یا اطلاق به حرام شود بر وی این بعد از آن
 چه جائز نیست تحریک شوق جائیکه جائز نیست تحقیق آن بوصول و لقا اما شخصیکه تمثل کند در نفس
 خود صورت صبی او یا زنیکه حلال نیست از او بسوی وی و بود که ناز کند از آنکه میشنود بر کسی که تمثل
 کرد در نفس خود پس این حرام است زیرا که این محرک فکر است در افعال مظلوظه و مبیح و مایه است بطرف آنچه
 سباح نیست وصول بسوی آن اگر عشاق و سفها از جوانان وقت هیجان شهوت خالی نباشند
 از ضمیر چیزی از آن و آن ممنوع است در حق ایشان محبت آنکه در دست از او و دین به بر امری
 که راجع است بسوی نفس سماع و برای این معنی سوال کرده شد حکیمی از عشق پس گفت دخا و یصل الی

ادماغ کل اینان بنویله الجماع ویهجه السماع موضع سماع شخصی که مجزوب است خدا یزد عشق
 و زریه از او مشتاق شد بطرف نقای آن پس نظر کند بطرف شی مگر اینکه بیند وی سمانه و تعالی را و در آن
 و قریح نکند سمع و بر اقرع کشیده مگر اینکه سمع کند و بر از و یار و پس سماع در حق وی هیچ شوق و موکه
 مشتاق و حب است و آتش بر او زنده است از آتش زنده قلب او و استخراجه کننده است از آن احوالی
 از کما شفقات و بلاطفات که احاطه نکند و صف آنرا شناسد آنرا هر که چشیده مره آن انکار کند که از هر
 بهره سندر شد حسن بی از ذوق آن نام کرده میشود و آن احوال را بزبان صوفیه و جریا خود از وجود و مصاف
 امی ریافت از نفس خود احوالی را که نمی دریافت آنرا قبل سماع و گفت صاحب ردو المختار عرف شامی
 تحت قول رد مختار و من یسحل الرقص قالوا یلغی و لا سیما بالذن یا لهو و ینزول المراد به
 التمايل و المنفض و الرفع بمرکات موزونة که ایفقیله بعض من ینتسب لی التصوف
 و قد نقل فی البرازیه عن القوطی جماع الایمة علی حرمة هذا الغناء و ضرب القضیب
 و الرقص قال رأیت فتوی شیخ الاسلام جلال الملة والدین الکرمانی ان مستحل
 هذا الرقص کافر و تمامه فی شرح الوهیانیة و نقل فی نور العین عن التمهید انه
 فاسق لا کافر ثم قال التحقیق القاطع النزاع فی امر الرقص و السماع ینسند علی
 تفصیلاً ذکرة فی عوارض المعارف و احیاء العلوم و خلاصة ما اوجب به
 العلامة التعریب من کمال باشا بقوله ما فی التواجد جمعت من جرم شعر و لا التمايل
 ان اخلصت من باس و قیمت تستعی علی رجل و حق لمن دعاه مولا ان یسعی
 علی الواس الرخصة فیما ذکر من الاوصاع عند الذکر و السماع للدارقین الباصرفین
 او قاتهم لی احسن الاعمال ساکنین الالکین لضبط انفسهم عن قباحة الاحوال فهم
 لا سمعون الا من الا اله لا یشتاقون الا له ان ذکره نا حوا و ان شکروه باحوال
 و ان وجدوه صا حوا و ان شهدوه استرا حوا و ان سر حوا فی حضرة قریه سا حوا
 اذا غلب علیهم الوجد بغلباته و شر بو امن موا را داته فنههم طریقه

طوارق الهیة فخر ذاب ومنهم من بوقت له بوارق اللطف فحراك وطایر منهم من
 طلع علیه الحب من مطلع القرب فسكرو غاب هذا ما عنى لى فى الجواب
 والله تعالى اعلم بالصواب ومن يك وجلا وجد اصحبا فلم يحجج الى قول المنفى
 له من ذاته طرب قد يمد وسكر دائم غير ذى انتهى وشيخ عبدالحق متحقق بربوبه
 رحمة الله عليه شرح مشكوة در باب صلوة العیدین آورده والنص انست که نصی قطعی بر حرمت
 آن علی الاطلاق چنانچه بر حرمت زنا و شرب خمر آمده ثابت نشده است و تحقیق تصریح کرده اند
 بعضی از متاخرین محدثین که حدیثی در حرمت غنا صحیح نشده است و بعضی علماء گفته اند که یافته نشده
 است و دلیل قطعی بر حرمت آن و نیز اباحت آن اصل در اشیا اباحت است و با وجود آن هیچ
 نیست که دوام اعتیاد بدان و استقامت آن خلاف طریق استماع است و فقهار درین باب
 تشدید و تعصب بسیار است مگر مقصود ایشان جسم داده و مدد ذرائع است و صحیح آنست که قول
 امام اعظم که است انست و الله اعلم و ما ذکرنا من التفاصیل قویب منه ما فی مدارج النبوة
 انتهى و بحر العلوم مولانا عبد العلی قدس سره در شرح مولانا روم تحت قوله بشنوار جرنی چون
 حکایت میکند ای البیتین فرموده که عارف سامی شیخ عبدالرحمن جامی قدس سره در شرح این
 میفرماید که مراد از نسی انسان کامل و مکمل که فانی فی الله و باقی با الله است و لفظ نسی را بانسان
 کامل مناسبت تامه است زیرا که لفظ نسی در نفعی هم مستعمل میگردد و این کامل نفعی وجود عارض خود کرده
 راجع بعد از اصلی خود گشته و ذات نسی را هم بانسان کامل مناسبت تامه است زیرا که چنانکه نسی
 گشته است و الحار و لغات که از وی بطوری آید همه منسوب بر ننده فی است چنانچه انسان کامل
 از وجود خود و اوصاف خود می گشته و متصف با خلاق الله گشته هر دو صفت او و اخلاق او و افعال
 او منسوب بسوختن گشته غرض ازین تقریر بیان علاقه اشعاره است و مشابهت در میان انسان
 کامل و معنی حقیقی نسی ظاهر است بوجه دیگر زیرا که مولوی قدس سره از باب سماع بودند و سماع او
 فی میوه بودند و حضرت ایشان را در وقت سماع فی حالات عظیمه وارد میشدند و معارف مشکوف

میشود و در نجات مذکور است که مولوی قدس سره فرمودند که آواز باب اواز هر فردی در بهشت است
 ماضی شنودم آواز باز شدن در بهشت چنانکه از استماع کلام انسان کامل نعم احوالات غنیمه پیدا میشود
 و معارف جسمیه حاصل می آیند و مشهود میشود لیل ستاره کرده نقطه فی را برای انسان کامل در این مناسب
 مشرب مولوی دو دیگر آواز است قدس سره در بهشت جانمی تجویز فرمودند که فی سبغی قلم گرفته ستاره
 برای انسان کامل ساخته شود اگر چه مناسب بعضی بیات نیست و مراد از حدیثی که در مصراع ثانی واقع شده و وی
 از مرتبه غیبی غالبه حکام بابه الامتیاز است و مراد از نیستان غیبی اول تعیین اول است که عبارت از ذات مجتمع
 جمیع اوصاف و تسمیه جمیع اسماء کلیه و جزئیة و تعینات علی و جلال اجمال بود چنانکه صالح است منظر و همه اسما
 و تنزلات را در این مرتبه بود چنانکه کثرت نیست نه حقیقی و نه اعتدالی و این مرتبه احدیت است و در این مرتبه
 اصلا کثرت را وجود نیست و نه ثبوت و این مرتبه عدم کثرت است و نیست مگر ذات احدیت که ظهور در کثرت
 بالقوه و در دست باین معنی که بعد تنزلی می در تعیین ثانی کثرت پیدا شود و اما ماهویت ذات صرفه مطاوعه و کما
 تعیین اصلا نیست پس وجود بحت است که همه اسماء در سوم مستملک اند و در مشاگرد و در نه مسمی گرد و بلکه
 غنی است و قدیم است نه بآن معنی که غنا و قدم از اوصاف او باشد که این هم از جمله اسما است بلکه بمعنی سلب
 حاجت است و سلب هدایت است و بیات خود کامل است معری از اضافات و مستور از مشهودیت است
 و خود نزد خود حاضر است بذاته نه بحضور زائد بلکه بمعنی اینکه نفس ذات است و لیس است ای برتر از خیال
 قیاس و گمان و هم + در هر چه گفته اند شنیدیم و خوانده ایم + پس انسان کامل از دوری این مرتبه شاکلی
 نمی تواند شد که رسیدن باین مرتبه محال است + عنقا شکار کس نشود و دام باز چین + کاینجا همیشه با وجود
 است و امر را + لهذا عارف جامی از نیستان این مرتبه مرادند شنیدند بلکه مرتبه غیب اول مراد داشتند
 فلا تغفل و نیز نیستان عبارت است از آن موضع که ثابت میشود در آن فی و صلوح ظهور فی است
 و این را مناسب نیست مگر احدیت که تعیین است که صلوح ثبوت تعینات و شیونات در دست
 و اما ذات بحت پس مستملک است در هر چیز پس حاصل معنی بر طبق تقریر این عارف است که از انسان
 کامل شنودم چون حکایت میکنند در غالبه بابه الامتیاز شکایت میکنند که این غالبه بابه الامتیاز از وطن اصلی

دوی که غیب اول سنت جدا ساخته و از مرتبه غیب اول چونکه جدا کردند و ممتاز
ساخته اند از نفیر انسان مرد و زن که هیات از اسما فعلیه اعیان ممکنه اند در ناله و فریاد که چرا
متمم شده از غیب اول و اوراق و نذر نیز عارف سامی فرمودند که میتواند که فی بر معنی خود باشد لیکن کتابه
از انسان کامل با این شکایت مذکوره تمام کلام است زیرا که ارباب فهم از همه موجودات بلسان احوال و احوال
ایشان معانی لطیفه میگیرند و با طالبان سبذول میسازند و این لطیفی می نماید و تحقیقش آنست
که مولوی از ارباب سماع بودند و از فی شکایت جدا نباشند و ندونی شکایت جدا فی انیستان قطع
شاخ و از بیخ و جدائی قطع وی با نظرات دیگر که ازین قطع کمال امتیاز حاصل شده است و بی سبب
و قوع این سوراخها در فی که از قوع این سوراخها ممتاز کلی از انیستان شد تا اینکه حقیقت دیگری
گشت کرد پس شکایت فی ازین جدا نباشد ذکر کرده شد استغی و هم در تجلیات رحمانی که یکی از تصانیف
افضل الفضلاء و اکمل الکلام برگزیده کبری با نور جدید انبیا جناب حضرت مولانا صاحب مدینه است و در
سندرج و مذکور بوده است عند الرجوع بان با حسن عنوان واضح و عیان خواهد شد و در مصاصم
و تقاضای باین پنج ذکر تقریر را در سلک تحریر کشیده که سماع از قدیم مساله مختلفه میباشد و است بعضی حرام
بعضی حلال میونسند و بقول محققین کاهله حلال و لغیره حرام اهل آن کسی است که سماع
در دل و ذوق و شوق حضرت حق جل و علا پیدا گرداند و نا اهل کسی است که خیالات شیطانی در تصور
فسق و فجور از شنیدن سماع بر لوح دل و منقش گردد و حکم آنحضرت صلی الله علیه و علی آله و سلم بشنیدن
و شنوایدن سماع از احادیث ثابت است و بیان و جد در قص و در نمایه شرح باید هر چه است علم
ان التهی للهو و معصیه دهکذا فی شرح البروری المسمی بالنووی و اعلم ان السماء ان
اختلفت علیا و نا فی حقه هو ما کان علی سبیل للهو و اللغب مجتمه الفساق و شاربی الخمر
قائمی الصلوة و اقامتی سمع السماء و هو صلیح دائره الصلوة لا تأرأها الورد و قرآه و القران
فهو حلال الا خلاصه بین عملی تا و کذا الرضخ التواجد و قد و دنی ذلک کلیم الجلیث و فی
عمده الفقهاء الرخص مباح و فی الوجیز سماع انما ذکر الرخص و سماع اللذت و انکان فیها

جلاجل کینس بحرام و درین باب بسیار احادیث و روایات در مصنفات خود با حضرت
 قاضی شارح پانی پتی و حضرت شیخ عبدالحق محقق دهلوی و مولانا جمال محدث و امام غزالی علیهم السلام
 نوشته اند بنظر اختصار درین کتاب مندرج نشد انتہی فصل فی بیان المواضع التي یحرم
 فیها السماع بعوارض بدانکه سماع حرام می شود به پنج عوارض عارضی در صبح و عارضی در آله
 اسماع و عارضی در نظم صوت و عارضی در نفس مستمع یا در موافقت آن و عارضی در بودن شخص از عوام
 خلق عارضی در اول آنکه از زنی شنود یا از کودکی که در محل شهوت باشد این حرام بود اگر چه کسی را دل بکار
 حق تعالی مستغرق بود چون شهوت در اصل آفرینش هست و صورتی نیکو در چشم آید شیطان بجاوت
 آن بر خیزد و سماع بحکم شهوت بود و سماع از کودکی که در محل فتنه نباشد مباح است و از زنی که زشت
 بود مباح نیست چون او را بیند که نظر در زنان بهر صفت که باشد حرام است اما اگر آواز از پس پرده
 شنود اگر چه فتنه بود حرام باشد و اگر نه سماع بود بدلیل آنکه در کنیزک در خانه عاشره رضی الله عنہا
 سرود می گفتند بی شک رسول صلی الله علیه و سلم آواز ایشان می شنید پس آواز زنان عورت نبود
 همچون روی کودکان لیکن نگریستند در کودکان بشهوت جائیکه بهم فتنه بود حرام باشد و آواز زنان
 همچنین است و این باحوال گردد چه کسی باشد که بر خود ایمین بود و کسی باشد که ترسد و این همچنان بود
 که حلال خود را بوسه دادن در ماه رمضان حلال باشد کسی را که از شهوت خود ایمین بود و حرام بود کسی را
 که ترسد که شهوت او را در مباشرت افکند یا از انزال ترسد بجز بوسه دادن عارض دوم آنکه با مرد
 و ریاب و چنگ و بربط و چیزی از رود یا یا نای حواقی بود که از رود یا نسی آمده است نه بسبب آنکه خوش
 باشد که اگر کسی نیز ناخوش و ناسوزون بر بند هم حرام است بسبب آنکه این عادت شراب خوارگان است
 و هر چه ایشان مخصوص است حرام کرده اند به تبعیت شراب بان سبب که شراب را بسیار دهد
 و از روی آن بعباندا ما طبل و شاپهری و دق اگر چه در آن جلاجل بود حرام نیست که درین چیزے
 نیامده است فاین چون رود یا نیست که این نه اشعار شراب خوارگان است پس بر این قیاس نتوان
 کرد بلکه در پیش رسول صلی الله علیه و سلم زده اند و فرموده است آنرا زدن در عروس و بانکه

جل جلاله در افراینده حرام نشود و طبل حاجیان غازیان زدن خود بر سم است اما طبل محنتان حرام بود که شعا
ایشان است و آن طبعی دراز بود میان بار یک هر دو سرهن آماش این اگر سبزو بود و اگر نیشتر حرام نیست
که شبان از عادت بوده است که زده اند و شافعی گوید دلیل بر آنکه شاهین حلال است آن است که او از
آن در گوش رسول صلی الله علیه و سلم آمد انگشت در گوش کرد و ابن عمر رضی الله عنهما گفت گوش از
چون دست بردارم خبره پس خصت دادن ابن عمر را گوش دارد دلیل آن با مشدک مباح است
اما انگشت در گوش کردن رسول صلی الله علیه و سلم دلیل آنست که او را در آن وقت حالی بوده باشد
شریف و بزرگوار که دانسته باشد که آن آواز او را مستغول کند که سماع اثری دارد و در جنابیندن بشوق
حق سبحانه و تعالی تا نزدیکتر رساند کسی را که در عین آن کار نباشد و این بزرگ بود با صافت با حال
که ایشان از خود این حال نبود اما کسی که در عین کار بود باشد که سماع او را شافل بود و در حق او نقصان بود پس
ناکردن سماع دلیل حرامی نبود که بسیار مباح باشد که از آن دست بدارند اما دستور می آید دلیل مباح بود
قطعا که آنرا هیچ وجه دیگر نبود عارض سوم آنکه در سر و دهنش باشد یا بهجا یا طعن را بل دین چون شعر
روانض که در صحابه گویند یا صفت زنی محروم باشد که صفت زنان پیش مردان گفتن نشاید و این همه
شعر با گفتن و شنیدن حرام بود اما شعری که در آن صفت زلف دخال و جمال و صورت بود و حدیث
وصال و فراق و آنچه عادت عشاق است گفتن و شنیدن آن حرام نیست و بان حرام گردد که کسی در
اندیشه خود بیزنیکه او را دست وارد یار بود کی فرود آورد و آنگاه اندیشه وی حرام بود اما اگر زن که نیک
خود سماع کند حرام نبود اما صوفیان و کسانی که ایشان بدوستی حق تعالی مشغول و مستغرق باشند و سماع
باید کنند این بیات ایشان را از زبان نثار و کلام ایشان از هر یکی معنی فهم کنند که در خورا حال ایشان باشد
و باشد که از زلف ظلمت کفر فهم خند از نور روی نورانیان باشد که از زلف سلسله اشکال حضرت
الکیت فهم کنند چنانکه شاعر گوید بدیت گفتم و شب بزم سر یک طلقه زلفش تا بوا که تفصیل سر چله
برآرم + خندیدم بر سر زلفین که مشکین + یکسختی نه پیچید و غلط کردم آرم + که ازین زلف
سلسله اشکال فهم کنند که سینه خواب که تبصره عقل بان رسد تا سر یکس موی از عجایب قدرت آبی

بشناسد یک پیچ که در وی افتد همه شمار با غلط شود و همه عقلماء در پیشش شود و چون حدیث شراب
 و مستی رود در شعر نه ظاهر آن فهم کنند مثلا چون گویند بیت گرمی دو هزار رطل بر بیانی + تا می نخوری
 بناست شیدائی + آن فهم کنند که کار دین بحدیث و تعلم راست نیاید بلکه بدوق راست آید چرا
 بسیار حدیث محبت و عشق و زهد و توکل و دیگر معانی بگوئی و دوران کتب بسیار تصنیف کنی و کاغذ
 بسیار در آن سیاه کنی هیچ سودت نکند تا بدان صفت نگر دی و آنچه از بستیهای خرابات گویند فهمی بگیر
 کنند مثلا چون گویند بنیت هر کس بخرابات نشد بیدینست + زیرا که خرابات اصول دینست +
 ایشان ازین خرابات خرابی صفات بشریت فهم کنند که اصول دین است که این صفت که آباد است
 خراب شود تا آنکه ناپدید است و در گوهر آدمی پیدا آید و آبادان شود و شرح فهم ایشان ملاحظه بود چه هر کسی را در خود
 نظر خود فهمی بگیر باشد و لیکن سبب گفتن این است که گروهی از اهل همان در گروهی از مبتدعان بر ایشان تشبیح
 میزند که ایشان حدیث صنم و زلف و خال و مستی و خرابات میگویند و می شنوند و این حرام باشد و می پندارند
 که این خود حجتی باشد عظیم که گفته اند طبعی عظیم کردند منکر که از حال ایشان خبر نداشتند بلکه سماع ایشان خود باشد
 که نه بر معنی بیت بود بلکه بر مجرد آواز باشد که از آواز شاهین خود سماع افتد اگر چه هیچ معنی ندارد و ازین بود
 که گسائی که تازی ندانند ایشان را بر بستیهای تازی سماع افتد و اهل همان میخندند که او خود این نمی داند سماع چرا
 میکند و این بله این مقدار ندانند که شتر نیز تازی نداند و باشد که بسبب حدس و سحر چندان برود با بارگران
 بقوت سماع و نشاط آنکه چون بمنزل رسد سماع آخر شود در حال سفیدی و هلاک شود باید که این آبله باشد جنگ
 و مناظره کند که تو تازی نمیدانی این چه نشاط است که در تو پیدا می آید و باشد که از بیت تازی نیز چیزی
 فهم کنند که نه معنی آن بود و لیکن چنانکه ایشان از خیال افتد فهم کنند که مقصود ایشان تفسیر شعر بود و چنانکه
 یکی میگفت ما ذاری فی التور الا حیا لکم صوفی احوالت آمد گفتند این حال چرا کردی که خود تو نمیدانی
 که او چه میگوید یا نمیدانم میگوید از اریم راست میگوید یا همه زاریم در مانده و در خطیم سماع
 ایشان با که چنین بود و هر کار کاری بر دل غلبه گرفت هر چه شنوایان شنوند هر چه بیندگان بینند و کسیکه
 آتش عشق در حق یابد باطل نمیدهد باشد ای معنی او را معلوم نبود عارض چهارم آنکه شنونده جوان باشد

و شهوت بر دو غالب بود و دوستی حق تعالی خود شناسد که چه باشد فالنگ آن بود که چون حدیث
 زلف و خال و صورت نیکو شنود شیطان پای بگردان دور آورد و شهوت او را بجنباند و عشق
 نیکو رویان در دل او آراسته کند و آن احوال عاشقان که می شنود او را نیز خوش آید و آرزو کند و در طلب
 آن ایستد تا می نیز بطریق عشق بر بخیزد و بسیارند از مردان و زنان که جامه صوفیان از بند و باین کار
 مشغول شده اند و آنگاه هم بعبارات طامات این را عذر باهند و گویند فلان را سودائی و شوری پذیر
 آمده است و خاشاکی در راه او افتاده است و گویند این عشق و ام حق است و او در دوام کشیده اند گویند
 دل او را نگاہ داشتن و جهد کردن تا او معشوق خود را ببیند چیزی بزرگ است و قوادکی را نظر لغی و نیکو
 خوبی نام کنند و فسق و لواطت را شور و سو نام کنند و باشد که عذر خود گویند که فلان پیر را بفلان
 کودک نظری بوده و این همیشه در راه بزرگان افتاده است و این لواطت است که این شاید بازی است
 و بشاید نگرستن خدای روح بود و ازین جنس است که گویند تا فضیلت خود بچنین پیوده سپشند و بهر
 نزار که این حرام و فسق است اباحتی است و خون او مباح است و آنچه از پیران گویند و حکایت
 کنند که ایشان بکودکی نگرستند یا دروغی باشد که میگویند برای عذر خود یا اگر نگرسته باشد لشبوة
 نبوده باشد بلکه چنانکه کسی در سببی سرخ نگردد یا در شگوفه نیکو یا باشد که آن پیران نیز خطا افتاده باشد
 که نه همه پیران معصوم باشند بآنکه پیری را خطائی افتد یا برومی معصیتی برود آن معصیت مباح نشود
 و حکایت و قصه داود علیه السلام برای آن گفته اند تا گمان نبری که هیچکس از چنین صغائر من شود اگر چه
 بزرگ بود و آن نوحه و گریستن و توبه وی از آن حکایت کرده اند تا آنرا بجهت نگیری و خود را مسرور داری
 و یک سبب دیگر است لیکن آن نادر است که کس بود که او را در آن حالت که صوفیان را باشد چیزی با
 نمایند و باشد که جواهر ملائک ارواح انبیا ایشان را کشف افتد بثمانی و آنگاه آن کشف باشد که بعضی
 آدمی بود در غایت جمال که شمال لا بد در خور حقیقت معنی بود و چون آن معنی در غایت کمال بود در میان
 معانی عالم ارواح مثال آن از عالم صورت در غایت جمال باشد و در عرب هیچکس کو تر از وجه کلبی نبود
 و رسول جبرئیل علیه السلام در صورت او دیدی آنگاه باشد که چیزی از آن کشف افتد در صورت

امر وی نیگو و از آن لذتی عظیم بیاید و چون آن حال باز آید آن معنی باز در حجاب شود و وی در طلب آن
 معنی یافتند که آن صورت مثال وی بود و باشد که آن معنی باز نیاید نگاه اگر چشم ظاهر بود بر صورتی نیگو افتد
 که با آن مناسبتی دارد و آن حالت بروی تازه شود و آن معنی گم شده را باز یابد و او را از آن وجدی و حالتی
 پدید آید پس و ابا باشد که کسی رغبت نموده باشد در نگاه کردن صورت نیگو برای باز یافتن این حالت و کسیکه
 از این اسرار خبر ندارد چون رغبت او بیندیندارد که او هم از آن صفت می نگرد که صفت ویست که از آن بگریز
 خود خبر ندارد و در جمله کار صوفیان کاری عظیم و با خطر است و بغایت پوشیده است و در هیچ چیز خندان
 غلط راه نیابد که در آن دانیم مقدار اشارت کرده آمد تا معلوم شود که ایشان مظلومند که مردم سپید اند که
 ایشان هم از این جنس بوده اند که درین درگاه پدید آمده اند و بحقیقت مظلوم آنکس بود که چنین سپیدارو
 که بخود ظلم کرده باشد که در ایشان تصرف کند تا بدیگران قیاس کند عارض نیچم اینکه آن شخص از عوام الناس بود
 و غالب نباشد بروی حب الله تعالی حتی که سماع در حق وی محبوب بود و غالب نباشد بروی شوق
 حتی که سماع در حق وی مخطور بود لیکن سباح کرده شد در حق او مثل سایر انواع لذات مباحه لیکن بشرط
 آنکه پیشه نیگیرد و مواظبت بر آن نکند که چنانکه بعضی از گناهان مغیره است چون بسیار شود بدرجه کبیره
 رسد بعضی از چیزها سباح است بشرط آنکه گاه گاه بود و اندک چون بسیار شود حرام بود چیز رنگبان
 یکبار در مسجد بازی کردند و رسول صلی الله علیه و سلم منع نکرد و اگر مسجد را بازیگاه ساختندی منع کردی
 و عاشر رضی الله عنهما از نظارت منع نکرد اگر کسی همیشه با ایشان میگرد و پیشه گیرد و انا باشد و مزاج
 کردن گاه گاه سباح است ولیکن اگر کسی بعاوت گیرد مسخره باشد و نشاید و نظیر آن استحسنان حال بر خند
 و اگر ذرگه خویمان جدا بر آئینه قبیح گرداند او را پس حسن قبیح میگرد و بسبب کثرت پس نیست هرگز که چون
 کثیر آن نیست بر سباح که سباح بود کثیر آن بلکه خبر سباح است و استگسار از آن حرام است پس این سباح
 مثل سایر مساجات است اگر کوئی تحقیق نمودی شد مساوی این کلام بظرف اینکه سماع مباح است
 در بعضی احوال نه بعضی دیگر پس چرا مطلق داشتی و لا قول با با حجت را چه اطلاق قول در مفضل بلا یا بنعم
 تلفظ و خطا است گویم این غلط است چه اطلاق تمتع نمی شود مگر جهت تفصیلی که ناشی میگرد و از همین جهت

درو نظر است ما آنچه ناشی میگردد از احوال عارضه که متصل است بان از خارج پس منع نمی کند اطلاق
 را آیا نه بینی که هرگاه سوال کرده می شود از غسل آیا حلال است یا نه میگوئیم علی الاطلاق گن حلال است
 با اینکه آن حرام است بر محرومی که ضرری یا بد از آن در هرگاه سوال کرده میشود از حریمی گوئیم گن حرام
 است با آنکه حلال است شرب آن کسبی که بگلوئی آن طعام در ماند و قتیکه نیاید غلیظتر المیکن خمر بحیثیت
 اینکه خمر است حرام است و مباح کرده نشد مگر بعارض حاجت و غسل بحیثیت اینکه غسل است حلال
 است و حرام کرده نشد مگر بعارض ضرر و هر چه بود بسبب عارض التفات کرده نمی شود بطرف و
 چه بیع حلال است و حرام می شود بعارض وقوع در وقت تدار و زجمع پس سماع از جمله مباحات
 است بحیثیت اینکه آن سماع صوت طیب موزون مفهوم المعنی است و نیست تحریم آن بگربارض
 خارج از حقیقت ذات آن فقط - فصل فی آثار السماع و آدابیه بدانکه اول در چه سماع فهم
 مسموع و تنزیل آن بر معنی است که واقع شود در سماع را پس شمره میدهد فهم و بعد را و شمره میدهد
 و بعد حرکت جوارح را پس باید که نظر کرده شود در این مقامات ثلثه مقام اول در فهم است و آن مختلف میشود
 باختلاف احوال مستمع و مرستمع را چهار احوال است حالت اولی آنکه سماع او بجز و طبع بود ای خطی نبود
 مراد در سماع مگر استلزام اذ الحان و نغمات و این مباح است و این اخس رتب سماع است چه شتر مراد از شریک
 است در معنی و همچنین سایر بهای که ملکه استدعا نمیکند این دو مگر حیوة را پس مر بر حیوان است نوع ملذذ
 باصوات طیبه حالت ثانیه اینکه سماع کند لغفهم لیکن نازل کند آنرا بر صورت مخلوقی معین یا غیر معین
 و این قسم سماع شباب و ارباب شهوت است و می بود تنزیل ایشان مر مسموع را حسب شهوات
 ایشان مقتضای احوال ایشان این حالت غلبت از آن است که تخلم کرده شود و در آن مکره بیان نخست
 آن نمی کردن از آن حالت ثالثه اینکه نازل کند مسموع را بر احوال نفس خود در معامله وی بر اس
 خدا تعالی و تعلق احوال او مرتبه دیگر و مرتبه در تعذر و این سماع مریدان است خصوصاً بتدیان
 حالت رابعه سماع کسی که مجاوزت کرد احوال و مقامات را پس غایب شد از فهم ما سوادند تعالی حتی که
 غایب شد از نفس خود و احوال و معاملات خود پس بدانکه حالت ثالثه حالت مرید بود که دست را

در طلب سلوک راه خود و احوال مختلف با از قبض و بسط و آسانی و دشواری و آثار قبول و آثار رد و کجی
 دل و آن فرود گرفته باشد چون سختی شنود که در آن حدیث عقاب قبول در دو وصل و هجو و قرب و بعد و رضا
 و سخط و امید و نومیدی و خوف و امید و قافله و سعیدی و شادی وصال و اندوه فراق بود
 و آنچه باین مانند بر احوال خود متنزیل کند و آنچه در باطن او باشد از ذهن گیرد و احوال مختلف در او پیدا یابد و او را
 در آن اندیشهها مختلف افتد و اگر قاعده علم و اعتقاد او محکم نباشد باشد که اندیشهها افتد او را در سماع
 که آن کفر بود که در شان حق تعالی چیزی سماع هم کند که آن محال بود چنانکه مثلا این بیت شنود +
 بیست ناول نیست میل بدان میل کجاست + و امر در طول گشتن از سهر چهره است +
 هر چه بیکه او را بداتی تیز در روان بوده باشد و آنگاه ضعیف تر شده پندارد که حق تعالی را رعایتی و میلی
 با او نبوده است اکنون بگردید این تغیر در شان حقیقی او فهم کند این کفر بود بلکه باید که بدانند تغیر را بحق
 راه نبود که او مغیر است و متغیر نیست و باید که بدانند که صفت او بگردید تا آن معنی که کشاده بود در حجاب
 شد اما از آن جانب خود هر گز منع و حجاب ملال نباشد بلکه در گاه کشاده است بمثل چون عقاب که نور آن مبدل
 است مگر کسی که در پس یواری رود و آنان در حجاب افتد آنگاه تغیر در وی پیدا آمده باشد در آن عقاب
 پس باید که میگوید بیست خورشید بر آمدی نگارین بریست + بر بنده اگر نتابد از او بریست + و باید که در حالت
 حجاب باد بار خود کند و بتقصیری که از وی گفته باشند بحق تعالی او مقصود از ایشان آنست که باید که در صفات نقص
 تغیر است در حق خود نفس خود فهم کند و هر چه جمال و جلال وجود است در شان حق تعالی فهم کند اگر این
 سر مایه ندارد از علم خود در کفر افتد و نداند باین سبب است که خطر سماع در دوستی حقیقی عظیم بود و اما
 را بده حالت آن شخص بود که از در طبع مردان گذشته باشد و احوال و مقامات باز پس کرده باشد و نهایت آن حال
 رسیده باشد که آنرا فنا نیستی گویند چون اضافت کنند با هر چه جز حق تعالی بود و تو حید و یگانگی گویند
 چون بحق اضافت کنند و سماع اینکس بر سبیل فهم معنی بود بلکه چون سماع بوی رسد آن حالت نیستی و یگانگی
 بروی تازه بشود و بجای از خود غائب شود و ازین عالم بجزم گردد و باشد که اگر بمثل در آتش افتد بجز بود چنانکه
 شیخ ابو الحسن نوری در سماع بجائی درود بیکه فی کشته بودند در روده بودند و همه پایشان برید و وی بجز

وسماع این تمام تر بود و اما سماع مردیان بصفت بشریت آمیخته باشد و این آن بود که اول از خود بکلی بازستاند
 چنانکه آن زمان که یوسف علیه السلام را دیدند همه خود را فراموش کردند و دست خود را بر پدید و باید که این شری را
 انکار نکنی و گوئی که سن او را می بینم چگونه نیست شده است چاونه آنست که قومی بینی که این شخص است و چون
 بمیرد هم می بینی و وی نیست شده پس حقیقت و آن معنی لطیف است که محل معرفت است چون معرفت
 همه چیز را از وی غائب همه در حق وی نیست شد و چون از خود نیز بجز شد خود در حق خود نیست شد و چون
 جز حق تعالی و ذکر حق تعالی هیچ نماند هر چه فانی بود رفت آنچه باقی است ماند و بس معنی یگانگی این بود که چون جز حق را نبیند
 گوید که همه خود است و من نیم یا گوید که من خود و نیم و گوی که من را نجا غلط کرده اند و این معنی را جلال می آید که او اند
 و گوی که با تمام او این همچنان بود که کسی که هرگز آئینه ندیده باشد در آن نگر و صورت خود بیند پندارد که وی آئینه
 فرد آمده یا بیند ارد که آن صورت خود صورت آئینه است که صفت آئینه خود آنست که سرخ و سفید
 شود و اگر پندارد که در آئینه فرد آمد این حلول بود و اگر پندارد که آئینه خود صورت او باشد این اتحاد بود و هر دو
 غلط باشد بلکه هرگز آئینه صورت نشود و صورت آئینه نگرود و لیکن چنان نماید و چنین پندارد کسی که کار با آینه
 نشناخته بود و شرح این در چنین کتاب شوار توان گفت که عالم این دراز است و ما شرح این در کتاب
 احیا گفته ایم تمام دوم چون از غم فارغ شد حال است که پدید آید که آنرا وجد گویند و وجد یافتن بود و معنی
 آنست که حالتی یافت که پیش ازین نبود و در حقیقت آن حالت سخن بسیار است که آن صیبت در دست
 آنست که از یک نوع بود بلکه انواع بسیار باشد اما در جنس باشد یکی از جنس احوال یکی از جنس کاشفات
 اما احوال چنان بود که صفتی از آن غائب شود و او را چون مستی گردانند و آن صفت گاه شوق بود و گاه غم
 و گاه آتش عشق بود و گاه طلب گاه اندوهی بود و گاه حسرتی و اقسام این بسیار است اما چون آتش
 در دل غالب شود و در آن بد باغ رسد و حواس او را غلبه کند تا ندیند و نشنود و چون خفته و اگر بیدار شنود
 از آن غائب غافل بود چون مست نوع دیگر کاشفات است که چیز را نمودن گیرد و از آنچه صوفیانه
 بود بعضی در کسوت مثال و بعضی صریح و اثر سماع در آن از آن مجرب است که دل را صافی کند چون آئینه
 باشد که در بر آن شسته بود و پاک کند از آن گرد و تا صورت در آن پدید آید و هر چه ازین معنی در عبارت اول
 آورده

علمی باشد و قیاسی مثالی و حقیقت آن جز آنکس معلوم نبود که بآن سیده باشد آنگاه هر کسی استقامت گاه
نمود معلوم بود و اگر تصرف در دیگری کند قیاس قهه گاه خود کند و هر چه قیاس بود از ورق علم بود نه از ورق
ذوق اما این مقدار گفته آمد تا کسانیکه ایشان را این حال بدوق نباشد باری یا در کنند و انکار نکنند
که انکار ایشان از بیان آورد و سخت است بلکه کسی بود که نپارد که هر چه در کفایت او نباشد و زراعت ملک هم نبود و البته ترازوی کسی بود
که خود را با منفردی که دارد و بار شاهی اند و گوید من خود به سیده ام و همه را گشت و هر چه را خود نیست همه انکار از این دو نوع
ابلی خیزد و بزرگ باشد که وجد تکلف بود و آن بین نفاق بود مگر آنکه تکلف اسباب آن را در دل می آورد تا باشد
که حقیقت وجد پیدا آید و در خبر است که چون قرآن شنوید بگریئید و اگر گریستن نیاید تکلف کنید
یعنی آن است که تکلف اسباب عز و دل آوردید و آن تکلف را اثر است و باشد که بحقیقت او کند سوال اگر گوی چنان است
این قوم را که ظاهر نمی شود وجد ایشان وقت سماع قرآن آن کلام اللہ تعالی است و ظاهر میشود بغنا
و آن کلام شعراست پس اگر بودی آن وجد حق از لطف خدا تعالی و نبودی باطل از غرور شیطان
هر آینه قرآن بنی اولی بودی از غنا گویم وجد حق آنست که ناشی شود از فرط حبس اللہ تعالی و صدق
ارادت آن شوق بسوی تعالی آن بر این بر این می شود و سماع قرآن نیز آنچه بر این گفته نشود و سماع
قرآن نیست که حب خلق و عشق مخلوق و دلالت میکند برین قول و بتعالی اکمل که اللہ تعالی
القلوب و قول و تعالی مثالی نقش شعری منه جلود الذین یحشون ربهم ثم تلک
جلودهم و قلوبهم الی ذکر اللہ و هر آنچه یافته شود عقیب سماع بسبب سماع و نفس آن
وجه است پس طمانینت و اشتهار و خشیت و لبس قلب که آن وجد است و تحقیق فرمود اللہ تعالی
اما المؤمنون الذین اذکر اللہ رجلت قلوبهم و فرمود اللہ تعالی لو انزلنا هذ
القرآن علی جبل لرجل لوانیت کاشعاً منتصداً عامراً خشية اللہ پس جبل و خشوع و جبر
است من قبیل حوال اگر چه نیست من قبیل مکاشفات لیکن گاهی میشود سبب مکاشفات
و تنبیها ت و از این جهت فرمود صلی اللہ علیه وسلم ذموا القوم ان یاصوا بکم و فرمود بر ایوب
شهری کتف اوتی من زمار اهل داود علیه السلام اما مکایات و الیه رسنک

ظا هر شنبه برابر با باب قلوب و جبروت سماع قرآن پس کثیرت پس قول و صلی الله علیه و سلم تسبیح
سوره هود و اخوات آن خبرست از جبر بر که شیب حاصل بشود از خزن و خوف آن و حدیث
در روایت کرده شد که ابن مسعود رضی الله عنه قرات کرد بر رسول الله صلی الله علیه و سلم سوره نسا در کربلا
و قتی که بنشیند بسو قول و یقیناً کفایت اذ اجننا من کل امة لشیبهه و جندنا بک علی
هؤلاء شهینة فرمود و حسبک و بود هر دو چشم وی سیلان میکرد و اشک بار آورد و روایتی بدستیک
نبی صلی الله علیه و سلم قرات کرد این آیت را یا قرات کرده شد نزدیک و اقله مینا انکلا و ججیما
قطعا ماد اغصیه و عه ابا الیمجا پس خرشید و در روایت بدستیک و صلی الله علیه و سلم قرات کرد
ان تعذبهم فاعذبهم عذابا دلیا پس بگریست بود علیه السلام و قتی که میگذاشت بآیت رحمت
و عا میفرمود و استبشار میکرد و استبشار و جبروت و تحقیق بنا فرمود و الله تعالی بر این حدیث
قرآن پس فرمود و اذ اسمعوا ما انزل الی الرسول تدری اعینهم و تقض من الدامع
هم اعرفون الحق و روایت کرده شد بدستیک رسول الله صلی الله علیه و سلم بود که نماز بخواند و میگوید که
را جوش بودی مانند جوش دیگر من ما هر چه نقل کرده شد از وجوب تسبیح آن از صحابه و تابعین پس کثیر
است بعضی از ایشان کسی است که بخورشید بعضی از ایشان کسی است که بگریست بعضی از ایشان کسی است
که غش آید بر او و بعضی از ایشان کسی است که بر دو غشیت خود در وقت آورده شد که زکریا بن ابی اوفی
و بود از تابعین نامت میکرد مردان ادرت پس قرات کرد فاذا انقر فی النافور پس بخروشید و بود
در حجر اب خود حمد الله و شنید عمر رضی الله عنه مردی را که قرات میکرد ان عذاب دلیا کواقع
ماله من دافع پس آواز کرد و آواز کردی و افتاد در حالیکه غش آمده بود بر او پس برداشته شد
بسو کانه او پس همیشه مانند بعضی در خانه خود گمراه و بود ابو جریز از تابعین قرات کرد بر وصاح
پس شوق کرد و در شنید شامخی قاری را که قرات میکرد و هذا یوم لا یطغون و لا یؤذون لهم
فیعتد زون پس غش آید بر او شنید علی بن الفضل قاری را که قرات میکرد و یوم یوم لکننا
رب العالمین پس افتاد در حالیکه غش آمده بود بر او پس گفت فیض بن ابی اسحاق ما فی عذبت

و همچنین نقل کرده شد از جماعه از ایشان که چنین طائفه صوفی پس تحقیق بود شبلی در سجده و شنبه از رمضان
و وی نماز میخواند خلف امام خود قیامت کرده امام ولتین شدنا لنة هبتن بالذمی اذیننا ایما پس
آواز کرد شبلی آواز کردی گمان کرد مردمان تحقیق طیران نمود روح او وز شد نسارک او و بلزله آمد گوشها
شاد او بود که میگفت بمثل هذا یخاطب الاحباب تردید میکرد این ابار بار و گفت جنید از شرم
بر سر سقلم پس در پیش در وی را که غش آمده بود بر او این گفت مرا این مرد است تحقیق سمع کرد
ایضا از قرآن پس غش آمد و گفتم بخوانید بر و آن آیت البعیتها پس خوانده شد پس فاقه کرد و گفت
از کجا گفتی این گفتم دیدم یسویا علیه السلام که بودنا بنیانی او از بر مخلوق پس سبب مخلوق میناشد و
اگر بودی نابنیانی او از بر حق بنیانی شایر برای مخلوق پس مستحسن است این سخن او اشاره میکند بسو
آنچه گفت از جنید قول شاعری و کاس شربت علی لذة و اخری تداویت فها باهوا و گفت
بعض صوفی بودم من که قرات میکردم شبی این آیت لا کل نفس ذائقة الموت پس شروع کردم بر قرات
از این نگاه مانتفی آواز داد و سخن پذیرد و نیکینی این آیت را تحقیق قتل کردی تو چهار نفر را از جن که زجر شدند
سر برائے خود با بسو و سواران از وقتیا مخلوق شدند و گفت ابو علی الغار نے مر شبلی را بسا اوقات راهی با بر
و گوش من آیت از کتاب الله تعالی پس سگشدم بر طرف اعراض از دنیا پس جمع میام بسو و حوال
خود و بسو مردمان پس با منی نام بران حالت گفت آنچه یاد یافت در گوش تو از قرآن پس کشید ترا بسبب
آن بر طرف خود پس آن عظمی ست از جانب و بر تو و لطف ست از جانب و با تو و وقتیا کرد که ترا بسو نفس
تو آن شفقت ست از جانب دی بر تو زیرا که صام نیست ترا اگر تیرے از حوال قوت و رتوجه بسوی و
و شنیدم و از اهل تصوف قاری را که قرات میکرد یا ایها النفس المطمئنة ارجع الی
ربک یا ضیبة قمر ضیبة پس استعاذ کرد از انزاقاری و گفت که اقول لها ارجعی و لیس تجع
و بوجود آمد و آواز کردی پس بیرون آمد و روح و شنید کربن معاذ قاری را که قرات میکرد و اندک
یعویا الا بر فتره الایه پس با نظر اب بد پس آواز کرد از حرم اندر تو ولم یقبل لیک بعد
الانذار بطاعتك بعد ان مثل مدبر و بود ابراهیم بن ادیم چون می شنید کسی را که قرات میکند

اذ السماء انشقت مضطرب یشتاد وصال محضی که بود که بارزه می آمد و حکایت کرده شد از محمد
 بن یحیی گفت بود که در غنم سیکر در فرات پس گذشت نزد یک مردی برکناره فرات که قراوت
 سیکر و اشتاد و الیوم ایام الحج موقوف پس همیشه بود آن مرد که مضطرب میگردد حتی که غرق شد و بمرد
 و فریاد کرد و شد بدین سیکر سلمان فارسی دید جوایس را که قراوت سیکر و پس آمد بر آیت پس سحر برین کفایت
 پس دست داشت آنرا سلمان و گویم که روان را پس سوال کرد از حال می گفته شد مراد لاکوی مرفوع
 پس آمدند و برای عبادت پس آن وقت و در موت بود گفت یا ابا عبد الله اری تلاء الشعر فی الی
 کانت لی فانها اتنی فی احسن رده فاخبرته بان الله غفر لی بها کل ذنب و یا بجز خالی نباشد
 صا قلبی از وجود وقت سماع قرآن پس اگر قرآن تا نیکست در و مطلقا پس شال آن کنت الی لای
 یغنی عالا یمع الادعاء و نداء صوم بکم عی فهو لا یعقلون بلکه صا قلبی تا نیکست
 در و کلید از حکمت که میشنود از آن گفت بجز خلیفه داخل شد مراد از این فرسان بر سید الطائفة جنید
 و نزدیک و جماعت بود پس گفت جنید که ام وقت باره بر تو نزدیک بعد ما داد و او تم او گفت بعضی
 و نزدیک داخل شود در استان را و عقید کرد و بدو قید گفت جنید نیست این از نشان تو پس پیش آمد بر آمد
 و گفت هر گاه محقق شود که می خلق است پس دان کرد آن مرد او را کردی در و سوال کرد گوی پس اگر با
 سماع قرآن مفید و در پس چهل است ایشان را که جمعی میشوند بر سماع غنا از قولان متعارفان پس باید
 که بود اجتماع ایشان تو اجد ایشان در ضلوع قرآن نه در حل مغنیان و باید که طلب کرد و شود وقت هر
 اجتماع در هر دعوت قایل از توالی را چه کلام الله تعالی لا محاله افضل است از غنا گویم بلکه غنا است
 از هر وجهی و جدا از قرآن به هفت وجه و چهار اول آنکه آیات قرآن هر مجال عاقلان مناسبست ندارد
 که در آن قصه کافران و حکم معاملات اهل دنیا و چیزهای دیگر بسیارست چه قرآن شفا می هم صفاق
 خلق است و چون قلمی مثل آیت میراث بر خواند که ما در از میراث شش یک سن خواهر را
 نیمه یا اگر زنی را که شوهر بمیرد و چهار ماه و ده روز عدت باید داشت انما الین آتش عشق را نیز گویند
 آنرا کسیکه بغایت عاشق بود از هر چیزه او را سماعی باشد اگر چه از مقصود او بود و آنچنان نادرست

چند روزم آنکه بیشتر قرآن یاد دارند و بسیار خوانده باشند و هر چه بسیار شنوده آید آگاهی فرا دل نبردند و بیشتر
احوال تابعی که کسی دل یا شنود و بران حال کند بار هم آن حال نبود و سرود نو بر نو توان گفت قرآن
نو بر نو توان خواند و در روزگار رسول صلی الله علیه و سلم چون اعراب می آمدند و قرآن تازه میشنیدند
میگرفتند و احوال بر ایشان پیدا می آمد آویز رضی الله عنه گفت کنا کما کنتم تُعَرِّقُ قُلُوبَنَا
گفت ماینز همچون شما بودیم اکنون دل با سخت گشت یعنی بقرآن قرار گرفت و خوف کرد پس هر چه
تازه بود اثر آن پیش باشد و برای این بود که عرضی الله عنه حاج را فرمود می تازه و بیشتر بخود
باز روند و گفتی ترسم که چون خوی با کعبه کنند حرمت آن از دل ایشان برود و وجه سوم اینکه مرد زن کلام
را بزوق شعر تا غیر نیست در نفس پس نیست صوت موزون طیب یا ناز صوت طیبی که موزون نیست
و یا فیه نمی شود و وزن مکرر شعر نه در آیات و اگر زحان کند مغنی و بیغنی که میخواند آنرا یا سخن کند یا مائل شود
انصد آن طریق در سخن هر آئینه مضطرب شود قلب تبع و باطل شود و جد و سماع او و نفرت کند طبع او
بر هر دم مناسب چون نفرت کند طبع مضطرب شود قلب تشوش گردد پس زن زین وقت مژغورست
و ازین جهت طلب کرده شد شعر را و وجه چهارم آنکه بیشتر و لها حرکت نکلند تا او را با کمان و زن مجانبان
و بر این است که بر حدیث سماع کم افتد و بر آواز خوش افتد چون موزون با کمان بود آگاه بر دست
و بر آثری دیگر و اسود قرآن نشاید که در کمان نکلند و بردستان راست کنند و دران تصرف کنند
و چون کمان بود سخن مجرد مانند آیه ایست گرم بود که بان برافروزد و وجه پنجم آنکه کمان را نیز مدو باید داد باه آن
دیگر تا اثر بیشتر کند چون تصف و طبل و شاپرین غیر آن این صورت هر از اسود و قرآن عین سجد
آنرا صیانت باید کرد و آنرا که با چیزی یار کنند که در چشم عوام آنرا صورت هنر بود چنانکه رسول صلی الله
علیه و سلم در خانه بیح بنت معوذ بود و کثیران و دوف نیز دند و سرود میگفتند چون او را دیدند تا آه
بشعر گفتن گرفتند گفت خاموش باشید همانا میگفتید میگوئید چه شکار و عین جد بود و بدون گفتن که
هنر دارد و نشاید و وجه ششم آنکه هر کس را که حالتی باشد و حریص بود بر آنکه بیته شود موافق حال خود
چون موافق نبود آنرا کاره باشد و شاید که گویایین مگو و دیگر مگو و نشاید بقرآن را دران معرض آنرا

کما ان کرامت آید و باشد که همه آنها موافق هر کس نبود و اگر شبیه موافق او نباشد بروی حال خود
 کنیزچه واجب نیست که از شعر آن هم کند که شاعر خواسته است ما قرآن را نشاید که تنزیل کند بر اندیشه
 خود از معنی قرآن بگرداند پس سبب اختیار شاعر قوال بلاین بوده است که گفته آمد و حاصل این
 معانی بدو موجب بانایدی ضعف شنونده و دیگر بزرگ داشتن حرمت قرآن تا در تصرف اندیشه
 نافذ آید و چه جفتم ذکر کرد و آنرا بوضوح طوس باعتماد از ان پس گفت قرآن کلام الله است و صفی
 از صفات و حیاتی آن حق است طاقت ندارد آنرا بشریت چه آن غیر مخلوق پس طاقت ندارد از صفات
 مخلوقه و اگر کشف کرده شود بر آفتاب با ذره از معنی او و هدایت او هر آنی منقطع و بدیهوش و محیر شود
 و امکان طیبینه ناسب است مطایع را و نسبت آن نسبت خطوط است نسبت حقوق و شعر نسبت
 آن نسبت خطوط است پس هر گاه مخلوق کرده شود امکان اصوات را با آنچه در ابیات است از اشارت
 و لطائف مشاکل کرده و بعضی آن را بعضی دیگر را پس باشد قرابت بسوی خطوط و خفیف تر بر قلوب
 برای مشاکلت مخلوق و مخلوق را پس ما و امیکه بشریت باقی است و با ابی صفات و خطوط ما ملتین بودیم
 متمکنیم بانغمات شجیره و صلوات طیبی پس انبساط ما برای مشاهده بقای این خطوط است بسوی قصید
 او است از انبساط ما بسوی کلام الله تعالی که صفت وی و کلام وی است که از وی بدین
 کرد و بطرف و رجوع خواهد کرد این حاصل مقصود است از کلام و اعتماد وی فقط مقام سوم
 در سماع حرکت و قص و جامه دیدن است هر چه در آن مغلوب بود و اختیار باشد آن با خود نبود و هر چه
 کند تا بعد و مان نماید که او صاحب حالت و نباشد حرام بود که این عین اتفاق باشد با الهام نصیر با و
 گفت من میگویم که این قوم چون سماع مشغول باشند بهتر از آنکه غیبیت ابو عمر بن نجید گفت اگر سی سال
 غیبیت کند بهتر از آنکه در سماع حالتی نمایند بدروغ و بدانکه کالمترین کسی باشد که سماع میشنود و ساز
 باشد که بر ظاهر پیدا نماید و قوت او چنان بود که خود را نگاه تواند داشت که آن حرکت با انگ
 و گریه وضعف بود و لیکن چنین قوت کمتر بود و همانا معنی آنکه ابو بکر رضی الله عنده گفت کما حکما کنتم ثم
 قست قلوبنا آن بود که قوت قلوبنا یعنی سخت بقوت شد که طاقت آن داریم که خود را نگاه داریم

و آنکه خود را گاه نتوان داشت باید که تا بضرورت نرسد نو در نگاه دارد و ظاهر نگردد و از جوایز صحبت
 جلیله بود چون سماع بشنید بانگ کردی جلیله گفت اگر دیگر چنین کنی در صحبت من شبها پینان صبر میکرد
 تا بجهت عظیم سید یک و ز خود را نگاه داشت آخر یک بانگ بزود شکمش شبگفت و فرمان یافت اما اگر کسی از
 خود حالتی اظهار نکند و رقص کند یا بتکلف خود را بگریستن آورد آن را و او بود چه رقص صباح است
 که رنگبان در سحر رقص میکرد و عائشه رضی الله عنهما بنظارت رفت و رسول صلی الله علیه و سلم
 با علی رضی الله عنه گفت که تو از منی من این نوع علی را از شادی این قصه کرد و چند بار پائے بر زمین زد
 چنانکه عادت عرب باشد که در شادی و نشاط کنند و با جعفر رضی الله عنه گفت تو بمن مانع نخلی او
 نیز از شادی رقص کرد و زید بن حارثه رضی الله عنه را گفت تو برادر و مولای مانی از شادی رقص کرد
 پس کسی که بگوید که این حرام است خطا میکند بلکه غایت این آنست که بازی باشد و با تکریم حرام است
 و کسی که آن سبب کند آن حال که در حال و سپیدی آید قومی تر شود آن خود محمود بود اما جامه دریدن
 با اختیار نشاید که این منافع کردن مال بود لیکن چون مغلوب باشد روا بود هر چند که جامه با اختیار در
 ولیکن باشد که در آن اختیار و مضطرب بود که چنان شود که اگر خواهد که ننگد نتواند که ناله بیمار اگر چه با اختیار
 بود ولیکن اگر خواهد که ننگد نتواند نه هر چه با اوست و قصد بود آدسه دست از آن تواند داشت
 هر دو قتی و چون چنین مغلوب بود و ناخود نبود و اما آنکه صوفی جامه خرقه کند با اختیار و پارها قسمت کنند
 اگر چه اعراض کرده اند که این نشاید و خطا کرده اند که کرباس نیز پاره کنند تا پیراهن و زنده و لیکن
 ضایع ننگد و بر مقصود پاره کنند و با باشد چنین چون پارها چهار سو کنند بر آن عرض ما هر چه
 از آن نصیبی و در سجاده و مرقع و در زنده و باشد که گریه ثانی کرباس چهار صد پاره کند و هر چه
 بدو پیشه و در مصلح بود چون هر پارچه چنان بود که کاری آید آداب سماع بدانند و سماع سه چیز نگاه
 باید داشت نان مکانی اخوان چه اگر در وقت نماز بود یا وقت طعام خوردن یا وقتیکه دلها بشنود
 بوسماع بیفانده باشد اما مکان چون راه که در سه باشد یا جائے تاریک ناخوش یا خانه ظالمی باشد
 همه وقت شولیده شود اما اخوان آن بود که هر جا حاضر بود اهل سماع باشد که اگر شکر می از اهل دنیا

یا قاری که مکر سماع باشد یا مشکافی حاضر بود که وی تکلف بر زبان حال در قص کند یا قومی از اهل غفلت
حاضر باشند که ایشان سماع بر اندیشه باطل کنند یا بحدیث پیوسته مشغول باشند و بهر جای نگرند و بهر غفلت
یا قومی از زنان بنظارت باشند و در میان قوم جوانان با کلام اندیشه بیکدیگر خالی نباشند چنانچه سماع
بکاری نیاید و این حتی آنست که جنید گفته که در سماع زمان مکان اخوان شمر طست آماشستن جانبیکه
زنان جوان بنظارت آیند و مردمان جوان باشند از اهل غفلت که شہوت بر ایشان غالب بود
حرام باشد چه سماع درین وقت آتش شہوت تیز کند از هر دو جانب هر کسی بشہوت بجائی نگرند و باشد
که نیز بدالی و خیمه گردد و آن تم بسیار فسق و فساد شود و دیگر چنین سماع نباید کرد پس چون کسی که
اهل سماع باشند و سماع نشینند و آیه نیست که همه سر و پیشان کلند و در یکدیگر نگرند و هر کسی بکلی خود
بآن دهد و در میان سخن گویند آب بخورند و از جوانان نگرند و دست و سر بچیانند و تکلف هیچ حرکت
نکنند بلکه چنانکه در تشہد نماز نشینند با لب نشینند و ہمہ دل با حق دارند و منتظر آن باشند که چه فتوح
پدید آید از غیبت بسبب سماع و خود را نگارند تا با اختیار بر نیز نند و حرکت نکنند و چون کسی بسبب
اعلیات وجد بر نیز با وی موافقت کنند و اگر کسی را دستا بقیه همه دستا بنند و این همه اگر چه بدعت
است و از صحابه و تابعین نقل نکرده اند و لیکن نہ ہر چه بدعت بود نشاید کہ بسیار بدعت نیکو باشد
کہ شافعہ ہیگو بدیکه جماعت و تراویح وضع امیر المؤمنین عمر نسبت و این بدعتی نیکوست پس بدعتی
کہ مذہب مومستان بود کہ مخالف سنتی باشد اما حسن خلق و دل مردم شاد کردن شرع محمودست
و ہر قومی را عادتی باشد و با ایشان مخالفت کردن در اخلاق ایشان بدخالی بود و رسول صلی اللہ علیہ
وسلم گفت خاتی الناس باخلاقہم و ہر کسی زندگانی ز رفیق عادت و خوگویی کن چون
این قوم باین موافقت شاد شوند و انین موافقت ناکردن متوحش شوند و موافقت ایشان اسبنت
بود و صحابہ از ہر کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم برنجاسندی کہ وی آنرا کارہ بود اما چون جائز
عادت شد و از ہر نجاستن متوحش شوند برنجاستن بر اول خوشی ایشان جائز بود کہ عادت عیب
دیگر است عادت عجم دیگر و اللہ تعالی اعلم بجزئیات توصیف سماع و بیان تاثیر و فضائل آن لا تعذر لاجرم

است مجال زبان منطقه کو کہ اندر کے از بسیار رو یکے از ہزارش بمعرض تبیان درون تو اندام
بر کشید خطاط و نظیرین لوب رباب سماع کا آتش شوق و ذوق ایمان با سماع نغمات و آواز
مشغول میشود و دلہا چون موم میگلازد و شمع از جمال موسیقی و سماع درین کتابت کج کردہ میشود
کما فی تذکرہ عرآء انجیال کہ از مؤلف افسح زبان شیر خان بن محمد امجد خان
لودی نور اللہ مرقدہ است

اشعار

سے بزم با قلقل شیشہ ات
با سخاں داؤد سے آریم زور
قیامت رقم ساز لوح ہو است
محال ست چون سنگ خندیش
چو دل آب شد مدعا حاصل ست

بیاساقی ای دلبری پیشہ ات
کہ ماہم بر آریم ازین پردہ شو
درین نشا دل سخت جادو نو است
ولیکن بجز آب گردید نشہ
گل نغمہ ہنگ گدازدل ست

بیاید است کہ موسیقی لفظ سربانی ست مودر اصطلاح انطوائفہ ہوا کہ گویند وسیع معنی گره
آمدہ یعنی صاحبین فن گره برہو امیزند اگرچہ در تعریف و توصیف این علم غامض دست زبان کشان
نظور پر پاس امر شریعت بے ادبی ست لہذا ہمزیر بعضی روایات صوفیہ بطریق نقل سے پروازند
اکثر سے ارتقاات برانند کہ در ابتدا سے آفرینش روح لطیف بصحبت جسم کثیف تن درینداد و حل
اقامت درین دامگاہ ظلمانی سنیکشا و تا آنکہ آہنگ لکشامی روان پرواز پروردہ غیبی عیت سبح
وی رسید و روح آن صدایے کیف را بجنسیت فرا گرفته صحبت بدن قبول فرمودہ بر تقدیر خود
این قول باید کہ تعلق روح با صوت مرغوب از تعلق بدن مقدم باشد و ایضا جزیرہ ایات صحیحہ در
معتبرہ مثل کشف المحجوب کیمیای سعادت مذکور ست کہ نوبتی حضرت خاتم الانبیا صلوات اللہ علیہ
علیہ از غزوہ بفتح و فیروزی بحدیثہ مطہرہ تشریف آوردند و زنان مطہرہ زندگیاں بنا بر بندہ کہ خود ہا
مقرر کردہ بودند در عین مسی بگفتن سرود و دف زندان پاکو فتن شروع کردند غیر خدا صلی اللہ علیہ وسلم

بعائنه صدیقه رضی الله عنهما فرمودند میخواهی که تماشا کنی گفت آری پس آنحضرت بر سر و روانه آمدند
و صدیقه از عقب سینه بیخ بروش مبارک بنهاد و تماشا میکرد و بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
ببین شد گفت نه و تا سه نوبت این سخن تکرار یافت نوبت سوم گفت بس است درین حال عمر فاروق رضی الله
عنه رسید و چون بستی آنها را بر اندر زمان مطرب بگریختند چنانکه چادر از سرها بعضی افتاد ولی سرشند پیغمبر
علیه السلام فرمود که ان الشیطان یفر من ظل عمر و گویند و حدیث واقع شد السماء معراج
الاولیاء مخصوص علی انفسهم و الله اعلم بصدقه حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیا
قدس سره بارها میفرمود که ما در روز نیشابور است بر بکرم در تنگ پور بگوش رسید بود
و آنصورت بنوعی مشابه میشود که گویا دیر و زده بوده بلکه آنروز را هنوز نشینانده است و در رساله
تخریج العوارف که در زمره اهل تحقیق اعتبار تمام دارند کتوبت که هر کس از آن خوش لذت یابند نشان آن است
که دلش مرده است یا سمع باطنش باطل شده **انک لا تسمع اموالی و لا تسمع الصم الدعاء و انهم**
عن السمع لم یعرفوا و وصف حال میطائفه است و فی شافعی رضی الله عندهم میگردند که با او همراه
بود و چنانکه قوالی فرمودند بایستاد و با آن رفیق گفت تو ازین سماع در خروج طرب می یابی گفت
نه شافعی گفت معلوم شد که حسن باطن مد آواز چندین قدس سره پرسیدند که سبب چیست شخصی آید
با و قانگاه آوازی شنود اضطراب قلوب در نماید و فقر و حرکات غیر معقود صادر میشود گفت
حق سبحانه در عمداً نزل و نیشابور اول بند آوزیانی نام خطاب است بکم کرد و بعد از آن کلام در سماع
ارواح ایشان مانند لاجرم هر گاه آواز خوش بشنوند لذت آن خطابشان یاد آید و بنوعی در حرکت
آیند منون محبت الله علیه گوید **السماع نداء من الحق للادواح و الوجد عبادة عن اجابة**
الادواح للنداء و التغشیه عبادة عن الوصول الى الحق و البكاء اشارة
من انار فرح الوصول یکی از ابوسلیمان صدوق که پرسید که سماع چیست گفت **لینتیج**
لاهل الحقائق و یباح لاهل العاج و یکره لاهل الفسق و درین مقام احترام الاطراف
بین قدرانفا افتاد و هنگام آن پرسید که فاشنگه در غیر صریح از حقیقت آواز غیبی شنیدن

اهل هوش رسانند مقدمه در بیان آداب که زبان هندی نادگویند مخفی نماند که آواز برود نوع است یکی
 آنکه بی توسط موجودات ممکنه باشد و آنرا بطور علمای هندناحد گویند و آن صیغه است که در ازل آزل
 بوده و احوال نیز بمقتضای الان کماکان همان صفحی است که بر آنست که علامت خفایت چون مرتبه
 تحت همان صد که با قطع بود فقر مسلمین و بنویان صد را از جمله اذکار بزرگ شمرده بر ریاضات
 شاقه حاصل نمایند چون کمال سده هم تن در سماع آن گوش گردد و خصوصیت سامع از میان
 بر خیزد اما در فرقی بنیاد تفاوت است که مسلمانان هم الله را بر آن و از تصور نموده بزرگتر و سلطان
 الاذکار موسوم گردانند هنوز لفظ شوکت ابران فرد گزنی با زبان بساط نمایند در کتب سلف مرقوم است
 که چون حضرت موسی علیه السلام از کوه طور برگشته دعوی اسماع کلام حق سبحانه و تعالی نمود
 یکی از حکمای یونان بصورت انکار آنحضرت آمده گفت آپسرن حائض مگر تو دعوی آن می کنی
 که کلام ازلی حق شنیده و اولاد حکیم از ایراد این عبارت آن بود که شخصی که ماده وجود و خون
 حیض بوده باشد کلام پاک را چگونه تواند شنید و ندانست که این اسماع عجزه نبوت انبیا است
 و اگر ازین سیر کافران پرتوی از ان صد انصیله و کیا است تیر می شده باشد چه عجب بقصر حضرت
 فرمود بلی بن کلام حق شنیدم حکیم پرسید چگونه شنید گفت از جمیع اعضا و جمیع جهات شنیدم حکیم
 تصدیق نموده باز گفت دوم آواز است که توسط موجودات بصد و بر میوند و آنرا اهل هند اهد
 گویند و آن کیفیت است قائم بهوا که یکی از عناصر چهارگانه است و حکما گفته اند هر گاه دو چیز که
 صلب و مقام یکدیگر باشند چون بسنجی جدا شوند که آنرا قلع نامند یا بشدت پیوندند که آنرا قرع
 گویند بهوا یکی آن متوج گردد بر مثال متوج آب آن متوج باعث بر صدوست کیفیت گردد که آنرا صدوست
 و آواز گویند صد که عدد و برق و سنگ آهن چوب غیره که بر هم خورند ازین قبیل است اما آنچه
 مفهوم میگردد و آواز آدمی و سایر حیوانات لطیفه دیگر نیز هست چه بهوا که از دهان و بینی
 در بدن را بداید چون آنرا از رسیدن اخراج نمایند بنا بر ضیق متوج خنجره آن کیفیت حال آید بوسبب
 حرکت کلام و زبان و شفقتی حروف و کلمات با عوارض دیگر مثل زردیم و غده بانگلات ظاهر گردد

ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَرَبِيِّ لَكِنْ صِفَاؤُهُ كَمَا وَرثَ آوَارُهُ بِجَسْبِ اخْتِلَافِ امْرِجِ اسْتِ كَقَدْرِهِ
 که چون در حلق آدمی همیشه تولید بلغم لزج میشود اگر قوت طبیعت برفع یا تخلیل آن کفایت نماید
 آوارض صاف و مرغوب بود و اگر تجلیل نمواند بر و مگذرد و نامطبوع باشد و از این جاست که اکثر
 مردم سال خورده با آوارنگه ریبا باشد چه قوت طبیعت آنها در انحطاط است بر تجلیل مواد و خیرچه
 باید قادر نیست و از عیاجات مجربه طبیبانندست که اگر قدری جو پاک کرده در شیر بزرگ تان و تان
 روزی ترغایند و در چهارم در آفتاب خشک نموده با آتش نرم بریان کنند و هر روز چهار پنج بار بوزن
 دو سه ماشه اختیار نمایند در عرض یک هفته کما بیش صفای خجسته حاصل آید شروع در اصل در عا
 بعد از تمیذ معدنات نموده میشود که چون لذت موسیقی بر طوائف انام اعم و شمل فآوده است هرگز
 از آهنگت بیرون بگریز که مطبوع و سخن نموده عشرت پیر او بهره اندوزانند هر طائفه بحسب جنس
 دانند ترا گفت گوئی هم مرغان چمن بهر صبا می خوانند ترا با اصطلاحی است و باقی اقسام سرد
 که در آن کتاب شرح و بسط مندرج است بعدم ضرورت بیان شرح درین محل فرو گذاشته شد اگر کسی را
 شوق استقصا آن باشد کتاب مسطور رجوع می باید کرد و بر آباب فطرت و اصحاب خبرت مخفی
 مباد که اگر چه در طریق تعلیق و رویه با استماع سماع معمول مرسوم نیست مشائخان کبار این طریق
 توکیه مستقیمه ترویج و اشاعتش زفته اند و نیز مرشدان شدند من از آباب سماع نیستند اما انظار حق
 از امورات لایبیه است از ترک کدام یک از کار آن لازم نمی آید زیرا که ترک شیئی چیزی نمی گیرست
 و از کار آن شیئی دیگر پس مجوزان عاملان را باید که آنرا از واجبات تصور نسازند و سمنند بهست
 بود عملش علی الاتم از تمیز حیوانان نمایند و با نعان تارکان این باید که زبان طعن کشنیع بر عاملان بکشایند
 بلکه هر دو فرق بزبان عال و قال ابن نمر که اهل لاهله و حوام لغیره سائیده باشند نظم

مکن عیب برولیش حیران و مست	که عرق است زان می ز تندی دوست
ز بنی شتر بر حدس عرب	که چو نش بر قص اندر آرد طرب
شتر را چو شور و طرب رسد	اگر آویس را بنما شد خراست

<p>حلاش بود رقص بر باد دست بگویم سماع اے برادر که حصیت گران برج معنی بود طیر او مگس پیش شوریده دل پر نرزد تبم داند آشفته سامان نذیر سرانیده خود منی نگر و دهموش چو شوریدگان منی پرستی کنند برقص اندر آینه دو لایب ار بتسلیم سرور گریبان برند</p>	<p>که بر آستینش جانے دروست اگر مستح را بد اتم که کیست فرشته فرو ماند از سیر او که او چون مگس دست بر نرزد بر آواز مرغی بنا لک فقید ولیکن نه هر وقت بازست گوش بر آواز دو لایب منی کنند چو دو لایب بر خود بگریند زار چو طاقت نماند گریبان درند</p>
--	---

بیان حقیقت مرغ قفص از شنیدن آن او جاستدانس

<p>هست قفص طرد مرغ دلستان سخت منقار سے عجب دار دراز قرب صد سوراخ در منقار است هست در هر ثقبه آواز سے دیگر چون بهر ثقبه بنا لک زار زار جمله درندگان خامش شوند فیلسوفی بود مسازش گرفت سال عمر او بود قرب هزار چون تیزد وقت مردن آن خویش در میان همزم آید بیستار</p>	<p>موضع آن مرغ در هندوستان با چو منی دروسے بسے سوراخ بانہ نیست جفتش طاق بودن کار او زیر ہر آواز او بران سے دیگر مرغ ما ہے گرد آواز سے بیقرار در خوشی بانگ او ہمیش شوند علم موسیقی نہ آواز سن گرفت وقت مرگ خود بداند آشکار ہمزم آرد گرد خود یک خرم پیش در وہ جد نوحے بس زار زار</p>
--	---

<p>نوحه و دیگر بر آرد و در دناک نوحه و دیگر کند چون نوحه گر هر زمان بر خود بلرزند همچو برگ وز خروش او همه درندگان دل ببرند از جهان یکبارگه پیش او بسیار میرد جانور بعضی از بے قوتی بهیمان شوند خون چکد از ناله دلسوزا و بال و پر بر بهم زند از پیش و پس بعد از آن آتش بگیرد و جال او بس بسوزد و بنیرش خوش خوش بعد از آن نیز خاکستر شوند ققنس آید ز خاکستر پدید از میان ققنس بچسبند بر کند</p>	<p>پس از آن هر شقیه در آن جان پاک چون بدان هر شقیه چون نوحه گر در میان نوحه از اندوه مرگ از نفیر او همه پرندگان سوسه او آیند از نظار گه از غمش آنروز از خون جگر حمله از زاری او حیران شوند بس عجب روزی بود آنروز او باز چون عمرش رسد بایک نفس آتش بیرون جمد از بال او زود در آتش فتمد بنیرم هے مرغ و بنیرم هر دو چون خاکر شوند چون مانند زرهه خاکر پدیدم آتش آن بنیرم چو خاکستر کند</p>
--	--

فصل فی بیان انشاء الشعر و النشاده و ذکر شعراء صلی الله علیه و سلم

در روایت الشعر عن علی الصلوٰة و السلام

بما انک بیان انشاء شعر و ما یعلق به من ارقم شیت یافت و مع هذا براسه ای تمام شان آن در بیان آن
فصل علمده وضع کرده شد آنا انشاء شعر پس گفت فقیر ابو الیث رحمة الله و رکاب بستان العاقین
قد تکلم الناس فی انشاء الشعر فکوه بعض الناس و رخص فیہ الاخرون
فاما من کوه فاجتمه باروی الاعمش عن ابی صالح عن ابی هريرة رضی الله عنه عن

صل الله عليه وسلم انه قال لان يمتلئ جوف احدكم قبيحا ودماحتى يريه خير له
 من ان يمتلئ شعرا + وكان الله تعالى قال والشعراء يتبعهم الغاؤون الخ واما حجة
 من ابا حذيفة فماروى هشام بن عروة عن ابيه ان النبي صلى الله عليه وسلم
 قال ان من الشعر حكمة + وروى سماك بن حرب عن جابر بن سمرة رضى الله عنه
 انه قال كان اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم يتناشدون الشعر والنبي صلى الله
 عليه وسلم جالس بينهم يبتسم وعن هشام بن عروة قال ما رايت امرأة اعلم
 بشعرا ولا بطلب ولا بفقاه من عائشة رضى الله عنها وعن ابيها وروى
 عكرمة رضى الله عنه عن ابن عباس رضى الله عنهما قال اذا قوا احدكم شيئا
 من القرآن ولا يدرى ما تفسيره فليأتهم من الشعر ^{الشعر} ^{الشرير} ان العرب وقيل لا ^{الهد}
 رضى الله عنه كل الانصار قال الشعر غيرك قال وانا قول ايضا الشعر يريه المرء
يعطيه مناه + ويالئى الله الاما راد + يقول المرء فائدتى بهالى وتقوى الله افضل ما
 استفاد + وروى عن الكلبي عن ابي صالح عن ابن عباس رضى الله عنهما ان عائشة
 رضى الله عنها لما بلغها خبر ابي هريرة قالت رحوا الله ابا هريرة انما قال قال النبي
 صل الله عليه وسلم لان يمتلئ جوف احدكم قبيحا ودماحتى يريه خير له من ان
 يمتلئ شعرا من الشعر الذى هجيت به وقيل ايضا ان معنى النهى في الشعر اذا اشتغل به
 فيشغل عن قراءة القرآن والذكر وما اذا لم يشغل فلا بأس انتهى ابا بيان روايت شعر
 انوى صلى الله عليه وسلم يسر لغيت فقيرا بواللذت تكلم الناس في رواية الشعر عن رسول الله
 صل الله عليه وسلم قال بعضهم لو ثبتت عند شعروم وتحتجون بما روى عن
 عائشة رضى الله عنها انه قيل لها هل كان النبي صلى الله عليه وسلم يمتلئ بالشعر
 قالت كان انبض الحديث اليه الشعر غير انه تمثل مرة ببنت ابن قيس بن طرفة
 فجعل الخرة اوله قال الشعر استبدى لك الايام ما كنت جا هلا +

ويا تيك بالاخبار من لم تزود + الخ وقال بعضهم يجوز عند الشعر كما جاء
 عنه في الاخبار وهو ما روى ابن طاووس عن ابيه ان النبي صلى الله عليه وسلم
 قال يوم الخندق اللهم لا عيش الا عيش الاخرة فارحم الانصار والمهاجر فاذا
 الانصار بهذا الشعر سخن الذين بايعوا محمدا + على الوفاء ما بقينا ابدا + وروى
 ابو عثمان النهدي عن سلمان الفارسي رضي الله عنده ان النبي صلى الله عليه
 وسلم لما ضرب في الخندق بالمعول فقال بسم الله وببردينا + ولوعبة ناغري
 شقيننا + وروى البراء بن عازب رضي الله عنده ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
 انا النبي لا كذب + انا ابن عبد المطلب + وروى ابو سود بن قيس عن جناب النبي
 عليه الصلوة والسلام كان يمشي في طريق مكة فعثر فاصاب حجرا صعبا فدميت
 فقال هل انت الا اصبع دميت + وفي سبيل الله ما لقيت + ويروى وفي كتاب الله
 ما لقيت قال لفقير ربهما الله هذه الاخبار صحيحة ولكن يحتمل انه لم يقصد الشعر
 ولكنه كلام خرج موافقا للشعر من غير ان يكون قصدا بذلك الشعر + ولا ان
 هذا الابيات التي رويت عنه انما هي رجز والرجز لا يكون شعرا
 وانما هو مثل السجع من الكلام انتهى آبايان شعرا ان حضرت صلى الله عليه وسلم وروى
 ان بيان انشاد شعره وهم انشاد ان ليس بدائمه شعر او ان حضرت صلى الله عليه وسلم انما كرم
 ميكروندوباز ميدان شتر كافر ان را از اسلام واهل آن وروح رسول صلى الله عليه وسلم وچو
 كفار لعنم الله مني كروند كه كس شمرده اند خندان بن ثابت وكعب بن مالك عبد الله بن رواحة در
 روضة الاجاب ميگويد كه شاعران خادمان رسول صلى الله عليه وسلم از مردان صدر و شخصيت وندو
 ان زمان وازوه كس بوده اند اما احسان بن ثابت ابو الوائلي قال ابو عبد الرحمن في ان ابو احسان
 ابن ثابت بن المنذر بن جهم ضد طلال انصار كنجار مي خريجي شاعر رسول الله صلى الله عليه وسلم
 از مخول شعر است در جاهليت و اسلام و اجماع كروند عرب بر انكه اشعار اهل بدر اهل ثريب اند

پیتر عبد القیس ثم تعقیف و بدانکه شعر اهل مدینه حسان بن ثابت است و زنگانی کرد او و پدر او ثابت و جدا و منزه پدر جدا و حرام هر یک صد و بست سال گفته است ابو نعیم شناخته نمیشود و عرب چهار کس که تناسل کردند از فضل صلح که اتفاق افتاده باشد در اعمال ایشان بقدر غیر ایشان عبدالرحمن بن حسان بن ثابت چون که میگردان این را می افتاد بر قفای خود بر فراش خود و در آن میگرد و پاپا خود را و خنجر سیکه و فراع از نزد مردن بگمان آنکه پس من نیز یابن من خواهم رسید پس چون بخت ساله از آن صبحی مرده که گفت حسان بن ثابت از فحول شعر است و ابو جاتم گفت که می آمد از او شعاریم گفتن اصعب نسبت کرده می شود و بوی شبانکه که صحیح نیست از او ابو جاتم از ابو عبیده آورده که گفت فضل داده شد حسان بر شعر البسه مجیز شاعر الفصاحه بود در جاهلیت و شاعر رسول خدا بود در نبوت و شاعر تائیدین بود در اسلام و میگوید شعر جاهلیت و وجود بود از شعر اسلام می زیرا که اسلام با سینه از کذب و منع میکنند از آن و شعر ترنمین میدهد و کذب و افراط و روضه و ترنمین بغیر حق و این همه کذب است و زنگانی کرد حسان شصت سال در جاهلیت و شصت در اسلام و در یاد بود تا بغیر ذبیانی را و اعشیه را و خوانده بود پیش ایشان شعر خود را و هد و مسلم داشتند او را و گفتند که تو شاعری و وی همچو دیگر مشرکان قریش را از آنها می که همچو دیگر و در رسول خدا را صلی الله علیه و سلم مثل عبیده ابن الازبعه که ستر او و فتح موحده و سکون عین مملعه دفع را و آنرا الف و ابو سفیان بن الحارث از عبد المطلب بن عم رسول الله و عمر و بن العارض و غیر هم آورده اند که گفت یکی از مسلمانان بعلی فرمود رضی الله عنه که چون از زبان ما این قوم را که همچو میکنند را گفت اگر از آن کنیز غیر خدا صلی الله علیه و سلم میگویم چون شنید این سخن آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود علی بن ابی طالب است فرمودی آنچه خواسته شود درین باب و نیست علی و در آنجا که میگوید شما از او بعد از آن فرمود چه منع میکنند قوم را که نصرت داده اند رسول خدا را بسلاحتا خود ازین که نصرت دهند او را بزبانها خود پس گفت حسان بن بر این کارم یا رسول الله و گرفت طرف لسان خود را و گفت خدا آسان گرداند مرا ابو مقولی میان بصری بضم با و سکون صاد بلده ایست از شام و میان صنعاکه شهر است این است گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم

چگونه میگویند ایشان را و می آفتی و نسبت ایشان و من از ایشانم و در نسبت ایشان داخل و چگونه
 میگویند یا سفیان را و وی ابن عم من است گفت حسان الله برون میگشتم ترا رسول الله از ایشان
 چنانکه بیرون کشیده می شود موی از خمیر پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا ابوبکر ترا و جوع
 کن بوی که در می اعلم است با نسای ز تو پس میرفت ابوبکر ترا مطلع گرداندا و سرا بر انساب ایشان
 بود میگفت باز در آخر دور از فلان و فلان و ذکر کنی فلان و فلان ترا پس شروع کرد و حسان را بچو کرد و
 مشرکان و چون شنیدند قریش شعر حسان بن ثابت را شناختند که این شعر از وی نیست بلکه از
 ابن ابی قحافه است و پس بچو کرد و حسان ابو سفیان بن کحارث را چون رسید شعر او بابی سفیان گفت
 این کلام است که غائب نسبت ازین ابن ابی قحافه و آنحضرت می نهاد برای حسان بنبر و مسجد که
 می ایستاد بر سطح آنحضرت و می فرمود آنحضرت ان الله یوتی حسانا نب و رحمة القدس
 ماد اءینا فم عن رسول الله و در سبک یفا آخر و میگفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 که قول حسان بن ثابت سخت ترست بر ایشان از آمدن تیر و خطیدن آن ایشان را و گفتند
 که هر که خدا تعالی زبانی عطا کند و بر بکرم قدرت بخشد باید که در مدح آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بگو
 و دشمنان و تقصیر نکند که بهترین کارها این است و گفته اند که کار حسان بن ثابت آن بود که حاضر میکرد
 مشرکان را در وقایع و ایام و آثار و چون میگردید ایشان را و ذکر میکرد قبا و و مشال ایشان او گذشت
 عمر بن الخطاب روزی بر حسان حال آنکه او شعر میخواندم و در مسجد پس تیر نگاه کرد و عمر بجانب
 حسان و گفت شعر سجویالی و در مسجد پس گفت حسان او را آنچه من شعر در مسجد نزد کسی که بهتر بود از تو یعنی
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم پس خاموش گشت عمر و از اشعار بخندید حسان است آنچه آورد و در سبیل رحمت
 در پیش آنحضرت و روقت قدم بی تمیز می که آوردند ایشان شاعر و خطیب خود را و مغایرت کردند چنانچه
 در وقایع سال هم در سر بی عینیه بن حصن بر بنو تمیم گذشت پس حسان قصیده انشا کرد و ثابت بر او پس
 ابن شماس خطیب خواند و اقرار کردند بنو تمیم بجز و نادانی خود و گفتند که شاعر محمد تر از شاعر ماست و خطیب
 وی بهتر از خطیب تان و وارد شده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود حسان حاجز است میان

مؤمنين ومنافقين ورسول نبيهم ورسول الله ورسول الله ورسول الله
 نبيهم ورسول الله ورسول الله ورسول الله ورسول الله ورسول الله
 ونبيهم ورسول الله ورسول الله ورسول الله ورسول الله ورسول الله
 الغاؤون والذين آمنوا وهم الذين آمنوا وهم الذين آمنوا وهم الذين آمنوا
 امنوا وعملوا الصالحات وذكروا الله كثيرا او انتم خير من انتم خير من انتم
 والشعراء مبتداء ويتبعهم الغادون خيرة ومعناه انه لا يتبعهم على باطلهم وكذبهم
 وفضول قولهم وما هم عليهم من الهجاء وارتق الاعراض والقدر في الانساب
 والنسب بالجزم والعزل والابتهاار ومدح من لا يستحق المدح ولا يستحق الذم
 منهم ولا يطرب على قولهم الا الغادون والسفهاء والشطرا وقيل الغادون الراودون
 وقيل الشياطين - وقيل هم شعراء قرين عبد الله بن الزبير وهبيرة بن ابي
 المخزومي وسافع عن عبد مناة وابوعزة الجعفي ومن ثقيف امية بن ابي الصلت
 قالوا نحن نقول مثل قول محمد وكانوا يهجونهم ويحتم اليهم الاعراب من قومهم ^{لستم}
 اشعارهم واهاجيمهم - وقراء عيسى بن عمير الشعراء بالنصب على اضمار فعل يفسره
 الظاهر قال ابو عبيد كان الغالب عليه حب النصب قراء سمالة الخطيب
 والسارق والسارق وسورة انزلتها وقضى يتبعهم على التحفيد ويتبعهم
 لسكون العين تشبيها لسبعة بعضه - ذكر الوداع والهيوم فيه
 تمثيل لذهابهم في كل شعب من القول واعتسافهم وقلة مبالاة لهم
 بالغلو في المنطق ومجاورة حد القصد فيه حتى يفضلوا اجبن الناس
 على عنزة واشجعهم على حاتم وان يلبثوا البرم ويستقوا التبع وعن ^{الفرزق}
 ان سليمان بن عبد الملك سمع قوله شعر فبتن بجاني مصراع وت ^{افض}
 اغلاق النجاة فقال قد وجب عليك الحجة فقال يا امير المؤمنين قد دار الله

عن الحجة بقوله وانهم يقولون ولا يفعلون استثنى الشعراء المومنين الصالحين الذين يكثرون
 ذكر الله وتلاوة القرآن وكان ذلك اغلب عليهم من الشعراء واذا قالوا شعرا قالوه في توحيد
 والثناء عليه والحكمة والمعزة والزهد والاداب المحسنة ومدح رسول الله صلى الله
 عليه وسلم والصحابة وصلاح الامة وما لا باس به من المعاني التي لا يتلطفون فيها
 بذنوب ولا يتلبسون بشائنة ولا منقصة وكان هجاء وهو على سبيل الانتصار
 من هجو هو قال الله تعالى لا يحب الله الجحمر بالجحور بالسوء من القول الا من ظلم
 وذلك من غير اعتداء ولا زيادة على ما هو جواب لقوله تعالى فمن اعتدى عليكم
 فاعتدوا وعليه بمثل ما اعتدى عليكم وعن عمرو بن عبدي ان رجلا من العلوية
 قال له ان صدري ليجيش بالشعر فقال فما يمنعك منه فيما لا باس به والقول
 فيه ان الشعر باب من الكلام فضنه كحسن الكلام وقبيح كقبيح الكلام وقيل المراد
 بالمتستئين عبد الله بن رواحة وحسان بن ثابت والكعبان كعب بن مالك
 وكعب بن زهير والذين كانوا ينفخون عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ويكافون
 هجاة قريش - وعن كعب بن مالك ان النبي صلى الله عليه وسلم قال له اهجؤهم
 فولدى نفسه بيده لهُوَ اشدُّ عَلَيْهِمْ مِنَ الذُّبْلِ وكان يقول بحسان قل وروح
 معك - ونصح وذكر في التفسير البضاوى والشعراء يلهجهم الغاؤون واتباع محمد
 صلى الله عليه وسلم ليسوا كذلك هو استيناف ابطال تعالى كونه شاعرا وقرره بقوله
 الم تر انهم في ضلٍ وادهميمون + كن اكثر مقدما منهم خيالات لاحقيقة لها
 واغلب كلما تم في النسيب بالجحور والغزل ولا يتجار وتمزيق الاعراض والقدر
 في الانساب الوعد الكاذب والافتخار الباطل ومدح من لا يستحقه والاطسراء
 فيه واليه اشار بقوله وانهم يقولون ما لا يفعلون وكانه لما كان اعجاز القربان
 جهة المعنى واللفظ وقد حوافى المعنى بانه مما تنزلت به الشياطين

وفي اللفظ بان من جنس كلام الشعراء تكلم في القسمين وبين منافاة القرآن لها ومضادة
 حال الرسول صلى الله عليه وسلم مجال الربا بها وقرآنا فم يتبعهم على التخفيف قرئ بالتشبيه
 وتسكين العين تشبيها لبعده بعضه الا الذين امنوا وعملوا الصالحات وذكروا الله كثيرا
 وانصبروا من بعد ما ظهروا استثناء للشعراء المؤمنين الصالحين الذين يكثرون ذكر الله ويكون
 اشعارهم في التوحيد والثناء على الله تعالى وانحطت على طاعته تعالى ولو قالوا هجو ارادوا بالانصاف
 ممن هجواهم ومكانة هجاة المسلمين كعبه الله بن رواحة وحسان بن ثابت والكعبين كان عليه
 الصلوة والسلام يقول حسان قل وروح القدس معكم وعن كعب بن مالك انه عليه الصلوة والسلام
 قال له هجوهم فولذي نفسي بيده هو اشد عليهم من الغيل نتمه وذكر في التفسير الاحمد اعلم ان الايات
 الدالة على تقيم الشعراء اكثر من ان يحصى لانه قال في اكثر المواضع وما علمناه الشعر ولما كانت
 هذه الآية ظاهرة في هذا المعنى مستقلة على فائدة الاستثناء اخترتها فقوله تعالى والشعراء
 يتبعهم الغاؤون مبتدا وخبر ويتبعهم بالتشبيه عنه الاكثرين وقرآنا فم يتبعهم بالتخفيف
 والمعنى لا يتبعهم على باطلهم وكذلك هم وقرئ في الاعراض القدح في الانساب صدح من لا يستحق
 المدح والهجاء ولا يستحسن ديناً منه هو الا الغاؤون اي السفهاء والراؤون او الشياطين المشركين
 هكذا في المندرك وقيل الشعراء هم شعراء قرئش وقد نزل حين شعر الشاعران
 في باب الرسول عليه السلام منه الا سلام وكانت الاعراب يحفظون تلك الاشعار ويقرئونها هكذا ذكر
 في الحنفية نقلها عن البشير يشير الى ذلك كلام صا الكشاف وايضا يفهم من هذا والبيضا انه مدح
 لما قالوا ان محمداً شاعر لفظ القرآن من جنس كلام الشعراء يعني ان محمداً ليس شاعراً ان الشعراء يتبعهم
 الغاؤون اتباع محمداً ليسوا بغاوين فان بطل به كونه شاعراً ثم قرئ بقوله تعالى المر ترانم في كل وا
 يهيمون انهم يقولون ما لا يفعلون يعني انهم في كل واحد من القول يتحدثون في كل لغو وبال
 يخوضون يقولون من الوعد ما لا يفعلون الهاتم في الاصل لذهاب على وجهه لا مقصودوا
 قال فلا لان اكثر مقدماتهم خيالات لاحقيقة لها واغلب كلماتهم في النسيب بالجور الغزل
 والافتخار والوعده الكاذب الافتخار الباطل ومدح من لا يستحقه والامراء فيه

وغير ذلك على ما عرفت وفي الكشف والمدارك وعن الفرزدق ان سليمان بن عبد
 الله سمع قوله شعر فبينما يجاني مصر عاتت ووبت افضل اخلاق الختام فقال له وجب عليك الحمد
 فقال له ودا الله عنى الحمد بقوله تعالى وانهم يقولون ما لا يفعلون حيث وصفهم بالكذب
 والوعده ثم لما ذكر ان الشعراء يتصفون بالاوصاف الذميمة المذكورة وكان عجمان بن
 رضاه الله عنهم كعبه الله ابن واحر وحسان بن ثابت والكعبين شعراء يهجو المشركين جوابا
 لهجومهم وخافوا ان يكونوا موصوفين بهد الصفات واقبلوا بالذي صلى الله عليه وسلم نزل في حقهم
 قوله تعالى الا الذين امنوا وهم على ما سبق يعني ان الشعراء موصوفون بالصفات المذكورة
 الا الشعراء المومنين الذين يعملون الصالحات ويذكرون الله كثيرا اي يكون اكثر
 اشعارهم في التوحيد والثناء على الله ورسوله الخ حيث على طاعة الله من بعد ما ظلموا اي لو قالوا
 هجو الاحلام بربيه وابه البه وعلى الجوبل نار اذ ابه الا تصار من هجاءهم من جهالنا وما مطلوبين
 وما فتح هجاء المسلمين ذلك جائز وجه الان جزاء سيئة مثلها ولا يجب الله اجور بالسوء من القول
 الا من ظلم وقد قال عليه السلام احسان قتل وروح القدس معك وقال لكعب بن مالك الطميم
 فوالذي نفسي بيده لهوا شه عليه من الذليل هاهنا قالوا وهذا القدر ثم ما نحن فيه في بيان اشعار
 ودر تفسير حسين بن عمار بن نعيم بن ابي بن بصره ثم جلوه واوه بنظر علماء
 فحول وراوده كوال شعراء وشاعران مشركيون بن زبيري وسيره وسامع انما تفتي بغيرهم الفاوون
 ايشان ميكنند سقنا عرب يعني روايت ايشان در تفسير علم الهدى رح نقل کرده که ووشاعر و در باب حضرت زین
 پناه صلوات الله عليه وسلم و درت اسلام شعر را گفتند و شرکان یا در گفته میخوانند این بیت و ايشان ايشان
 نازل شد لم تواتم آياتي في ايشان في كل اذ در سر واد از فنون كلام بغيره سرگردان ميشوند چون
 و نزل و مطايع طبع را نساب و مدح ما مستحق و محزون بالائق و افراط در مدح و ذم و اشمال آن و انما
 و انما ايشان يقولون ميگويند ما لا يفعلون اينچنين گفتم يعني نفسش ناکرده بر خود گويسيد برهنه چنانچه
 ناداده کسی در سبک نظم ميکنند و اگر کسی تعجب اشعار اهل جاهليت کند بر بسيار سے از بين مقبول مطلع
 شود و در تفسير کواشته آورده که بعد از نزل اين آيت حسنان بن رواحه و جمع از شعر اسے صحاح

بجانب نبوت پناه صلی الله علیه و سلم آمده بموقف عرض رسانیدند که حق سبحانہ میداند که ما شاعریم و این
گفت می تو هم کبریا و وصف بکرم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرموده که مومن جبار و سیکند
و بزبان خود و شعر که شاعرشان کما یسکون یبیدر ایشان سخت تر است از شیخ و نیزه و این آیت نازل شد
كِرَالِ الَّذِينَ آمَنُوا شِعْرَىٰ تَبَوَّعُوا **لَهُمْ يَوْمَئِذٍ مَا كَانُوا يَكْفُرُونَ** آن همه بود که سرگردانند که آنکه ایمان آورده اند و عملوا
الصلحی و کما شاکرند که در پی پیغامبر اعلی السلام ستایش نمودند و به سجود و ذمت کفایت شغول گشتند
و ذکر و الله و یاد کرد و نهضت بسیار یعنی اکثر اشعار شعر اسلام و همچنین توحید
و تحریص بطاعت و تنبیه غفلت و انتصاف و انتقام کشیدند از مشرکان **مِن بَعْدِ مَا ظَلَمُوا** پس
از آنکه ستم دیده شده بود و ندید بجای پیغمبر ایشان را برایشان رد کرده و ندید حضرت غیر صلی الله علیه و سلم حسنا
گفت هیچ انشیر کین **فان جبرئیل مک** حضرت حقایق نیاهی قدس سره در و با جد دیوان اول آورده
که هر خدیق و حکیم حل **ذکره و سائت کریمه الشعراء یتبعونها العادون** شعر را که سیاحان بحر شعرند
جمع ساخته و کتب اعلام استغراقی در گردن ایشان ماند آخره گاه در غرقاب کعبه و غایت غایت می افروز
و گاه تشنه لب روان کجیرت و ضلالت سرگردان می سار و اما بسبب از ایشان بواسطه صلاح
عمل و صدق ایمان در نزول **ان الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات** گشته اند و بواسطه باور
و ذکر و الله **کثیرا** بسا حل خلاص و ناحیه نبات پیوسته و یکی از افضل گفته است شعر شاعر اگر که
خواند و قرآن خدا کی هست از ایشان هم بقرآن ظاهر است ایشان **و ذکر فی التفسیر الکبیر**
و الشعراء یتبعونها العادون **ان الم قران** هر فی کل **و اذ یحییون و انهم یقولون ما لا یفعلون الا الذین**
و عملوا الصالحات و ذکر و الله **کثیرا** و انصروا **من بعد ما ظلموا و سبعلو الذین ظلموا** **ای**
ینقلون **اعلم ان الکفار لما قالوا لولا ان یجوز ان یقال ان الشیاطین تنزل بالقران علی محمد**
لما انهم ینزلون بالکفارة علی الکفنة و بالاشعر علی الشعراء ثم انه سبحانه
فرق بین محمد صلی الله علیه و سلم و بین الکفنة **فذا کوهنا ما یدل**
علی الفرق بینه علیه السلام و بین الشعراء و ذلك هو ان الشعراء

يتبعهم القادون اى الضالون ثم بين تلك الغواية بامر **الاول** انهم في كل واحد يصيرون
والمراد من الطرق المختلفة كقولك انا في واد وانته في واد وذلك لانهم قد يجدون الشرح
بعنه ان ذموة وبالعكس قد يعظمونه بعنه ان استحقاقه وبالعكس وذلك يدل على انهم
لا يطلبون بشعرهم الحق ولا الصداق بخلاف امر محمد صلى الله عليه وسلم فانه من اجل
امره الى اخره بقى على طريق واحد وهو الدعوة الى الله تعالى والترغيب في الآخرة والاعراض
عن الدنيا **الثاني** انهم يقولون ما لا يفعلون وذلك ايضا من علامات الغوات فانهم
يرغبون في الجود ويرغبون عنه وينفرون عن النجمل ويصرون عليه فيجدون الناس
شئى صدر عن واحد من اسلافهم ثم انهم لا يرتكبون الا الفواحش ذلك يدل على الغواية
والضلاله واما محمد صلى الله عليه وسلم فانه بدأ بنفسه حيث قال الله تعالى له فلا تدع
مع الله الها اخر فتكون من المعذبين ثم بالاقرب فالاقرب حيث قال الله تعالى **ثالث**
عشيرته الاقربين وكل ذلك على خلاف طريقة الشعراء فقد ظهر به الذي بيننا ان حال
محمد صلى الله عليه وسلم ما كان يشبه حال الشعراء ثم ان الله تعالى لما وصف الشعراء
بهذه الاوصاف الذميمة بيانا لهذا الفرق استثنى عنهم الموصوفين بامور اربع احدها
الايمان وهو قوله الا الذين امنوا واثابها العمل الصالح وهو قوله وعملوا الصالحات
وثالثها ان يكون شعرهم في التوحيد والنبوة ودعوة الخلق الى الحق وهو قوله **ذكري**
كثيرا ورابعها ان لا يذكرها وهو احد الاعلى سبيل الانتصار من هجومهم وهو قوله وانتم
من بعد ما ظلموا قال الله تعالى لا يجيب الله الجور بالسوء من القول الا من ظلم ثم ان الشرط
فيه ترك الاعتدال والقول تعالى فمن اعتد عليكم فاعتدوا عليه بمثل ما اعتدى عليكم
وقيل مراد بهذا الاستثناء عبد الله بن رواحة وحسان بن ثابت وكعب بن مالك
وكعب بن زهير لانهم كانوا يعجبون قريشا وعن كعب بن مالك ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم قال له اهلهم فوالذي نفسي بيده ما هو أشد عليه من رشق النبل

وكان يقول لحسان بن ثابت قل وروح القدس معك فاما قوله وسيعلم الذين ظلموا
اي منقلب يتقلبون فالذي عنده فيه والله اعلم انه تعالى لما ذكر في هذه السورة
نزول الحون عن قلب سوله صلى الله عليه وسلم من الدلائل العقلية ومن اخبار الانبياء المتقدمين
فهم ذكر الدلائل على نبوته عليه السلام تحذرك سوال مشركين في تسهدهم ووجهه صلى الله
عليه وسلم تارة بالكاهن تارة بالشاعر ثوانه تعالى بين الفرق بينه وبين الكاهن اولا
ثم بين الفرق بينه وبين الشاعر ثانيا ختم النبوة بهذا التهديد العظيم بغوان الذين ظلموا
انفسهم واعرضوا عن تدبر هذه الايات والتامل في هذه البينات فانهم سيعلموا بعد ذلك
منقلب يتقلبون وقال الجمهور المراد منه الزجر عن الطريقة التي وصف الله بها هؤلاء الشعراء
كالدول اقربا الى نطفة النبوة من لها الى اخرها والله اعلم والحسن لله رب العالمين وصلواته على سيدنا
محمد بن النبي الامي واله وصحبه اجمعين على ارواحه امهات المؤمنين على التابعين لهم
باحسان الى يوم الدين ودر مدارج النبوة مذکور است که در میان صحابه غیر این تکس مذکور
مشهور است در شعر انوشیروان ابوسفیان بن الحارث بن عبد المطلب وعباس بن مروان السلمي و
ابن حاتم الطائي و احوال ایشان در مواضع سابقه معلوم شده است وحمید بن ثور الملالی المذلی که شاعر
محمود بود و قدم آورد در آن حضرت صلی الله علیه و سلم و انشاد کرد قصیده را که در اولش این است شعری
اصبح قلبي من سليم مقصدا ان اخطأ منها وان تعبت اودر آخر میگوید شعری حتی امانا
انما اجمع ان يتلو من الله كتابا عرشيا و نیز بهیون کتابی رباب السماع فرموده است مذاکره
نظم بر شرف تقوی و اردکان موزون است و این ناموزون و در گوردریان نیزون ناموزون است
بر اولالباب ظاهر و هویدا است بعضی شعر گوئی را نسوب بکفر گفته و آیه کریمه الشعراء يتبعهم
الفاون و لیس آرنند و غافل از آشنای آیه کریمه آخرش الا الذين امنوا و عملوا الصالحات
واقع است اگرچه حکمیت چنین بودی جناب ولایت تاب علی علیه اسلام و دیگر آیه الطار
علیهم التحیات و اصحاب کرام علیهم الرضوان و شایع کبایه است و علمای نامدار ملت قدس الشریع

هرگز نظیر شعر انفات نفرمود و در حق شاعران الشعر انزل الله الرحمن الغفندی و جناب
حضرت سرور کائنات صلی الله علیه و سلم با صلاح قصیده کعب بن زبیر توجه نفرمود و نیز قصاید
ابن ثابت که در زمان رسول مقبول صلی الله علیه و سلم بود و بعد از آن جناب نبوت تاب تعریف کرد که گفت
معروضی به داشتند که در حدیثین می یافت و دلیل است قوی بر فضیلت شعر و شاعری حضرت فریال بن عطار
گوید شعر شاعری جزو لیست این غیره است و با هایش کفر خوانند از خرمی و هنر گویان و هذیان سرایان
مرد و زنان طائفه مقبولان شعر اند هنر گوهر چید طبعش عالی و کلامش موزون باشد مقبول خاطر مقلدان
کرد و سخن را که جوهر لیست لطیف و زبان را که از لفظ است شریف هرگز بجز نیست و دشنام و لغویات و
و ایضاً آلوده ساخت شعر به لفظ آدمی بهتر است از دو اب بد دو اب از تو بهر که نگوئی صواب
و چندی از کثر صحابه و تابعین تبع تابعین صلحای امت شعر گوئی و سخن پروری و مداحی کرده اند بار و ایضا
صحیح آمده است پس بقول نبی کریم صلی الله علیه و سلم عَلَيَكُمْ لِسَانِي وَ سُنَّتِي الْخُلَفَاءُ الرَّاشِدِينَ
شاعریست و مداحیت بر کل امت سنت گردید چنانکه در عالم حدی نیست که کلامه موزون از زبان او برآید
یا شایسته چنانچه در کلمات اشعرا این عبارت ثبت نموده فقیر حقیر محمد افضل سرخوش واضح میگردد که سخن قدیم
است و لایزال نیز که کلام از جمله صفات سیدنا الهی است و چون ذاتش قدیم و لایزال است صفاتش
نیز است باید که قدیم و لایزال باشد عرض تابهار لفظ در جوش است هر چنانی ز کمانگ گفروش و
و شیخ افواه و السنه مرتبه کلام موزون از ناموزون و نظم از شعر زیاده و افزون است همیشه
آب بود معنی روشن غنی بد خوباگر بسته شود و گوهر است بد گواهد صدق این دعوی مصرع برجسته
بسم الله الرحمن الرحيم بدست که در باب طراز و عنوان آن است و آنست نه هست بر روان اجابا لاکچشمای خوب زبان
دخوش نگاهان حکما گویند که در دیدن آدمی عجائب بسیار است اما در چیز بنامت غریب نادانست که عقل در
او را که آن عاجز و قاصر اول بدستش منبض که به فطرت خبر از آن خلاق اعتدال مغربه میدهد و اطباء از آن
برقم و صحت ایبلن مطلع میگردد و هم شعر یعنی کلام موزون که هر سه بر با و بیش نیست بر لطافت و صفا
و بلاغت و فصاحت و نزاکت ترکیب می یابد بلکه موجب یادگار و باعث زندگی نام در روزگار میگردد

و سخن سخنان به نسبت آن نیز همگی بر ممتاز و بلیغ الرحمن مغز و سر فراز لاطموسی میفرماید بیت ز حیوان
 بنطق آدمی برترست پس آدم تر آنکه سخنور ترست + نسبت شعر اکرام با انبیا علیهم الصلوٰه والسلام
 اقرب اوقع است زیرا که رجوع این دو طائفه علیه همیشه بمبدی فیاض عالم عیب شیخ نظام الدین گنج
 میفرماید بیت پیش و پس قلب صف بگردان پس شعر آید پیش انبیا + و در بالا بدین جمله درود که شعر
 کلام است موزون حسن و حسن است و قبیح او قبیح است + شش + قوله شعر کلام است این قول ترجمه
 این حدیث شریف است الشعر کلام حسنه حسن و قبیح قبیح کذا فی المشکوٰة قوله
 حسن و حسن است اگر مضمون شتم باشد بر محمد خدا یا نعت رسول صلی الله علیه و سلم تا تحریص بر ذکر
 خدا و عبادات یا سزا و نیکبختی و خوشنودن هر دو موجب ثواب است اگر شتم باشد بر امر مباح پس
 مباح است و اگر مضمون شبهه بر امر ممنوعه مثل میان سراپا و خال و خطا مردی یا زنی صاحب حسن که در آن
 زنده موجود باشد یا هر چه مسلمان غیر ظالم پس نشاء و انشادش هر دو حرام و اگر در آن کس شخص غیر معین
 موجود باشد معین است باشد خدا اقدار و کذا فی المعنی شرح الکنز پس ازین مفهوم گردید که میان سراپا و خال
 و خطا مردی یا زنی بر سبب غیر تعین یا بصورتیکه محیه معینیت باشد یا محمد و هم وطن مباح نباشد جائز است
 و مباح و اگر آن نساء و امردان صاحب کمالات بوده باشند پس بیان خال و خطا ایشان از مستحبات است
 چایشان منظر تجلیات الیه انداخته و در مشکوٰة آورده است که ابو سعود انصاری رضی الله عنه کلام
 بدرست نیز میگوید بسبب آنکه در غزوه بدر حاضر بود یا بجهت آنکه مسکن و کوا دی بدر بود و صحابی
 دیگر از اعیان صحابه با هم شسته بودند و سماع غنای میکردند مردی دیگر که حاضر بود شنیدن ایشان را
 بروی گران آمد و کار نمود و گفت ای صاحبی سؤل لله انتم ای دوایر بنیر خدا صلی الله علیه
 و سلم شما سرود میشنوید ایشان گفتند اگر میخواهی که تونیز بشنوی با ما باشین و بشنود اگر نیز بر او دان
 داده است اما پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که ششم و این رعد و سی بود یعنی در آن اتفاق است

اشعار

این سخن چند که من گفته ام / گوهر ناسفته نگه رفت ام

بلبل این تو گل باغ خودم
 شاه سخن را سخن می شناس
 بشنواز انصاف اگر مقبلے
 در شرف شعر رسول خدا
 شعر که اصحاب نبی گفت اند
 شعر علی گفت حسین و حسن
 شعر که حسان عرب گفته است
 منع ز اشعار نکر و کس نبی
 بلکه برو کرد هزار آفرین
 شعر بے خوانده ام از اولیا
 شعر که در فقه حرام آمده
 که بطبع و صفت خسان می کنند
 در صفت شعر گواہ مستین
 تابع غا و ون که حقارت شده
 کان شعر او صفت بتان کرده اند
 در صفت شاعر مومن خدا
 بی خردی چند بطبع غنی
 دشمن شعر اند بزین سقیم
 طبع غنی دشمن شاعر بود
 بودے اگر شعر قبیح و کریم
 هست با اشعار فواید بے

باوہ کش جام ایغ خودم
 سکہ نور از گنن می شناس
 شعر بود محبت روشن دے
 گفت بے قول بحد و ثنا
 چون درو یا قوت و گھر سقت اند
 کعب و انس گفت و او پیش قرن
 سید کونین پذیرفته است
 تائب از ان کار نکر و دش نبی
 سید کونین رسول این
 شعر بے دیدہ ام از اصفیا
 آن ہماہ شعار عوام آمدہ
 کہ بجد جو کسان می گفتند
 رو بہ نصیحین و مشکوٰۃ بین
 از بے آن قوم اشارت شدہ
 ر غم بے کفر عیان کردہ اند
 گفت در ان آیتانے ثنا
 فرق نکر ز بے تلبے و
 طغہ ز ناند بطبع سلیم
 خصم بے ابد و کافر بود
 نسوہ منظومہ نکرے غیب
 مسئلہ فقہ و عقائد بے

<p>محمدان شعر نیز پر فرستند شعر که در وعظ و نصیحت بود شعر که آن در خط و خال آمده شعر چون انسان بشرف ظاهرست شکر سخن گفته ام از صد طرب صورت حال آمده در قال من این همه حالت که مراد نمود پریر که آن باد که راه خداست شیخ جهان مهر علی نخوت نام چشم خدا بین شده پر نوران سیرت او مخزن اسرار بود سخت دلان نرم از او میشوند تا که بود کرم و لوح و قلم منظر حق است بعلم و کمال باد خدا سکه دو جهان یاورش</p>	<p>نگار غراق بسبب گفته اند پاک ز اطوار و قباح بود سرسبزش سرخ و دو بال آید لیک در و مومن هم کافرست نیست در و صورت لعل و لعل نیست بردن قال من از حال من از دو و مو جهنت پسر بود در هر شیخان جهان مقصد است هست مراد شد عالی مقام اهل حقان شده ستر از او همه او مطلع انوار بود هر دو مان گرم از او میشوند رحمت حق با او در و مبدم سومی سخن گفتن نازک خیال شاهد اقبال ابد در برش</p>
--	---

الباب الثانی فی اثبات الاستمداد من حضرات الاولیاء رضی اللہ عنہم
 فی الحیوة و بعد الممات و بیان بعض حالات الحضرة العنویة علی بابہ
 و علیہ الصلوٰة و التحیة و فی بعض مسائل تریاق القیوم

بر آنکه شیخ محمدالحق محقق دهلوی رحمۃ اللہ علیہ در باب یارت قبول از شرح مشکوٰۃ نوشته تبارک و تعالی

مستحب است با اتفاق زیرا که سبب قتل قلب تذکره موت و یوسیدگی استخوان و فنا می نیا
 است و جز آن از فوائد و عمده در آن و عامر موات را و استغفار برای ایشان است و این بد
 شده است سنت و بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که بقیع میرفت و سلام میداد بر اهل آن
 و استغفار میکرد بر ایشان اما استمداد بر اهل قبور و غیر نبی صلی الله علیه و سلم یا غیر انبیا علیهم السلام
 منکر شده اند از آنجا که از فقها و لیکن نیست زیارت گری برای دعای موعلی و استغفار برای
 ایشان و رسانیدن نفع بایشان بدعا و استغفار و تلاوت قرآن و اثبات کرده اند از مشایخ شیوه
 قدس الله سلیم و بعضی فقها رحمه الله علیه هم این امری محقق و مقررست نزد اهل کشف کمال از ایشان
 تا آنکه بسیار فیوض و فتوح از ارواح رسیده این طائفه را در اصطلاح ایشان ویسے خوانند اما
 گفته است قبر موشی کاظم تریاق مجرب است مرا جابت دعا را حجه الاسلام امام محمد غزالی گفته هر که استمداد کرد
 بوی درجات استمداد کرده میشود بوی بعد از وفات و یکی از مشایخ عظام گفته است نیدم چهار کس از مشایخ
 که تصرف میکنند و قبور خود و مانند تصرفهای ایشان در حیات خود با بیشتر شیخ معروف کرخی شیخ عبدالقادر
 جیلانی و دو کس دیگر از اولیا شمرده و مقصود حضرت آنچه خود دیده و یافته است گفته و سید احمد بن یونق
 که از اعظم فقها و علما و مشایخ و یارین بگفت که روزی شیخ ابوالعباس حضرمی زمین پر سید که امدادی است
 است یا امداد میت من گفتم قومی میگونی که امدادی قومی تراست و من گویم که امداد میت قومی تراست
 شیخ گفته نعم زیرا که وی در بساط حق است و در حضرت اوست و نقل درین معنی ازین طائفه بیشتر از آن است
 که حصص و احصا کرده شود و یافته نمی شود در کتابی سنت اقوال سلف مصلح که منافق و مخالف این باشد
 و در گذن این را و تحقیق ثابت شده است آیات و احادیث که روح با نیت است و او را علم و شعور بر آن
 و احوال ایشان ثابت است و ارواح کاملان را قریب و مکانتی و جناب حق ثابتست چنانکه در حیات بود بیشتر
 از آن و اولیا اگر امانت تصرف در ارواح حاصل است آن نیست که ارواح ایشان را ارواح است تصرف
 حقیقی نیست که خدا عز و جل بقدرت اوست ایشان قائم اند و جلال حق در حیات و بعد از حیات پس اگر
 داده شود مرا حدیثی بوساطت یکی از دوستان حق و مکاتبی که نزد خدا دارد و در نباشد چنانکه

در حالت بیات بود و نیست فعل و تصرف در برود و حالت مگر حق را جل جلاله در علم نواله نیست چیزیست
 که فرق کند میان برود و حالت و یا فرقه شده است و دلیل بر این شرح شیخ ابن حجر است یعنی در شرح حدیث
 لعن الله اليهود والنصارى اتخذوا قبورا أنبياءهم مساجد گفته است که این بر تقدیر میست
 که نماز کند از بجا نبی قبر را بجنبت بزرگواران حرام است با اتفاق و اما اتخاذی در جوار نبی با حاکم
 و نماز کند از روی زبرد قبر وی نه بقصد تعظیم قبر و توجیر بجا نبی قبر بلکه بنیت حصول مدوا و تکامل مثل ثواب
 عبادت ببرکت قبر و عبادت مر آن روح پاک را حرام نیست در آن دور آخر این باب مشکوٰۃ اربعه
 آورده و عن عائشة قالت كنت أدخل بيتي الذي فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وأبي وأمي فأتوني وأقول إننا هوز زوجي وأبي فلما دفن عمر فوالله ما دخلته إلا وأنا مشرك
 على نياي حياء من عمر واه أسجد وورين حدیث ولیل وایضه است بر حیات میت علم دومی آنکه در باب
 است احرام میت نزد زیارت و مخصوصا صاحبان مراعات او یک قدر مراتب ایشان چنانچه
 در حالت حیات ایشان بود زیرا که صاحبان را مد و بلج است مر زیارت کنندگان و برابر اندازد او ب
 ایشان کذا فی شرح الشیخ النعمانی و در کتاب مجاهد و فضیله قاری بر بار مشکوٰۃ این حدیث آورده و عن
 قتادة قال ذكر لنا انس بن مالك عن ابي طلحة ان النبي صلى الله عليه وسلم اهر يوم
 بدر بأربعة وعشرين رجلا من بني نضير ففرش فقد فواني طوي من أطوا به رخصيت
 فحسبت وكان اذا ظهر على قوم اقام بالعريضة ثلث ليال فلما كان ليلة اليوم الثالث ابر بر اخلت فشد
 عليها راحلها ثم منى واتبعت اصحابها حتى قام على شفة الزكي فجعل ينادي يا سماهم واسماء
 اباهم يا فلان بن فلان ويا فلان بن فلان ايسر كهم انكم اطعمهم الله ورسوله فان اقد وجدنا
 ما وعدنا ربنا حقا ناول ووجدتم ما وعد ربكم حقا فقال عمير يا رسول الله ما تكلم من اجساد
 لا زواجرها قال النبي صلى الله عليه وسلم والذي نفسي لله ما انتقم باسمع لما اقول
 منهم فوني رواية انتقم باسمع منهم ولكن لا يجيبون متفق عليه و زاد البخاري قال تاد
 اجسامهم الله حتى اسمعهم قوله تونينجا و تصغيرا و بقتة و حرسا و نذا ما گفت شیخ حرث

تحت این حدیث بدانکه این حدیث صحیح متفق علیه صریح است در ثبوت سماع مراد از آن را در حصول
علم ایشان را با آنچه خطاب کرده میشود و همچنین در حدیث مسلم آمده است که میت پیش از دفن نکند
مردم را و قیام بر سبک و نواز و فن و همچنین آنکه در زیارت آن حضرت صلی الله علیه و سلم اهل بیت را ندید که
سلام کرد بر ایشان و خطاب کرد و ایشان را گفت سلام بر شما ای اهل اسلام انان الله انما اجد و عد
کرده شده بودید و ما نیز انشاء الله تعالی پیوندیم بشما زیرا که خطاب با کسی که نشنود و فهمد حقول نیست نزدیک
است که شمار کرده شود از جمله عبث و در حدیث ترمذی آمده که چون زیارت کرد عاقله رضی الله عنهما قریب بود
خود را عبد الرحمن بن ابی بکر که خطاب کرد او را و گفت اگر حاضر میشدم وقت موت تو دفن نمیکردم ترا اگر بگو
که مرده بودی و اگر حاضر میشدم در آن وقت زیارت نمیکردم ترا چنانکه در باب بیات العیوب گذشت
و نقل کرده است شیخ ابن الهمام در شرح بابیه که اکثر مشایخ فقهیه بیانند که میت نمیشنود و تصریح کرده اند
در کتاب لایمان که اگر کسی سوگند خورد که کلام محمدا و الیس کلام کرد او را بعد از مردن او حاشا نمیکرد
زیرا که همین منعقد میگردد بر کسی که وی حیثیت قابلیت فهم دارد و میت این چنین نیست جواب اده انداز
جماعه از حدیث مسلم که ناطق است لسماع میت قریع فعال مردان را با آنکه این مخصوص بوقت نماز است
در قریب است از بر آنکه سوال این تخصیص خلاف ظاهر است و دلیل نیست بر آن ظاهر حدیث آنست
که این حالت حاصل است میت را در قریب جواب اده انداز این حدیث مذکور درین باب که نص است
در خلاف مذہب ایشان گاهی با آنکه این مخصوص است آن حضرت صلی الله علیه و سلم و حجه اوست در زیارت
حسرت سنت کافران و پوشیده نماز که حمل برین مجر و احتمال تاویل است که حمل نمی توان کرد بر دوس
تا قائم نشود و دلیل است حالت سماع و پروردگار عزوجل قادر است بر آن بسببیت جواس و اولان اعدا
است و مجر و خلق بارک تعالی است چنانکه در کتب مذہب مقرر شده است و گاهی جواب میدهند با آنکه آن از
باب ضرب لیش است و مراد حقیقت کلام نیست این را جواب اول بعید ترست و ضعیف تر است
ایمان بر عین و عادات است نیز حقیقت فایده و قوی ترین وجه تاویل ایشان آن است
که این روایت مراد است از عاقله رضی الله عنهما که چون این از عمر رضی الله عنهما شنید گفت جاوید

چگونه گوید این رسول الله صلی الله علیه وسلم و حال آنکه میگوید خدا تعالی اِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَ مَا تَحْتِ
 بِمَنْعِهِ مَنْ فِي الْقُبُورِ و نیستی تو ای محمد سخن شنواننده کس است که در قبر باشد اندکذا قال الشيخ ابن الهمام
 و در مواهب لذیذ میگوید که تاویل کرده است عا کشته ضی الله عنهما و گفته است که مراد پیغمبر صلی الله
 علیه وسلم آنست که بگوید شما الآن میدانید که آنچه من میگفتم حق است و گفته که درم شدم ترا که با علم گفت
 و با حجة عالیه آثار کرد و سماع موثقی را استدلال کرد و این روایت قرآنی که مذکور شد و لیکن علما جواب داده اند
 از قول عالیه استدلال لولبقرآن و قبول کرده اند این قول را از عالیه و در مواهب لذیذ نقل کرده اند
 انما سمعنا من الله انما سمعنا من الله انما سمعنا من الله انما سمعنا من الله انما سمعنا من الله انما سمعنا من الله انما سمعنا من الله
 مستحون باشد لیکن سبب نیست بسوگند و روایت نقل مگر نص که مثل او باشد و دلالت کند بر نسخ یا تخصیص
 یا استحالة آن مراد باینست که قومی شنوایی بلکه خدا تعالی می شنواند و نیز مراد بموت او و چون بقی
 کافر اند و مراد بسمع عدم اجابت است حق را بدلیل آنکه این روایت نازل شده در دعوت کفار
 بایمان و عدم اجابت ایشان هر حق را و نیز گفته اند که مراد بموت قلوب مذوقو اجساد ایشان که در
 آن دنیا کرده اند و است و تحقیق ذکر کرده است در مواهب لذیذ که در دعوت محمد بن اسحاق با سنان
 جید و امام احمد بن حنبل نیز با سناد حسن از عالیه منقول حدیث عمر آورده پس با عالیه رجوع کرده از آنجا
 بسبب آنکه ثابت شد نزد وی از روایت این صحابه کبار زیرا که وی ضی الله عنهما حاضر بود و در آن قضیه
 و در شروح صحیح بخاری نیز منقول است که مذکور شده و تمسک کرده اند جماعه که اثبات سماع می کنند
 قاده که در آخر حدیث مذکور شد که حاصل آنست که موثقی در قبو حاتی و قسمی از حیات می بخشد که حاصل
 میشود بان سماع و درین قول قاده تخصیص یا تخصیص نیست صلی الله علیه وسلم که بطریق معجزه واقع
 شده است و نه تخصیص بان اموات بلکه خدا قادر است که آن حالت در همه اموات نیز پیدا کند این مختصر
 که باشد در هر زمان که بود فدیرو باشد التوفیق و در اینجا سخن دیگر است که فرضا اگر از ثبوت سماع تنزل نمی
 باعتبار آنکه سماع بحاسته سمع یا بشوید و سمع بخوابی بدن خراشید بگویم از نفع منفی علم لازم نمی آید و علم بوج
 بود که باقی است پس علم بمجرب و سمع است حاصل باشد زبرد و با بصر سمع چنانکه بعضی حکما سماع و سمع

الهی تعالی را بعلم بسرطوات و مبطلات تاویل کرده اند و بتخصیص فراروشده اخبار و آثار و در علم متوجه
 باحوال زیارت کنندگان شناختن ایشان را تا آنکه آمده است که زیارت زو زجر محبوب ترست زیرا که
 درین روز علم میت اتم و اکمل می باشد و احوال ائمه برایشان کشف و انکشاف و نیز شک نیست
 در حصول علم مرقوم را در آخرت و برین وجهیت بنی سلام چنانکه عالم گفته و متفق علیه است
 بحیث پس ممکن است علم باحوال دنیا و احوال نیا و چیست و لیس برزوال بن علم و نسیان آن با وجود
 بقا روح و آمده است که کافران تمنا خواهند کرد و عود دنیا و آمده است که چون میت از سوال بگوید
 جواب بخیر دهد و راحت یابد آرزو میکند و میگوید کاش کسی باشد که خبر کند بابل من که من را فرستد
 و با بجز کتاب سنت مخلو مشهورند باخبار و آنکه دلالت میکنند بر وجود علم مرقوم تا بدین احوال
 پس منکر نشود آنرا اگر جاهل باخبار و منکر بود و لغت من بجا توفیق و اما استمداد بابل قبول نمکر شده اند آنرا
 بعضی فقها اگر کار از جنت آن است که سمع و علم نیست ایشان را بر احوال ایشان پس اطلاق
 ثابت شده و اگر سبب آنست که قدرت تصرف نیست بر ایشان در آن وطن تا بد کنند بلکه مجوس
 ممنوع اند و مشغول اند با آنچه عارض شده است بر ایشان از محنت شدت و آنچه باز داشته است از دیگران
 لاین کلیه نمی ماند خصوصاً در نشان متقین که دوستان خدا اند شاید که حاصل شود ارواح ایشان از قرب
 در بر نرخ و منزلت و قدرت بر شفاعت و دعا و طلب حاجات مرزبانان را که متوسلند بایشان چنانکه
 در روز قیامت خواهد بود و چیست لیس بر نقایح تفسیر کرده است بیضا و گریه و انار عاغراً
 را لایب صفات نفوس فاضله در حال مفارقت از بدن که کشیده میشوند از ابدان من نشاط میکنند
 بسو عالم ملکوت و سیاحت میکنند و ان پس سبقت میکنند بخطایر قدس پس میگردد اند بشرف
 و قوت از بدبرات و لیس شکر چه می خواهند ایشان با استدوا و اند که این فرقه منکر اند آنرا آنچه میگویم
 از ان نیست که داعی محتاج فقیرالی الله دعا میکند خدا را و طلب میکند حاجت خود را از جنت
 و عتقاد می و توسل میکنند بر حایت این بنده مقرب کرم در درگاه عزت و میگوید خداوند ا
 پر برکت این بنده تو که رحمت کرده بر او و اکر ام کرده او را بلطف کرده که بگوید اسی بر او و در آن

حاجت مرا که تو معطی کریمی یا نذر میکنی این بنده مکرم و مقرب را که ای بنده خدای من و شفاعت کن
 مرا و خواهی ارضا که بدین مشغول و مطلوب مرا و قضا کن حاجت مرا پس معطی و مشغول و مامول برو درگار
 است تعالی و تقدیر نیست این بنده در میان گرو سیرا و نیست قادر و فاعل و متصرف بوجود دیگر چنانچه
 او و کیا خدا قائل است که در فعل الهی و قدرت و سطوت و نیست ایشان از فعل و قدرت و تصرف الهی
 که در قبور اند و نوران هنگام که زنده بودند در دنیا و اگر این معنی که را در ادواستمداد که در جمیع
 شرک توجیه بما سوا حق باشد چنانکه منکر نعم میکند پس باید که منع کرده شود تو تسل و طلت و عازر صاحبان
 و دوستان خدا در حالت حیات نیز و این ممنوع نیست بلکه مستحب و مستحسن است با تعاقب شایع است
 و روی و اگر میگویند که ایشان بعد از موت مغزول شدند و پیرودان درده شدند از آن حالت که است
 که بود ایشان از در حالت حیات چیست و دلیل بر آن یا گویند که مشغول و ممنوع شدند با آنچه عارض شد
 از آفات بعد از ممات پس این کلیه نیست و دلیل نیست بر و اوم و استمرار آن تا روز قیامت تا آنکه
 این کلیه نباشد و فائده استمداد عام نباشد بلکه ممکن است که بعضی مجذب باشند بواجب مقدس و مستملک باشد
 در لاهوت حق چنانکه ایشان از سوسه و توجیه بعالم دنیا مانده باشد و تصرف و تدبیری در دنیا که در عالم
 نیز از تفاوت حال مجذوبان و متمکنان ظاهر میگردد و نعم اگر از آن اعتقاد کنند که اهل قبور متصرف و مستبد
 و قادرند بر توجیه حضرت حق و التماس و تعالی چنانکه عوام و جاهلان و غافلان اعتقاد دارند چنانکه
 میکنند آنچه حرام و منعی غیر است در دین تقبیل قبر و سجده مرآزا و نماز بسوگومی و جرات نانی چه و غیر
 واقع شده است این اعتقاد و این فعال ممنوع و حرام خواهد بود و فعل عوام اعتبار ندارد و خارج بحث است
 و حاشا از عالم بشریست عارف با حکام دین که اعتقاد بکنند این اعتقاد را و این فعل را بکنند و آنچه بر او
 و محکمی است از مشایخ اهل کشف و در ستمدرا از ارواح کسب و استفاده از آن خارج از حضرت مذکور است
 و کتب رسائل ایشان و مشهورست میان ایشان حاجت نیست که آنرا ذکر کنیم و شاید که منکر و متعصب
 شوند که در اکلمات ایشان عا قافا الله من ذلک سخن ریخا از وجه علم و شریعت مستأری مرد
 و سنون در زیارت سلام بر مرتبه و استغفار از ایشان او قراءت قرآن است و لیکن ریخا نیز استمداد نیست

پس باریت برای امداد مرموی ترا و استمداد از ایشان هر دو باشد تلفاً و مثال آنکه در قرآن میخواند
 که خلاف در غیر اینهاست صلوات الله و سلامه علیه جمیعین که ایشان احوال و نجیات یقینی و بیاد
 با اتفاق و اولیا نجیات آخر و معنوی و کلام درین مقام بحد اطلاق تطویل کشید بر غم نگران
 که در قرآن بین زمان فرقی پیدا شده اند که منکرند استمداد و استعانت لانا و لیاخذوا لقلوبنا
 ازین دار فانی بدار بقا و زنده اند و پروردگار خود و مرموز و اندوختن حال مردم و لانا ازین جور
 نیست و متوجعان بجناب ایشان المشرك بخدا و عبده اصنام میدانند و میگویند آنچه میگویند و عمر است
 که تحقیق و تفصیل این مسئله مخطوطه فاطره بود و الآن توفیق الی بیان مساعدت کرد و بسند الله العالم
 اذنا الحق حقا و اذنا اذنا الباطل باطلا و اذنا اجتناباً الله اعلم و عمله احکم
 و مولانا عبد الغزیز قدس سره العزیز و تفسیر خود ب تفسیر آیة ایتا لك لعبادة و ایتا لك لتسقیان آورده
 لیکن در اینجا باید فهمید که استعانت از غیر بوجهی که اعماد بران غیر باشد او را منظر عوانی نامند و است
 و اگر التفات محض بجانیب حق است او را یکی از منظر عوانی است و نظر بکارخانه اسباب حکمت و تعالی
 در آن نموده بغیر استعانت ظاهری نماید و در معرفان نخواهد بود و در شرح نیز جائز و رواست اینها
 و اولیا این نوع استعانت بغیر کرده اند و در حقیقت این نوع استعانت بغیر نیست بلکه استعانت
 بحضرت حق است لا غیر نتمی و در مدارج النبوة مذکور است که فاطمه ایزدیه گفت که روزی در صحرا
 احسب انکم ستتم لغتم السلام علیک یا عم رسول الله و از شنیدم و علیک السلام و رحمة الله وبرکاته
 و ظاهر است که این احادیث هم دلیل بر غایت هم دلیل سماع و علم و اراکاموات اند و عموم منین
 چنانچه شیخ در جملة تصانیف خود مثل جامع البرکات و شرح مشکوٰة بشرح سفر السعادت و جذب القلوب
 و اثبات من السنة و مدارج النبوة تحقیق آن فرموده است و اثبات کرده است که عموم منین
 سماع و علم و ادراک حاصل است بعد مراتب باخلاف علما عقائد اهل سنت و جماعت و حدیثی
 یا آئینی یا دلیلی بر رد آن وارد نشده و آنچه از راه انکار و تعصب بعضی آورده اند جواب به شبهات
 نوشته و رسیدن امام مؤمنان مرموی در جواب آن تمام سلام احوال از بسیار احادیث و ثبوت آن

در کتب مصنفه وی موجود است چنانچه در جذبه لقلب نوشته که تمام اهل سنت و جماعت اتفاقاً
 دارند بر ثبوت ادراکات مثل علم و سمع مرسانه اموات ملازحاح و بشر خصوصاً انبیا را علیهم السلام
 وقوع میکند بعد از حیات هر مهیت را در قبر چنانچه در احادیث و روایات و یافته و وارد نشده که بعد از حیات
 در قبر بار دیگر موت عود میکند بلکه نعم قبر و عذاب آن را تا قیام قیامت اولاد می کنند البته و در
 در ارجح النبوة نوشته است اما علم و سمع شک نیست در ثبوت آن مرایشان از یعنی بنده لایک سائله اموات
 لاکما صرح بالعلم و البته - و در مقام دیگر همین کتاب میفرماید و بالجمله اخبار و آثار در سمع است و علم و
 شک بسیار است مولی قاطع بر خلاف آن بقبولت نه پیوسته و کلام درین مقام و در شرح مشکوٰه مستخرج
 ذکر کرده شد و الله و رسولا علم بانقی عبارت و وصلوة و سلام بطفیل رسول صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم
 بر اصحاب آن اهل بیت معشیره و عمره و سلام وی صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم که در احادیث و ائمه
 رسیدن آن ثابت است و شک نیست مان و چون سلام بجموع مؤمنین در قبر ملا و سید ملا لکن خاص
 بسمع ایشان رسد در خواص چهار نرسد و حال نکلا وصلوة و سلام بر ایشان بطفیل خود خبر داده است
 مخبر صادق پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم اگر فرستادن وصلوة و سلام مهمل بود و نرسید و نفع
 و ترقیانیکه بدان مشتق است نبود و آل و اصحاب خود را داخل وصلوة و سلام بلا فرق قریب بعد از فرود
 و ظاهر است که این وصلوة و سلام بر منین آل و اصحاب ز قریب بعدی ملا لکن رسانند یا بسمع خاص ایشان
 باشد قال جل جلاله و عرشانه و قوال احسانه فی تزیله الحکم هو الذی یصلی علیکم و علی آئله و علی من
 من الظلمات الی النور و کان بالموءمنین رجیماً و در جذبه لقلب مذکور است که بعد از حق
 که از اکابر علماء و ائمه حدیث است را حکام صغری با سناد صحیح از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرد
 که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هیچ احدی بقیمر برادر مؤمن خود را در دنیا شناسخت نگذرد و هر که
 سلام نکند مگر آنکه بر او روی او را بشناسد و هر که سلام دے بکنند و ابن عبدالبر و نیز ابن حنبل
 را روایت کرده و تصحیح نموده چنانچه این همیشه آنرا نقل کرده است باندک تفاوتی و در لفظ
 ابن ابی الدرداء از ابو هریره خبر همچنین روایت کرده البته بعبارة و فی المرتبة المشکولاً

على القارئ قال الانبياء في قبورهم احياء والعرض السماع بعد الموت ليس مخصوصاً
 بالانبياء بل سائر المولى يسمعون السلام والكلام ويعرض عليهم اعمال قاربهم في بعض
 الايام نعم الانبياء يكون حياتهم على الوجه الاكمل وقال الحكيم ترمذى ان ارواح تجول
 في البرزخ فتبصر احوال الدنيا وفي المواهب للدينى للعلامة القسطلانى من انتقل
 الى عالم البرزخ من المومنين يعلم احوال الاحياء غالباً قال المجاهدان الرجل يشتر بصلاح
 ولذا في قبره انتقم ترجمه در مرقات شرح مشکوه ملا على قارى مىگويد انبيا در قبور خود زنده اند عرض
 احوال و سماع بعد موت مخصوص نيست انبيا بلکه تمام مردگان ميشنوند سلام و كلام را و عرض كرده
 ميشود و پرايشان اعمال قارب ايشان در بعضى ايام بان گرجيات انبيا كالمترست و حكيم ترمذى گفته
 كه ارواح جولان مىكنند در عالم برزخ پس بى بندي احوال دنيا را در مواهب لدينيه علامه قسطلانى نوشته
 كه هر كه انتقال كرده از عالم دنيا به عالم برزخ از مومنين ميدانند احوال زندگان ساكنتر و بشير و گفت مجاهد ترمذى
 مرد خوش ميشود و دينى ولد خود در قبر خود اتمى و در طريقه وسطه انكوزرست كه مقصود اثبات علم و ادراك است
 براى اموات خواه كسى برقبول ايشان بيان كند خواه ملائكه بامده با خبر رسانند به طرز اموات را اطلاع
 از احوال باينجا و علم و شعور حاصل است و در كتاب بلى در شرح حديث الميتم يؤذيه في قبره
 ما يؤذيه في حياته بعد كورست الميتم يبلغ من افعال الاحياء واقوالها حاشى يعنى ميت را
 ميرسد خبر از افعال زندگان احوال ايشان و در شرح برزخ است اخراج ابن ابى الدنيا عن عبد
 ابن عمرة قال اذا مات الميت تلقاه الامر و احوال يستعبر به كما يستعبر التراكب ما فعل فلان
 و فلان و عن ابى هريرة الى انه حوسبوا لولم عن حرة الميت قال ضا الله عن روى ان
 اخبر بصلاح الاحياء يفرحون وان اخبر بسقمهم فحزون انتهى يعنى روايت كروان الدنيا
 از عبده بن عمر كه گفت وقتيكه ميت مى سير و ملاقات مىكند از ارواح و خبر مى جويد از ان مرده چنانكه
 خبر جويد از سوار كه چه كرده فلان و فلان و انابوهريره است تا انكه سوال مىكند از كس يكسان گفبت شايع
 برزخ كه روايت كرده شده است انكه اگر خبر يافتند از نيكوبى زندگان تفرح مىكنند و اگر خبر يافتند از
 ...

از فسق مغموم میشوند و روایت انس بن مالک ثابت شده قال النبی صلی الله علیه و آله
 وَسَلَّمَ انْ اَعْمَلْكُمْ تَعْرُضُ عَلٰی اَقَارِبِكُمْ وَعَشَائِرِكُمْ مِنَ الْاَمْوَاتِ فَاِنَّكَ خَيْرٌ اسْتَبَشَرْتَ
 وَاِنْ كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ قَالُوا اللّٰهُمَّ لَا تَمِتْهُمْ حَتّٰی تَهْدِيَهُمْ وَاخْرَجَ ابْنُ اَبِي الدُّنْيَا وَالْاَصْبَغَانِي
 فِي التَّرغِيبِ عَنِ ابْنِ هَرِيرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلِيَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ لَا تَفْضَحُوا
 مَوَاتِكُمْ بَسِيَّاتِ اَعْمَالِكُمْ فَانْهَاهَا تَعْرُضُ عَلٰی اَوْلِيَاءِكُمْ مِنْ اَهْلِ الْقُبُورِ بَعْضُهُ لَفَتْ بِغَيْرِ خَدَا
 صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ بِرَبِّيَّةِ اَعْمَالِ شَمَائِلِ عَرْضِ كَرْدِه مِيشُود بَر اَقْرَابِي شَمَاو عَشَائِرِ شَمَاو اَمْوَاتِ
 پس اگر باشد خیر خوش میشوند و اگر باشد جز این یعنی بد میگوند آنی موت ده ایشانرا تا آنکه هدایت کنی
 ایشانرا و اخرج کرد ابن ابی دنیا و اصباغ در کتاب ترغیب خود را بوجه گفت فرمود رسول اللہ صلی اللہ
 علیه و آله وسلم که فضیحت کنید اموات خود را بزبدیسا اعمال خود پیش اعمال شمایان عرض کرده میشود بر اولیا
 شما از اهل قبور و در کتاب شرح الصدور فی احوال الموتی و القبور شرح جلال الدین سیوطی را از عاظم علماء
 حدیث است باین مستقل بر اثبات این مطلب منعقد کرده است چنانکه گفته است باب عرض اعمال الایام
 علی الموتی و اسناد بسیار از احادیث و روایات درین باب آورده است و تفسیر اهدی نے قول
 تعالی وَاَوْلٰی تَحْسَبَنَّ الْاٰیَةَ اَوْرَدَهُ اَمْ كَفٰی الْخَبْرُ عَنِ النَّبِیِّ صَلِيَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ اِنَّهٗ قَالَ اِنْ
 اَعْمَلْكُمْ تَعْرُضُ عَلٰی عَشَائِرِكُمْ فِي قُبُورِهِمْ فَاِنَّكَ خَيْرٌ اسْتَبَشَرْتَ وَاِنْ كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ
 قَالُوا اللّٰهُمَّ اَلْهَمْهُمَّ حَتّٰی تَهْدِيَهُمْ بِرَبِّيَّةِ اَعْمَالِ شَمَائِلِ عَرْضِ كَرْدِه مِيشُود بَر اَقْرَابِ شَمَائِلِ رِقْبِ
 اگر خیرست خوش وقت میشوند و اگر خیر نیست میگوند آنی الهام کن ایشانرا که عمل کنند بطاعت
 تو پس ازین روایات ظاهر شد که عرض اعمال اجبار مومن عمومات علی الخصوص اولیاء اللہ که
 محتاج بعرض نمیستند و خود از راه کشف و کرامت انانرا ندانند و از شواهد آن قصه عمر رضی اللہ عنہ است
 و قول شیخ عبدالحق محمدی که اولیا مخلوق اند از اسما صغیر تا حق و آنکه در مباح النبوة نوشته است که اولیا
 از امت محمد صلی اللہ علیه و آله و صحبه و اولیاء و سلم یافتند در باطن از خدا انچه یافتند انبیا و از ظاهر باطن
 و نیافتند نبوت را از جهت انقطاع و ختموسی بمحمد صلی اللہ علیه و آله و صحبه و سلم و انچه شیخ نوشته است

در جامع البرکات که ارواح کاملان را قزلی و مکانی در جناب حق بنا و واقع است چنانکه در حیات
 بود و یا بیشتر از آن و اولیا را کرامات و تصرفات در اکوان حاصل است آن نیست مگر ارواح ایشان را
 و چون ارواح باقیست تصرف بعد از ممات نباشد و تصرف حقیقی نیست مگر حق غرضانه و هم بود
 اوست و ایشان تا آنکه در جلال حق در حیات و بعد از ممات پس اگر داده شود مراد بر احوال بود
 یکی از دوستان حق و مکانی که نزد خود دارد و در نباشد چنانکه در حالت حیات بود و نیست فعل و تصرف
 در هر دو حالت مگر حق را جل جلاله و عم نواله و نیست چیزی که فرق کند میان هر دو حالت یافته نشده است
 دلیل بر آن آنست که در نوشته است که نقل درین معنی از نظایر همیشه از آن است که حصرو احصا کرده
 و یافته نمیشود و در کتات سنت احوال سلف صحیح چنانکه مینافی و مخالف این باشد و کند این اثر
 و نیز در جذب قلوب نوشته است که انوسل جناب و در نشاء حیات و نباشد و ظاهر است که از خصایص
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم نیست بلکه بعضی تابعان و را که شرف متابعت و نسبت و قربت
 او مشرف اند چنانچه آن صحابه و دیگر اولیای ائمه است خزان الله عليهم جمعین نیز ثابت است و ثبوت
 کرامت و تصرف ایشان در کونات که ناخن فیه فردی از افراد آن است را ثبات مطلقا فی است
 انتهی معلومی عبدالعزیز علیه الرحمه در تفسیر خود در تعریفات اولیا نوشته که دعای ایشان مستجاب
 میشود بلکه هر که در حاجت با ایشان توسل نماید حاجت او بر او میگردد و خصوصیات معلما تا که بشناسد
 در عالم برزخ و موافق قیامت و در عالم ملکوت میدهند از آن قبیل نیست که عوام مومنین آن است
 توانم کرد الا بعد از شاهده آن عوالم است و هم در تفسیر فتح الغزیر نوشته است که اصلاح قسم صحیح عقد
 هست است که از مشایخ کبار و اولیا برابر اصل مشکلات بوقوع آمده و آن بتعلیق هم مشکف است کیفیت
 عظمتی که بسبب متغراق در ملاحظه می انسا سماعی الهی دست داده که بر سر شرفی بزرگ است و در
 آن از عالم و اناس الوات است نتمه و نیز در تفسیر ان الابرار یعنی علیین شریفه که تعلق بقبر نیز این است
 را بیشتر که بحضور زیارت کنندگان در اقارب و در گردوستان بر قبر مطلع مستان سن مگردند زیرا که روح
 را قرب بعد مکانی انوع این دریافت نمیشود و مثال آن در وجود انسا روح بصری است که سناریا

تشییه کرامات و حجت هر دو باید و مولانا عبدالرحمن جامی علیه الرحمه در نعمات و ضمنی ذکر شیخ نجم الدین
عبدالله محمد اصفهانی شاگرد ابوالعباس مرتے ذکر کرده است که بخط یکی از اکابر خراسان یافته ام که در
تاریخ سته ثلث و سبعهات بسعادت زیارت حرم که زادگاه الله تعالی اشرفا مستعد شدیم و در آن وقت
شیخ حرم شیخ نجم الدین اصفهانی بود و بنی وقت می میسیدیم روزی از من پرسید که این حدیث بتو
رسیده که بدلا می امق اربعون اثنا عشر فی العراق و ثمانیة و عشرون فی الشام گفتیم رسیده است
امام مشکل میشود که چون این طائفه همین در شام و عراق می باشند شیخ فرمود که حضرت رسالت صلی
علیه و آله وسلم جمیع عالم دو قسم کرده است نصفی شرقی و نصفی غربی از عراق نصف مشرقی است
و از شام نصف غربی پس عراق و غیر آن چون خراسان هندوستان ترکستان سائر بلاد شرقی
در عراق داخل است و شام و غیر آن چون بلاد مصر و مغرب همه در شام داخل است تا نقل نوشته است
که درین وقت در خاطر من افتاد که از حال خواجه قطب الدین کبیری جامی نیشاپوری که در
من سوال کنم فرمود که خواجه قطب الدین کبیری کی از آن دو زاده است که در عراق انداختی کلامه
مخفی میا که بغداد نیز در عراق است بلکه خاص از بلاد عراق است بجز ازین و آیات مستوعبا و مستوفیا
احوال رسیدن سلام و زیارت با بنان رعایه مؤمنین عرض اعمال نیز واضح گشت خصوصا در اولیاد اولاد
و انبیاء علیهم الصلوة والسلام بسبب کشف کرامت و هم بسبب استو کمال موت و حیات شریک
را چنانچه آیات و احادیث ناطق است بر آن و در اینجا دانستی است که شهیدان است که قلبی نبشانه
مستحق باشد و آنچه انبیا باور سائیده اند بهی قلب و آنرا قبول کند که گویا می بیند و لهذا او را
در آمدن نزد او سهل کاری باشد که بحسب ظاهر مقبول نشده باشد و قوت عملیه او در کمال
قریب بقوت انبیا است چنانکه حضرت شاه عبدالعزیز علیه الرحمه در تفسیر خویش گفته است و معنی
ای که کریمه من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولیاءک رفیعاً
و معنی ولی شامل این هر چهار گروه است انتمی و شهیدانین معنی بر ولی صادق است که لا
و هم در و آنکه باو بانفس و قتل آن جهاد و کبر است و اعم در جهاد است چنانکه در اثنا عشر در زمان

واقعه تحمل تصریح آن کرده است شیخ دهلوی رحمه الله علیه ریدلج النبوة تتمه تصدیق فی کفر مودعه
 فَاذِ الْحَبْلُ كُنْتُ لَهُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَيَصْوَرُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ
 وقتیکه دوست میدارم من بنده را شوم من سماع او که انان می شنود و بصارت و کلازان مجید زان
 و می کلازان میگویی بدوشن ترین لیل است در دوستان محبوبان حق بسامع علم و شعور و ادراک حاضر و غایب
 قریب و بعید ادریغیات شمات علی الخصوص شیخ الملک الجوج الاالنس بالاتفاق شیخ المشایخ علی
 الاطلاق قطب عراق و تداق مستغنی عن الاقاب رب الارباب صاحب الکرامات الباسه
 مختار التصرفات المقاهره و نقاوه و دومان ثبوت خلصه خاندان نبوت و وارث نبی و نافع علیه
 نور چشمان حسنین و صحیح النسبین مکرم الطرفين صاحبزاده و الاقدوس منزلت پیمبر زاده عالم تربت
 شیخ المغارب المشارق عیسی مرده دلان و هادی کون مکان الیق بالاستمراء و اتق بالامراء
 عزیز عالم حقیقتا صرحی و توانا حاضر و قادر و انا و بنیا منظر عجائب بحوثا فی التوائب
 معین حاضر و غائب المناذرا المستغنی المطلب بهم شاه هم مشهور بهم حیدب هم محبوب بهم
 عارف بهم معروف بهم داعی بهم مدعو بهم وسیله بهم مقصود بهم مجمع بحیرین شریعت و طریقت و مفتوح
 چار ملت بهم عاشق و بهم معشوق بهم وادو بهم بالوه و کحل بصارت غریبان شکیب ناشکیبان
 نائب سواد اقربالی الله غوث الثقلین و الابدال و الاوتاد و القطب المفرد و مجد و طریق
 کسب لمتات قبل الکونیات باقی بالذات و فانی فی الصفات مجبوا السعانی و قطب یانی
 غوث الصمد و الاجل الاکرم غوث اعظم و عالم مشهور عریتم پیر پیران و مرشد زمان
 العالم و الامام العابد الزاهد التواب و ولی الله بالاتفاق السید الکریم ابن الکریم الشیخ محی السنه و الملت
 و الاسلام و الدین ابو محمد عبد القادر الجمیلانی الامین المکین غوث الاسلام و المسلمین
 علی ابائهم و اجداده و علیه و الصلوة و السلام و رحمة الله بکاته و دعوی الله عنه و
 اتباعه امتیاعه کشته کرامات و غلغل تصرفات و وید به مقامات و آفاق را در گرفته است و تواتر
 آثار و اخبار جلالت و عظمت و قرب منزلت او عالمگیرست محتاج بشرح و بیان نیست و الله الله فی جملة

الله الله في جلاله الله الله في كماله الله الله في قربه ووصاله مصرح آفتاب بد و لیل آفتاب سما
 کتب سلاف و اخلاف مملو از تذکره خیر و سیست و ناطقه عام گو یای محامد و ست همچنان شیخ بلخی
 در بعضی تصانیف خود ذکر کرده است و سابق گذرشته که آثار و اخبار در ولایت مکررات آنحضرت
 سماع بتواتر پیوسته و مجال شک نمانده بسره حدیقین رسیده از آنکه متواتر تیقین است قاعده اصول نهیست
 که قوا تر فائده یقین میدهد و از آنجمله آنست که در مدارج النبوة و تحقیق معنی حدیث خصنا بحرا و قد
 الانبیاء علی ساحتهم میفرماید که در آدمیم باور یاکه ایستادند بنا بر کناره آن زیرا که حقوق حقیقی بشخص نباشد
 مگر کسی را که بیاید بعد و کما یج کرد و او را صورت و معنی پس و لیکامل زامت محمدی لاحق اند بوضوئه
 و معنی و در آمده اند بر بحر الحقیقی بخلاف انبیا علیهم السلام که ایشان لاحق شده اند محراب حکما و تابع و لاحق
 اند بدلان من جریت المعنی من حیث الصوة پس ازین جهت واقع شد اند بر ساحل بحر الحق و اشکل طایری را که
 ایشان تابع اند و در حدوات خود و تابع نمینند غیر خود را در صورت لیکن تابع اند در معنی او لیا تابع انصوئه و معنی
 و عدیاً و کما پس کسیکه توفیق داده شده او را که ملحق گرداند قطره خود را ببحر حقیقت محمدی با سماع و اسعاده و کبری
 و حکایت زلفی و سزاوارست که بگوید آنچه گفته است قطب لوقت عب القادر و جیلانی رضی الله عنهما نداشت
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قومی را مگر آنکه ندانم قدم خود را در موضع قدم و مگر قدم نبوت که مخصوص است
 بحضرت و محلی الله علیه و آله و سلم آنچه بعبادت اتمه قدس سره و از آنجمله آنست که در تفسیر سیبویه عم و
 معنی صدراک مولوی شاه عبدالعزیز رحمة الله علیه فرماید و از دم آورده اند که محبوبان زلفی باه چینی
 بلکه کعبه شام که تجلی جمال الهی بدن در آشیانه خود ساخته و طور ترثالی که انوار حسن انزل بران یافته و نشان
 الهی در وجوده گرفته صید دلها با جاذبه محبت میکند و نه از ان نهر را عاشق حسن انزلی دیوانه و انوار توفیق
 منفعت و استفاده کمالی از دور دست بجاذبه کند و دیده می آیند و بر آستانه و سجدات میکنند و مشتاق
 لعل انجمال ویند و این مراتب از ان مراتب است که هیچ کس از ان بشمارده اند مگر بطفیل بن محبوب خجری
 از ان است ایماطه و او لیک است او ختمه از محبوبیت آن نصیب شده و سجد و خلایق و محبوبان گشته
 مثل حضرت عوث اعظم ابو محمد عبد القادر محبوب بیجان قطب بالی علی آباء و اجداده و علیه الصلوة

والسلام وسلطان المشايخ نظام الدين وليا قدس الله تعالى مسره الغزير انتخبه بعبادته ودر شرح
 فتوح الغيبي شيخ عبدالحق دهلوي رحمه الحق آورده اند كه سيدنا الشيخ عبد القادر جيلاني را عليه الصلاة
 والسلام موت نيمت حيات وممات برابست انتقى وملك لعلم مولانا شاهنايلدين جونپوري
 مفسر تفسير سحر مروج در ملفوظ خود نوشته است كه سيدنا مولانا شيخ ابو محمد عبد القادر جيلاني را موت
 حيات وممات برابست انتقى ودر ما ثبت من استه في ايام السنة تصنيف شيخ عبدالحق دهلوي مذكور است
 وما فيه اى في شهر ربيع الاخر من قصه وفات سيدة ناو مولانا القطب لفرح الغوث شيخ الاسلام
 والمسلمين غوث الثقلين الشيخ محي الدين ابى محمد عبد القادر الحسينى الجيلانى رضى الله عنه
 وارضاه عنا و ذكر نبذة من الاختلاف في يوم وصوله الى جناب الكريم المتعال والاشارة
 الاما هو الا حرج فيه من الاقوال فقول قد ذكر في بهجة الاسرار الكتاب المشهور في بيان
 احوال هذا الشيخ الكريم المختار برواية الثقات من المشايخ الكبار وبين مصنف الكتاب
 وبين الشيخ رضى الله واسطى ان فحسب انه مرض رضى الله عنه في رمضان اياما وعنه
 من المشايخ الشيخ على بن العيني والشيخ ابو النجيب عبد القاهر السيوى روى الشيخ ابو الحسن
 الجوسقى وغيرهم من المشايخ فجاه شخص ^{هم} سميت عليه قار فقال سلام عليك يا رضى الله
 ان اشهر رمضان جنتك اعتذرا ليك مما قدر عليك في واودعك فهذا اخراجه اجماعى بك
 ثم انصرف ذات الشيخ ليلة السبت التاسع من ربيع الاخر من السنة الثانية ولعمري روى
 اخراجه ولقد ذكر وافي مناقبه انه كان تاتي اليه الشهور قبل ان تعقل فان كان في قدر الله
 تعالى ان يكون فيه نعمة وسوء جاء في مهوراة منكورة وان كان في قدر الله تعالى ان يعمه وخير
 جاء في صورة جميلة فقد ذكر في بهجة الاسرار وفي خلاصة المفاخر في مناقب الشيخ عبد
 القادر تاليف الشيخ العالم العارف الامام عبد الله اليانعة كلمة كتابه روض السرايين انه
 اخبر المشايخ وفيهم ابنه سية السادات سيف الدين عبد الوهاب قالوا كنا
 جلوسا عنده تينحننا الشيخ محي الدين عبد القادر الجيلاني اخبرنا بالحجة سلخ

جمادی الاخری من سنة ستین و خمسمائة وهو تکلم فجاء شاب حسن الصورة
 وجلس الى الشيخ وقال السلام عليك يا ولي الله انا شهر رجب جئتک اهنيک وما قدّر
 ان يكون فی سور عام علی الناس قال فلم یومئ الناس فی شهر رجب ذلك الاخیر افلما کان
 یوم الاحد سلخه جاء رجل کرید المنظر وھن ایضا عنده قال له السلام عليك يا ولي
 الله انا شهر شعبان جئتک وقد رفان ینکون فناء ببغداد وغلاء بالحجاز وسیف بنجر اسوا وکان قال انتہ
 ترجمہ انچہ درین ست یعنی در شہر ربیع الآخر از قصہ وفات سیدنا و مولانا قطب فی دعوت شیخ الاسلام
 و المسلمین غوث و جہان شیخ محی الدین ابو محمد عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ وارضاه عنانہ ذکر قبیل
 از اختلاف در روز وصول وی بجناب کریم متعال اشارہ بلاخر حاج ترست از اقوال پس میگویم
 بدستی که ذکر کرده شدہ است درین سبجہ الاسلام کتاب مشہور در بیان احوال این شیخ کریم بخبر روایت
 نقات فرسخ کبا و در میان مصنفین کتاب در میان حضرت غوث عظیم دو واسطہ بود فقط آنکہ
 بیمار شد آنحضرت در رمضان شریف چند روز و نزدیک بود نہاد و شایخ شیخ علی بن بلکنی و شیخ ابوالجیلانی
 سہروردی و شیخ ابوالحسن جو شقی و غیر ہم از مشایخ پس آمد ز زوی شخصی خوب بصوت و بر و طاہر بود
 و قار و ہدیت پس گفت سلام و علیکم یا ولی اللہ من شہر رمضان ہستم آمدم ترا لہ اعتذرا کہم از تو بلخ فرست
 بود بر تو در من یعنی بیماری و وداع کہم ترا پس این آخر ملاقات ماست بتو پس رفت پس انتقال فرمودیم
 شب شب نہم ربیع الآخر از سال دوم وینافت رمضان دیگر را و تحقیق کہ ذکر کرده اند در مناقب آنحضرت
 بدستی کہ بود کہ سے آمد برای وی ہر ماہ قبل آنکہ بیاید پس اگر بودی در قدرت حقتا آنکہ شود در
 بیمار و بلا بر خلوت سے با بصوت خراب اگر بودی در قدرت حقتا کہ شود در انماہ نعمت مغزیمی ہر
 بصورت جمیل پس تحقیق کہ ذکر کرده شدہ بجمہ الاسلام و در ضلالتہ المفخر فی مناقب الشیخ عبدالقادر
 تالیف شیخ عالم عارف امام عبداللہ یافعی تکلمہ کتاب و صل الرایحین آنکہ خبر او اندمشایخ و در میان
 ایشان خلف آنحضرت ست سید السادات سید الدین عبدالوہاب گفتند کہ بودیم مایلین نشستہ نزد
 شیخ خود شیخ محی الدین عبدالقادر جیلی آخر روز جمعہ سلخہ جمادی الآخر ۷۵۵ سال بود و آنحضرت ضعیف و غنی

که کلام میفرمود پس آن بر جوانی خوبصورت و نشسته نزدیک شیخ و گفت السلام علیک ولی الله
 ما شهر جیلم آدم نرؤ تو که تنبیت کنم ترا و آنچه مقدر شده است آنکه شود در میان من سال خوشتر
 بر آدمیان گفتند انمشایخ پس ندیدم آدمیان را درین شهر بجز مگر مترجم و خوشی پس هر گاه که شد در پیش
 سماع این ماه آمد مردم که دید نظر و مایان نیز نزدیک آن حضرت بود پس گفت السلام علیک ولی الله شهر
 شعبان ام آدم ترا و تحقیق که مقدر کرده شده است در میان من آنکه شود مردم را بغداد و مخطوب و حجاز
 و قتل و خراسان و شچنانکه گفته بود پس ازین روایت ظاهر شد از راه کشف کرامات و خرق عادات
 اطلاع احوال خلق بر جملا و لیکما اگر احسب سعت مدارک قرب مدایح آنها علی الخصوص ازین آیات
 اطلاع حالات خلق عمومنا و خیر و شر و نعمت و نعمت همه جا و هر جا و اختیار تصرفات و کرامات و در هر
 کون مکان مر این حضرت را که انحصار الخواص قرب لا قربین اگر مالا قربین سر و فقر اولیا سر خلیل اقیاب
 صاحب پایگاه منبع و جایگاه رفیع قدمی بزه علی ارقاب کل ولی الله و صاحب قول حق و کلام صدق
 هر کسی را و ادعای بشرق و بغرب و بسرا و بحرا و بنبار فی جنوب و شمال و بالهوا و بالارض فی حیاتی او
 و فانی نال فضل انما انبیه و اثنی فی کل حال اناسیفا القضا و کل قضاء قطب بانی بحر حقانی محبوب
 سبحانی غوث الثقلین علی آباء و اجداده و علیه الصلوة والسلام که هیچ شبیه و هیچ شکلی بنسبت آنحضرت در
 متقدمین و متاخرین هیچ یک نمانده الله الله چه جا تر دوست و در مقام سو وطن است که اهل کرامات
 را رند خرابات کند مثل شیخ صنعان صاحب علم حدیث را و زینب کندی مثل ابن جوزی که حکایتش
 در شرح مشکوٰۃ و غیره مذکور است و العیاذ بالله منها و در مصفا الفادر بدین هیچ قوم و سطواست
 که استعانت در لغت یار خواستن است و اما دیا که رون و استمداد یا که طلبیدن و استعانت و
 استمداد شرعاً و قسم است یکی مستقل و دیگری غیر مستقل مدد مستقل است که کسی را سبب حقیقی که استمداد
 است یا بر آن عیاذ بالله و الله و الله استمداد یا که طلبد و این قسم یعنی مدد مستقل خاصه خداست از دیگران
 این قسم یا زنی طلبیدن حلیم است و مدد غیر مستقل است که کسی را سبب وسیله خود انگاشته از
 مدد خواند یا که طلبد و این قسم مدد خواستن از اولیا و الله تعالی در آن حالیکه با ایشان توجیح

و خدا را مؤثر حقیقی و ایشان را مظاهر هر عون تصور کند و رضا گفته اند بلکه شریعاً جا بر مست و فوائد
 بسیار دارد و او این نه شرک است و نه کفر و نه ممنوع و نه حرام بلکه از فرقان حمید و قرآن مجید است
 قال الله تعالى يا ايها النبي خبنا الله و من اتبعك من المؤمنين و در بارک نازل تفسیر آن
 نوشته است ای کفایت الله و کفایت المؤمنون قبل اسلم مع النبي صلى الله عليه وسلم ثلثة و ثلثون
 رجلاً و ست نبوة ثم اسلمو عمر رضي الله عنه فذلت يا ايها النبي خرف المؤمن من
 الاية و در آخر قد سمع الله فرفوفان الله هو موله و جبريل و صالح المؤمنین الملائكة تبعه ذلك
 تطهير و از جمله نبیا علیهم السلام مدوا آنحضرت صلی الله علیه و سلم خواست و فرمود انك لو نيت
 و لتفكرت و دیگر آیات قرآنی هم وال بر همین مضمون است ترکانها مخافة للتطويل و روایات صحیح
 بر مضمون تو سلم بسیار آمده است چنانچه حضرت آدم علیه السلام بواسطه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 تقصیر خود معاف گردانید و آنحضرت صلی الله علیه و سلم وقت اتصال خود ب حضرت خدا تعالی بایان خود را
 و سیت فرمود که این خرقه مرا بیا و لیس قرنی رحم دادن باید و از نظر فرم سلام رسانیده بر آورد خواست
 عفو جرم است من گفتن چنانچه بعد و اصل سخن شدن آنحضرت صلی الله علیه و سلم حضرت عمر و علی
 علی بنیا و علیهما الصلوة و السلام هر قرن تشریف آوردند و گفتیش و لیس کردند و هم قایان گفتند که
 او لیس را نمی شناسیم لیکن انقیده میدانیم که شخصی دیوانه تنفر خلق و خانه دلام بویور تسیک لاند و گوشتند
 میجر اندگمان میبریم که همون کس شما ایشان چراگاه گو سپندان رسیدیم معاینه دید فرمودند که او لیس
 بخار گنارده سلام میدهد ایشان برو سلام کردند و جواب سلام باز داده جبه گرفت و بر بسوید محسب یا
 و ارشاد اصحاب باوقار بدگاه غفار دست مناجات برداشتند تا اس نموک بارضایا مادامکه
 امتیان محمدی و دوستان احمدیه بخشیده نشنوند هر آنکه من این خرقه بر تن خود نخاهم کشید بجواب حضرت
 رب الارباب سبب لاسباب خطاب رسید که بتوسل تو نصف امتیان محبوب خود را به بخشیدم بخش
 نصف دیگر منحصراً بتوسل محبوب محبوب و مطلوب بطلوع لیس و اتم و لیس سجده شکر بجا آورد و بر بیعت آنحضرت
 بنویسید و تحمیر کردید که آنحبوب محبوب کدام است تا او او گفتش کیاست باین شکل که او ادا نموده بود

که یازدهام ربانی در دل وی القا کرده شد که آن محبوب محبوب ز ذریات طیب است و عالم آخر آن
محبوب نیست و سکنتش در بغداد و زاد بومش در جیلاست بقرن خامس متولد شده روز یکشنبه
نهمه نهمه فرمود که قدیمی هذه علی زقبه کئی اولیاء الله تعالی المن المتقین المتوسطین الخیرین
الی یوم الیقین اولین اشارت این بشارت در یافتن سر خود فرود و عرض نموده که قدمه علی دایم
و علی حاقه عینی اتقی و در حصن حصین آورده که اگر کسی حاجتی باشد پس ادا رسد و اگر در
کرده دور کعبت نقل گذارد و در حالت مناجات این الفاظ بر زبان آوردی عبادی تو جهت با عالی بی
ف حاجتی هذا لتقف علی و ملا علی قاری شرح این نوشته است که در وایت دیگر نقضه بصیغه معروف
هم آمده است یعنی قضا کن حاجت من محمد صلی الله علیه و سلم و این تاویل مجاز است در شرح
بر سخ هم دیگر یک حدیث مرفوع مرفوع است و آن اینکه اذ انجیر تعویذ الامور فاستغینوا من
اهل القبۃ اسمی و شاه ولی الله قدس سره الخیر و رحمة الله الباقی عبارت عربی آورده است ترجمه او
هر گاه از باب باطنی از عالم فانی بعالم بانی تشریف میدهند باو شتگان بلخی میشود و با ملا ننگ همراه
همه کلام میباشد و بی ایشان اخل میگردد و هر چه ایشان میکنند این هم میون میکند مثل شان الهام میدهد
نتمه و نیز مولانا شاه عبدالغزیز رحمة الله علیه در تفسیر اذ السماء انشقت نوشته است که بعضی از
خواص اولیاء الله که که بجا رحمت خلیل و ارشاد نبی نوع خود گردانیده اند درین حالت هم تصرف در دنیا
داده و استغراق آنها جهت کمال وسعت مدارک مانع توجه باین سمت نمیکردد و او بسیار تحصیل کمال
باطنی از آنها نمایند و از باب حاجت و مطالب حل مشکلات خود از آنها میطلبند و میبایند و زبان
حال آنها در آن وقت هم مترجم باین مقالات است مصرعه من آیم بجان گر تو آئی به تن + انتم
و هم در تفسیر سوره بقره ذکر کرده است که حیات و قیام نبی آدم با داد و اعانت جبرئیل است و نیز
در تفسیر مذکور در بیان اصلاح قسم سوم سو نوشته است که تحصیل ربط با روح طیبه صلحا و اولیاست
که اگر بوسی مشربان بطنی آرد و روح خود و دیگر خلق بآن منفع میشوند و در طریق تحصیل آن نیز طهارت
و پاکد و قرآن و ارسال ثواب صدقات برای آن روح منظور میدارند منتی بعباده و در تحصیل ربط

بار اول طيبه فرق قرب و بعد نکرده است از راه جهان علم و ادراک و کشف ارواح و درین نزدیکی برابر است
 و در سوره فاتحه در آیه کریمه اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ
 وَغَيْرِ الضَّالِّينَ طلب بدایت طریق است تا نیکه انعام کرد و بر ایشان از چهار کرد و انبیا و صدیقان
 و شهیدان و صالحان و طيبه نندگان خود ساخت و مفاد آن جز این نیست که سلوک طریق این
 معنی توسل است که حق است که آن حق است پس بلاشبست این سلوک از وسایل وصول الی الحق است پس اینجا
 معنی توسل است ثابت شد در کریمه وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ
 عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا بر آنکه احوال
 رسول کرد بدین معنی است این چهار کرد و در زفات ایشان منت نهاد و حقیقت اطاعت رسول این است
 که طریقه ان حضرت را از اشرف ذرات وصول الی حق گرداند و از اینجا هم توسل ثابت شد چنانچه مولانا عبید
 رحمه الله علیه در تفسیر این سوره بچند مقام میفرماید اول اینکه بدانکه راه راست راه این چهار نفر بود
 لکن طایفه ای جمالی سازه و راه آنها طلب کند انهمی و دوم نیکه عوام مهتوسین یافت صالحان و صالحان یافت شهیدان
 و شهیدان را رفافت صدیقان و صدیقان را رفافت انبیا طلب باید و اگر کسی از عوام مهتوسین
 خواهد که رفافت انبیا نماید در رفافت این سه گروه درجه بدرجه ناچارست و لهذا دخول در طریق
 اهل الله و توسل با نما مشو و اهل اسلام شده است شومر این چهار صراط الذین انعمت علیهم تا آخر
 سوره مفتاح باب اویسیت و آقا در بار و اح طيبه و استنزال برکات و انوار آرمناست که بسبب آن
 ساکت از رجوع و نزوح حاصل میگردد و وقتی چهارم اینک صراط الذین انعمت علیهم اشارت است
 از مقام و نیست اهل طيبه و غیر الماغضوب علیهم و الا الضالین تحذیر است از صحت بدان
 توسل بار و اح همیشه و ازین مقامات معنی توسل و استمداد با دنی تامل متخرج میشود و کمالیست علی من ذوق
 و نیز تمهید و جواری و خدم و حشم و عنایات سلطانی و حکم دار القضا و حمیر و بنال و افراس و انبال
 و چاکران و اهل حرفه بلکه همه اسباب و بنیادی را چه خواهد کرد که این جمله استعانت است و اگر در معنی است
 شکر بافته نمیده است اشغال نکرده را که میسر شد تجریم است و بای خودش نیز دشوار نخواهد شد

پس نیست این استسعادت بحسب الحقیقه مگر راجع الی الحق و همین مراد از استسعادت است باولیا
 ائمه و ذات حضرت ایشان از جانب حق تعالی بر حاجت روانی و سبب خوابی خلق مقرر اند چنانچه حدیث فرمات
 اللَّهُ عِبَادَ الْأَنْبَاءِ وَنَهْوَالِ بَرِّينَ مضمون است و بر روایت وار می شتاب شده قحط اهل المدینه
 تَحَطَّ شَدِيدًا فَاشْتَكَوْا إِلَى عَائِشَةَ فَقَالَتْ أَنْظِرُوا إِلَى قَبْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
 فَاجْعَلُوا فِيهِ كُوًّا إِلَى السَّمَاءِ حَتَّى لَا يَكُونَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّمَاءِ سَقْفٌ ففعلوا فمطر مطرًا شديدًا
 کذا فی جذب القلوب و مشکوٰۃ المصابیح با جمله استسعادت عائشه در استسعادی مطراز قبرش رین و
 قبول افتاد و در طهر را اثر آن کرامت است مرعائشه را و در حقیقت بجزه است و آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم و با تحقیق کرامات اولیا بجزه مجزه است مرسیه صلی الله علیه و سلم کذا فی شرح مشکوٰۃ
 واضح شده آنکه اگر در استسعادت و استسعاد منظمه شرکت بود پس این منظمه در صورت استسعاد از قبر
 شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم زیاده ترست زیرا که از عوام گمان تصرف آنحضرت در کائنات
 نسبت باولیا را نزد قریب التوحوم است ایضا آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود اللهم لا تجعل
 قَبْرِي وَشَأْنًا وَلَعَنَ اللَّهُ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَةَ اتَّخَذُوا قَبْرِي مِنْ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ وَهَيْش
 ذَلِكَ كَثِيرٌ و چون ام المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله عنها این منظمه فاسد را از وجه اعتبار
 ساحتها کرده مردم با استسعاد و استسعادت از قبر آنحضرت امر نمود پس استسعاد از قبور اولیا که منظمه شرک
 در آن ضعیف ترست بطریق اونی جائز میشود و کذا فی الرساله القاسمیه و در تمامه کتب احادیث و
 بیشتر کتب فتاوی و فقه مسائل زیارت قبور و استسعاد و از اهل قبور تحقیق و اثبات کرده اند و در حدیث
 بودن آن بلکه سنون بود و نفس شکی نیست چرا که در احادیث مذکور است که هر سال از آنحضرت صلی الله علیه و
 آله و سلم بر قبور شهدای احد و بدر میگذاشت و سلام میگفت و در بقیع و عابد اهل قبور میفرمود چنانچه در شب برآ
 ست بار امراتی شد و جبرئیل عم آمد که در خیمه بقیع رفته بر اسمردگان استغفار و شفاعت فرماید که
 فِي بَعْضِ الْكُتُبِ مِثْلَهُ فِي مَا نَبَتْ مِنَ السَّنَةِ وَبَعْضُ كُتُبِ الْأَحَادِيثِ فِي بَابِ
 لِيُصَلِّئَهُ لِبِلَالَةَ الْبُرَاتِ وَبَعْضٌ فِي بَابِ مَا فِيهَا مِنْ زَمَانٍ وَفَاتِ سَبْعِينَ مَرَّةً اسْتَغْفَرَ بَرَاءَةَ

اهل البقیع و مشاهیر واحد و بدرام فرموده شد چنانچه در مدارج النبوة و غیر هم مسطورست و صحابه
 و تابعین و فقها و محدثین برین سنت سیده استنان کرده اند چنانچه از زیارات روضه مقدسه
 نبویه علی صاحبهما الصلوة والسلام و بقیع و غیره مشاهد و قباب مدینه منوره و ماسوی آن ظاهرست
 محتاج بشرح و بیان نیست اتمی و در تفسیر عزیز می نوشته که هر که در حاجتی بایشان توسل نماید حاجت او
 روا گردد و در این حجر در کتاب قلاند بر بیان احوال روز و منوره حضرت امام ابو صفی کوفی رفته است
 علیه سئوید اعلموا انه لم یزل العلماء و ذوالحاجا یؤذون و ذون قبرة و یؤسسون عنه و فی
 قضاء حوائجهم و یرون نجر ذلك منه حر الامام الشافعی رحمه الله لما کان بعد اوفاته
 جاء عنده قال انی لا تبرک بابیحیة رحمه الله و اجی الی قبرة فاذا عرفت لیس حاجت صلیت
 رکعتین و جئت الی قبرة و سألت الله عنده فی قضی سرعیا و ذکر بعض المتکلمین علی منہاج
 ان الشافعی صلی الصبح عنده قبرة فلم یقینت فقل له لم قال تا د با مع صاحب القبر ذکر
 ذلك غیره ایضا و زاد انه لم یجهر بالسملة الخ حضرت شیخ عبدالحق محقق دهلوی عنی التادری
 در شرح غریبه مشکوٰۃ شریف در کتاب الیها و سائل تها و از انبیا و اولیا و صلحا تفصیلا و طویلا اثبات
 کرده و در آخر بیان نوشته و اما اظننا الکلام فی هذا المقام مرغما لان المنکون فانه قد
 فی زماننا شرفه ینکرون الاستعداد من الاولیاء الذین لقلوا من هذه الدار الفانیة الی
 دار الباقیة الذین هم احياء عنه ربهم و لکنهم لا ینسعون الخ و قد سبق مثله
 من شرحها الفارسیه ایضا و در اخبار الانبیا نوشته شعری چون بخیر کنم یا و زوگان
 دارم نه امید بکم بر اتم خیر یا و کنند چه چو شا و سیکم ارواح دیگران شاید که کسان سد و مرائیز
 روح شما کنند به بعد از این سور و ما خطین منی من بعد جوان لوح نادانی طهر من آن باشد که بنکر قیام
 و مفخر این طائفه علیه بان کتایم و انار روح مقدسه حضرت مشایخ قدس الله اسرارهم استعانت
 تمامیم تا ایشانرا وسیله سازم بجناب پروردگاری که قطب عالم و نبوت نبی آدم است و استعانت و
 استمداد من در سبب او معاد و منحصر و دست تو رسول من در دنیا و آخرت مقصود لطیف و عنایت و اگر چه

من گنا هر گار بد کردار را چه یارای آنکه نام خدا اندیشان بر زبان برم و خود را ورز مره ماه حاجی هفتاد
 ایشان بشمارم انتی انصاف مزاجان حقیقت طلب را باید که تند در نیجا چشم تعصبت نموده و پیره انصاف
 بکشایند که هر گاه از قول شیخ عبدالحق محقق و بلوی همه اقدم و دیگر علما استمداد از ارواح ساکنین
 بیایند جواز رسیدن به نسبت حضرت غوث اعظم قلب اکرم که تاج الاولیا و اسن الاصفیا اندر گمان بزه پیر
 اللَّهُمَّ اكْشِفِ الْأَسْتَارَ عَنِّي وَجْهَ الْحَقِيقَةِ وَارِنَا يَا هَاعِيْنَ الْبَصِيْرَةَ اِنَّكَ خَيْرُ
 مُوَفِّقٍ وَمُعِيْنٍ وَاخِرُ دَعْوَانَا اِنَّ الْحَمْدَ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ اِنْ تَحَى

الباب الثالث في اشبات جواز ورويا شيخ عبد القادر شيا لله وفيه اشبات
 جواز نذر زعميره على نبينا وعليه الصلوة والسلام من الاموات

بر آنکه در باب استمداد تصریحاً و تفصیلاً بپایه ثبوت رسید که مرحله اموات را بعد از ممات سماع بر
 ایستاد و ظم و ادراک ثبات است و ارواح کاملن را قریب و مکانتی در جناب حق ثابت است چنانکه
 در حیات بود و یا بیشتر از آن و بعضی از مشایخ رضی الله تعالی عنه تصریح میکنند در قبول زعمور و مانند آن
 ایشان در حیات خود و یا بیشتر و بنحله آن سیدنا و مولانا شیخ عبد القادر جیلانی علی نبینا و علیه الصلوة و
 والسلام بوده اند بلکه از قول شیخ عبدالحق محقق و بلوی و شرح فتوح الینب از قول ملک العلماء مولانا
 شهاب الدین جوهری مفسر تفسیر بحر مواج در ملفوظ ایشان ثابت شد که سیدنا شیخ عبد القادر
 الجیلانی را علی ابانه و علیه الصلوة و السلام موت نیست حیات و ممات برابر است پس ازین مقدمت
 مسلم الثبوتی که جواز نذر بلغنا مذکور باشد البته بر روی یک لایحه علی بن ذوق ساینم که نذر منادی و نذر
 مخصوص نیست بلکه منادی غالب مانع و موجب بعید را عام است و مقصود از نذر با توجه منادی بر وجه خصوصیت
 بلکه توجیه بود و قبله هر دو شامل است چنانچه در قاموس گفته است یا حرف لنداء البعید حقیقتاً
 او حکما و قد ینادی بها القریب توکید او همی مشترکة بینهما و بین المتوسط و همی
 حُرُوفُ الدَّاءِ اسْتِعْمَالاً و لِهَذَا لَا یَقْدَرُ عِنْدَ الْحَذَفِ سِوَاهَا خَوْفُ یُوسُفَ اعْرَضَ عَنْ هَذَا
 اِی یوسف و لا ینادی اسم الله تعالی و لا باسم المستغاث و ایها و اینها الایها انت تَحَى

و در صریح نوشته است و هی لنداء القریب البعید و نیز در کلامی کتاب از کتابهای مستوفی
نحوه وضع این حرف را با محضر و مقابل مقید ساخته بلکه براسه حاضر و غائب مام گردانید و دولانا عبد الله
جای در شرح خود در کافیه در تعریف منادی نوشته است که هو المطلوب اقباله بحرف ناء مبتدا بعد
توجه الیک بوجه او بقلبه کما اذا نادیت مقبلا علیک بوجه انتی و هکذا فی غیره و
من کتب النحو و نیز ظاهراست که اگر تخصیص مقابل حاضر کرده شود لازم می آید که ندایس پرده پس
دیوار و ندای بعید غیر خود و و منادی غیر معلوم المقام و نداء عنی بلفظ یا رجلا خد بیدی متمنع شود
و الاما نرم باطل فکذا الما نرم و این محاوره از وادی قاعده نحو بود اما از راه شرح پس از وادی نوبت
عزا و صاحب نبوت کبری علیه صلوات الله و سلامه ندای صریح و در حق اموات بتقریب سلام یا پیشتر
رسیده است و این را بر خصیصه از خصائص آنحضرت صلعم حمل نتوان کرد چه سلام بر موتی بلفظ السلام
علیکم یا اهل الدیار من المؤمنین الخ و امثال آن سنت عامه است در حق تمامه و میان
در جذب القلوب حیثی از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما روایت فرموده که من فسر مود و وقت
زیارت روضه مطهر السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا ابا بکر السلام علیک یا ائمه و روایت
کرد این حدیث را امام مالک در موطا و عبد الرزاق با سند صحیح که ذکره الشیخ رحمه الله و نیز این
مخصوصا سلام بر موتی نیست زیرا که در باب استمداد در حدیث ترمذی روایت کرده شد که چون
زیارت کرد عایشه رضی الله عنها قبر برادر خود را عبد الرحمن بن ابی بکر بکه خطاب کرد او را
و گفت اگر حاضر میشدم وقت موت تو دفن نمی کردم ترا مگر آنجا که مرده بودی تا آخر حدیث و نیز
در باب استمداد در حدیث قتاده ندای فرمودن آنحضرت بر موتی کفار را بلفظ یا فلان ابن فلان مخصوصا
بنودن آن با آنحضرت صلعم روایت کرده شد پس چه جاے اموات مسلمانان علی الله و عنهم
ایشان و نیز در حسن حصین در باب ندای غائب و حدیث روایت کرده نص عبارت
حدیث اول اینکه و اذا انفلتت دابته فلیناد اعینوا عبد الله رحکم الله حدیث
ثانی اینکه اذا اراد عوننا فلیقل یا عبد الله اعینونی یا عبد الله اعینونی یا عبد الله

اَعِينُونِي وَقَدْ جُذِبَ ذَلِكَ وَنِيرُورِ حَيْثُ اَمَدُ وَاِذَا اَصْلَ اَحَدِكُمْ دَابَّةً اَوْ اَدَا حَوَانًا
 وَهُوَ يَادِرُ لَيْسَ بِهَا اَنْبَسٌ فَلْيَقُلْ يَا عِبَادَ اللَّهِ اَعِينُونِي يَا عِبَادَ اللَّهِ اَعِينُونِي
 يَا عِبَادَ اللَّهِ اَعِينُونِي فَانَّ اللَّهَ عِبَادًا اَلَا تَرَوْنَ زُهْرًا رَوَيْتَ كَرَوَانَ حَيْثُ وَرَشْرَحِ
 قَوْلِ الْجَمِيلِ وَغَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْفِطَا اَلْمَدَامِي حَقِّ السَّمَوَاتِ وَابْنِ خَالِفٍ وَرَأْيُ وِيهِ نَفْسُ جَوَانِ
 نَمَا اَوْ نَحْتَمِ لَمْ تَقْدِمْ نَمَا وُدَّ جَوَانِ نَمَا اَعْتَمِدْ رَا اِبْرَاهِيْمَ اَوْ قِي نَفْسِي مِيَا زُو وَا كَبْرِي مِيَا لَ اَجْعَلُو
 دَعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدَعَاءِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَسْأَلُونَ
 مِنْكُمْ لِيُوَاذَ اَفْلِحُوا الَّذِينَ يَخَالِفُونَ عَنْ اَمْرِهِ اَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ اَوْ لِيُعَذِّبَهُمْ
 عَذَابَ الْيَقِيْنِ بِرُوعُوِي نَحُو اَسْتَدْلَالِ مِيَا يَدِ جَوَابِ اَنْ اِيْنِ سَتِ كَمَا رَا اِيْنِ اَيْتِ اَنْ
 نِيْسَتْ كَمَا رَا سُوْلَ رَا صَلَمٌ اَصْلًا مِيَا خُوَانِيْدِ وُوِي رَا اِنْدَا مَكِيْنِيْدِ بِرُ سَبَبِ اِيْنِكُمْ نَدَامِي خَا بِيْ جَا نَزْ
 نِيْسَتْ بَلَكَا مَعْنِي رَا وُوِي وِيْ كَرِ سَتِ وُو رُو سَ چُنْدِ وُ جُو حَقْلِ سَتِ وُ جُو اَوَّلِ وَا اَنْ اَخْتِيَارِ رُو
 نَقَالَ سَتِ لَ اَجْعَلُو اَمْرًا اِيَا كُمْ وُدَّ عَاةَ لَكُمْ كَمَا يَكُوْنُ مِنْ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ اَنْ كَانِ اَمْرُهُ
 فَرُضًا لَ اَزْمَا وَا الَّذِي يَدِلُّ عَلٰى هَذَا قَوْلُهُ عَقِيْبُ هَذَا اَفْلِحُوا الَّذِينَ يَخَالِفُونَ
 عَنْ اَمْرِهِ وُ جُو وُو مِ لَ اَنْدَا وُو كَمَا يَنَادِي بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ يَا مَحْمُوْدُ يَا اَبَا الْقَا
 سَمِ وَلَكِنْ قَوْلُو اِيَا رَسُوْلَ اَللّٰهِ يَا نَبِيَّ اَللّٰهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ جَبْرِ وُ جُو سُوْمَ لَ اَتْرُ فَعُو
 اَصْوَاتِكُمْ فِيْ دَعَاةِ وَهُوَ اَمْرٌ دَمِنْ قَوْلِهِ تَعَالٰى اَنْ اَلَّذِيْنَ يَغِيْظُوْنَ اَصْوَاتَهُمْ
 عِنْدَ رَسُوْلِ اَللّٰهِ عَنْ اِبْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اَللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُ وُ جُو جِيَارِمِ اَحْذَرُوْا
 دَعَاةَ الرَّسُوْلِ عَلَيْكُمْ اِذَا اسْتَخَطَمُوْهُ فَانَّ دَعَاةَ مَوْجِبٌ لَيْسَ كَدَعَاةِ
 غَيْرِهِ وَالْوَجْهُ الْاَوَّلُ اَقْرَبُ اِلَى التَّعْظِيْمِ ذَكَرَ هَذِهِ الْوَجُوْةُ
 فِي التَّفْسِيْرِ اَلْكَبِيْرِ وَا بْنِ خَالِفٍ بِرُوعُوِي نَحُو اَبْرَاهِيْمَ وَا الَّذِيْنَ يَدْعُوْنَ
 مِنْ دُوْنِهِ لَا يَسْتَجِيْبُوْنَ لَهُمْ لَيْسِيْ اِلَّا كَمَا سِيْطُ كَفِيْهِ اِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاكَا
 وَمَا هُوَ بِاَلْبِيْغِ اَسْتَدْلَالِ مِيَا كُنْدِ بِيْسِ جَوَابِ اِيْنِ سَتِ كَمَا رَا اِيْنِ اَسْتَدْلَالِ مِيَا غَيْرِ سَلَمِ سَتِ

چه این آیت نازل شده است در حق یهود و نصاری که ایشان اعیان را علیهم الصلوة و السلام
 این تقدیر استند میگردند و میخوانند و از ایشان مد و مستقل چیزی استند نمودند و با تقدیر
 کما ذکره المسفرون و در اینجا این اعتقاد و ثبات نیست بلکه عقیده اهل سنت و جماعت ملحوظ است
 که آنحضرت را عباد و اقتدا الصالحین و مقبول حضرت رب العالمین دانسته اند میگردند و بموسل ایشان
 قضای حاجت خود از درگاه قاضی الحاجات میخواهد و از ایشان مد و غیر مستقل میطلبند
 و لایضیه و لا منفسده و آنچه منکرین ازین آیت اراده میکنند احدی از مفسرین
 بطرف آن نرفته اند و از الذین یدعون من دونه حضرات انبیا و اولیا را اراده
 نکرده و با جمله ندای منادی و سماع روح پر فتوح حضرت غوثیه با وصف بعد مسافت از
 کرامت آنحضرت منبع کرامت است چنانچه سماع امیر جمیش عمر رضی الله عنه در نهادند
 ندای عمر رضی الله عنه را از مدینه چنانکه مذکور شد و از کرامات عمر رضی الله عنه بود پس
 و از نجاکت منادی جاهل داده بود و در نجاکت منادی کار خود کرده می آید و فرقی نیست
 درین دو مقام مگر از روی حیات و ممات و در تصرفات حضرات اولیا و رجایات و ممات
 فرقی نیست کما تقرنی باب الاستمدا و کرامات حضرات اولیا رضی الله تعالی عنهم ثبات و
 متقی است کما قال فی الفقه الاکبر و کرامات الاولیا رضی الله تعالی عنهم حق و فی شرحه مللا
 علی القاری اسی ثابت با کتاب و استه و لا عبرة لمخالفة المعتزلة و اصل البدعة
 فی انکار الکرامة الخ و کما قال فی عقائد النسخ و شرحا و کرامات الاولیا حق
 فظهر الکرامة علی طریق نقض العادة للولی من قطع المسافة البعیدة فی المدیة
 القلیلة کاتیان صاحب سلیمان عمر و هو اصف بن برخیا علی الأشهر بعین بلقیس
 قبل ارتداد الطرف مع بعد المسافة و ظهور الطعام و الشراب و اللباس
 عند الحاجة کما فی حق مریم فانه کلما دخل علیها بزرگوارا المحراب و خد
 عند هارزقا قال یا مریم انی لله هدی اذ الت هو من عند الله و المشی

علی الماء كما نقل عن كثير من الاولياء والطيوان في الهراء كما نقل عن جعفر بن طييب
 ولقمان السرخسي وغيرها وكلام الجهاد والعجاء اما كلام الجهاد فكما روى انه كان
 بين يدي سليمان وابي الدرداء من قطعة فسبحت وسمعا تسبها واما كلام
 العجاء فكنتم الكلب لاصم اب الكهف وكما روى ان النبي صلعم قال بينهما
 رجل يسوق بقره قد حمل عليها اذا التفتت البقرة اليه وقالت اني لم اخلق لهذا
 وانما خلقت للحرث فقال الناس سبحان الله تتكلم البقرة فقال النبي
 صلعم امنت بهذا وان دافع المتوجه من البلاء وكفاية المهج عن هذا
 وغير ذلك من الاشياء مثل روية عمر رضي الله عنه وهو على المنبر
 في المدينة جيشة بينهما وندحتي قال لا ميرحيثه ياسارية الجبل
 تحذير له من وراء الجبل لمكر العده وهناك وسماع سارية كلامه مع بعد
 المسافة وكثير خاله رضي الله تعالى عنه السمع عن غير تضرير به كجريان النيل بكينا
 عمر بن الخطاب وامثال هذا اكثر من ان يحصى انتهى وهكذا في شرح الفقه الاكبر
 للملا علي قاري وقد اثبتوا حقيقة الكرامات في جملة الكتب الكلامية فلطالع
 والدليل على حقيقة الكرامات ما تواتر من كثير من الصحابة ومن بعدهم
 بحيث لا يمكن انكاره خصوصا الامور المشتركة وان كانت التفاصيل احادا
 وايضا الكتاب ناطق بظهورها من مروي ومن صاحب سليمان عليه
 وبعد ثبوت الوقوع لا حاجة الى اثبات الجواز كذا في شرح
 العقائد النسفي وشيخ عبد الحق متفق وبلوي وركميل الايمان تحت قول من كرامات
 الاولياء حق نوشته است که وجود کرامات از بعضی صحابه و اولیای امت بطریق شہرت
 و قواثر ثبوت یافته است بگویم و از کار با در اینجا مجال نباشد خصوصا از بعضی اعظم اولیای
 پیش آنچه از حضرت غوث اعظم شیخ محی الدین سید عبد القادر الجیلانی

علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام وامتثال ایشان امام عبدالمشدد یا فتحی گفته است که کرامات
 بلغت حد التواتر و معلوم بالاتفاق ما بلغت مثلها احد من شیوخ الافاق از اینجا
 بیان جواز ندادن بپایه اختتام رسید باقی ماند بیان معنی شیئی لله پس بدانکه معنی آن طلب شیئی
 اگر امام الله تعالی است و در وی احتمال معنی دیگر هم قائم است لیکن معنی صحیح و سبب این است که نزدیک
 شد و در صورت اراده این معنی خواندن این در و شریفین محل کداتے گفتگو و آنچه در زمانه
 قائل این قول را قبول بعضی تکفیر کرده حدیث قال کذا قول شیئی لله قبل یکفیر پس بنیای
 آن بر اراده معنی دیگر است یعنی الطلب شیئی الله تعالی و شدید وجه تکفیر این است که وی طلب
 کرده شیئی را بر اسم الله تعالی و و معنی است از هر شئی و همه منقصر و متناهی اند پس
 وی بذات الخلق مافی رد المقتار و احتمال دارد که معنی این ترکیب اعطی شیئی اگر امام الله تعالی
 باشد بنیای آن معنی بطرف این معنی رفته اند و درین صورت اعتقاد منادی این است که
 حضرت عویشی علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام معنی حقیقی اند و سوال عطا از حضرت مراد
 کرامت ایشان باستقلال است حتی که خلاف عقیده لازم و اجتناب از تکلم همچو کلام جب
 آید بلکه اعتقاد وی این است که معنی حقیقی حضرت رب الارباب است و آنحضرت از اعظم
 وسائل این مطلوب اند که هو مقتضی تعلق المسببات بالاسباب و ندای آن شخص درین
 مقام باسم مبارک شیخ عبد القادر علی نبینا علیه الصلوٰۃ والسلام قانع تو هم اعتقاد
 معنی اول است چه هر گاه بعبودیت آنحضرت مرقا در مطلق را قائل شد و نطق که بر آن ال
 است بار بار بر زبان آورد و از کجا استقلال آنحضرت بوصف اعطا اعتقاد کرده باشد پس
 ساحت جوازین در دو بوساطت فزاش بر این و حج منانت قرین از ضیق خاشاک شکوک و
 اولام فرقه غادین در دو انکار طائفه ضالین پاک و صاف آمد حیث صد حیث برین فرقه
 منکرین که بر عالمان این عمل اطلاق شرک و کفر مینمایند و ازین غافل اند که اگر در کلام
 یک فعل از افعال مکلفین جدا و جود تکفیر یا نیست شود و پاک وجه عدم تکفیر

موجود بود آن یک وجه را اخذ کردن باید و بعد م تکفیر رفتن چه جائز این فعل که کدام یکی از
 اهل عقائد حق تکفیر فاعل آن زفته اند و نه بر وی اطلاق بدعت کرده و حاشا این چه سخن
 و حال اینکه ارحم الراحمین بر این است مرحوم مؤید رحم کرده میفرماید **يُرِيهِ اللهُ بِكُمْ الْبَيْتَ**
وَلَا يُرِيهِ بِكُمْ الْعَسْرَةَ **اللَّهُمَّ اسْرِ لَنَا الْحَقَّ حَقًّا** و **وَقَفَّالَا تَبَاعَدَ** و **وَقَفَّالْقِرَاءَةَ هِيَ الْوَقْفُ**
 مع الخشوع و الاخلاص **لَا تَأْتِي الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ** علاوه اینکه سماع ندای سناوی از سنت
 بعید من قبیل علم غیب است یعنی غیب اضافی و علم غیب اضافی مرغیرند ایستمالی از از خواص من گمان
 او ثابت است و تفصیل این اجمال اینکه غیب دو قسم است یک مطلق دوم اضافی
 مطلق چیز یا سخن پوشیده که بلا واسطه معلوم شود و علم این غیب از خصائص و تعالی است
 که هر نفس را بلا واسطه میداند و غیرا و تعالی را علم این غیب نیست چنانچه فرمود **اللَّهُ تَعَالَى**
قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ و غیب اضافی
 چیز یا سخن پوشیده که بواسطه معلوم شود و اضافی دو قسم است صحیح و فاسد و اضافی
 صحیح نیز بر دو قسم است مقبره و غیر مقبره صحیح مقبره ان چیز یا سخن پوشیده که بواسطه انهی
 تعالی و الله شود و بواسطه بر اتی تعالی بر چند قسم است گاهی خاص ذات باری تعالی بلا توسط
 جبرئیل و دیگر ملائکه عظیم الصلوة و السلام و گاهی وساطت جبرئیل علیه السلام و غیره و علم این
 قسم غیب مرانیا را عظیم الصلوة و السلام حاصل است چنانچه فرمود **اللَّهُ تَعَالَى قَ مَا**
كَانَ اللَّهُ لِيُطَلِّعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ لَكِنَّ اللَّهَ يَخْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ أَيْشَاءُ و فرمود
اللَّهُ تَعَالَى عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رُسُلٍ
 و ملا علی قاری در شرح فقه اکبر نیز غیب را دو قسم گردانیده مطلق و اضافی و نص عبارت است
 این است **ثُمَّ اعْلَمَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يَعْلَمُوا الْمَغْيِبَاتِ مِنَ الْأَشْيَاءِ وَلَا وَرَائِهَا**
 داشته بعد از آن ثنا کرد و غیب اضافی را و گفت **لَا مَا أَعْلَمَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى أَحْيَانًا**
 و روایت کرده شد از ابن عمر رضی الله تعالی عنه **قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ**

إِنَّ اللَّهَ قَدْ رَفَعَ اللَّهُ تَابًا فَاَنَا أَنْظُرُ لِلْبَهَاءِ وَإِنِّي مَا هُوَ كَأَنَّ فِيهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كَمَا
 أَنْظُرُ إِلَى كَيْفِي هَذَا وَلَا شَكَّ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ أَطْلَعَهُ عَلَى زَيْدٍ مِنْ ذَلِكَ
 وَالْقِيَامَةِ عَلَيْهِ عِلْمُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَدُرُوشْرَحُ مَقَاصِدِ نَوْشْتَةِ النَّوْعِ الثَّانِي مِنَ الْأَنْوَاعِ
 الْمَعْجَزَاتِ أَخْبَارُهُ عَنِ الْغُيُوبِ الْمَاضِيَةِ وَالْمُسْتَقْبَلَةِ وَشَيْخُ عَلَامَةِ ابْنِ حَجْرٍ وَر
 مَنِيحُ كَيْفِي بَشْرَحُ وَسِعَ الْعَالَمِينَ عِلْمًا وَجِلْمًا نَوْشْتَةُ كَمَا عَلَّمَ نَحْفُزْتِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 وَسِيحُ بَرَسْتِ أَرْزَعْلَمُ أَوْ مِيَانِ وَفَرْشَتِ مَكَانِ وَجِنْيَانِ زَيْدٍ كَمَا أَنَّ تَعَالَى مَطْلَعُ كَرَوَانِ نَهْدِي عَلَى تَهْدِ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَابِعًا تَمَامُهُ عَالِمٌ فِي عَطَاكَ وَهُوَ شَدِيدٌ نَحْفُزْتِ عُلُومِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ
 وَنِيْزِ ابْنِ حَجْرٍ دَرْمَقَامٌ وَبِكْرُ نَوْشْتَةُ كَمَا أَكْثَرَ عُلُومِ بِيْغِيْبِرَ بَاصِلِيٍّ تَعَالَى وَسَلَّمَ تَعَلَّقَ بِوَبَا مَغِيْبَاتِ
 بِرَبِيْلٍ حَدِيثِ مَشْهُورٍ كَمَا فَرَسُوهُ تَعَلُّمُ كَرَمٍ وَهُوَ شَدِيدٌ عُلُومِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَعِلْمُ غَيْبٍ كَمَا مَخْتَصِ بِذَاتِ
 بِارِي تَعَالَى سَتِ أَنْ اذْ رُوسِي اِحَاظُهُ وَشَمُولِ سَتِ بِسِ مَنَافِي أَنْ نِيْسْتِ كَمَا وَسَى تَعَالَى
 بَعْضُ خَوَاصِ نَوْ دُرَابِ رَابِعِيَارِي اَزْ مَغِيْبَاتِ مَطْلَعُ كَرَوَانِ تَمَامُهُ مَطْلَعُ سَاوِزِ وَبِرَّانِ مَنِيْحِ جِيْرِي كَمَا
 فَسَرُوهُ وَصَلِيٍّ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَرَحْمَتِي أَنْ مَنِيْحِ جِيْرِي سَتِ كَمَا نَعْنُ وَانْدُ وَسَى رَا مَكْرَهُ تَعَالَى وَ
 دُرُوشْفَا نَوْشْتَةُ كَمَا أَنَّ تَعَالَى مَطْلَعُ كَرَوَانِ نَحْفُزْتِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَابِعًا مَكَانِ وَمَا يَكُونُ عَجَابِي تَعَلُّقَاتِ
 وَغَيْبِي مَلَكُوتِ جِنَانِ مَنِيْحِ فَرَسُوهُ وَعِلْمُكَ مَا لَمْ تَعْلَمُوهُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا
 بِسِ اَزْ بِيَانِ بِجُوزِ قَرِيْنِ وَجِهَ ثَابِتِ شَدِيدٍ كَمَا نَحْفُزْتِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَابِعًا مَغِيْبَاتِ حَاصِلِ بِيْدِ
 وَنَقْلِ كَرُوشَاةِ وَوَلِيٍّ تَعَالَى وَرَابِعِيَارِي لِعَارْفِيْنِ اَزْ شَيْخِ اَبُو رَحْمَانِ حَجْرٍ كَمَا وَرُوحِ أَوْ مِي تَوَقِي سَتِ كَمَا أَنْ
 بِيُوْتِ مَغِيْبَاتِ سَتِ بِرْكَاهِ نَبِي اَزْ اَنْجَا اَخِذَ عِلْمُ كَنْدُ تَوْسَطِ مَلِكِ وَجِي رَا حَاجَتِ نِيْسْتِ وَبِرُودِي كَمَا
 دُرَابِ نَجَارَسَدِ تَوْسَطِ مَلِكِ اَلْهَامِ رَا حَاجَتِ نِيْسْتِ وَوَلَا عَلِي قَارِي دُرُوشْفَاتِ شَرْحِ مَشْكُوتِ وَتَعَلُّقِ
 اِمْرَا حَدِيثِ نَوْشْتَةُ فَانِ قَلْتِ فَلَمَّ سَالِ جَبْرِئِيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ السَّاعَةِ مَعَهُ عَلَيْهِ
 بِانَّهُ لَا يَعْلَمُ اَلْاَهْوُ مَا التَّوْفِيْقُ بَيْنِ الْاَيَّةِ وَبَيْنِ مَا اَشْتَهَرُ عَنِ الْعُرَفَاءِ مِنَ الْاَجْنَابِ
 الْغَيْبِيَّةِ كَمَا قَالَ الشَّيْخُ الْكَبِيْرُ اَبُو عَبْدِ اللَّهِ فِي مَعْقَدِهِ اِنَّ الْعَبْدَ يَنْقَلِبُ فِي الْاَحْوَالِ

حتى ليسير الى سعة الروحانية فيعلم الغيب ويطوى له الارض ويمشي على الماء
 ويغيب عن الابصار فالجواب اما عن الاول الى ان قال واما عن الثاني فلان
 للغيب مبادئ ولواحق فبما يدية لا يطلع عليها ملك ولا نبي مرسل واما
 اللواحق فما اظهره الله تعالى على بعض جابه لوجه علمه وخرج ذلك عن الغيب
 المطلق وصار غيبا اضافيا وذلك اذا تنور الروح القدسية وازداد نورها
 واشراقها بالاعراض عن ظلمة عالم الحسن وتجليته ذات القلب عن صدء الطبيعة
 والمراوطة على العمل فيضان الالهية حتى يقوى النور وييسر في فضاء قلبه
 فينعكس فيه النقوش المرشدة في اللوح المحفوظ وليطعم على المغيبات وينصرف
 في اجزاء العالم السفلي بل تجلي حيزه الفياض الاقدس بالعرفه التي هي شرف
 العطايا فكيف بغيره **النتج** ودر تحقيق الحقيقه آورده كه ملا على قارے در
 شرح مشکوٰۃ متعلق حديث صلوا على فان صلواتكم تبلغني حيث كنتم زبده گفت
 قاضي در شرح اين حديث كه پاك نفس قديكم از علائق بدن خالي ميشود و عروج ميكنند و
 تا ما را اعلى ميرسد و باقى نماند براسه او جاني پس مے بيند هر شے را بمشاهده خود انتهى پس
 روايات ثابت و محقق شده كه اطلاع بر غيب اضافي از خصايس حضرات انبيا عليهم الصلوٰۃ
 نيست بلكه براسه خواص امت هم ثابت است على الخصوص خواص امت پيغمبر ما
 صلى الله عليه وسلم پس ثبوت اين كرامت مرحضرت غوث اعظم على نبينا و عليه الصلوٰۃ
 والسلام را كه ذات بابر كات ايشان مستحج كرامات تمامه اولياست محل ريبت و شبهت
 نيست چه بر گاه حضرت غوث اعظم على نبينا و عليه الصلوٰۃ والسلام در ذات جدا مجد
 خود صلى الله عليه وسلم فاني شده بصفات وى باقى بود و اكثر اوقات مي فرمود **هَذَا وَجُودُ
 جَدِّي كَالْوَجُودِ مِيِّيْ** چنانچه علامه صرديه فرموده اند كه آنحضرت در جدا مجد خود فاني بود
 و اما و صفات و اقوال و فعلا و حالا و مساو آنحضرت کدام كى از اوليا را همچو فناء استخوان و

و تو بہ اختصاصی نصیب گشتہ پس جگہ اوصاف احمدیہ و کمالات محمدیہ محاط فبات حضرت غوثیہ
 شدہ و بران جلوہ فرمودہ پس غیب وانی کہ یکے از صفات حضرت رسالت پناہ صلی اللہ
 علیہ و سلم است بطفیل آنحضرت بذات حضرت غوثیہ ہم ثابت میشود و از مودعات این
 مدعا این است کہ حضرت غوث اعظم را آنچنان کشف حاصل بود کہ غیر ویرانزا و لیا کے کرام
 نصیب نشدہ چنانکہ در اخبار الاخیار کم و در وہ کہ فرمود آنحضرت و تقیہ تکلم بکلم بکلم من بکلامی شجا
 با پیکر تصدیق کنید انرا کہ تکلم من ناشی از یقین است کہ شک را اور دے مجال نیست گویا گویا نیندہ
 یشوم پس میگویم و داوہ یشوم پس مے بخشم و امر کرد و یشوم پس میکنم و عمدہ بر کسے است کہ مرا
 امر کردہ است **وَالَّذِي عَلَى الْعَاقِلَةِ سَكَّابٌ شَمَارُ** از ہر قاتل ست مروین شمارا
 و سبب زوال دنیا و آخرت شمارا **أَنَا سَيِّئَاتُ أَنَا قَاتِلٌ وَيُحَدِّثُ رُكُومًا اللَّهُ نَفْسَهُ**
 اگر نمنے بود لگام شریعت بر زبان من ہر آئینہ خبر میگردم شمارا با بونجہ میخوریہ و مے نیندہ در نماہک
 خود من میدانم بونجہ در نظاہر و باطن شمارا و شمارا در رنگ شمشہا ہستہ و در نظر من انتہی
 بد آنکہ تا اینجا کلام بر مذاق شریعت بود و اینک از چاشنی طریقت ذائقہ حال
 اہل خبرت را حلقہ بخشیدہ مے آید بد آنکہ این اسم اعظم اسمے است کہ شیوخ طریقت بر
 عمل آن مواظبت فرمودہ اند و دیگران را بران تحریریں و ایکہ فرمودہ و کما نقل من
 اکابر الدین و اطاعت شیوخ طریقت ہم از واجبات ست چنانچہ مولانا شاہ عبدغفر
 ہ ہلوی قدس سرہ در تفسیر خود فتح الغریر نوشتہ اند ان کساینکہ اطاعت آنہا بحکم خدا
 فرض ست شش گروہ اند انانچہ مجتہدین شریعت و شیوخ طریقت اند کہ حکم ایشان
 بطریق واجب بخیر لازم الاتباع ست بر عوام زیرا کہ نعم اسرار شریعت و وقایق طریقت
 ایشانرا ہیستہ قال اللہ تعالی **فاسئلوا اهل الذکر ان ینزلوا علیکم من اللہ علمون**
 بر حدیثی کہ از روایت علمائے کرام شریعت و مشیوخ عظام طریقت ثابت شود ان قابل تقبا
 و اعتماد ست و قابل حجت گرفتن ست چنانچہ در اکثر کتابہا بمثل این

احادیث استناد کرده اند و بسیار احادیث در کتب و ابواب مشایخ طریقت آمده که باینکه اعتبار رسید
است گویند و محدثین از درجه محبت ساقط باشد چنانچه مولانا شاه ولی الله قدس سره و والد مولانا شمس
عبد العزیز در کتاب قول الجلیل از ان تبیین حدیثی آورده تو احد کلام بابران منظر که در تمثیل نیت
تمییز و او است و شیخ بعد الحق محقق دهلوی البخاری در کتاب اخبار را اخیر در مقام بیان
کرامات حضرت غوثیه علی نبیا و علیه و سایر الاله صلواته و تحیت آورده که نقل است که آنحضرت
فرمود که در زمان حسین بن منصور صلاح کس نبود که او را دستگیری کند و از لغزشش که او را شده
بود بازدارد اگر من و زمان اومی بودم او را دستگیری میکردم تا کار او باینجا نمیکشید و من دستگیری
میکندم هرگز از مریدان من مرکب بلغز و از پایداری آید تا روز قیامت و فرمود مرا در هر طویل و نحلی است
و مقادمت کرده نشود و خیلی است که مسابقت کرده نشود و مرا در هر لشکر سلطانی
است که مخالفت کرده نشود و در هر منصب خلیفه ایست که عزل کرده نشود و
فسر مود که هرگاه از خدا چیزی خواهد بود وسیله من خواهد بود تا خواهش شما با حاجت
رسد و فرمود هر که استعانت کند بمن در کربتی کشف کرده شود آن کربت از او و هر که
سناوی کند بنام من در شدتی کشاده شود آن شدت از او و هر که توسل کند بمن بسوی
خدا در حاجتی قضا کرده شود آن حاجت مرا و او فرمود هر کسی که دو رکعت نماز بگذارد و بخواند
در هر رکعت بعد از فاتحه سوخته اخلاص یا زده بار بعد از آن در دو بفرستد بر پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم بعد از سلام و بخواند آن بر او صلی الله علیه و سلم بعد از آن یا زده گام بجانب عراق برود
و نام مرگیر و حاجت خود را از درگاه خداوندی بخواند حق تعالی آن حاجت او قضا کرده و اندر بمنزله آورده
مرا و بنام مبارک وی علیه السلام همین اسم اعظم است یعنی یا شیخ بعد القادر شیعنا الله و نیز در کتاب تقدیرین
و متناخرین مثل مناقب غوثیه و مصحاح الکرامات و غیره آورده که در کتاب حقیقه الحقائق
نذکرست که در وقتی از لوتجات از رشیت ایزدی پسریوه زنی خاوند آنحضرت بدریا غرق شد
از آن غرقه نالان و گریان مستغنیانه بدرو و لوت آنحضرت حاضر آمد و بخدمت خدمت زوی الاشم

حقیقت حال ظاهر نمود و عرض داد که لغت از شمشوس قوجبات ذات بابرکات بر حال این کتیزک
 ذره مثال باید بر آینه پسر غریقین بیچاره از ان دریا ناپیدا کنایه صحیحاً سالماً بر آمدن میتواند حضرت
 غوثیه عالیله بر حال زار و می رحم آورد و فرمود بر و پسر غریق خود را بخانه خود خواهی یافت تا و بگریه
 بخانه و رآند پسر خود را دیدن نیافت باز نالان و گریان بدر و ولت حاضر آمده حقیقت حال عرض
 باز همون ایشاد شرف عدد و ریافت پس بخانه خود آمده همان شد در کاسه خود و دید پس بخدمت
 آیت رحمت حاضر آمده بر حقیقت حال اطلاع داد و باز حکم سابق شرف انفاذ یافت این بار بخانه خود
 در آهه ساختن خود را از باوه مراد لبر نیافت پس شادان و فرحان بر آستانه قادریه حاضر آمده
 ستان و این اشعار را عرضه داد اشعار چون نباشد من مرید حضرت پاک تو ام به شد فیض
 تو مبتدل با طرب ربیع و خشم به نام نایت همیشه و روید سازم بدل به خطای بنشم از ان
 کام و زبان را و میدم به منکران اسم پاکت بوده متکهور فدا شد عالم ان اسم اعظم سور و تقدیم
 هر دم و بر آن میخوانم ترایا غوث دین به میر سیده باش و فریادم از راه گرم به خود بفرمودی
 که بر کس بخشش خواند مرا به بر بر آرم حاجتش هم مر نام از اطم به پس در ان وقت حضرت پیش
 بر آتبه در آمده بدل توجه حضرت آئی تعالی شد و ناز محبوبانه آغاز نهاد و عرض نمود
 که چه با امر و بر خلاف عادت عرضه این عاشق صادق و دوبار در آستانه اجابت بار
 نیافت و اگر چه بار سوم کرسی نشین اجابت گردید فاما پیش این فیض ندهتم و انگیز حال نام
 شد تا و از ان چنان قادری که از تار و پود و و حرف کن پیروزه هزار عالم را بطرفه العین خلعت
 خلقت پوشا میدی و باین طریق در عالم عادی یک انفع محمود جمع اجزای مستغرق نموده اناده
 غلغلات خواهی فرمود چرا قامت التماس را تا دیر از جا سا جابت بر بند داشتی و همچو بر نهنگان
 از پیش آمدن دیگران نادوم و شتر مسار داشتی محمد ابراس اوب بر ضامی تور شیر اذول مع
 بقضای تو سر فرد وارم به از حضرت آئی تعالی شانند اندک که البته این مقام محل ناز محبوبانه
 تست و اگر بجا طسرتو چیزه راه یا بد گنج پیشه دارد و بعوض آن هر چه میخوانی بخواند که البته

خواهش ترا بر می آرم و مطلب ترا اعطا می کنم حضرت غوثیه بسماع این ندا عنایات بنیایات حضرت
 اکتبه تعالی شان بر حال خود و در یافته عرصه داو که هر عنایتی که سزاوار حضرت صمدیت
 خود میدانی بان سر فرزند فرما در این باب از جانب این غریب چون و چرا نمیست مگر همین قدر
 خواهش است که عطایه بر حال من غریب بمزدول فرما که اثر آن ازین زمان تا همه زمان آینه
 یاقی و ثبات ماندند آمد که از امر و اسم اعظم ترا تاثیر عطا کرده شد که جمیع تاثیرات اسمای
 منست پس هر که در دوام نامی تو بنواهد کرد و درجه بلند و ثواب عظیم خواهد یافت پس با استماع
 ندای ربانی حضرت محبوب صمدانی دو گانه شکرانه او از فرموده گفتند **سُبْحَانَ الَّذِي جَعَلَ**
كَلِمَاتِ الْعِظَمَاءِ فِي الْبَرَكَةِ وَالْثَّابِتِ مراد ازین اسم همین اہم مذکور است یعنی
يَا شَيْخَ عِبْنِ الْقَادِرِ شَيْخًا يَلْمِزُ و آنچه در اخبار الاخیار بمقام دیگر مرقوم است از
 سوادت و مقویات این کلام است و آن اینکه آنچه من فقیر حقیر از اکرام و انعام حضرت
 بشیر نذیر صلی اللہ علیہ وسلم بشارت یافته ام اشارت نتوانم کرد امید وارم کہ بطور اشارت و انوار
 تکفل ابراز و تفسیر نظار آن گردد و انشاء اللہ تعالی اگر چه نظر بکثرت نقصان ذاتی و قلت
 استعداد نظری نایمیدی گونه و در حصول مطلب و وصول مقصد راه یابد ولیکن دست امید
 بلند است و پایہ یقین ارجمند که چون در سفینه لوح نشسته ام بسا حل نجات رسیدنی است
 و جمال مقصود و دیدنی هر که درین کشتی نشست اگر طقیان کند یقین داند کہ از طوفان
 آتش و فتنه و امانت اعتماد من بصاحب قدمی است کہ مالک رقاب اولیا است ره روی تو
 یافت کہ در خدمت او قدم از سر ساز و وزیر پایی او سر نیندازد و این خود سبب سر فروزی
 ایشان است کیکہ قدم بر قدم مصطفی بود و بلکه دم بدم بقدم او در وسعوت آن سرست کہ پایمال
 او گردد هر چه صبح پدر آن از وراثت مصطفی و مرتضی اند و خند همه بان خافت صدق رسید بنگر
 کہ این چه شنا بود اگر چه وارثان بسیار اند و نے آنچه بوی رسید بهر یکسبب رسید وراثت مالک است
 تعصب بر اہر قسمت کنند ولیکن در وراثت حال یکے را با دیگری برابر می نرسد بلکه برادری بنود

اگر دیگران قطب اند و قطب الاقطاب است و اگر ایشان سلاطین و سلاطین الاسلام
 محی الدین که دین اسلام زنده گردانید و ملت کفر را بمیرانید که اسے شیخ سحیحی و سیت زبده مرتبه که کتب
 دین انجی قیوم است و ایضا از وی غوث الثقلین آنرا گویند که جن و انس همه بوسے پناه جویند من
 بیکس نیز پناه با وجسته ام و بردرگاه او قناده و راجز عنایت او کس نیست و بغیر لطف او فریادین من
 اشعار غوث اعظم دلیل بر اہ یقین و یقین بر ہر اکابر دین ہد شیخ دارین ہادی ثقلین زبده
 آل سید کونین و بادشاہ مالک قربت ہر نور و مسالک قربت ہر اورست و در جلال و
 ممتاز ہر چون پیمبر در انبیا ممتاز ہر او ایابند باش از ول و جان ہر قدم او بگروں ایشان ہر
 وصف تعریف او من نہ نکوست ہر خود کرامات او معرفت او ست ہر من کہ پروردگوارا کس
 عاجز از مدحت کمال و ایم ہر ہمہ و م غرق بحر احسانم ہر ای فدائے دشن لہ جانم ہر
 درو عالم باوست ایسدم ہر ہست باوی ایسدم جاویدم ہر ایسدم وارم کہ اگر از راہ پیر دن
 افتم او رہبری کند و اگر از پایے درآیم او دستگیری نماید حکم بشارتہای کہ او بجان خود داده است
 سعادت ہائے دنیا و آخرت آماده است فرمودہ است کہ قاضی الحاجات را سبط نوشتم و او کہ
 در ان نامہاے مریدان من قیامت ثبت افتادہ ہمہ را بمن بخشید و قلم غفور بر جرم ہمہ کشید
 اگر نام من در نامہ مریدان او مکتوب شد پس چراغ نورم کہ کار بر حسب مدعا و مطلوب شد
 من نام او مرید اویم قبول و روبر دست او ست خوابان اویم خواستن او مفوع بر دست
 ارواقت یقینی از من مجازسی کجا آید و صلواتہ و اسکے باین بے نمازی نشاید انتسابی ہرے کردہ ایم
 و پناہی بدرگاہ او بروہ و لیکن چنان دائم کہ چون این سعادت از ازل نصیب من ست تا ابد
 قریب من خواهد بود و در آن زمان کہ از خود خیر نہ داشتیم نامش بر لوح دل سے نگاشتم شہ
 ما بشق تو نہ امروز گرفتار شدیم ہر کہ گرفتاری ما با تو ز روز ازل ست ہر جا ذرہ نجات او بخو سکنید
 و مراد ان مقدور نہ و کرشمہ عنایت او بخو و میخواند و مراد بان شعور نہ شہر بنوازدم ہستی اثر تو در
 کہ جذب عشق تو ز خویش میر بودم ہر لطف باطنی او بود کہ لحاظ بر و باطن مرا معظوظ و ملحوظ

داشت و اول و آخر مصوم و محفوظ پدر نیز چون خاک در او بود و این نسبت تقویت و تربیت نیز فرمود
 عمر بے توسل بجناب این باوشاه عالم پناہ سے شافتم و لیکن بے وسیلہ ہارنے یا فتم بار بار
 از بشارت نبی اشارت و اَبْتَعُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ يَشْنِدُكُمْ وَدَرُغْلَبِ وَيَسْلُتُكُمْ سَبَبِ تَحْمِيلِ ابْنِ
 فضیلت بود و موجب تصحیح نسبت و تحقیق سلسلہ ارادت گرد و مید و دیدم کسے میخواستم کہ
 نسبت غنی را با مناسبت و بی غم کرده باشد و قرابت جسمانی را با قرب روحانی فراہم آورد
 تا دست بوسی و ہم دہامی او گیرم بلکہ تازندہ ام و پر پائے او میرم آخر صدق نیت من کار کرد و
 شجرہ اخلاص من بار آورد و بر مثال وَ يَذُرُّ قَدْ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ بَرٌّ مِنْ عَيْسَى نَفْسِ
 رافرتا و کہ بر نفس و مادہ بود از آسمان معرفت نازل و باعث عید و سرور و آخر و او اعلیٰ
 موتی مقامی کہ جمال او ناری ست از شجرہ و عدت طالع و نوری از جانب حقیقت لامع غلیل نقا
 کہ رخسارہ زیبایش گلزار بوستان خلعت و گل گلستان دین و ملت ست مصطفیٰ جمالی کہ و بانس
 شکند ان خوان اناطیخ و ز بانس تہمان قرآن انا افصح نست و ترضی کمائی کہ دلش باب مدینہ علم
 و فتوح و بر خمیرش ابواب اسرار کو کشف مفتوح حسن میرتے وارث مرتبہ و اِنَّكَ لَعَلَّ الْخَلْقِ
 عَطِيَّتِهِ وَ نَابِ نَسَبِ الْمُؤْمِنِينَ ذُو قُرْبَىٰ حَلِيْمٍ حَسْبِنِ سِرِّيْنِ كَهْدُوْقِ
 و يُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيراً آمِد و صدق اَلَا الْمَوْدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ شَدِيْقِيْنَ الْعَابِدِيْنَ و امام
 الصادقین السید النقی العقی و العلوی العلی المہدی می کلیم اللہ و محبوب حبیب اللہ رب العالمین
 احمد خونی کہ عالمی بندہ اوست ہذا یوسف رونی کہ ماہ شہ زندہ اوست ہذا عیسیٰ
 نفسی کہ جان و دل زندہ اوست ہذا موسیٰ کہ تقاسے و دست خواہندہ اوست ہذا
 بر کلامے کہ و کلام کلیم وارو شد ہ بروی صاوق ست و جمال او موافق اورا مگر بر قلب موسیٰ
 آفریدہ اندیا انکہ جگر گوشہ محرمست صلی اللہ علیہ وسلم ربنا علی اے ویدہ بیا تقاضی منظور
 بہ بین ہذا آن جنبہ و آن جمال و آن نور بہ بین ہذا در واوکی ایمن نجات بگذر ہذا ہم موسیٰ
 و ہم و زنت و نیم طور بہ بین ہذا حمیدہ صفاتی کہ جانشین حامد و وارث مقام محمود ست

چه حامدی که هر شتا گستر می که محامدا و صفارش بر شمار و بے اختیار در شنای شناندای لا اخصی
بر آمد حاصل که چون این افتاب وین و دولت طلوع کرد و چنان دانستم گویا بعضی طالع من آمد
بمهر و آنکه دیده بجال و روشن شد در دل نوری دیگر یافتیم و سرور می دیگر ورقیه اولی دل از دست ما
و در پامی عزت و اوقتا و منتهی و بجای دیگر به چون کتاب و موهوه فهو قلب الوقت و سلطان
الوجود اما الصده یقین و حجة العارفين روح المعرفه و قلب الحقیقه خلیفه^{الله}
فراضه و وارث کتابه و نائب رسوله الوجود البحت والنود الصبر و سلطان
الطریق والمتصرف فی الوجود علی التحقيق علی نبینا و علیه السلام الی یوم القیام
حلیه آنحضرت نخیف البدن ربع القامة عمر یض الصده رعیض اللحمیه
و طولیها اسماء للون مقرون الحاجبین اصوت جهور سمعت بهی قدر علی
و علو فی له صیت صوت و سمعت و در کلام آنحضرت نوعی از سرعت و جهر بود که
سابع را رعبی و هیبتی در وی می افروزد و از جمله خوارق کلام او آن بود که در شنیدن آن تریب و
بمید کیسان بودند و بسبب تریب و بعد مکان مجلس تفادقی ظاهر نمیشد و در وقت تکلم او تریکس را
بزرگسوت و انصاف گنجایش نداشت الخ پس ازینجا بقول محقق و هلمی ناشق نبوی ثابت و متحقق
شد که اگر کسی آنفوشیه خالیه را از دور هم نداند که بلاریب آواز مناوی بگوشش شریف آنحضرت
چنانکه بمکان قرب برسد خواهد رسید و در مقام دیگر میگوید نقاست از مشایخ که هرگاه
شیخ محی الدین سید عبد القادر کرسی بر می آید و میگوید الحمد لله خاموش میگرد و در وی
خدای که بر روی زمین است حاضر و غایباً و از نخبست کلمه را کلمه را کلمه میگوید و در میان
آن ساکت میگرد و و او ایما و ملائکه از دوام میکنند در مجلس و الخ و نیز در مقام دیگر مینویسد
و وقتما بودی که از مجلس غطا آنحضرت جنازه با بیرون می آمد از جهت غلبه شوق و هیبت و
تعرف و تموان عظمت جلال او و آنچه از خوارق و کرامات و تجلیات و عجایب و غرائب و معجزات
اشیای غیبیه و ظهورها مورثه میب در مجلس غطا آنحضرت نقل کرده اند خارج از حد حضرت است

وَلَوَاتِ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٍ وَالْجَوْشِقِمْدَا وَنُورٍ مَوْجِدٍ أَنْدَكُ تَبِيحٌ أُولِيَاءُ أَنْبِيَاءِ
 أَحْيَاءٌ بِأَجْسَادٍ وَأَمْوَاتٌ بِأَرْوَاحٍ وَجَنٌّ وَمَلَائِكَةٌ وَرَجُلٌ وَحَاضِرٌ وَمُشْتَمِعٌ وَحَضْرَتٌ
 جِيبِ رَبِّ الْعَالَمِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالْأَجْمَعِينَ نِيزًا زَبْرًا سَ تَرْتِيبٌ وَتَأْيِيدٌ تَحْلِي
 سِيفٌ مَوْجِدٌ وَخَضْرَاءُ السَّلَامِ أَكْثَرُ أَوْقَاتِ أَزْوَاجِ الْمَجْلِسِ شَرِيفٌ يَسْبُو وَوَأَزْوَاجُ عَصْرِ
 هَرَكْرَكِ الْمَلَاقَاتِ يَسْكُرُ وَصِيَّةٌ يَنْهَوُ بِهَا زِمْتِ الْمَجْلِسِ شَرِيفٌ أَوْ مَعَهُ فَرْمُودٌ مَنْ أَرَادَ الْفَلَاحَ
 فَعَلَيْهِ تَلَاذِمَةُ هَذَا الْمَجْلِسِ انْتَهَى وَإِذَا كُنِيَ اعْتَرَضَ نَهَائِدُكَ مَسَاكَةً تَنَازَعُ فِيهِ وَر
 حَالَاتٌ مَاتِ سَتَتْ وَرِحَالَاتٌ حَيَاتٌ جَوَابٌ أَوْ بَدْوٌ وَجَوْجُوكِي كَلِمَةٌ بِشِيرَتِهَا تَبَاتٌ كَرَاهَةٌ أَمٌّ كَيْتَا
 وَمَاتٌ أُولِيَاءُ اللَّهِ تَعَالَى كَيْسَانٌ سَتٌ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ لَا يَمُوتُونَ حَافِظٌ سِيكُويدٌ شَعْرٌ هَرَكَةٌ نِيرٌ
 أَنْكَ دَلِشٌ زَنْدَةٌ شَدْبَشَقٌ بِدَشْتِ سَتِ بَرَجْرِيهٌ عَالَمٌ وَوَمَ مَا بِدُومِ أَنْكَ هَرَكَةٌ حَضْرَتٌ نَبِي
 كَرِيمٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَبْلَ تَوْلُدِ شَرِيفِ الْأَخْفَرِ تَبِيحٌ وَالِدُ الشَّانِ مَعْدَانِيَّاسِي دِيكَرٌ عَالِي بِنِيَا
 وَعَلِيمٌ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ بَرَامِي الشُّبَّارِ وَتَهْنِيتُ تَشْرِينِ أَوْرَدَةٌ أَنْدَجِبُهُ بَعِيدٌ سَتٌ عُنْدَ الْوَصْلِ
 بِحَقِّ شَمَنِ الْأَخْفَرِ تَبِيحٌ بَرَامِي تَعَزُّبٌ وَبَعْدُ وَاصِلٌ بِحَقِّ كُشْتَنِ آنِ نِيزٌ بَزَارٌ شَرِيفٌ وَبَسْتَا
 مَنُورَةٌ أَوْلَا رِيْبٌ تَشْرِينِ ارْتِدَائِي دِيكَرٌ بَجَائِي وَبِغَيْرِ هَمُونَ كِتَابٌ مِيفْرَامِيْدٌ تَقْلَسْتُ كَه
 الْأَخْفَرِ تَبِيحٌ بَرَامِي كَرَسِي مِيفْرَمُودِاسِي عِلَامٌ تَقَاعِدُكُنْ وَرَحْفُورُ نُوْدُورُ وَوَقْتُ تَعُودِ مَنْ أَيْنَجَا
 وَوَلَايَةُ أَيْنَجَا سَتٌ دَرَجَاتٌ أَيْنَجَا سَتٌ أَسِي طَالِبٌ تَوْبَهُ بِيَا سَمِ اللَّهُ أَسِي طَالِبٌ عَفْوِيَا بَسْمِ اللَّهُ
 أَسِي طَالِبٌ إِخْلَاصٌ بِيَا سَمِ اللَّهُ وَرَنْفَتُهُ كِيَا بَرِيَا وَكَزْ تَوَانِي وَرَاهِي بِيَا وَكَزْ تَوَانِي وَرَسَائِي أَلِ
 تَوَانِي دَرَعَمُورُ وَكِيَا بَرِيَا وَبِغَيْرِ هَمُونَ كِتَابٌ مِيفْرَمُودِاسِي عِلَامٌ قَطْعُ كُنْ رَاهُ هَمُونَ رَاهُ تَابَشْنُوِي أَرْزَمِي
 كَلِمَةٌ رَاوِجُونِ بِيَا تَوَانِي نَجَا نَظَرُكُنْ بِرَعْمَلِ نُوْدُورُ وَوَرَعٌ وَوَرَعٌ وَاحْوَالٌ نُوْدُورُ تَابِغِيْرِي تَوَانِي نَجْمِ
 نَعِيْبَتِ سَتٌ وَحَاضِرٌ يَشُونُ وَرَجُلٌ مِّنْ بَطَانِ مَلِكٍ وَخَوَاصٌ أُولِيَاءُ وَنَجِيْبِيَانِ تَابِيَا مَوْجِدٌ
 زَمِنٌ تَوَافِعٌ مَرَجَنَابٌ مَقْدَسٌ رَاوِجُونِي وَوَلِيٌّ نَيْسَتُ كَه حَقِّ تَعَالَى أَوْ رَاخَلَقُ فَرْمُودَةٌ وَبِجَلْسَمِنِ
 حَاضِرٌ نَشَةٌ أَيْنَجَا بَجَسَاوِ وَأَمْوَاتٌ بَارُوَاحٌ وَمِيفْرَمُودُ كَلَامٌ مِّنْ بَرْمُودَانِ غَيْبٌ سَتٌ كَه حَاضِرٌ شُونُ

از پس پرده کوه قاف قدم های ایشان در هواست و ولعای ایشان در آتش از شدت شوق
 و لب اشتیاق که بهر در و گار خود و از زنده راوی گوید که درین مجلس که این سخن میفرمودند و ولد
 سید عبدالرزاق در پایه اخیر در زیر قدم او نشسته بود و سر بالا کرد و ساعتی حیران بود پس
 بهوش افتاد و جامه دستار او سوختن گرفت و تن حضرت انگریزی فرود آمد و اطفاس آن نار
 کرد و فرمود تو نیز ای عبدالرزاق از ایشان و بعد از قیام مجلس کیفیت آن حال را از شیخ
 عبدالرزاق پرسید و فرمود چون نظر بالکرم دیدم که در هر امر و آن غیب ایستاده اند ساکت
 و مدبوش و تمام افق بایشان پرست و در لباس ایشان آتش در گرفته است بعضی از ایشان
 در صیحه و بعضی در تواجده و بعضی بجای خود و بعضی بر زمین می افتادند بعد از آن فرموده کلامی که
 ترجمه او این باشد منم که تیغ من مشهورست و قوس من مورتور و تیر من رسنده و نیزه من بجیلاست
 سپ من زمین است من آتش سوزان آئینی من سلب کننده احوال من دیبای منی که انم من زنباری
 و قتم من سخن کننده در بنجر خودم وقتی دیگر در حالت بود و میفرمودم مخفوظ و نم ملخوظانی روزه داران
 ای شب بیداران ای کوه نشینان بست باد کوههای شما ای صومعه نشینان منهدم با و صومعه شما
 پیش آید امر خدایا امر ما از خداست ای راه روان ای ابدال ای اوتا و اے پهلوانان
 ای طفلان بیایید و بگیرید فیض را از دریای که گران ندارد و بوزت پروردگار که نیکبختان و بدبختان
 همه عرض کرده پیشوند بر من نظر من روح محفوظ است منم غواص دریای علم و شاهزاده اتی
 من حجت خدا و ندیم بر تمامه شما و نایب رسول الله و وارث اویم در زمین و نیز فرموده است اولیای
 مشایخ اند و پیران مشایخ و فرستگان را مشایخ و من شیخ زهد و اما کربابات و خوارق عادات
 حضرت که در سائر اوقات بظهور می آید از حد بصر و احصا خارج است و از مجال تقریر و تحریر
 بیرون و بدانکه این سخن حقیقت است نه بمبالغه زیرا که آنحضرت از زمان طفولیت و او را در
 منهدم خوارق و فعل کلامت بود و در مدت نود سال که من شریف او رضی الله عنه است
 و ایم لاجوال بر سبیل اتصال بے اطلاع خوارق از روی نظایر بود و ایت از حضرت غوثیه می کنند

که صغیر بودم روز عرفة بجانب سواد شهر برآمده و بنال گاوی از گاوان حرافت میدویدم گاوی
 بگریه و بجانب من نگاه میکرد و گفتم یا بعد اتفاقا در ترا از برای امثال این کار پدیدانگردد
 باینها اثر نکرده ترسان و لرزان بجانب خانه برگشتم و بسام خانه برآمدم مردم را دیدم که خوف
 بعرفات میکنند پس پیش والده آمدم و از وی طلب اذن کردم که بنجد ادرم و تحصیل علم نمایم
 و صالحان را زیارت کنم رضى الله عنه و عن جميع الصالحين و نیز فرمود که هرگاه قصد میکردم که
 باخروان بازی کنم آزاری نمیگفتند بجانب من بیایم مبارک پس از ترس
 بیگر خیمه و رکنا را درمی انقادم و الا آن کلمه ما در خلوت خود پیشنوم نقل است از شیخ
 علی بن بیتی که گفت ندیدم هیچ یکی از اهل زمان خود را که اکثر الکرامات از شیخ عبداقداور رضی الله
 عنه هر وقت هر که از ما خواهد که از وی کرامتی مشاهده کند بیکند و خوارق ظاهر بیگر دو دو گانه
 از وی و گاهی در وی و گاهی بوسی و نیز نقل است از شیخ ابومسعود احمد بن ابی بکر خزیمی شیخ ابوبکر
 و عثمان مرینی که گفتند کرامات شیخ عبداقداور رضی الله عنه مثل عقد منصورند بچهره که در چله
 یکدیگر و رشته کشیده شده اند هر که از ما خواهد که بشمار و کرامات او را هر روز هزار بار بشمارد چیزی پاک
 بسیار از وی و شیخ بزرگ شهاب الدین عمر سه روز وی فرموده است **كَانَ الشَّيْخُ عَبْدَ الْقَادِرِ**
رَضِيَ اللهُ عَنْهُ سُلْطَانَ الطَّرِيقِ الْمَتَصَرِّفِ فِي الوجودِ عَلَى التَّحْقِيقِ وَكَانَتْ لَهُ
إِلَيْهِ الْمَبْسُوطَةُ مِنَ اللَّهِ فِي التَّصَرُّفِ وَالْفِعْلِ الْخَارِقِ الدَّائِمِ وَأَمَامَ عِبَادِ اللَّهِ
يَأْمُرُ فَرْمُودَهُ است کرامات بلوغت حد التواتر و معلوم بلا اتفاق ما بلغ
 مثلها من احد من شیوخ الافاق و از آنحضرت از برض کرامات نقل کرده اند
 از تصرف در جوهر خلق و بواطن ایشان و اجزای مکر برانش و جان و اطلاع ضمائر و انوار
 سران و تکلم بر خواهر و اطلاع بر بطائن ملک و ملکوت و کشف تعاقب جبروت و اسرار لاهوت
 و عطا بر سوس عیب و اندام و عظام و لار بیه و تصریف و تقلیب حوادث و دواهی و تصریف
 اکوان بجز و اثبات الهی و انصاف بصفت امانت و احیاء و تخریق بخت اقدار و انشا و ابرار که

و اگر مصحح مرضی و تشفیة ارحاماً و علی زمان و مکان و نفاذ امر در زمین و آسمان و سیر بر آب و طیر
 در هوا و تصریف ارادت مردم و تقییب طبایع اشیا و احضار اشیا از غیب و اخبار از ماضی و
 اتنی بلاشک در یس و سایر انواع کرامات و خوارق بر سبیل اتصال و دوام بین انی علی اعلم
 بر سبیل قصد و اراده مطلق بلکه بر طریق اظهار دعوی بر حق و در بر یکی ازین امور حکایات
 و روایات آمده است که عالم از تحریر و زبان از تقیه رآن قاصر است و کتب مشایخ خصوصاً تصانیف
 امام عباد الله یا فعی بدان زمین و مشحون است و آنچه از مشایخ و اقطاب وقت او بگمانست
 مشایخ متقدمین که بر زبان وی آمده عنده بطریق کشف و اعلام الهی از وجود شریفش
 خبر داده اند و در تعظیم و تکریم و رفیع مکان و اعتراف شایان حضرت و اقیاد و اطاعت
 احکام و او را و خصوصاً در قول او قدمی هذه علی دقبة کل ولی الله و صدق او
 درین قول و بودن او ماور من عند الله صاور شده است بیشتر از ان است که تصور توان
 نمود جمله از ان در زبده الاثار که منتخب بجهت الاسرار است آورده ایم رجاء للقبول و وسیلة
 للوصول انکه عبادت و تم کلامه و تیز حدیث صحیح است قول مشایخ متقدمین
 در باره فضائل و تولد شدن حضرت امیر المومنین غوث الکمل و شیخ الکمل غوث الثقلین
 نجیب الطرفین صحیح النسبین غوث الاغظم و القرد و الاقتم بازمی باشد و طراز المذنب
 و باب النبوال سلاب الاحوال تطب ربانی غوث صدانی محبوب سبحانی مالک رتباب
 کل ولی الله امام المشارق و المغرب و الشریعة و الطریقة حافظ و حاجی الحرمین الشرفین
 مجتهدین متین سرور کونین شفیع المذنبین قاضی حاجت مخلوبین سید ابو محمد محی العدمین
 شیخ عبدالقادر جیلانی حسنی الحسینی رضی الله عنه است چنانچه در سنن ابی داود آمده است
 اَبِي اسْحَاقَ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ وَنَظَرَ اِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ اِنَّ اَبِي هَذَا سَيِّدٌ كَمَا سَمَّاهُ
 رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَيُخْرَجُ مِنْ صُلْبِهِ جَلٌّ لِيَسْمِيَ بِاسْمِ نَبِيِّكَ وَتَسْبِيحُ
 فِي الْخَلْقِ رُوَاهُ ابُو اسْحَاقَ فَرَسُوْدُ امِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيٍّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَرَحَلْتِكُمْ نَفْسُكُمْ كَرَدُ

بسوی امام حسن که فرزند من دین سید است و مزار چنانچه حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 تسمیه ایشان پسند نموده اند قریب است که خارج شود از صلب می و مریکه نماید و خواهد شد بنام
 بنی شماسه خواهد شد بنی شمارا در خلق و نه مشابه خواهد شد در خلق روایت کرد ابو داؤد و نیز
 مولانا ملک العلماء عبدالعلی قدس سره در قیامت نامه تصنیف خود این حدیث آورده و گفته
 که این حدیث اشعاره است از اولاد وی شیخ عبدالقادر سید محی الدین زاده الله شرفه که
 پیدا نمود و گردانید قدم و بر رقاب کل ولی الله و حضرت شیخ سلوی سهروردی
 نقل میکند از کتاب مکاشفات جنیدیه که روزی حضرت سید الطائیف ابو القاسم جنید
 بغدادی قدس سره روز جمعه بالای منبر در آئین خواندن خطبه تجلی برایشان ظاهر شد از خود
 بیخبر گشته و بے اختیار بر زبان حق ترجمان گذشت قدحی دقتی و سر خود را
 نگنده از دینه زمینهای منبر فرو دادند بعد از آن اصحاب ایشان بیحجاب آمدند که در هنگام
 خواندن خطبه سکت و لفظ قدم علی رقتی خطبه تمام کرده جمعی را اشتباه شد
 که درین وقت شیخ را حالتی خاص روی داد چون افاقت نمود استفسار کردند و سوئند که
 ما را وقت خواندن خطبه کشف عالم غیب گردیده بود پس معاینه نمودم که در وسط قرن
 نحاس یکی از فرزندان خاص سید المرسلین خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم ظاهر شود
 فرشته الا عظم و قطب العالم گردد و لقب به محی الدین موسوم به سید عبدالقادر و مولدش
 بشهر گیلان شهرین ماسور گردد و بقول قدمی هذه علی رقبته کل ولی الله من الاولین
 و الاخرین سواي صحابه و ائمه و ذریه خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم پس مرانظره
 و ریافت که این رویش درین عصر نیست پس چگونه ما را وضع رقاب گردانیده آید ناگاه
 از رگه کبریا جلت عظمت و سلطنته خطاب بعتاب رسید که ترا درین کار گران چرا آورده
 که محبوب من است و خاصه من و شان او در کار اخطاب و اغیبات کبار چنانچه
 شان محمد صلی الله علیه و سلم در انبیا است و چون او گوید قدمی هذه

علی سر قبة کل ولی الله جمله اولیا و امورات را به ارواح و اجارا با اجساد حاضر گردانم تا این
 وضع رقاب کنند ازین سبب گفتیم قدمه علی سر قبة و مرتبه آن مید عالیقدر
 را معاینه خود کردیم که فوقیت بر همه اولیا دارد و شد احمد علی نعمانه آورده اند که چون حضرت
 سلطان الاولیا و المحبوبین و بران لاصفا و الواصلین غوث الاعظم شیخ محی الدین ابو محمد سید عبد القادر
 جیلانی راضی القدر عنده بر در جمعه بر منبر در اثنا خواندن خطبه فوق شهود ذات بخت در گرفت و از ناسا
 مغلوب ساخت و هیچ مرتبه و درجه نبوده که در زیر قدم او نه آمده فی الحال بر زبان مبارکش جاری گشت
 که قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله لا تنفی از عالم قدس بعالم ملکوت در رسید کای سلاک مجمع
 اهل ولایت را بخرد سید انچه محبوب من میگوید بر اے حصول سعادت خود با کنید بموجب مرا اهل
 همه اولیا و متقدمین و متاخرین گردنمای خود را پست گردید چه اهل حیات و چه اهل ممات چون
 فرشته بر قبر سلطان العارفين حضرت خواجہ بایزید بسطامی قدس سره رسید و گفت یا شیخ
 قمر باین افتد سلطان بایزید سر از قبر برداشت و گفت مگر روز قیامت است و یار و زمره شست
 فرشته گفت لا محبوب آئی غوث اعظم سلطان محی الدین سید عبد القادر جیلانی راضی القدر عنده
 که ساکن بعد اوست در اثنا خطبه گفت قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله حق سبحانه و تعالی
 کلامش را بدرجه قبول جا داد و بجمع اولیا الله تعالی فرمان شده که رقاب خود را با طاعت
 او پست کنند ترقیات ایشان که بر انقیاد او نمودن است استحصال نمایند خواجہ بایزید گفت
 حق سبحانه تعالی عادل است سید عبد القادر را برابر بایزید بکدام سبب فوقیت است و سبقت داد
 فرشته بزرگراه اقدس ب الاعلی عرض داشت کرد جواب آمده فوقیت او بر تو از دو سبب است
 یکی آنکه او فرزند ارجمند محبوب من است صلی الله علیه و سلم دوم تو فارغ مشغول بودی و او
 مشغول فارغ است بایزید بتعلق این سخن کردن خود را پست کرد و گفت سمعا و اطعنا پست
 هر آنکو سر بر زیر پایش کردند و هر خود را با او فرستادند به نهمین اکثر زیارات
 صحیح و بارگه قول قدمی هذه الخ از اولیا و متقدمین و متاخرین و از ه است

به کتاب دیگر انشاء الله تعالی رقم خواهد یافت بخون طوالت کتاب که سبب انتشار طبعیت مطا
 کنندگان مست ترک نموده شد قیاس بهم میخواند که تاثیر این اسم اعظم شک و شبهتی بر او نباشد
 چه حضرت محبوب سبحانی و ایزم الاوقات بود و اسماقی آتقی تعالی اشتغال میداشتند بدرجی که
 سلطنت تصرف آن حضرت به آن اسما غالب آمد و آن اسما را مغلوب و محکوم نمود و ساخت و
 ذات با برکات آن حضرت منظر آثار جلالیه و مصدرها نورا اسما را آید گردید و تصدیف
 باوصاف حمیده و تخلق با خلاق پسندیده و او شد فضا رحاله کمال بصیر کنا لئار
 بلباسه النار و کمال حجاره بوتر فیها تاثیرات الشمس فیئنا فیها الیواقیت
 و الجواهر و کمال مدت ینزل فیہ مطر فی الموسم فتصدیر در دوصار المخلوق
 فی خالقه فانی و فی ذاته باقی و جعل بیادی بنیاء انا الحق و انا الرب کما لیشهد
 له و بقویه المقالة الثالثة من فتوح الغیب که قال رضی الله عنه وارضاه
 وَاذِ ابْنِ الْعَبْدِ بِبَلْبَلَةٍ تَحْرُكُ اَوْ لَا فِي نَفْسِهِ بِنَفْسِهِ فَاِنْ كَوَّرَ تَجَلَّصَ مِنْهَا اسْتَعَانَ
 بغيره من الخلق كالتسلاطين و ادباب المناصب و ابناء الدنيا و اصحاب
 الاموال و اهل الطب فی الامراض و الاوجاع فان لم يجد في ذلك
 خلاصه رجع حينئذ الى ربه عز وجل بالدعاء و التضرع و التنازع فمادام
 يجد عنه نفسه نصره لم يرجع الى الخلق و مادام يجد عنه الخلق نصره لم يرجع
 الى الخلق ثم اذا لم يجد عنه الخلق نصره استطرح بين يديه مديا للسؤال و الدعاء التضرع
 و التنازع و الافتقار مع الخوف منه و الرجاء ثم يجزوه الخالق عز وجل عن الدعاء و لم يجيبهم
 حتى ينقطع عن جميع الاسباب فينشد في القدر و يفعل فيه الفعل فيفنى العبد عن
 جميع الاسباب المحركات فيبقى روحا فقط فلا يرى الا فعل الحق عز وجل فيسير قنا موجه
 ضرورة فيقطن ان لا فاعل على الحقيقة الا الله و لا محرك و لا مسكن الا الله و لا خير و لا شر و لا ضرر و لا
 اعطاء و لا منع و لا فتح و لا غلق و لا موت و لا حيوة و لا عز و لا ذل و لا غنى و لا فقر الا بقدر الله

فیصیر حیثیناً فی القدر کما یظفر الرضیع فی ید الطائر و المیت الغسیل فی ید الغاسل
و الحکرة فی صولجان الفارس یقلب و ینقلب و ینقلب و ینقلب و ینقلب و ینقلب
به فی نفسه و لا فی غیره فهو غائب عن نفسه فی فعل مولاة فلا یرى غیر مولاة
و فعله و لا یسمع و لا یعقل من غیره ان البصر فاصنعه ابصر و ان سمع و عا
فلکلامه سمع و بعلمه علم و بنعمته نعم و بقصر به اسعه و بتقریبه تزین
و تشرف و بوعده طاب و بسکن و به الطمان و بجدیته انس عن غیره استوحش
و نضر و الی ذکرة التجار و کن و به عز و جل و ثق و علیه توکل و بنور معرفته اهتد
و قهص و تسربل کما قال رضی الله عنه ما اکلت و ما شربت حتی قیل لی بحق
علیک یا عبده القادر کل و اشرب و لا یست حتی قیل لی بحق علیک البس بآ
ذراع آمنه به یناری و لا تکلمت حتی قیل لی بحقی علیک تکلم بسم منک و علی
غرائب علومه اطلع و علی اسرار قدرته اشرف و منه عز و جل سمع و وع
تم علی ذلك الحمد و انشی و شکرت و دعائکم و نیز از مواظبت بر درود و شریف تر
صحابه کرام علیهم الصلوٰة و السلام حاصل میشد و زیارت و صلوات علیهم و سلم دست
میدهد چنانچه شیخ عبدالحق محقق و بلوی در مدارج النبوت آورده پس بلند و ارجمت
نموده ای بر او رسد تا به معنی او را در مظاهر علیا به معادنت تحقیقت کبری قائم الیه هو قایم
و نیست میکنم ترا اسب بر او بدوام ملاحظه صورت و معنی او و اگر چه باشی متکلف و مستحضر پس
نزدیک است که الفت گیرد روح تو بوی پس حاضر آید ترا وی صلی الله علیه و سلم جنانا و یابی
او را و حدیث کنی با وی و جواب دهد ترا وی و حدیث گوید و خطاب کند ترا پس باز
شوی بر ربه صحابه عظام و لاحق شوی با ایشان انشارات تعالی بکثرت در و در
شریف پس هر گاه که عوام باعث کثرت در و درود شریف بدرجه صحابه کرام فایز شود و چه امید
است که آن سرور اولیا سندا لا صفیة العین مصطفوی نودیة و مقضوی نظر الخار الیه

صدر شمار لاقتنا فيه بمواظبت و مداومت بر ذکر اسماء او تعالی بآن پایہ رسند کہ نام نامی
 و اسم گرامی شان بہرکت و تاثیر باسم اعظم ربانی طلعت کرد و بلکہ نام ہر یکے از اولیاد و ولایت خیر
 ہمین تاثیر میسر آرد لیکن بحق دیگر اولیا برای این تاثیر زمانی و مکانی متعین است بخلاف این
 ترک عجم کہ بحق او برائے این تاثیر نہ زمان معین است و نہ مکان بہر زمانی و بہر مکانی کہ در
 اسم اعظمش بعمل آرد ہی ہمون تاثیر بروی مترتب خواہی یافت چہ ولایت چہ اطراف عالم را
 فراگرفته و تمامہ مخلوقات زیر فرمان خود آورده و در کتب سیر متقدمین مرقوم است کہ بہر وقت
 حال ہر کہ بلاطارت نام نامی حضرت غوث اعظم بر زبان می راند فی الفور سرش را از گردن جدا
 میشد بالآخر با کح اولیاسی آن زمان التجامی ایشان حضرت محبوب سبحانی ایشان ابظرف تمشک
 ہدایت فرمودند ایشان در مراقبہ آمدہ معاینہ کردند کہ تینہ برہنہ از بسکہ تیز تر زیر عرش برین
 نساوہ شدہ ہست ہر کہ بانی ادبی اسم اعظم آن حضرت بر زبان می راند فی الفور از آن تیغ بریدہ میشود
 ایشان ترسان و لرزان سر از مراقبہ بر آوردند و حال مکاشفہ خود با معرض عرض در آوردند فرمودند
 بان من از سالہا حرز اسم اعظم اتمی تعالی کہ بعرف طایفہ صوفیان او را سینفی من نامند و رو
 میکنم و ادبرکت آن تاثیر حرز مذکور باسم من در آمد و آن اثر چون تیغ بران زیر عرش برین قائم است کہ
 از آن بے او بان را سر بریدہ میشود و حالاکہ شما شفاعت کردید و التجا آوردید و من ہم ورین
 باب ناحق تباہی بندگان خدا معاینہ دیدم لیکنم از حضرت اتمی تعالی کمی اینقدر جلالت خود در حق
 لیکن این مقدار باقی ماند کہ اگر کسے بلاطارت نام من بر زبان آرد رزق و سے مقدور
 گردد و از سعوت و ترفہ حال محروم باشد و مراد از ان اسم ہمین اسم است یعنی یا شیخ عبد اللہ
 شیار اللہ و از اکثر اولیاد خاندان قادریت شنیدہ ام کہ میفرمودند کہ ہر کہ راستے کہ در ہم از
 بہرکت این اسم است یعنی یا شیخ عبد اللہ و شیار اللہ و نقل است کہ مریدے بحضرت شیخ
 القاسم نمود کہ آپ بخنان اسمے تلقین فرما کہ بعمل آن از عمل سائر اسماء استغنائے دست
 و ہر دو جائد تمامہ اسماء انبیا حاصل شود و مرشدوے بخاندان این اسم یعنی

یا شیخ بعد اقا و در شیا و شد ارشاد فرمودند انفر من وی یازوه روز کواة آن ادا کرد و بصدق ارادت و اخلاص باطن و رو و نکر کور میل آورد و سبحان الله تعالی شانہ صرف بخت چند روزہ بمرتبه ولایت رسید الحق اسم عظم حضرت غوثیه همین تاثیر دارد

و امثال هذه المقالات في جواز هذا الورد الاعظم من مشايخ الدين
و اكايد المسلمين كثيرة الا اننا تركناها مخافة التطويل و اكتفينا بما ذكرنا
من الاقاويل ليكون انموذجا من قفيضة و قليلة من كثيرة

این اشعار در سیه ز مفتی غلام سرور لاهوی سلمه الباری

که از نامش شوی مقبول در نگاه یزدانی
یقینا گشته باشی محرم اسرار ربانی
که گرد و جلوه گر اندر دولت انوار رحمانی
عیان از چهره پر نور او انوار یزدانی
و گر حاضر شو و موری کند حاصل سلیمانی
نشیند آنکه او باشد گدا بر تخت سلطانی
بحسن و طلعت زیبا جمالش پوسفت ثانی

و لاکن در نام پاک آن محبوب بیجان
چو داری و در ایمل سهم پاکش با سر خلاص
بچشمت سر سیه کن خاک در آن سرور عالی
ز او صفات حمیدش بود اعجاز بنی ظاہر
اگر آید گس پیش درش پیشک هم اگر دد
اگر محتاج باشد تاج یا بد از در حضرت
با خلاق حسن شد حسن الاخلاق در عالم

طقیل سرور عالم اگر تو سروری خواهی
بکن از صدق دل اسے بنده سرور ثنا خوانی

در شوی بخدمت بختش مونس بخدمت شوی
کز مکرم های عاشر در جهان اگر م شوی
راست تر باشی بعالم گر بیزیرش ختم شوی
تا ز بند در دو آریسته شوی بیغم شوی

سر اگر ساقی بچاکش سروری عالم شوی
بنده خاص جناب محی وین شوازی یقین
بیشوی بالا اگر برے نمی زیر قدم
ور و کن هر روزه شب تو اسیر پاک غوث پاک

کامل و قطب ولی و اهل دل باشی یقین	گر بعالم عامل باسم شه عالم شوی
-----------------------------------	--------------------------------

سرور مجرم که هستی را بجی غنوجده	در حریم پاک او آتابحق محرم شوی
---------------------------------	--------------------------------

هر که شد ننگین ز عشقش در جهان نشاوش	نکست شیرین در محبت هر که چون فریاد شد
در دلی هر کس که عشق محی الدین گشته مقیم	از عنایات خدا ویرانه اشس آباد شد
از درش هر یک مراتب در مراتب یا قند	صداگر بیداشت بروی صد هزار اینزاد شد
گر هر دوشن هر که محی الدین بر و ناز غضب	آبروئی او بشکل خاک رو بر باد شد

سرور بیدل که شد از دل غلام محی الدین	بیرز بانفش اسم پاک او دمام او را د شد
--------------------------------------	---------------------------------------

از علوشان تو هر اهل شان گردیدم	ز رقت چون دید پشت آسمان گردیدم
ابروت شد کعبه و محراب انسان و ملک	ماه نو پیش رکابت چون کمان گردیدم
چون عذرت دید گل اندر گلستان شک گل	بهر تغلیش گل هر بوستان گردیدم
آستانت قبله اهل مراد آمد غیسان	زان به پیشیت گردن اهل جهان گردیدم
از بر این جواز خواندن اسم حضور	گردن انکار و بر شو منکران گردیدم
چون با شبات از دلائل قرابت آمست رسید	قد انکار سفاهت این زمان گردیدم

گشت سرور در رو صدق و محبت رهت رو	برورت آمد به پیش آستان گردیدم
----------------------------------	-------------------------------

ای خسر و ملک بقا مود و تو مود و حق	وی بر شه روز جزا مود و تو مود و حق
شد قبول در گت مقبول در گاه خدا	گشت هر دم با بجا مود و تو مود و حق

اللهم بحق حبيبك محمد المصطفى و نبيك اسعدنا المحبتي و بحق اهل اولادك
 و افضل احفادك المقلد بالمحبوة السبحاني والغوث الصمداني و تقنا العمل هذه الاله

الاعظم والودد الا تخم في حياتنا وعند موتنا واسجل لكل شعرة ابدانك في
 قراءته لسنا وبعد موتنا وفقنا لارواحنا واجعله لنا ضامنا واعطنا في الحياة
 والممات حب قرآته وارزقنا شفاعته جده وشفاعته امين ثم امين من قال
 امين ابقه الله مهجته فان ذلك دعاء ينفع البشر

الباب الرابع في اثبات جواز عرض حضرات الاولياء رضي الله عنهم
 وفي بيان ان في وعار الاجار للاموات وصدقتهم عنهم نفع لهم وفي
 جواز الفاتحة المرسومة وفي نيات رده القبور ورفع البناء على القبور وفي فصل
 فصل في العوس وفي وعار الاحياء للاموات صدقتهم عنهم

بناکه عوس از جمله ابواب ایصال ثواب بارواح اموات است که نبض ثابت شد و کما سیجی بیان
 چه حقیقت عرضین است که چیزی از قسم طعام فی سبیل الله ترتیب داد و تقسیم نمایند ثواب
 آن بروح کدام یکی از اموات برسانند باقی ماند فرق در میان طوائف خواص عوام از روگان
 پس در حق عوام روگان مقصود محض ایصال ثواب است که در اول ایشانرا بطرف آن هیبتان
 تمام است و در حق خواص روگان هم مقصود ایصال ثواب است و هم تاؤب با جواب
 استعدا و استقامت و استعانت است و اثبات و تحقیق استحقاق آن و این از قسم تعظیم
 مالی است که وقت حاضر آمدن بدرگاه مظلومان بجای می آزند و نظیر آن در حق ایما این است
 که کسی که بدرگاه و شاهی یا امیری حاضر آید ته قسم تعظیم بجای آرد یکی تعظیم توسل که آن شنا
 وصف و یست بزبان دوم تعظیم بدنی که آن تعظیم و یست باعضا و جوارح مثل دست بوس
 و غیره سوم تعظیم مالی و آن پیشکش و یست بقدر پیسور از مال و این ازین قسم اخیر است
 بسیاری از علما بطرف جواز عوس مشایخ زرع منع حفظ تاریخ وفات ایشان رفته اند چنانچه
 شیخ عبدالحق متقی و بلوی رحم و در کتاب ما ثبت من السنة فی ایام السنة آورده است قنات
 فنده الروایة کیون عوسه یعنی عرض حضرت سید عبد القادر شیخ محی الدین جیلانی رضی الله عنه

تاسع ربيع الآخر وهذا هو الذي اوركنا عليه سيدي الشيخ الامام العارف الكامل الشيخ عبد الوهاب
 القادري المتقي المكي فانه قدس سره وكان يحافظني يوم عرسه مني العدة عنده هذا التاريخ اما اعتمادا على
 هذا الرواية او على ما راى من شيخه الشيخ الكبير على المتقي او من غيره من المشايخ رحمهم الله وقد اشتمت
 في ديارنا هذا اليوم الحادى عشر وهو المتعارف عند مشايخنا من اهل الهند من ولادة رضى الله عنه
 كذا ذكر شيخنا وسيدنا السيد السبى الرضى الوصى ابو المحاسن سيدي الشيخ موسى الحسينى الجيلانى بن الشيخ
 الكامل العارف المعظم المكرم ابى الفتح الشيخ حامد الحسينى الجيلانى نقلا من الاوراد والقادريه
 تصنيف المنجد وم الاضطر المكرم الامجد النعم وفى الله بالاتفاق الذى يقال له المنجد الثانى شيخ
 عبد القادر الثانى قدس سره رحمه الله ما نقل فيما عن ابائنا الكرام رحمته الله عليهم اجمعين وذكر الشيخ
 الامام عبد الله اليافعى فى كتابه خلاصة المفاتيح فى تاريخه المشهور المسبب بمرآة الجنان ان وفاته
 رضى الله عنه فى شهر ربيع الاخر من سنة ستين او احدى وستين وخمسة ولم يعين اليوم و
 ذلك ما بعد علمه بذلك او اختلاف وقع هناك وقد يقال ان وفاته رضى الله عنه
 فى اليوم السابع عشر والاصل انه الله اعلم فان قلت لهذا العرف الذى شاع فى ديارنا
 فى حفظ اعواس المشايخ فى ايام وفاتهم اصل فان كان عندك علم بذلك فاذكره قلت قد سالت
 عن ذلك شيخنا الامام عبد الوهاب المتقى المكي فاجاب بانى لك من طرق المشايخ وعادتهم لهم
 فى ذلك نيات قلت كيف تعيين ذلك اليوم دون سائر الايام فقال ايضا سنة ستون
 على الاطلاق فاطلوا النظر عن تعيين اليوم وله نظائر كما صافحه بعض المشايخ بعد الصلوات
 كما لا تتاحل يوم عاشوراء فانه سنة على الاطلاق وبعده من جهة الخصوصية ثم قال وقد ذكر بعض
 المتأخرين من مشايخ المغرب ان العيوم الذى وصلوا الى جناب اعرسة وخطائر القدس يرجى
 فيه من بركة والنورانية اكثر واوفر من سائر الايام ثم طرق طيا ثم رفع راسه فقال لم يكن
 فى زمن سلف شئ من ذلك وانما هو من مستحسنات المتأخرين الله اعلم انتهى ويؤيدنا ما عجل الله به
 كد عالم مجيد وصالح ومتقى وهو عصر شيخ عبد الحق محقق دهلوى رحمه الله وروى وصيتنا كما هو وثقتهم

که تقسیمات و تخصیصات در او ضاع و ترکیب ماکولات و تعینات در مقروآت بقا تجمه با وینا تا
 بزرگان از رسوم صالحه است و مولانا شاه و عبدالعزیز در فتوحی جواز عرس تحریر فرموده
 که آنکه بهیچ وجه اجتماع مردم کثیر متع شوند و ختم کلام مقدم کنند و فاتحه بر شیرینی یا طعام نموده
 تقسیم در حاضرین نمایند این قسم معمول در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و خلفا را شدین
 رضی الله عنهم بود اگر کسی با این طور بکند یاک نیست زیرا که درین قسم هیچ قبیح نیست بلکه فایده بسیار
 اموات حاصل می شود و متولوی نفع الدین اعنی برادر یعنی شاه عبدالعزیز رحم و در فتوحی در جواب ال
 نعم او تمام فرموده که در مجلس فاتحه و ختم هر چه که برای حاضران مجلس باشد اگر این جماعت بر سر قبر باشند و
 آنجا تقسیم کنند ثواب آن با اموات میرسد و اگر در خانه باشند و بر حاضران آنجا تقسیم شود هیچ قبیح
 ندارد و از قبیل اباحت است پس مدا و بدعا و ختم و طعام بر معنی مباح است و مولانا شاه
 عبدالعزیز قدس سره العزیز در گورستان سلفان خود که در معدیون متصل ترکمان در واز
 قریب فرار پرنوار حضرت شاه عبدالعزیز شکر بار واقع است عوس و الدب بزرگوار خود شاه ولی شهد
 مرحوم و جدا بخود شاه عبدالرحیم مرحوم با حفظ تاریخ وفات ایشان کرده می آمدند و اگر ایام تاریخ
 عوس بر روز سه شنبه یا جمعه می افتاد و عطا و عطا و این روز نامه کرده می فرمودند که اسے برادران
 امروز مجلس عطا ترتیب نخواهد یافت تو اعد عوس تهید کرده خواهد شد هر که خواهد بجز حاضر آمدن
 شریک ختم شود و بعد تمام شدن شیخ آیت حکایت شنومی مولانا روم قرائت میکنند
 بعد از آن تقسیم شیرینی یا نان و نا خورش میکنند پس بعد سه ششربینے آورده اند و بعد
 کتاب مصاصم القادری بعد نقل این حکایت میگویند که خاکسار هم بر فاققت نانا صاحب مغفور
 بدان صحبت بابرکت میرسیم و به چشم خود این احوال را معاینه دید میگردم پس این احوال شپم
 دیده را گوشتم و بر شنیدم اکتفا کردم و عوس رسول کریم صلی الله علیه و سلم در میان
 اهل مکة و مدینه بود و وجه قرار یافته یا از در سپیدایش یا از روز وفات که تولد و وفات و نزول
 وحی و هجرت آنکه در دخول مدینه بر روز و شبته و از دهم ماه ربیع الاول بوده است قریبی

در مدینه منوره ضیافت و دعوت با مانند اهل مکه فرحان و شادان بقدم آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم میکنند و میگویند این روزیست که در آن اگرام کرد خدایتعالی مدینه و اهل مدینه را بسبب ول
 سرور کائنات و فریق دوام اظهار حزن و بکا و اجتماع میکنند مانند اجتماع اهل تعزیت و میگویند
 که این روز وفات سرور عالم است صلی الله علیه و سلم و طعامها می پزند و میخورند مسکینان
 و یتیمان را بسبب دوستی آنجناب و زنده میدارند شب و هم و یازدهم و دوازدهم از
 بیج الاول و می افزونند شمع و چراغ و زینت میدهند بازار را تا خود را ذکره فی مهمصام اتقادی
 بلکه ثواب چیزه خاص بوقت خاص بشخصه خاص رسانیدن بدو وجه جائزست اول اینکه خدیجه
 و رسول و صلی الله علیه و سلم از بخشیدن ثواب طعام خاص حلال کسی را منع نفرمود
 و دوم اینکه هر طعامی که در حالت حیات مرغوب کسی بود یا مناسب وقت و می بخشیدن ثواب
 آن طعام بروح و صلی الله علیه و سلم و اولیست و درین باب حدیث واروشده آخر ج
 النَّسَّ أَنْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ إِنَّ وَلَةَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا مَاتَ يُرْضَمُ
 لَهُ فِي الْجَنَّةِ فَلَمَّا مَضَى عَلَيْهِ مُدَّةُ الْفَصَالِ يُرْزَقُ لَهُ مِنَ الْجَنَّةِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ
 حَلَّ الْحَدِيثُ عَلَى أَنَّ صَبِيَّ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا مَاتَ فَلَا دُلَى قَبْلَ مَضَى زَمَانِ الْفَصَالِ أَنْ يَجْعَلَ لِرُوحِهِ
 لَبَنٌ وَيَأْلُطُ بِهِ وَبَعْدَ الْفَطَامِ جَعَلَ لَهُ طَعَامًا وَابْنُ رَوَيْتِ رَأَى وَبَرْنَجٌ أَوْرَدَهُ بَأَنِّي مَا نَدَّ كَلَامَ نَدَّ رِيكِهِ
 خورون طعام اعراض و انبیا را حلال است یا نه ذکر کرد و در کشف الغطا و اما طعامی که بروح مرد
 پزند روایتی در حل و حرمت و کرا تیش در کتب فقیهه بنظر نیامده و صواب آن است که
 شیخ در جامع البرکات گفته که مدار بر نیت است آنچه به نیت تصدق بر فقرا باشد و بدیه
 مراغنیار و آنچه نیت ضیافت مسلمانان تیار کنند هر که باشد یعنی یا فقیر چنانچه در اعراض
 شایخ در ویار ما متعارف شده عام باشد فقرا و اغنیار و اگر در اعراض با غلط طعامی بروح
 فلان پخته ایم گویند و گویند طعامی یا محضی ساخته شده است بایید بهتر باشد و اگر از عبات
 بر ترح فلان این مراد و اندک ضیافتی کرده ایم بیا و ایشان تا بعد از اکل قرآن فاتحه خوانیم و ثواب آن را

بروح ایشان برسانیم بآنکه نمی ماند انتهی و با جمله انوار و لیا از جمله ابواب ایصال ثواب
 بارواح اموات است و آن مشروع و مرغوب نیزه است و مر اموات را از دعای اجیاء و صدقات
 ایشان نفعی حاصل است کما قال فی عقائد السننی و شرحها و فی دعاء الایحیاء للاموات و صدقه تهم
 صدقه الایحیاء عنهم ای عن الاموات نفع لهم ای للاموات انتهی و بکنه ای غیر واحد من
 کتب العقائد و مستند درین باب کتاب و سنته و اجماع است اما الکتاب فقوله تعالی
**وَإِنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ وَقَوْلُ تَعَالَىٰ الَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ
 رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ مَا نَسْتَعِينُهُمْ وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْفُ
 نَسْتَعِينُهُمْ وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْفُ نَسْتَعِينُهُمْ وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْفُ نَسْتَعِينُهُمْ وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْفُ نَسْتَعِينُهُمْ**
 للاموات خصوصاً فی صلواته الجنائزه و قد توارثه السلف فلو لم يكن للاموات نفع فيه لما كان
 له معنى و قال عليه السلام ما من ميمية يصلي عليها امة من المسلمين يبلغون مائة كلهم
 يشفعون له الاستغفروا فيه و عن سعد بن عبادته قال يا رسول الله ان امرئ
 ماتت فأي الصدقة افضل قال الماء فحفر بئر او قال هذا امر سعد و قال عليه
 السلام **إِنَّ اللَّهَ يُرِيدُ الْبَلَاءَ وَالصَّدَقَةَ تُطْفِئُ غَضَبَ الرَّبِّ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الْعَالِمَ
 وَالْمُسْلِمَ إِذَا مَرَّ عَلَى قَرِيْبٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَرْفَعُ الْعَدَابَ عَنْ مَقْبَرَةِ الْقَرِيْبِ إِنْ بَعَثَ
 يَوْمَ مَا** اور و فی شرح عقائد السننی و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
**إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَرْفَعُ الدَّرَجَةَ لِلْعَبْدِ الصَّالِحِ فِي الْجَنَّةِ فَيَقُولُ يَا رَبِّ مَنْ أَيْنَ فِي هَذِهِ
 فَيَقُولُ بِاسْتِغْفَارٍ وَ لَدَىٰ لَكَ رِوَاةُ أَحْمَدُ وَ عَنِ عَبْدِ رَبِّ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمَيِّتُ فِي الْقَبْرِ لَا كَالْغَرِيِّ الْمَشْفُوتِ يَنْتَظِرُ دَعْوَةَ تَحْقِيقٍ مِنْ أَوْ أَمْرٍ
 أَوْ خَوْصِدِيْنِي فَاذِ الْحَقَّةُ كَانَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَإِنَّ اللَّهَ لَيَدْخُلُ
 عَلَى أَهْلِ الْقُبُورِ مِنْ دُعَاءِ أَهْلِ الْأَرْضِ أَمْثَالِ الْجِبَالِ وَإِنَّ هَدِيَّةَ الْأَحْيَاءِ
 إِلَى الْأَمْوَاتِ الْأَسْتِغْفَارُ لَهُمْ رِوَاةُ أَحْمَدُ وَ عَنِ ابْنِ أَبِي شَيْبَةَ وَ عَنِ ابْنِ أَبِي شَيْبَةَ وَ عَنِ ابْنِ أَبِي شَيْبَةَ وَ عَنِ ابْنِ أَبِي شَيْبَةَ
 فِي الْأَخْبَارِ أَنَّ الْحَيَّ إِذَا تَعَبَّدَ عَنِ الْمَيِّتِ بَعَثَ اللَّهُ تَعَالَىٰ تِلْكَ الصَّدَقَةَ عَلَىٰ طَبَقٍ**

مِنَ التَّوَدُّ كَذَا فِي النِّجَاحِ ذَكَرَهُ فِي مَطَالِبِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْإِعَادِيَّةِ وَالْإِنْفَارِ فِي بَدَايَا الْأَبَابِ
 أَكْثَرُ مَنْ أَنْ يَحْصِيَ أَمَّا الْجَمَاعُ فَقَدْ ذَكَرَ الشَّيْخُ جَلَالُ الدِّينِ السَّيُوطِيُّ فِي شَرْحِ الصِّدْقِ وَالْإِعْلَاقِ
 عَلَى أَنَّ الدَّعَايِنُ نَفْعُ الْمَيْتِ وَدَلِيلُهُ قَوْلُهُ تَعَالَى الَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ الْأَيَّةُ وَمَوْلَانَا شَاهِدُ
 عَبْدِ الْغَزِيِّ قَدَسَ سِرُّهُ الْغَزِيُّ وَرَفْسِيرُ خُودِ تَحْتِ آيَةِ وَالْقَمَرِ إِذَا تَسَوَّى بَيَانُ مِغْرَابِيهِ
 قَوْلُهُ وَالْقَمَرُ إِذَا تَسَوَّى نَبِيٌّ تَسْمُومُ بِمَجْرُومِ بَهَاءِ چُونِ نُوْرٍ اَوْ تَمَامِ شُودُ وَازْ شَامِ تَامِجِ ظَلَمْتِ شَبِّ رَاوِوَرِ
 كُنْدِ وَجَبَابِ نَكْرَتِ رَا بَرِ دَاوِوَرِ وَايْنِ هَرِ سَهِّ جِزْرِ مَعْنَى شَفَقِ وَشَبِّ تَارِيكِ كِهْ ذَكَرَ أَنْ هَرِ دُوُوِ دَرِ قَوْلِ
 وَبِی فَلَآ اُقْسِمُ بِالشَّفَقِ وَاللَّيْلِ سَاوَسَقًا مَقْدَمِ شَدِّ وَاوَرِ شُنْ نُمُوْنَهْ سَهِّ حَالَتِ سَتِ كِهْ
 بَرَاوِوَرِ مَعْنَى مَوْتِ كِهْ گُوِيَا نُمُوْنَهْ غَرُوبِ اَنْتَابِ زَنْدِگِي سَتِ رُوخَوَابِدِ وَاوَأَوَّلِ حَالَتِهْ
 كِهْ مَجْرُودِ شَرِّ رُوْحِ اَزْ بَدَنِ خَوَابِدِ شَدِّ كِهْ فِي الْجَمَلِ اَثَرِ حَيَاتِ سَابِقَهْ وَاْفَتِ تَعْلُقِ بَدَنِ و
 دِيكِرِ مَرُوفَانِ اَزْ اَبْنَاءِ جِنْسِ خُودِ بَاقِي سَتِ وَاَنْ وَقْتِ گُوِيَا بَرِنَخِ سَتِ دِيْمَانِ نَدِگَانِي
 وِنِيَاوِ سَتَمَرِقِ عَالَمِ قَبْرِ كِهْ چِيْزِي اَزْ نِيْظَرِ وِچِيْزِي اَزْ اَنْ طَرَفِ وَاوَرِ بَعِيْنَهْ مِشَالِ وَقْتِ اِتْمَارِ شَفَقِ
 سَتِ هِنُوْرِ اَصْرَفَاتِ مَخْلُوقَاتِ وَاَمْدِ شَدِّ اَنْنَا مُنْقَطِعِ نَكْرِدِ وِجَانْدَارَانِ هَمِهْ بَعِيْدَارِ وِحْسَاسِ و
 سَتَحْرِكِ وِدَرِ بَقِيَايِي اَعْمَالِ رُوْزِ شَفْعَالِ وَايْنِ حَالَتِ اَنْكِشَافِ وِجَوَاْءِ بَرْنَهْ اَزْ نِيكِيَاوِ
 بَدِيهَاسَتِ وِمَدُوْرِ نَدِگَانِ بَرُوْگَانِ دَرِ نِيْجَالَتِ زُوُوِ تَرْمِيْرِ سَدِ وِمَرُوْگَانِ نَتَقِرْ لِحُوقِ مَدُوْرِيْنِ
 طَرَفِ مِيْبَاشَتِ وِچِنَانِ گَمَانِ مِيْهَرِنَدِ كِهْ هِنُوْرِ زَنْدِهْ اِيْمِ وَاْمَذَا وِرْحَدِيْثِ شَرِيْفِ وِرَا حَوَالِ قَبْرِ
 وَارُوْسَتِ كِهْ مَرُوسَلْمَانِ وِرَا نَجْمِيْگُوِيَا بِيْدِ عَوْبِي اَهْلِيْگُوِيَا وِنِيْزُوَارِ وِسَتِ كِهْ مَرُوْدِهْ وِرَا نِيْجَالَتِ
 مَانَدِ غَرِيْبِي سَتِ كِهْ اَنْتِظَارِ فَرِيَاوَرِ سِيْهَرِ وِصَدَقَاتِ وَاوَعِيْهْ وِفَاتِجِهْ دَرِيْنِ وَقْتِ بَسِيَاْرَبَكَا
 وَاوَسْ اَيِدِ وَاْرِيْنِ سَتِ كِهْ طَوَائِفِ نَبِيْ اَوْمِ تَايَكِيْسَالِ وِعَلَى اِنْخُصُوصِ تَايَكِ پَلْتَهْ بَعْدِ مَوْتِ
 دَرِيْنِ نُوْعِ اِمْرَاوِ كُوشَشَرِ تَمَامِ مِيْنَايِنْدِ وِرُوْحِ مَرُوْدِهْ نِيْزُوَرِ قُرْبِ مَوْتِ وِرِخَوَابِ وِعَالَمِ مُشَلِ
 مَلَاَقَاتِ زِدِگَانِ مِيْكَنْدِ وَاْفِي اَضْمِيْرِ خُودِ اِنْظَارِ مِيْ نَمَايِدِ وِمِ حَالَتِهْ سَتِ كِهْ بَعْدِ اَزْ نِقْطَاعِ
 تَعْلُقِ زَنْدِگَانِي وِنِيَاوِ اَلْكِيْهَرِ وِوَسِيْدِ بَرِ پَتْمَخِرَاقِ عَظِيْمِ وِرِ مِشَا بَدَهْ كِيْفِيَاْتِ مَكْسُوْبِ خُودِ اَزْ نِيْگِي و

برمی اورا حاصل میگردد و عمومی بدر که و متصرفه او ازین عالم گشته شد و با نظر متوجه میگردد
 حس و حرکت معنوی او ازین جهان مطلقاً بیکار می شود و این حالت مثال تارکی شب است
 که بعد از زوال شفق هجوم میکند و مردم را خواب و مطلق خواب و حرکات لاحق میگردد و از آنوقت
 و مکسوبات روز مطلقاً غافل میشود و آری آن مالوفات و مکسوبات از نظا هر بدن انتقال
 کرده و در باطن بدن جمع میشوند و روح آنها را در صورتها رنگارنگ مطالعه می نماید
 و متلذذ و متماطم میگردد و این حالت عوام مردگان است و بعضی از خواص و بسیار اندک که آله
 جاره تکمیل و ارشاد نبی نوع خود گردانیده اند و برین حالت هم تصرف در دنیا داده و استغراق
 آنها بجهت کمال وسعت مدارک آنها مانع توجه باین سمت نیست و او ویسیان تحصیل کمالات
 باطنی از آنهاست نمایند و از باب حاجات و مطالب حل مشکلات خود از آنهاست طلبند و می یابند
 و زبان حال آنها در آن وقت هم مترجم باین مقالات است مصرح من ایم بجان گرفتاری به تن
 استوم حالت که بعد از خشم و نشتر و زور خوابد کرد مانند ماهتاب ایام بعضی که حجاب تاریکی را دور کرده
 نیکت بد اینها را با نواخ اظهار جلوه گردانند و هر کس در نافع و مضار دوست و دشمن
 و زهر و مریاق امتیاز خواهد کرد و در همین حالت است و اذن نامه های اعمال و ظهور عمل نیک
 و بد بصورتهاست گوناگون و وزن اعمال حساب نیک و بدی و دیگر وقایع بسیار و ندهای
 این حالت زندگانی دیگر است که اتم و اکمل از زندگانی این جهان است انتی و مستحب است
 که تصدق کرده شود از نیست بعد از رفتن او از عالم تا بهفت روز و تصدق از نیست نفع میکند
 او را بی خلاف میان اهل علم وارد و نفع دهنده است در آن احادیث صحیحه خصوصاً آب و بعضی
 از علما گفته اند که نیمه ساد پیت مگر صدقه و دعا و در بعضی روایات آمده است که روح میت
 می آید خانه خود را شب بجهت نظر میکند که تصدق میکنند از وی یا نه که او ذکر اشیح فی شرح اشکوه و قال المتصدق
 لایکون علی اللیت حسره اکثر من یوم البخره فان روحه یاتی آتی واره لیلته البخره و نیظر هل تصدق
 لاجله و هل یذکره بخره فرمی انیا به قد لبست روپته و ماله قد تم بین و رشنه فیکون هناك ذی اسلا

الی الصلح ثم یصرف خانبا الی المیزکره بشی کذا فی روضه الصدور فی زیارة القبور و در کتبی
 حارسی آورده بر رستیکه ارواح مومنین میانید در هر شب چه روز جمعه و یوم عیدین و روز عاشورا
 و شب برات پیش در واز کوفخانه لای خود و آواز میدهند هر یک از آنها با و از غمگین که احوال او
 و آفرهای من رحمت کنید بر ما بصدقه و یا و کنید مارا و فراموشش کنید مایان را و رعیت ما و
 اندک عیله کردن ما و در تنگی قبر و غم در از به احتیاج سخت مایلیکه نزد شماست از ان ما بود اگر میدادیم
 در راه خدا سوال نکرده شدیم ما از دو شما میخورید و مینوشید و ما حساب کرده و پیشویم و حساب داده
 پیشویم و عذاب کرده پیشویم اگر رحم نیکند پس باز میگرددند از ایشان گریه کنان غمناک و میگویند
 ما را خدا ما امید گردان ایشان را از رحمت چنانکه ما امید داشتند مایان را از دعا و صدقه و در
 روضه آورده که بر در خانهاست خود ایستاده میگویند آیا هست کسی که یاد کند مایان را و
 رحم کند بر ما آیا هست کسی که یاد کند ثوبت ما را و سختی و تنگی قبور ما را انتهی و السنه آن چه درق
 ولی المیت قبل مغلی اللیلۃ الاولی الفشی مما یکون فان لم یجد شیئا فلیصل رکعتین یقرانی کل رکعة
 فاتحه الكتاب و آیه الکرسی و سوره الکافران عشر مرات فاذا فرغ قال اللهم صل علی هذه الصلوة
 و تعلم ما روت بهذا اللهم بعث ثوابها الی قبر فلان المیت فان الله تعالی یعطیه ثوابا جزلیلا
 و نوراً و حسنة و ورثة و شفاعة و سل الشیخ ابوحنیف الکبیر ان الدعاء للمیت افضل ام الصدقة
 فقال اذ کان علیه دین فالصدقة افضل من التطوع لان منتهی الصلوة یرجع الیه خاتمه و منفعة
 الصدقة یرجع الیه و الی غیره کذا فی روضه الصدور فی زیارة القبور و ذکره فی مطالب المؤمنین
 قال علیه السلام اللیلۃ الاولی اعسیرة علی المیت قصه قول الله یردنی ان یطلب
 علی الصدقة سبعة ایام و قبل ربیعین فان المیت یشوق الی بیته فله فی شرح البرزخ جزایه بان الله
 پس ازین روایات مشروعیست تصدق ایما از اموات با حفظ تخصیص ایام ثابت و متفرشد
 و فاتحه مردگان تا چهل روز در مره جائز گردید و تقریر تعیین تاریخ سایمانه و ما لان به پایه ثبوت
 رسیدن آن پنجه اکثر عوام بتاریخ چهل چار پانزدهم گشته اند جانفزار تمام شب ایستاده داشته چیزی

قوات يكفانند ووقت حج روح اخراج ميگنند مخالف فقده و حديث ست از بن رسم البت
 پر ميز كرون بايد واصل اين مساله اين ست كه مريض زمانى مكان بر فضيلتى ثابت ست بجز
 ويگر اما فضيلت مكان مثل فضيلت كه در مدينه زاهدان و جاهان تشرى بر سائر مكان و مثل فضيلت بعضى
 از ساير بر بعضى ديگر كما بين في موضوع اما فضيلت زمان مثل فضيلت بعضى از شهر بر بعضى ديگر
 قَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنِي عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ
 وَالْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْهَا أَرْبَعٌ حُرُمٌ ثَلَاثَةٌ
 مَتَوَالِيَةٌ ذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ وَرَجَبٌ وَرَجَبُ مَضَى الَّذِي بَيْنَ جَمَادَى شَعْبَانَ وَقَالَ صَلَّى
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَلَا إِنَّ رَجَبَ شَهْرَ اللَّهِ وَشَعْبَانَ شَهْرِي وَرَمَضَانَ شَهْرُ امَّتِي وَشَلْ فَضِيلَت
 بعض ايام بر بعض ويگر قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من ايام العمل الصالح
 فيكون احب الى الله من هذه الايام يعني بها عشرومى الجمعة وقال صلى الله عليه وسلم ما من
 ايام احب الى الله ان يتعبلكه فيها من عشر ذي الحجة يعادل صيام يوم منها بصيام
 وقيام كل ليلة منها بقيام ليلة القدر واد الترمذى وقال صلى الله عليه وسلم صيام يوم
 عاشوراء احسن على الله ان يقر الله لى قبله رواه مسلم وقال صلى الله عليه وسلم من احب اليا
 الاربعة وحببت له ليلة البراءة وليلة عرفة وليلة النحر وليلة الفطر رواه ابن عساکر
 و اخرج احمد والترمذى والبيهقى وابن ابى الدنيا عن محمد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ما من مسلم يموت يوم الجمعة او ليلة الجمعة الا وافاه الجنة القبر وقال صلى الله عليه
 وسلم يفتح ابواب الجنة يوم الاثنين ويوم الخميس فيغفر لكل عبد الا بشره
 بالله شيئاً الحديث رواه مسلم وعن قتادة الانصارى رضى الله عنه صلى الله عليه
 وسلم سئل عن صيام يوم الاثنين قال ذلك يوم ولد فيه وانزلت عليه
 فيه النبوة وجاء في الحديث ما من شئى بدى يوم الاربعاء الا دقة وقر وورود
 امام ابو يعقوب وزينار غيبة را برامى تعليم تعليمين بوجوب اين حديث بود است كما نقله صاحب الترمذى

وخط اعراض شايخ ورايام وفات ايشان از قبيل تصدق است با خطا تخفيض يوم نبط
 فضيلت آن يوم زير چاه روزيكه واصل شدن بجناب عزت وخطا بر قدس ميدوانسته يشنودين
 روز راز اخير برکت و توانيت زياده تر از ساير ايام كما ذكرناه من ثابت من نشه في ايام نشه
 پس برين عمل برگرد اطلاق حرمت و بدعت سينه نبايد کرد و بر عاملان آن سخت گيري نبايد کرد
 بلکه بتسهيل پيش آمدن بايد و راه تيسير سپرون رومي البخاري عن انس بن مالك عن النبي
 صلى الله عليه وسلم قال لَيْسَ رَأْوَا لَتَغْتَمِرُوا وَلَيْسَ رَأْوَا لَتَغْتَمِرُوا وَقَالَ فَإِنَّمَا كَفَيْتُمْ
 مَيْسِرِينَ وَلَا بَعَثُوا مَعْسِرِينَ أَيضًا الَّذِينَ لَيْسَ أَحَدٌ أَسَى وَفِي رِوَايَاتٍ مِنْهَا مَا صَبَّحَ لَيْسَ
 كَمَا كُنِيَ مِنْ جِلْدِ مَيْسِرِينَ مَتَّيْغُونَ وَعَنْ عَائِشَةَ وَأَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا كَانَ إِذَا
 أَرَادَ أَنْ يُضْحِيَ لَيْسَتْ يَ كَبْشِينَ عَظِيمِينَ سَمِينِينَ أَقْرَبِينَ أَمْلَحِينَ مَوْجُوبِينَ فَيَقْمُ
 أَحَدَهُمَا عَنْ أُمَّتِهِ مِمَّنْ شَهِدَهُ بِالْبَلَاغِ وَشَهِدَهُ بِاللُّغْوِ وَرَوَاهُ الْحَاكِمُ وَابْنُ شَيْبَةَ عَنْ جَابِرِ
 رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَى بِكَبْشِينَ أُنْحَ وَكَذَلِكَ رَوَاهُ إِسْحَاقُ وَابْنُ أَبِي عَاصِمٍ
 أَيضًا الدَّرَقَطَنِيُّ فَقَدْ رَوَى هَذَا عَنْ عِدَّةٍ مِنَ الصَّحَابَةِ وَانْتَهَرَتْ فَخَرَجَتْ وَرَوَى
 الطَّبْرَانِيُّ أَنَّ رَجُلًا سَأَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ كَانَ لِي أَبُوَانِ ابْرُهُمَا حَالٌ حَيَا فَكَفَيْتَ
 يَابْرُهُمَا بَعْدَ مَوْتِهِمَا فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ مِنَ الْبَرِيَّةِ الْمَوْتِ أَنْ تَصَلِّيَ
 لَهُمَا مَعَ صَلَوَاتِكَ وَأَنْ تَصُومَ لَهُمَا مَعَ صِيَامِكَ وَرَوَاهُ أَيضًا عَنْ عَلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ
 عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ مَرَّ عَلَى الْمَقَابِرِ وَقَرَأَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ أَحَدَى عَشْرَ مَرَّةً
 تَمَّ وَهَبَ أَجْرَهَا لِلْأَمْوَاتِ أُعْطِيَ مِنَ الْأَجْرِ بَعْدَ دِي الْأَمْوَاتِ وَمَا عَنْ النَّسَائِيِّ
 سَأَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا تَصَدَّقُ عَنْ مَوْتَانَا وَنُجِّعُهُمْ وَنَدْعُو
 لَهُمْ فَيُصَلُّ ذَلِكَ الْيَوْمَ فَقَالَ نَعَمْ إِنَّهُ لَيُصَلُّ الْيَوْمَ وَهُمْ لَيَفْرَحُونَ بِهِ
 كَمَا يَفْرَحُونَ بِأَحَدِكُمْ بِالطَّبَقِ إِذَا أَهْدَى الْيَدَ رَوَاهُ أَبُو حَفْصٍ الصُّكْرِيُّ وَعَنْ عَلَيْهِ
 إِقْرَأَ عَلَى مَوْتِكُمْ لَيْسَ رَوَاهُ ابْنُ أَبِي عَاصِمٍ وَفِي السُّنَنِ أَيضًا مِنْ خَوَالِفِ

من کثیر تر کنده حال الطول سیلغ القدر المشترك بین اکل و هو ان من جعل شیئا من العاصمات
 لغيره ففقه الله به مبلغ التواتر و کذا ما فی کتاب القدر تعالی من الامر بالذکر عا لوالدین و باتساعها
 الملائکة للموتین قال الله تعالی وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ لَا یَسْتَفْرِغُونَ
 مِنْ فِی الْاَرْضِ وَ دَرْدَنِ کَرُونَ چون اجزای بدن تمام یکجا میباشد علاوه روح باید ان از راه نظر
 و عنایت بحال می ماند و توجه روح بجزایرین و مستانمین و مستفیدین بسهولت پیشود که بسبب
 تعیین مکان بدن گویا مکان روح هم تعیین است و آثار این عالم از صدقات و فاتحه ها و تلاوت
 قرآن مجید چون در آن بقعه که مدفن بدن است واقع شود بسهولت نافع پیشود که ذانی مغزیه
 تفسیر سوره عسق و دیگر کثیر طعام عاشورا بر عیال احادیث ضعیفه وارد گشته که بعد و طرقی هم بر آن
 نقصان شده و حافظان زین الدین عراقی در امالی خود از طریق سبغی آورده که پیغمبر خدا صلی الله علیه
 و سلم من و سمع علی عیالهم و اهلهم یوم عاشوراء و سمع الله علیه سائر سنه
 گفته که این صریح است که در سنا و شس لین است نرمی و لیکن حسن است برای ابن جنان مرا ترا
 طریق دیگر است که تصحیح نموده حافظ ابو الفضل محمد ابن ناصر و ظاهر کلام بیستی در آن است که حدیث
 توسعه حسن است بر راسه غیر ابن جنان نیز زیرا که روایت کرده است او را از طرق متعدد از جماعه
 صحابه بر مرفوعا و گفته که این آسانید اگر چه ضعیف است لیکن چون ضم کرده شود بعضی به بعضی قوی
 پیدا کند کذا فی العلو اعنی محرقة و ثابت من اسنته فی ایام اسنته من تصنیف شیخ عبد الحق محقق
 دهلوی رحمة الله علیه انتهی و از کتاب اشباع الکلام فی جواز المولد و الیقام من تصنیف و نای
 محمد سلیمان الله یحیی بدایونی ثم الکافوری جعل البنته ثوابه ثابت گردیده که رفتن بر قیوم
 بعد سال یکروز معین کرده بلکه صورت است اول آنکه یک روز معین نموده یک شخص
 یا دو شخص بغیر هیاه اجتماعه مردم کثیر در قبور محض بنا بر زیارت و استغفار و نوداین قدر در
 رومی روایات صحیح ثابت است و در تفسیر در مذکور نقل نموده که هر سالی حضرت صلی الله علیه
 و سلم بر مٹا بر میز قند و دعای مغفرت با بل قبور می نمودند این قدر ثابت است و مستحب آدم آنکه

بیجا کا بت جائید مردم کثیر جمع شوند و ختم کلام اللہ کنند و خاتمہ بر شیرینی یا طعام نموده تقسیم در میان
 حاضرین نمایند این قسم معمول زمانہ پختہ نہیں اصل تقد علیہ وسلم و خلفائے راشدین نبوده اگر کسی بطور
 بکند باک نیست زیرا کہ درین قسم قبح نیست بلکہ فائدہ اجابا و اموات را حاصل میشود سوم طور جمع شدن
 بر قوم بدین ست کہ مردمان یکروز معین نموده و با سہلے نفیس خاطرہ پوشیدہ و مثل روز عید
 شادمان شدہ برقبہ با جمع شوند و رقص و غیرہ سماع یا فلز میرو و دیگر بدعات ممنوعہ مثل سجو و کرا
 قبوہ و طواف گردان قبوری نمایند این قسم حرم و ممنوع بلکہ بعضی جگہ کفر میرسند و نیز مولانا کے
 مدوح در جواب سائلی کہ سوال از جوار غرس بزرگان نموده نوشتہ کہ زیارت و تبرک بہ قبور صالحین
 و اعدا و ایشان با ہدای ثواب تلاوت قرآن و دعائے خیر و تقسیم طعام و شیرینی امر مستحسن خوبست
 باجماع علماء و تعیین ذر برای آنست کہ آن مذکر انتقال ایشان میباشد از دار العمل بہ ارا ثلثوب
 و الا بہر روز کہ این عمل واقع شود موجب فلاح و نجات است و خلفت را لازمست کہ سلف خود را باین
 نوع پروا حسن نماید چنانچہ در احادیث مذکورست کہ ولد صالح یدعو الی و تلاوت قرآن و اہتمام
 ثواب راجع ہوتی موتی قرار داد بنی بر کمال بلاوت و فخر و جہلست آری اگر کسی سجدہ و طواف
 و دعائے بخویا فلان اَفْعَلُ کَانَ اَبْعَلُ آرد البتہ مشابہت یا عبرت الا و ثمان کردہ ہنہ
 و چون چنین نیست پس چرا عمل طعن باشد و نیز مولانا می مدوح در جواب سائلی کہ استفسار از
 مجلس محرم و مرثیہ خوانی نمودہ افادہ فرمودہ کہ در تمام سال دو مجلس رخانہ فقیر منعقد می شود
 مجلس فرم و شریفین و مجلس کر شہادت حسنین اول کہ مردم روز عاشورا یا یکدور روز پیش
 ازین قریب پار صد یا پانصد کس بلکہ قریب ہزار کس زیادہ از ان فراہم می آید و دور و دور میخوانند
 بعد انان کہ فقیر می آیدتی نشیند و ذکر فضائل حسنین کہ در حدیث شریفین وارد شدہ در بیان
 بتاید و انچہ در احادیث اخبار شہادت این بزرگان و تفصیل بعض حالات و بدیہائی قائل
 ایشان وارد شدہ نیز بیان کردہ میشود و درین ضمن بعض مرثیہ ہا از غیر مردم یعنی جن و پری کہ
 حضرت ام سلمہ و دیگر صحابہ شنیدہ اند نیز مذکور کردہ ہے - نہ شود و خواہماے موحش کہ حضرت علی

و دیگر صحابه دیده اند و ولادت بر فرط اندوه پر روح مبارک حضرت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم میگفتند مذکور میشود و بعد از آن ختم قرآن پنج آیه خوانده بر حاضر فاتحه نموده می آید و درین بین اگر شخصی خوش لحان سلام بخواند یا مرتبه شروع اکثر حاضرین این فقیر را هم رقت و بکا لاحق میشود اینست تقدیریکه بعمل می آید پس اگر این چیزان از فقیر همین وضع که مذکور شد بگوئی بود اقدام بران اصحابی کرد باقی نماز مجلس مولود شریف پس حالتش اینست که بتاریخ روز دهم شهر ربیع الاول همین که مردم موافق مہمل سابق فراهم شدند و در خواندن و در مشغول گشتند و نعتیست آید اولاً بعضی از اعاویت فضائل آنحضرت صلی الله علیه و سلم مذکور میشود و بعد از آن ذکر ولادت با سعادت و بنزدی از حال رضاع و حایه شریف و بعضی از آثار که درین آوان ظهور آمد بمرض بیان می آید پسر بر حاضر از طعام یا شیرینی فاتحه خوانده تقسیم آن ب حاضرین مجلس میشود و در هر حالت نوشتن که از نجاست حفظ امور اس مشایخ و موافقت بزینار قرآنی ایشان و انتم فاتحه خواندن و صدقه دادن برائے ایشان و اعتنائے تمام کردن بتجلیل آثار و اولاد متسکین ایشان استی و نیز مولانا شاه رفیع الدین در جواب سائلی رتم فرموده اند سوال بر سر قبر بزرگ در سال حج آمدن و انبار روز وفاتش و عرس قرار دادن با وجودیکه زمان امریتالی غیر قارست چه حکم دار و جواب زمان اگر بیتالی غیر قارست اما آنچه بان تقدیر کرده میشود زمان از اندو شب و ماه و سال انبار اثر عرقا و دوره مقررست چون یکت و ده تمام پیشود با ناسر شروع میشود و همین حساب در زمان بشهر صوم و حج بشهر ذی حجه و همین شهر دیگر در دوره حکم اتحاد با نظیر او داد میشود و چنانچه حدیث است که پیوسته عرض کردند در حضور جناب نبوت صلی الله علیه و سلم که حق تعالی بجات حضرت موسی علیه السلام و غرق فرعون و دین روز عاشورا کرده است بر آن شکراندر روز دیگریم جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم فرمودند انما الحق یؤمنونی منکون فضاہر یومہ عاشوراء و امر الناس بصیامہ و نیز حضرت نبی صلی الله علیه و سلم بال با و بیست کرد بصوم روز دوشنبه فرمودند فیہ ولدت رقیبہ انزل الوحي علی و فیہ اخرجت

و قد اشتهر بانسان بنابرین یاد کردن آن تاریخ و آن ماه رسم مردم افتاده و چون مروان از خجستان
 برآمد گفت این رسم گذشته اند ایشانرا انتظار بسوسه ولد یک کسی دیگر از اقارب خود دید باشد پس منع
 انتظار آن فائده ایست معتد به ازین جوابات افادات آیات چند فائده مستنبط پیشو و اول آنکه رفتن
 مردم به بیابان اجتماعه و جمع شدن بر قبور بعد سال برای زیارت بزرگان ختم قرآن کردن و فاتحه
 بر شیرینی یا طعام خوانده تقسیم نمودن این قسم اگر چه معمول زمانه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و
 خلفای راشدین نبوده لیکن چون بطور قبحی زراد اگر کسی بعمل آرد پاک نیست بلکه بنا بر اشتیان فائده
 برای ایضا و اموات طرفی از استجاب و استعسان خواهد داشت و نیز از اینجا متذکر پیشو که نبودن
 امری از امور غیر در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفای راشدین موجب عدم جواز و کراهت و
 بدعت سیئه بودنش نیست و این فائده منی بر بیان قول امام شافعی علیه الرحمه است که گفتار امام نووی
 و غیره علمای دین است و دوم آنکه با وجودیکه جواز و از استجاب اجتماع مردم بر قبور عرض ابدایی ثواب
 از خواندن قرآن و طعام تقسیم شیرینی یا قوال علمای مستند که خودش صاحب تحفه و مولانا
 شاه عبدالرحیم نجد آنها با شبات رسید عامله مکاشفه هم مویذ این است که در چنین روز جمعه
 ارواح دوستان در عالم بر رخ هم پیشو و پس اندا و بدعا و ختم و طعام پرستی مباح است و وجه
 قبح ندارد و حکما و التکویم بجهت التهیین من مولانا رفیع الدین و بر تصریح مولانا که
 ممدوح موقوف نیست دیگر بزرگان مثل شیخ عبدالرحمن محدث و بلوی و غیر آن عزیز بهین راه رفته اند و
 حکم آنها و نظیر در دوره روز و ماه و سال در عبارتی که سابق از رساله سیوطی منقول شد نیز مستفاد
 است و هرگاه از تخریج این وجه ذکر و ولادت با کرامت در قرن اول و سماع آنحضرت علیه الصلوٰه و التحیة
 و دعا علمی خیر براسه ذاکر بعرض ثبوت میرسد باز عاده این تقریر ممدوح و مقبول است که منهل خیر است
 و معدن حسنات است تشبیه محمّد کنیادان بے تکلف باب جنم بر روی خود و کشادون است علماء
 تشبیه و اشغال و اشغال با فرق ضاله مطلقا ممنوع شرعی نیست و الا اکثری از اعمال و ینیه
 که خالی از منفی باشد مشابهت نیستند جائز نباشند بلکه مراد از تشبیه ممنوع مشابهت و از مردم است

و نیز منہ طوراً فعل تصدیقاً باقی منثور باشد و اینکه گفتیم مصرح در کتب معتدہ ہست
چنانچہ در درختار زویل باب ما یفسد الصلوۃ ویکرہ فیہا ورجوز قرأت قرآن در نماز و صحت
در قوم ست و جودۃ الشافعی بلا کراہۃ و ہا بہا للتشبیہ یاہل الکتاب ای ان
یقصد فان التشبیہ بہم لا یکرہ فی کل شیء بل فی المذموم و فیما یقصد بہ
التشبیہ کما فی الجرائدی و در طحاوی وی نقل عبارت بحر نمودہ آن این است قال فی الصحیح
اعلم ان التشبیہ یاہل الکتاب لا یکرہ فی کل شیء فان انا ناکل و کثیر
کما یفعلون انما اخذوا التشبیہ فیما کان مذموماً و فیما یقصد بہ التشبیہ

فصل فی جوار الفاتحہ المرسومہ

یہ انکہ بعض بیان این مدعا در حدیث فصل عرس رقم ثبت یافت و مولوی رفیع الدین موصوف
بہ مقدمہ تفسیرہ صحت استنفاذ ورج کردہ اند کہ فاتحہ و لعام کہ بے شبہ از مستحبات ست و تخصیص کہ
فعل مخصوص ست با اختیار اوست باعث منع نمی تواند شد این تخصیصات از قسم عرف و عادت
اند کہ بمصالحہ خاصہ ائمہ ادرابطور آمدہ رفتہ رفتہ شیوع یافتہ مثل کچرہ در فاکھا نام حسین
علیہ السلام و توشہ و رفاتحہ شیخ عبدالحی گو غیر ذلک کہ صاحب تفسیرہ و درختار تصریح کردہ
و در جامع الاوراد و نوشتہ اگر بر طعام فاتحہ کردہ بفقرا بدهد خواہ در حالت حیات و خواہ
بعد مرون ادا البتہ ثواب میرسد انہی و ترتیب فاتحہ ختم قرآن براسے ایصال ثواب بمرگان
درین جامع الاوراد و بیان طور نوشتہ کہ چون ختم قرآن کند اول پنج آیت خواندہ دست
براسے فاتحہ بردارد و ثواب ختم بارواح ہر کہ بخوابد بطفیل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بہ بخشد
انہی و باب الجملہ ہر اہ صدقہ مالی مانند انشیای ماکولہ و مشروبہ بہ بہت فضیلت و مزید ثواب صدقہ
بدنی را مثل قرأت آیت و سورہ قرآن مجید مانند آیت تانی و حجیت و حجی الایۃ و سورہ
افلاص و سورہ فاتحہ با درود و ضم کردن دوشیامی صدقہ را پیش آوردہ قبل تقسیم و خوردن
آن بنیت ایصال ثواب بنام کسی از اعیانہ اموات دست بنیایات بار سے تعالیٰ

بر عاصی آنحضرت برداشت **اللَّهُ تَقَبَّلَ هَذِهِ مِنْ بَنِي نَفْسَانِ** هر دو دست بعد دعا بر خضاره یا لادن چنانچه این کیفیت
 در ظاهر زود سود و یا را مروج است خاص طریقه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و جای مجامعی و سایر بیت آنحضرت است
 چنانچه در حدیث صحیح صدقه قربانی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم قبل تصرفات صدقه در رسانیدن آن باب آن وقت
 قرآن مجید خوانده است **إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلدِّينِ فَطَرِ السَّمَوَاتِ الْأَرْضِ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ**
وَإِنِّي أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ و نیز آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بطرف چپ صدقه اشارت فرموده
 میفرمود **اللَّهُ تَقَبَّلَ هَذِهِ مِنْ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ** ذکر و فی تیسیر الاصول و شرح مشکوٰۃ
 و کتابی آنحضرت چپ صدقه در دست گرفته دعا فرمودی چنانچه در شمال تبریزی آمد و عن
أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ كَانَ النَّاسُ إِذَا رَأَوْا أَوَّلَ التَّمْرِ جَاءُوا بِاللَّيْثِي
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَإِذَا أَخَذَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِيهِ وَأَمَّا
 و مروان جهت خیر و برکت و دعای آنحضرت چپ بالا از قسم الطعمه پیش آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم
 می آورد و آن سرور برو دعا خوانده میدید و نیز آنحضرت الطعمه را پیش خود طلبیده و جمع
 نموده جهت خیر و برکت دعا خوانده میدیدی و بر صدق یعنی دهنده صدقه دعا خواستی و هر که میوه
 نوجبت خیر و برکت پیش آنحضرت آوردی در دست گرفته دعا خواندی و همچنین آنحضرت
 اشیای خورونی هر قسم پیش خود نموده و جمع ساخته بروی دعا میکردی و برو میدی چنانچه در
 مشکوٰۃ در باب الحجرات بروایت ابوهریره آورده خلاصه مضمونش اینکه عمر رضی الله عنه
 گفت یا رسول الله از هر کس چیز خورونی طلب کند آنحضرت طلب کرد چیز خوردنی را از هر یکی یک
 آورده و یعنی دانم مقدار شتی و دیگری آورد و یک کف خرما و دیگری آورد و پارچه نان تا که فرا هم آمد
 بر سطح پس دعا کرد و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم برو اشتمن دست وقت مناجات و بعد فراغت
 از مناجات بر خضاره یا لادن او بوسنت است فی مشکوٰۃ فی باب الدعوات عن السائب
يَزِيدُ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ إِذَا دَعَا فَوَقَعَ يَدَيْهِ مَسْمُومًا

وَجَهَةٌ بِسَلْبِهِ رَوَاهُ الْبَيْهَقِيُّ وَعَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا رَفَعَ يَدَيْهِ فِي الدُّعَاءِ لَمْ يَعْطِهَا حَتَّى يَمْسُحَ بِمَا تَحْتَهُ وَرَوَاهُ الْبَيْهَقِيُّ
 وَعَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ رَبَّنَا حَتَّى كَرِهْنَا
 لِنَسْتَجِبَ مِنْ عَبْدِهِ إِذَا رَفَعَ يَدَيْهِ إِلَيْهِ أَنْ يَرُدَّ هُمَا مَبْفُورًا وَرَوَاهُ الْبَيْهَقِيُّ
 فِي الْعَوَاتِ الْكُبْرَى وَعَنْ مَالِكِ بْنِ يَسَافِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا سَأَلْتُمْ اللَّهَ فَاسْأَلُوهُ بِطُحُونِ الْكُفْرِ وَلَا تَسْأَلُوهُ بِظُهُورِهَا وَرَوَاهُ
 ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ سَلُوا بِطُحُونِ الْكُفْرِ وَلَا تَسْأَلُوهُ بِظُهُورِهَا فَإِذَا
 أَفْرَعْتُمْ فَأَسْأَلُوا بِهَا وَجُوهَكُمْ وَرَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَرَوَاهُ الْأَعْمَشُ فِي كِتَابِ الْعَوَاتِ تِسْرِينَ
 بَيَانِ ثَبَاتِ شَيْءٍ كَمَا شِئِيَ مِنْهُ قَدْ رَأَيْتُ أَهْلَ خُورُونِ يُقِيمُونَ حَيْثُ زَيْدٌ ثَوَابٌ وَبَرَكَتٌ
 رَوَى عَنْهُ نَدِيمٌ وَرَوَى عَنْهُ كَيْسِيُّ الْأَعْمَشِ وَرَوَاهُ الْبَيْهَقِيُّ فِي كِتَابِ الْعَوَاتِ وَرَوَاهُ
 سَدِّيقُ بْنُ يَحْيَى فِي كِتَابِ الْعَوَاتِ وَرَوَاهُ الْأَعْمَشُ فِي كِتَابِ الْعَوَاتِ وَرَوَاهُ الْأَعْمَشُ فِي كِتَابِ الْعَوَاتِ وَرَوَاهُ الْأَعْمَشُ فِي كِتَابِ الْعَوَاتِ

فصل في زيارة القبور

بر آنکه در صدر باب استمراء بعض بیان زیارت قبور مع ذکر فوائد آن را در کتب یافت بآنی
 مانند بیان اواب زیارت و سلام بر اهل قبور و آنچه خواند و شود وقت زیارت از آیات و
 سوره قرآن و غیر آن از ادعیه پس از جمله اواب زیارت است که روئے بجانب کبر و پشت بجهانب
 قبله مقابل روی میت بایستد و سلام دهد و مسح کند قبر ابدست و بوسه نهد از او منحنی
 نشود و روی بخواب نماید که این عادت نصاری است و واجب است احترام میت نزد زیارت
 وی خصوصاً صالحان و مرعات اواب بر قدر مراتب ایشان چنانچه در حالت حیات ایشان بود
 زیرا که صالحان را مد و بلیغ است عز زیارت کنندگان خود را باندازه اواب ایشان و در بعض
 روایات فقیه بوسه دادن قبر پروردگار را نیز آمده است کذا فی شرح مشکوٰه للشیخ و در مطالب
 المؤمنین نوشته است و لا یاس تجبیل قبر والدیه الخ و فی دستور القضاة من الملقط و ان کان

قبر محمد صالح ويكفيه ان يطوف حوله ثلث مرات نفل ذلك كذا في خزانه الروايات وذا وليهيب
 ووسيلة القلوب وور مطالب ومك المطالبين نوشته اماطوان گور صالح سده بار روست
 انتهي و مساله تقبيل روضه الاوليا بالتفصيل در قول الجليل ثبت رتم پذيرفته من شي بالتفصيل
 غير حج اليه اما سلام كردن بر اهل قبور پس در لفظ آن اختلاف روايات است ففى بعض الاحاديث
 كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُعَلِّمُهُمْ إِذَا خَرَجُوا إِلَى الْقَابِئِ السَّلَامِ
 عَلَيْكُمْ أَهْلَ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ وَإِنَّا أَنْشَأَ اللَّهُ بِكُمْ لِلْآخِرَةِ
 لَسَأَلَ اللَّهُ لَنَا وَلَكُمْ الْعَاقِبَةَ دَوَاهُ مُسْلِمٍ عَنْ بَرِّ بْنِ مَرْثَدٍ عَنْ بَعْضِ الْأَحَادِيثِ مَرَّ النَّبِيُّ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِقُبُورِ الْمَدِينَةِ فَأَقْبَلَ عَلَيْهِمْ بِوَجْهِهِ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ
 يَا أَهْلَ الْقُبُورِ يَغْفِرُ اللَّهُ لَنَا وَلَكُمْ أَنْتُمْ سَلَفْنَا وَغَنَّا بِالْأَثَرِ وَأَهْلُ التَّرْمِيزِ
 عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ وَرَدَّهَا فِي الْمَشْكُوهِ تَعْيِيرٌ ذَلِكَ مِنَ الْأَحَادِيثِ إِنَّمَا خَوَانِدَن جِزِي قِيَمَتِ
 وزيارت پس بدانکه قرات قران نزد قبر مکرده است نزد ابوحنيفه و نزد محمد رح مکرده نيست
 و صدر الشيخه که یکی از مشايخ حنيفه است بقول محمد اخذ کرده و فتوی هم برین است و شيخ امام محمد
 بن الفضل گفته که مکرده قرات قران بجهت است اما مخالفت لا باس بهست اگر چه نتم کند و از
 شيخ محمد بن ابراهيم آمده که بخواند سوره تبارک الذي بلند يا پست و فرتم نيست و در بيان جه
 و مخالفت در ظاهر روايت از جنت و ر و و اثر بدان و نقل کرده شده است از شيخ ابى بکر بن
 سعد که مستحب است نزد زيارت قبور خواندن سوره اخلاص هفت بار و به بخشد ثواب انرا برک
 است و اصح آن است که بپرسد ببيت و در بعض روايات آمده که بخواند ايه اوه يازده بار
 قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بعد از ان بنشيند کذا في شرح المشكوهه للشيخ و في مطالب المؤمنين و
 حکى عن ابى بکر بن سعد انه قال المستحب عند زيارة قراة سوره اخلاص سبع قرات فانه يثني
 ان من قرا با سبع قرات ان كان ذكك لبيت غير مغفور يعفوله وان كان مغفور اعفله لهذا القارى
 و در باب ثوابه الليث كذا في استحسان الحيط و في الدر المنثور و في الحديث من قرا الا خلاص

اَحَدَ عَشَرَ مَرَّةً ثُمَّ وَهَبَ اجْرَهَا لِلْاَمْوَاتِ اَعْطَيْتِ مِنَ الْاَجْرِ بَعْدَ دِيَارِ الْمَوَاتِ
 اِنَّهُ تَوْرٌ مِنْ قَوْلِ الْاِخْلَاصِ ظَاهِرَةٌ وَاِنْ لَمْ يَمِرْ بِالْاَمْوَاتِ كَانَ فِي بَيْتِهِ لِحَاطِوِي
 وَيُقَرُّ سُوْرَةُ يَسِيْنَ وَرَبِّمَا رَا يَا وَدِدٌ مَنْ دَخَلَ الْمَقَابِرَ فَقَرَأَ سُوْرَةَ يَسِئَ خَفَّتْ اَللَّهُ
 عَنْهُمْ يَوْمَئِذٍ وَكَانَ لَهُ بِعَدِّهِ مِنْ فَيَهَا حَسَنَاتٌ مِثْرُ وُيُ عَنِ النَّبِيِّ خَادِمِ رَسُوْلِ
 صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِذَا قَرَأَ التَّوْرَ
 اَيَّةَ الْكُرْسِيِّ وَجَعَلَ ثَوَابَهَا لِاهْلِ الْقُبُوْرِ اَدْخَلَ اللهُ تَعَالَى فِي كُلِّ قَبْرِ مِنْ الْمَشْرِقِ
 وَالْمَغْرِبِ نُورًا وَسَمِعَ عَلَيْهِمْ مَضَاجِعَهُمْ وَاَعْطَى اللهُ لِلْقَادِي ثَوَابَ سِتِّينَ نَبِيًّا
 وَرَفَعَهُ بِكُلِّ مِيَّتٍ دَرَجَةً وَكُتِبَ لَهُ بِكُلِّ مِيَّتٍ عَشْرَ حَسَنَاتٍ ذِكْرُكَ الْقَادِي

في تذكرته ونقله امير غمفي في شرح سلوة ابن شيش قال وظاهره ولو كان في بيته وفضل مولانا
 لا يحضره المحادي وكل ان واجد من السلف كان اذا مر على المقبرة يقول اللهم
 انسرحستهم وامن روعتهم وارحم عزبتهم وتجاو عن سيئاتهم وقبيل حسناهم
 فمر عليها يوما ونسبي هذا الدعاء فواي من ليلته ان اهل القبور قالوا انسيبا على
 ونحن نستالنس به فاوجب على نفسه ان ياتيهم كل يوم ويدعو لهم
 كذا في مطالع المومنين وزيارات روزه فاضلة ست الزوزماي ويكره خصوصا وراول روزه
 جمعة و همين ست متعارف و در حزين شريفين زادها الحمد تعظيما وتشريفنا بيرون مے آيند وراول
 روزه جمعه بجعل و بيقع براسه زيارت و در روايات آمده است كه داود مے شود براسي ميت و در
 روزه جمعه علم و ادراك بشير از آنچه داده مے شود و در روز مایي ويگر تا اينكه ميشناسد زائر را بشيرت
 از روز مایي ويگر و آنچه مشهور است و است در ديار ماور عامه ناس از منغ زيارت روزه جمعه و ثري
 كه در ان نقل ميكنند اصلي صحيح ندار و كذا في شرح اشكوة الشيخ و عن محمد بن النعمان يرفع التوبة
 الي النبي صلى الله عليه وسلم قال من زاد قبورا ليويا واحد هافي كل جمعة غفر له
 وكتب بن ارواه البيهقي في شعب الايمان ورسلا وكرهه است بے سپر كرون قبور بے قبر و است

کذا فی شرح مشکوٰۃ علیہ و مکرره است نشستن بر قبور عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال
 رسول الله صلی الله علیه وسلم لان یجلس احدکم علی جمرة فتحرق ثیابه فتخلص الی
 جلاۃ خیر له من ان یجلس علی قبر یرواه مسلم و عن عمر بن حزم قال رأی النبی صلی الله
 علیه وسلم متکماً علی قبر فقال تؤذ صاحب هذا القبر او لا تؤذہ رواه احمد
 و زینب امی عالمیہ از تبیین نقل کرده و یگوید ان یذبی علی القبر او یقعدا و ینام علیہ یوطأ
 علیہ و یقفی حاجۃ الانسان من بول او غائط الخ بدانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 در ابتدا نمی کرد و بود و از زیارت قبور و در آخر زحمت کرد و فرمود بودم من که نمی میکردم شمار از
 زیارت قبور اکنون بکنید زیارت قبور را که آن باعث بی رغبتی در دنیا و یاد و پیونده است آخرت
 را و این سردان راست اما زمان را بعض گویند که باقی است بر نمی سابق و ایشان را
 بیرون آمدن بز زیارت مقابر جائز نیست الا بز زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
 و سلم و در عاویث لعنت واقع شده بر زمانیکه بز زیارت قبور بر آیند و بعضی بر آنند که این
 منع و لعنت در اول بود بعد از زحمت زمان نیز داخل اندر و منع ایشان از جهت قلت صبر
 و کثرت جزع و فزع ایشان است و در حدیث مسلم آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 بز زیارت ما در خود آمد و بگریست و دیگر آن را نیز بگیرد و زاور و فرمود طلب آمرزش کردم ما در خود
 ما در خود و طلب زیارت کردم و ما در خود شدم و فرمود که زیارت کنید قبور را که مذکور است
 و گفته اند که حضرت حق سبحانه تعالی زنده کرده اند ما در و پدر آنحضرت صلی الله علیه وسلم را پس بیان
 آورده بود پس انسان بپزیند و بعض این حدیث را تصحیح نموده اند و گفته که قصه زیارت و منع
 از استغفار پیش ازین بود و درین باب متاخرین علماء کرده اند از اطلاق کفر بر والدین آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم بلکه بر جمیع آبائی و می صلی الله علیه وسلم تا يوم علیہ السلام ذکر کرده اشخ فی شریعت
 سفر السعادت و مشکه فی شرح مشکوٰۃ تہی

افصل فی رفع البنا علی القبر

بدانکه در مساله بنا بر آنچه کرده بر بر تفاوتات علماست فنی العالمیه و لایحیض القبر و بیکره آن یعنی
 علی القبر الخ و فی الدر المختار و لایحیض لاطمین و لایرفع علیه بنا و قیل لباس به و هو المختار کما فی
 کتابیه السراجیه الخ و فی الطیحاوی و فی غنی تقیید الجواز علی هذا القول بما اذا کان من مال حلال و لای
 یقتصر به الزینة و التفاخر و الاظهاریه فی الحرمة کما فی محل الآن من بنا و الاجار الرخام المذنبه و فی
 الشرعیه عن البرهان یحرم البناء علیه للزینة و بیکره للاحکام بعد الدفن لانه فن فی مکان بنی
 قبله و یعلم القبر بعلامته انما هو السعوی و انتهی و اذا خربت القبور فلا یاس تبطینها تا تارغانیه و هو الاصح
 و علیه الفتوی جواهر الاغلاطی ذکره فی العالمیه تین از عبارات در مختار ثابت شد که تجویض قبر
 معنی پنجه کردن آن و تطمین آن و بروی بنا بلند کردن بقول بعضی لباس بهست و همین قول
 مختارست و آنچه شیخ عبدالحق محقق دهلوی در شرح سفر السعادت نوشته موید مختار صاحب در
 مختارست و آن حقست و نص عبارت شیخ در شرح سفر السعادت اینکه آنچه مرصفت ذکر کرده
 حقست و احادیث صحیحه درین باب وارد و اصل سنت در زمان نبوت و خلفاے راشدین
 و صحابهین بود و لیکن بعد از آن این تکلفات در مقابر پیدا شد و مفارحت و مباهات بدین
 راه یافت و در آخر زمان بجهت اقتصار نظر عوام بر ظاهر مصلحت و تعمیر و ترویج مشاهد
 و مقابر مشایخ و عظمای دیده چیزها افزون شد تا از اینجا بهست و شدت اهل اسلام در باب
 صلح پیدا آید خصوصاً در این زمیندستان که اعدای دین از هنو و کفار بسیار اند و ترویج
 و اعلائی شان این مقامات باعث رعب و اقیان و ایشانست و بسا اعمال و افعال و اوضاع که در زمان
 سلف از کروبات بوده و در آخر زمان از مستحبات گشته و اگر جمال و عوام چیزه کنند نصیر کن روح
 بزرگان از آن اضی نخواهد بود و وساحت کمال و دیانت ایشان منزله است از آن و فن در جوار
 قبور صلحا و حضور و شهو و در ساحت عزت ایشان موجب برکت و نورانیت و صفاست انتمی
 قد استتب تالیف الکتاب بعون الملک الوهاب افقناخر الشجرة و اسماء الاسلا
 الکرام رضی الله تعالی عنهم و رضوا عنه یا الله العالمین خالق الاولین و الاخرین

بحق سيده المرسلين امتناعاً على حبيبك الأجل من العجبتى وصحيد المصطفى
صل الله عليه وآله وسلم وعلى حب محبوبك الحضرة الغوث الأعظم قطب العالم
عجته الشريفة امام الطريقة بمقدى الحقيقة الهادى الى معرفة سيد الاولياء
نائب سناى الانبياء الذى ترقى عن وراء الورداء الى مقام الأخرميدان محى الدين
سيد عبد القادر الجيلانى البغدادى الحسنى الحسينى على نبينا وعليه الصلوة
والسلام واحشرونا على الملة المحمدية وحب الحضرة الغوثية بتوسل حضرات
السماح القادرية العالية أمين ثم أمين على عبد القادر شمس القادر عمر بن محمد
القادرى المتخلص بعاصى تلقن عن ابيه وشيخه سيد مولانا قطب الوقت
الغوث فى المرتبة عالم العلم العقل والنقل سيد شاه مهور على القادر البغدادى
اصلاً والميدان فورى مولداً الذى استفاض بالفيض الروحى من الحضرة الغوثية
وجازة ابوة ببيعة كل واحد من ارباب الطوائف الاربعة القادرية والنجشيدية
والمقشبدية والسهروردية وتلقن عن ابيه وشيخه سيد شاه طفيل على
القادرى الذى استفاض بالفيض الروحى والجمسى من عمه سيد شاه ذا كرم
القادرى ومن ابن عمه سيد شاه غلام حسين القادرى وتلقن عن ابيه
وشيخه سيد شاه روشن على القادرى تلقن عن ابيه وشيخه سيد شاه مولانا
سيد القادر عمر شاه عبد الله الجيلانى القادرى تلقن عن ابيه وشيخه سيد شاه
مولانا عمر معشوق الله القادرى تلقن عن ابيه وشيخه سيد شاه مولانا هادى الله القادرى
تلقن عن ابيه وشيخه سيد شاه مولانا احمد القادرى تلقن عن ابيه وشيخه سيد شاه
عبد الجليل القادرى تلقن عن ابيه وشيخه سيد شاه ابراهيم القادرى تلقن عن
ابيه وشيخه سيد شاه شرف الدين القادرى تلقن عن ابيه وشيخه سيد شاه
محمد الثانى القادرى تلقن عن ابيه وشيخه سيد شاه واسم الدين القادرى

تلقن عن ابيه وشيخه سيد شاه علاء الدين القادري تلقن عن ابيه وشيخه
 سيه شاه بدر الدين القادري تلقن عن ابيه وشيخه سيه شاه شهاب الدين
 القادري تلقن عن ابيه وشيخه سيه شاه احمد الثالث القادري تلقن عن
 وشيخه قاضي لقضاء مولانا سيد شاه شمس الدين شيخ ابي صالح نصر القادري
 تلقن عن ابيه وشيخه الحافظ ومولانا تاجر الدين غوث الافاق سيد شاه
 ۱۹ ابى بكر عبد الرزاق القادري تلقن عن ابيه وشيخه امام الشريعة والطريقه
 والحقيقه والمعرفه مالك سر قاب اولياء الله تعالى حضرت محبوب سبحا قطربا
 سيه محي الدين شيخ عمه القادر الجيلاني الحسنى الحسينى على نبينا وعليه
 الصلوة والسلام تلقن عن ابيه وشيخه سيه شاه ابى صالح موسى تلقن عن
 وشيخه سيه شاه عبد الله حلي تلقن عن ابيه وشيخه سيه شاه يحيى هاه تلقن
 ابيه وشيخه سيه شاه محمد تلقن عن ابيه وشيخه سيه شاه داود تلقن عن ابيه
 وشيخه سيه شاه موسى ثاني تلقن عن ابيه وشيخه سيه شاه عمه الله ثاني
 تلقن عن ابيه وشيخه سيه شاه موسى الجون تلقن عن ابيه وشيخه سيه شاه
 عمه الله محض تلقن عن ابيه وشيخه امير المؤمنين حضرت امام حسن المثنى
 تلقن عن ابيه وشيخه امير المؤمنين حضرت امام حسن عليه السلام تلقن عن
 وشيخه حضرت امير المؤمنين اسد الله الغالب على بن ابي طالب كرم الله وجهه تلقن
 عن ابن عمه سيه المرسلين خاتم النبيين احمد مجتبي محمد مصطفى صلى الله عليه
 وعلى واله واصحابه وذرياته واولياء آمنه الى يوم النشأه تمت الشجره القادريه

<p>موجب شد در شهود و ترغيب بدارشان يکے پدارند خواب آلودگان بيدارشان شرق و مغرب گرفته پرتوانوارشان</p>	<p>جدا قومی کہ دید حق بود دیدارشان جلد در کف نفا از هستی خود خفتند گریه اندازند شور شبید جمال خود گل</p>
---	--

<p>این بود ساعت بساعت سر تنه غفار نشان شسته نقش حرف غیر از صنفه پندار نشان ز آتش شوق محبت گرمی بازار نشان صد کشایدش از دور و صد پیشتی از دیوار نشان ای بخدا چه بود که جامی را کنی در کار نشان</p>	<p>از خدا خواهند تفرقات خود در ذوات او ریخته باران عرفان از حساب مکرمت هر یکی را با خود از سودا و دل بازار با یکدم از طرف در و دیوار نشان نشین گریست کارشان جز برفی ذات و وصف و فعل خویشیت</p>
---	--

حاکم در بیان شوها و اثبات تعظیم ماثر قدم شریف حضرت سرور الانبیا سلطان الاصفیا
روح الارواح دو عالم شفیع حضرت آدم شفیع المذنبین خاتم النبیین حماد مجتبی محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله و اصحابه و سلم منقول از نیمیقه ایتمه واقف عالم علم عقلی و نقلی واقف راه حسی و جسمی
عاشق انبی موالی اسنان علی انجفی القادری السالاری مرشد آبادی که بخدمت پیش درجت
مرشد ارشد خود پیر دستگیر غوث وقت قطب درجت خلاصه اولیامی تمقدمین زبده اصفیا
متاخرین اجداد غوث الثقلین اکرم احفا و سید الکوئین منظره امدار حنفی و جمعی غوث ازلی
مولانا مولوی سید شاه مهر علی القادری البیلائی الحسینی الحسینی رضی الله تعالی عنه و عن
جمع الاولیاء و الصالحین بمعرض تحریر آورده بود و بدینگونه

قبله جان و جهان بادی دوران مرشد کامل و دلهامی رنگ الووده را صیقل حلال مشکلات و
کشاف مضلمات لانا لظلال اقدامکم علی سأسنا و عیننا بقدمه بجاوری شرائط غلامی بعرض
علامان علی میرساند که ورود و شرف مورد و کرامت نامه ملازمان معالی بنام این زوره خاکپا
علام علامان اعلی بسبب عزت و اقتحار گردید و تارک فقر و اعتبارم را بهنتم فلک رسانید خداوند
تعالی مقربان جناب عالی را بیا و بندگان و در اقداده بپیمارد بر چار بالش کرامت و افاضت صحیح
و سالم داراد و علی الفور علی خلاف عادت معهوده و اطوار تقرره باز دولت لشم قدم مبارک جناب
مقدس درهما بین ارذانی فرمایا و اعلام اپری اغنی بنده زاوه بابا میسان ابو طاهر سلمه قد تعالی
و شفاور از صبح عید انصحنی تا این زمان که عرصه نیست روز دست بعروض عارضه نوبه قضی و نفع

و حج شکم و هزال بدن و بجه رغبتی غذا بتلا بوده اند و از دیدن آن بے مصروف حافی همه ابرو و ابرو
 مانند گمان محض شوش و مکده دست امید وارم که براسه میان بوضوح آنچه که مرض نفع و درد شکم
 ایشانرا که بجز و خوردن طعام حادث میشود و واقع و هزال و از غمی بدن و بی رغبتی غذا را مانع شود
 عنایت فرمودن و نیز در نیباب توجه خاص برین بنده معتقد ازلی بمنزول داشتند مرضی گردد
 مرشدنا در باب جوارحه و وجوب تعظیم نقش قدیم مشرف و مکرم جناب رسولنا صلی الله علیه و سلم آنچه
 که از مشرف مطالع کتب متقیین که جامع شریعت و طریقت اند و از تائیدات روحانی و توهمات
 کتفانی آن آسمان تحقیقات و کوه ترقیقات این غلام ابدی را حسب استعداد ناقص حاصل
 شده عرض میکنم چیکه که برصراط حق و جاوه راست ثابت قدم است قدم در راه انکار این
 مسأله نمیتواند زد و نیز باید این نقش نقش قدیم که م جناب است که اگر ذره در مراعات تعظیم و هلال
 آن جناب و سنت است آن جناب صلی الله علیه و سلم از کسے فتور می تصور می بنظر آید هر آینه این
 بی ابوی موجب جناب استمال و سباب ایمان او گردد و ایضا ذبانه خلاصه تحقیق این مسأله بنی
 بر چند مقدمات است اول آنکه نقشه و اثر یکدیگر بجز به منسوب است و نقشه الما بر این نسبت و
 استنتاج واقع بود یعنی آن نقشه اثر یا از غرض فرو آمدن آن چیز در شے دیگر مثل تست و حجر و غیر آن وجود
 گیر و چنانچه اعجاز قدیم شریف آن سرور بود که در اجار صلبه مثل موم فرو میرفت یا از درآمد آن
 چیز بر سطوح انواع منطبع گردید یا کسی آن نقشه بر طبق سلاح اخبار که مفید یقین باشد مثل انبیا
 صحاح یا احسان بر قرطیس یا غیره مرسوم ساخته باشد شامی آنکه فضیلت و شرافت چیزیکه این نقش
 و اثر با و منسوب است ثابت و تحقق باشد ثالث آنکه شرافت استیسا مستلزم شرافت آثار و نقوش
 آن اشیا بوده است مثل آثار نبوی صلی الله علیه و سلم چنانچه ندکوست بجزب القلوب و بیاب
 زیارت روضه مطهره و مشرفه علی صاحبها الصلوٰة و التیمه زیارت مسجد قبا و دیگر مساجد و آبار
 و اماکن و سایر آنرا رسیده الانبیا صلی الله علیه و سلم غنیمت شمار و پس بر نقشیکه در آن سخن میرود
 اگر مطابق نفس الامر است جبر شقوق غصه مقدمه اولی یعنی یا اثر قدیم شریف است یا کسی آنرا

مطابق علیه شریف که از صحاح یا حسان بیاپیه ثبوت رسیده است هر قسم ساخته است البته تعظیم
 واکرام آن واجب است و ابانت و استخفاف آن حرام زیرا چه جمیع اعضای شریفه و مجاورات
 آن مثل لباس و خیمه و شعر مبارک آن حضرت صلی الله علیه وسلم و غیره واجب است تعظیم لازم است
 اند و ابانت و استخفاف آن کفرست کما فی البزازیه من صغر شعر النبی علیه السلام استخفاف
 و اهانت فکفر لا خلاف فیہ کذا فی الشفاء لقاضی عیاض علیه الرحمة من سب النبی
 او عابته او لحق به نقصا فی نفسه او فی عضو من اعضائه او فی دینه او خصله
 من خصاله فهو کافر لا یقبل توبته هر گاه عظمت و شرافت اعضای شریفه آن جناب از کتب
 معتبره ثابت و استخفاف و ابانت آن موجب کفر گردد پس بظهور صحت مقدمه ثانیه ثابت
 بمقتضای مقدمه ثالثه که استلزام و تلازم است چگونه شرافت و فضیلت با آثار و نقوش
 آن همه اعضا واجب التکریم لازم نمخوردند زیرا چه تعظیم آثار آن سرور و تبرک به نقوش
 بعضی اعضای شریفه آن حضرت صلی الله علیه وسلم که بحدننه منوره موجود و زیارتگاه همه
 مردم نزدیک و دور اند ثابت است کما فی جذبا لقلوب المذکور للشیخ

الاهلوی رحمه در باب نهم و ذکر مسجد نبی ظفر مطری میگوید که در جانب قبله
 این مسجد است شکماست که بروی آثار است میگویند که آن اثر حافر بقعه آنحضرت است و بزرگ
 مانند اثر مرفق و اوج است گویند که آن حضرت بروی تکیه فرموده و مرفق مبارک بروی نهاده و
 بزرگ دیگر آثار اصابع است و مردم همه اینها تبرک میجویند و همچنین تعظیم و تکریم جمیع آثار و نسبت
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم مثل زیارت ابا ربه تبرک بنویسه و زیارت نقش حافر بقعه نقش مرفق
 مبارک و اصابع مقدس که بحدینه شریفه ماثور و مشهور اند و تعظیم و تقبیل حجر کیه شایای مبارک
 آن سرور را عین محارت جبل احد ساس کرده و آنرا بقرب جبل مذکور اندرون قبّه که مشهور
 بقبه القناریه است بدیواری نشانیده اند و همچنین زیارت حجر مکّه که تکیه گاه آنحضرت و اثر مرفق
 مبارک در آن نیز موجود است و حجر مشکم که با نخلت کلام کرده و این سرور و بکله منظم موجود

و مشهور اند پیش اهل حریم الشرفین زاد بها الله شرفا از علما و زما و قد یا و حدیثا از هسان
 کتاب و کتب مناسک مذاهب اربعه حقه ثابت و متواتر است زیرا چه شرافت و فضیلت
 اشیا گاهی باعتبار نفس ذات آن اشیا قطع نظر از امور خارجیه آن میباشد مثل شرافت حضرت
 انبیا و اعضاء شریفه آنها علیهم السلام و گاهی باعتبار امر خارج که بان اشیا مجاور بوده میباشد
 چون فضل و شرف منسبات و آثار آنها مثل شرافت ابا سبعمه بنویه و اشعار متبرکه که مصطفی
 و آثار محمدیه چون تمثال نعلین و تمثال قدین آن نبی الحرمین و سید الکونین زیرا چه فضیلتیکه درین
 آثار یعنی میر و نعلین اشعار است ذاتی نیست از برای آنکه نفس سیرت و نعلیت و شعریت
 که قدر مشترک در سایر آثار و نعل و اشعار است اگر نشنا و منبت این همه فضیلت با وجود پس
 تخصیص این آثار و نعل و اشعار به تعظیم و تجلیل چه معنی دارد بلکه این فضیلت آنرا از تمام
 نسبت بایه اعنی آنحضرت که اینها بشرف شهود و مجاورت آن سرور صلی الله علیه و سلم مشرف شده است
 حاصل گشته و این همه مذکورات خلاصه و تفصیل مقدمه ثالثه است و دلیل ثبات مقدمه ثالثه
 آنچیکه در فضیلت تمثال نعلین شریف بکتاب مدارج النبوة للشیخ المحقق الدیلموی
 علیه الرحمة مذکور است بوده است و آن اینست و بعضی علما تمثال نعل شریف
 را در تالیف جدا بیان کرده و فضل و نفع و برکت آن بیان ساخته و در مواهب لدنیه بحر بیان
 بزی دفع و جمع بنمودن آن تمثال در موضع جمع و حصول امل از بغی بغاه و غلبه و جزایر شیطان
 ما رو و شمشیر حاسد ذکر کرده و قصائد در مدح آن و بیان فضائل
 آن انشاء نموده اند فی الملاحح پس درین وقت لایح و واضح است که صورت مطلوب
 بر لوح ثبوت بجمال و فصاحت مانند قدم شریف بر احوار صلبه نقش کا لجز گشت زیرا چه بر گاه دنیا
 فیض ترجمان صاحب مدارج که درین محدثین زمان و مستند علمای وقت اند و از تالیفات بعضی اکابر
 علما که مراد از آن امام جلال الدین سیوطی علیه الرحمة اند فضل و شرف و نفع نقش نعلین شریف که نیمه
 برکات آنرا از مجاورت و مساس قدم مبارک آن سرور صلی الله علیه و سلم حاصل گشته اند و ثبات

رسیده باشد پس فضیلت و شرافت تمثال عین قدم شریف را چه رسیدنی است و اگر نقش مذکور مطابق نفس الامر نباشد بلکه آنرا کسی به تخیل و تخمین خود بر کاغذی یا سنگ مرصع ساخته نام قدم مبارک آن قدم صدق صلی الله علیه و سلم که سرهای باگان زیر قدم او باد بران نهاده باشد پس برین تقدیر نیز گویم بران قطعی تعظیم و اجلال این قسم نقش از کتب معتبره ثابت نیست نفی تعظیم و امانت و استحقاق آن لازم نمی باشد از راه ادب که در اینجا فوق الامرست گوید جای دیگر امر فوق الادب باشد اگر کسی بر رعایت ادب مراتب تعظیم آن بجا آورد از رحمت خدا و شفاعت سرور انبیا صلی الله علیه و سلم امید چنان ارم که این تعظیم و اجلال آن کس از درج سلامت و جاده استقامت بیرون بجا نبرد بلکه وقوع آن که از غایب سلطان محبت و سلطوت حاکم ادب گشته است متضمن انواع خیر و نعمت و از وصیت شریفتر خواهد بود و هر جا که نام او را پیش قدم او بیاورد آن بیو و از تحقیق این آن گره از کار نتوان کشود عاشقان چه کار با تحقیق + و مضمون این مدعا از کلمات طیبات حضرت صوفیه علیم الرضوان مجربی ثابت میتوان شد چنانچه مولانا حسین واعظ کاشفی علیه الرحمة که هم مقدمه ای علمای شریعت و مستند عرفای حقیقت اند بکلمات رشحات خود که مستدلل در معتبر عند الفریقین ارشاد فرموده که اگر صورت بزرگ بر دیواری کشیده باشند در پایی آن دیوار به ادب میباید پس پیش صورت قدم آن سلطان الانبیا که بزرگی همه بزرگان بطریق خاک پای او صلی الله علیه و سلم جلوه سرشته اوب از دست داده شود **لَوْ أَنَّ النَّفْسَ أَيُّهَا الْأَصْحَابُ مَطْرُقُ الْعِشْقِ كَلَّمَهَا أَدَابٌ + أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْهَفْوَةِ وَالْغَفْلَةِ رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مِنَ الْغَافِلِينَ وَوَفِّقْنَا لِاتِّبَاعِهِ وَانْقِيَامِ بَادِيهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَارْشَادِ يَافَةِ عَنْ كَلِّهِ وَرَوْنِ جَارِهِ** است برای چه معنی موضوع است در رغبت که صله آن عن باشد چه معنی وارد مرشدنا حرف عن موضوع است برای بعد و مجاوزة و این معنی بسطه طور تصور میشود این آیه یکی بزوال یک شی از شی دیگر چون **أَدَيْتُ الدَّيْنَ عَنْهُ أَي زایل کردم دین را که شی اول است از وی که شی ثانی است سوم** بالمحاطه صیرت اول موصول آن شی را بشی ثالث اعتبار کرده شود چون **دَمِيتُ الشَّيْخَةَ**

عَنِ الْقَوَسِ اى زائل ساختم تیر را که شوازل است از گمان که سخنانی است بوصول آن بسوی
 صید که شوازل است سوم بوصول چیزی فقط بطرف شواذنی بلا لحاظ صورت اول عنی زوال
 آن شوازل چون اخذت عنه العلم اى علم را از وی بخود رسانیدم بی آنکه علم مذکور از معلم زوال
 شود و وقتیکه حرف مذکور صله لفظ رغبت که بمعنی خواهانی کردن است واقع شود معنی ماخذ
 آن لفظ را سلب و زائل کند چون رغب عنه اى زائل رغبت عنه کما فی الصراح رغبت
 عنه اى لغو آرد و زهدت فيه و الزهد هو صيد الرغبة و همچنین است حال لفظ
 اشتغال پس معنی حدیث شریف من رغب عن سنتی فلیس منی اى عن ازال و استلب
 رغبته عن سنتی فلیس منی باشد باقی حالات این بنده ابدی زبانی حاصل بعرضه بنا واضح
 علامانی خواهد شد و هر چه از تعویذات و غیره عنایت شود بدست همین کس عنایت فرمودن نمیگردد و باز در جواب

نقل النقل استقامتی پنجاب کی مع مواهیر یہاں

بسم الله الرحمن الرحيم

چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شریعتین در حق امکان و جواز روتیه اند تعالی بچشم سرور حالت
 بیداری مراد لیا و همه را جائز است یا نه پس اگر جائز است مشکراں کدام مذہب دارد چنانچه در شرح
 و تفسیر تصیباوی و مدارک و از اہدی و حسینی و جواهر و نیایب و غیره امکان و جواز آن نوشته است
 و مشکراں نیز معتزلہ نوشته پس نزد علمای اہل سنت و جماعت شکر و عطا رضای تعالی را در دنیا معتزلہ باید
 یانی دیگر کہ قائلین جواز امکان روتیه اند بسم الله بالصبر فی الدنیا را کا فر گوید بموجب عقیدہ اہل سنت
 و جماعت آن کفر روتیه و کند باقی اما عبارت شرح عقائد نسفی من سعد الدین نعمانی این است
 روتیه اند تعالی یعنی الانکشاف التام بالبصر و ہوسعتی اثبات لشیکی کہ ہوسعتی البصر الخ جائزہ
 فی العقل واجبہ بالنقل الخ و ہذا مشہر با مکان الروتیه فی الدنیا الخ و الاختلاف فی الوقوع لیل الامکان
 اما در تفسیر زہدی در معنی آیت لکن لزم من لک حتی تری المدجبرہ نوشته عبارتہ و آیتہ روتیه علی العتزلہ
 کہ ایشان در زانی روتیه بدین آیت حجت گنبدند و گویند اول الدلائل علی نفی الروتیه

فی الدنیا والآخره هذه الآیة الخ جواب گویم ایشانرا صاعقه نه بخواستن ویدار رسید بلکه بکفر ایشان رسید
 که ایمان موسی را معلق کردند بشرط رویت بکذا فی الدارک فی معنی نه طایة المذكورة ایضا فیه اسے
 در زهدی در معنی آیه قوله قولہ تعالی رب انی انظر الیک نوشته عبارتہ قال بعض العلماء و تہ الله تعالی
 فی الدنیا من المحالات لاسن الی الخ کتوت نہا خطا لان موسی سئل الرویة فی الدنیا فلو كانت الرویة
 فی الدنیا من المحالات لکان موسی مع انہ کلیم ربہ وجیب وعبده سالاسن الله تعالی شیئا محالاً
 ولا تظن بذاک ولا بینی سن الانبیاء الخ فذل انہ جائز ان یرمی فی الدنیا ایضا در معنی آیه مذکور
 نوشته عبد الله ابن عمر و طواف گاہ البتادہ بود امیر المؤمنین عثمان ابن عفان برود گذشت
 و سلام کرد جوالبش نداد عثمان شکایت او نزد امیر المؤمنین عمر کرد کہ پسر ترا سلام کردم جوایم نداد
 حضرت عمر بہ پسر خود عتاب کرد و فرمود تو فضل عثمان را هنوز ندانستی کہ در سلام و سہ جواب
 ندادی گفت کنان زری اللہ فی ذلک الزمان یعنی در نیوقت خدای تعالی را میدیم و صدای تعالی
 سرا میدید و در الوقت از خود و از سلام عثمان خبر نداشتی و همچنین اسکان و جواز رویت
 در تفسیر حسینی و بیابیع و مواہب و بیضاوی و غیرہ نوشته است پس اگر جائز است
 برای خدا و رسول خدا این استفتا را مزیں بمواہب و مستحط خود گفتند بنیوا تو جرد الی جواب
 بموجب فرمودہ اہل سنت و جماعت منکر دیدار آمد تعالی در دنیا معتزلی است و ہر کہ
 قائلین با جواز رویتہ الله تعالی بحاسہ الی صور دنیا حکم کفر کرده او چندین علمای مجرب را و مشایخ کبار را نسبت
 کفر کرده او خود کافر است

۱ مولوی نور افشاہ ہمار شریف	۲ مولوی غلام نجر الدین ہماری	۳ مولوی گنج بخش ہماری
۴ مولوی عبدالرحمن المعروف براو بخش پاک سہیل	۵ مولوی غلام رسول سکند جنہ بر سہیل پور	۶ مولوی نور بخش سجادہ لٹین مولانا نور محمد

۱۰	۹	۸	۷
عبدالوهاب خیر پوری	مولوی غلام فرید ہمایوں	مولوی نصیر بخش سکنہ کھمران	مولوی اختر بخش بجاہ نشین شاہ سلیمان
۱۳	۱۲	۱۱	
غلام رسول طغوری	عبدالوہاب	مولوی محمد مہاری	عبدالشکور خیر آبادی
۱۸	۱۷	۱۶	۱۵
مولوی شرف الدین اہروی	ابوالحسن	عبدالرحمن خیر پوری	امام الدین اہروی
۲۲	۲۱	۲۰	۱۹
سلطان محمد شہید اہروی کلپوری	محمد ذوالفقار سکنہ قریہ محمد عظیم	غلام فخر الدین سکنہ جیلی دان	محمد اکرم سکنہ جیلی دان
<p>۲۳</p> <p>انکار اسکان رویہ احد تعالیٰ مطلقاً اعتزال است و در کتب بجواز ان را ثبوت و انکار اسکان رویہ است و در بیان این موضوع از معنی اسکان و نیز معتزل ہروی عدو سکن ان علی اسکان فی الدنیا یستلزم نفیہ فی الآخرۃ و احد انہم انصواب</p>			
۲۸	۲۷	۲۶	۲۵
مولوی عبدالرحمن عبدالاحد ملتانی	مولوی خدایتجنیب مولوی عبدالاحد ملتانی	شیخ محمد سکنہ رحومنا	مولوی عبدالرحمن سکنہ رہلی علاقہ بیگانہ
۳۰	۳۱	۳۰	۲۹
مولوی اہم بخش خٹا فی	غلام امین ملتانی	حافظ جان محمد ملتانی	صالح محمد ملتانی
۳۴	۳۵	۳۴	۳۳
علی محمد تونسوی	یار محمد سنگھری	محل محمد دہنی	مولوی محمد عمر تونسوی
۳۷	۳۹	۳۸	۳۷
سیخ احمد تونسوی	عبدالرحمن تونسوی	شمس الدین سکنہ دائرہ دون پٹانہ	محمد حسین اہروی
۳۳	۳۳	۳۲	۳۱
علی محمد زولپری	محمد یار	قاضی محمد حسین سکنہ دائرہ دون پٹانہ	مولوی محمد حسین سکنہ دہو فارغان
در شرح عقاید حضرت شیخ جلال الدین ودان الحنفی نوشتہ			۳۵ شہ عالم

در معنی و هو تعالی مرئی الهی یعنی اسم الحمن غیر موازاة و مقابله و جبهه بل عند الاشعری
 و اتباعه تلك الشرائط اسباب عاویة فیجوز الالبصار به و نها فی بزه النشارة کما ان اعلم الصلین
 یرى بغتة اندلس و کل موجود ممکن الرویة عنده کالاصواب و الطعوم و اللاموان و استدلوا علی جواز الرویة
 بالنقل و العقل اما النقل فقوله تعالی حکایة عن یوسفی رب ان فی النظر الملیک الحزان سوال یوسفی الرویة
 تدل علی اسکانها الخ و در شفاہی قاضی ابوالفضل عیاض نوشته عبارتہ و الحق الذی اکرمن و قومه و ہدایتہ
 من الغیب الذی لا یعلم الا من علمہ عند تعالی الخ فاذا قوی عند تعالی من شان من عبادہ و اقدرہ

علی حمل عیاد الرویة لم یمنع فی حقہ فقیر محمد کرم کوہی فقیر یار محمد کوہندی

۳۸	۳۹	۵۰
مولوی سرراز سکنہ دیہہ سمیل خان	زندہ علی سکنہ دیہہ اسمعیل خان	مولوی محمد امین تونسوے

۵۱	۵۲	۵۳
مولوی زین الدین کندی	غلام مرتضی کھرے	محمد مراد سکنہ جاوٹنہ

۵۴	۵۵
امید علی سکنہ راجن پور	مردیغوث نوہندی

رویة عند تعالی فی الدنيا بحالہ البصر فی القہط جائزہ عند ابی حنیفہ رحمہ و نکو معتزلی و من قال لمقر رویة عند تعالی فی الدنيا بحالہ البصر انہ کا فر یقول الکفر الذلیہ

۵۴	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹
مولوی سراج الدین سکنہ دائرہ دین پناہ	مولوی محمد شاہ عالم	حاجی شرف الدین سکنہ ناگ	غلام نبی تونسوے	

۶۰	۶۱	۶۲	۶۳
جان محمد سکنہ ناگ	مولوی محمد شرف سکنہ ناگ	غلام محمد رسول پورے	غریب اللہ سکنہ لٹا

۶۴	۶۵	۶۶
خانق داد تونسوی	احمد کل سکنہ کرا علاقہ کوٹاہ	صالح محمد کلا حوی

۶۸	۶۹	۷۰
فتح محمد سکنہ ذراہین	حافظ احمد یار ایکڑی	غلام فرید مہارے

۷۲
 مولوی احمد تونسوی
 اعتقاد جب یہ فتویٰ جی پور پونہیا مولوی سلیم الدین نارولی سلمہ عند تعالی نے یہ عبارت لکھ کر گواہی کی کہ اجواب بالصواب و التکلیف منکر خطی علی عبدالکبری من لاری امکان

روية الله تعالى بحاسته البصر في دار الدنيا انه فاقد البصر والبصيرة فهذه الاشترية السردية ولا تنكر الروية الاسن لا روية
 لفي الروية والروية ومن سيد من لم يكن له من قبة العلية والله تعالى على من يقول العبد جواز روية وسن كقر شبت الروية فغير
 يعوذ اليه بل هو الدلائل العقلية والنقلية على اشبات الروية اكثر من ان يحصى او فر من ان يعل الله تعالى يري من ليا من يانه
 ما لا يري والسلام على من اتبع الهدى العبد الامام سليم الدين سليم عالمه الله تعالى بلطفه حافظ نور محمد صاحب رية فقته تجريريه
 اور گواهي الكهي اصاب من اجاب وبال فضل الافضل الخطاب فانه الامر اول الامر عند من ات روية صافية عن كرك الكلد
 و هزفات طوية حافية عن صدر الصدفي ان روية خالق الارجح المرعي وجاعل العينين الحاجبين الحاجب البين ممكنة
 جازة الوقوع شالفة الشوع في الدنيا وواقعه واجبة الظهور وثابتة المحصول في العقبي لا يري انكار بالاسن لا يري
 وانكار باسن المنكرات وبيهايات بيهايات لمن نكر المعروفات العبد المعصم بحمل حمة الله الصمد حافظ نور محمد
 عفر الله له فاكسائنه اسطرح الكهك اينا نام لكها الجواب بالصواب مقرون بالحق والمحيب اصاب كروية خذ التي
 واقطعا معتزلي بايد شمر وكفر من عامي بناحق خود مستحق كفر سيكرو وچه جانكيد نسبت كفر بصالحان بزرگان بايد منكر روية
 چنانكه خود از بن عطية عظمي محروم ست همچو غويشتن ذكر انرا نيز مي شمارد بكم آيك كرميه من كان في هذه اعمى فهو
 في الآخرة اعمى در دنيا وعقبى از بن نعمت بي ببل بي بهره است وخواهد بود اما اسكان روية از بن هريث
 قدسي خود بهره بن ست نتيج تراني يعني كرسنه باش خواهي مي دراد در دنيا ظاهر روية حق سبحانه وتعالى بحاسته
 البصر از بن حديث شريف ثابت ست قال النبي صلعم اجيوا بطونكم واطموا الكبادكم واعروا اجسادكم ترون الله
 عيانا عيانا عيانا عيانا ناپس منكر جواز روية خلدن تعالى مخالفت قرآن وحديث سيكند باليقين معتزلي ست ومقر جواز
 روية لا يراه كافر سيكويديلا ريب خود بر خود كفر لازم سيكر ووا الله اعلم بحقيقته وانا لا نكفر احد من بل القبلة
 العبد المذنب محمود الحسن الحسن بن علي غير هر كه چهاره منكر صا مهادر ايك حاجي نجم الدين پير اذ لو كافر كرمي
 ستر ونيار علما وفضلاكي مهرون اعتزال وكفر ك مستحق هر كه اوراب فرمايك حاجي نجم الدين ان هرتاد سيون كو
 كفر من في اليا حالانكه بعضه ان مين فقير صاحب ارشاد مالك خانقاه يحيي بن مانند اولاد حضرت حافظ نور محمد
 صاروي قدس سره كي جوفاضل اجل فقير كرمي مشد وقت هادي خلقت اورميان انجمن صا اچنه عالم خوب
 فقير مستحق صا خا نقاه خادم عباد الله سجاد نشين شاه سليمان عليهم الرحمة والغفران كه پوتنه يحيي بن اوزدوي

و او را بخش صاحب گرد و رشید مولوی فضل حق خیر آبادی کی ماہر فنون مولوی شرف الدین صاحب ہم فقیر
 تارک ہم عالم تبحر مولوی غفر الدین صاحب جو ملک پنجاب بینا بت ستماء مستندین اس فتوی کی مصدق ہو حکم مجتہد حق
 سلوۃ اللہ علیہ لایحییہ استی علی الصلوات بہتر مالون بزرگوں کا غلطی پر جمع ہونا بیشک غلط ہے ان ہی اہل
 خسران میں قائم رہ شفق ظریف و سلیم مولوی سلیم الدین سلیم صاحب اس جگہ ایک حاشیہ لکھا ہے ہونہ گیا
 حسن اتفاق پر مطابق ہے اور مبتدیان دیتے کا جنکی مگر ہوی مولوی منکر صاحب ستماء و شمدی کی بلا کی کہ بہتر
 ہی تھی اور تعداد مگر پارہ ہای حضرت امام حسن کی کہ قبول اصح بہتر ہی تھی گویا مذکورہ ان علمای سابق العدد
 کا عدیل و مثل ہی قائلان شہیدان کر بلا اور مقبعان یزید علیہما استحقہ کا اور سب سے ہی زہر و مہنگان عالم ہمام
 حسن مجتہبی علیہ التحیۃ و الثناء کا علاوہ ہرین فرق ضالہ بھی بہتر ہی ہین گویا مذکورہ ان بہتر علماء کا مورد ہوا
 اور ان عقوبات کا جو بہتر فرق ضالہ پر وارد ہوتی ہین اور ہونگی سہ در ہر سخنی نکتہ اسرار تہا نسبت +
 گو گوش کہ شنود و کودل کہ باندہ + سلیم الدین سلیم + رقعہ بنام بعضی بیاران + برادران عزیز میر شرف علی
 وقار و سماء و قار و بخش شیخ نور الدین عرف ملا منوب حکم امدانی سوار السبیل اس فتوی کے آئینکا باعث جو تم
 صاحب ہونے کی بار باصرہ پر چھتا مشغل بکھری وغیرہ سے استہان تک نہ لکھ سکا اب مختصر لکھنا ہون حضرت
 سلفان آقا کہین خدس سرور کی اولاد میں ایک پیرزادہ حاجی محمد الدین نام ذکر شاغل شاہ سلیمان علیہ الرحمۃ
 کے حلیہ ہونے کی پائس کوئی مرید مولوی عبدالغنی ہنمی لد مولوی اسمعیل ملازم ٹونک کا گیا اور عرض کیا کہ خدا کا نام
 بتاؤ ہننا ہے کہ او حضور لکھا اگر تجدید بیعت کرو تو بتایا جاو او سنہ تجدید کی یہ خبر سنکر منکر جو کو حاجی جو عدوت
 پہلے چلی دشمنین بزرگنا شروع کیا رفتہ رفتہ کہین فرج جواز و سیرت الہی بھتہ امت رسالت پناہی معلوم گیا
 حاجی صاحب مقرر جواز ہوسے اور مولوی ستماء منکر ہو کر مجوز کو کافر کہنے لگے آخر عرض خواجہ جگان قدس میں
 باہم مقابلہ ہوا مولوی صاحب اور حاجی صاحب بیضادی شریف کا مطلب ر عبارت پڑھنی دیکھیں
 ستماء خواہ باعث جمع کثیر خواہ بمقابلہ باہم خواہ اعلت موجودی بعض اہل علم چار و ناچار سب جوان
 مولوی سلیم الدین صاحب سے عبارت پڑھو اگر مطلب معلوم کیا تو جواز و امکان ویت اس واضح ہوا حاجی جو
 آئینکے سوا ہی صاحب اوس خبر کثیر میں حقیق و ماہم ہونے حاجی جو کو کافر کہنا نہ چھو اور چر مولوی سلیم الدین

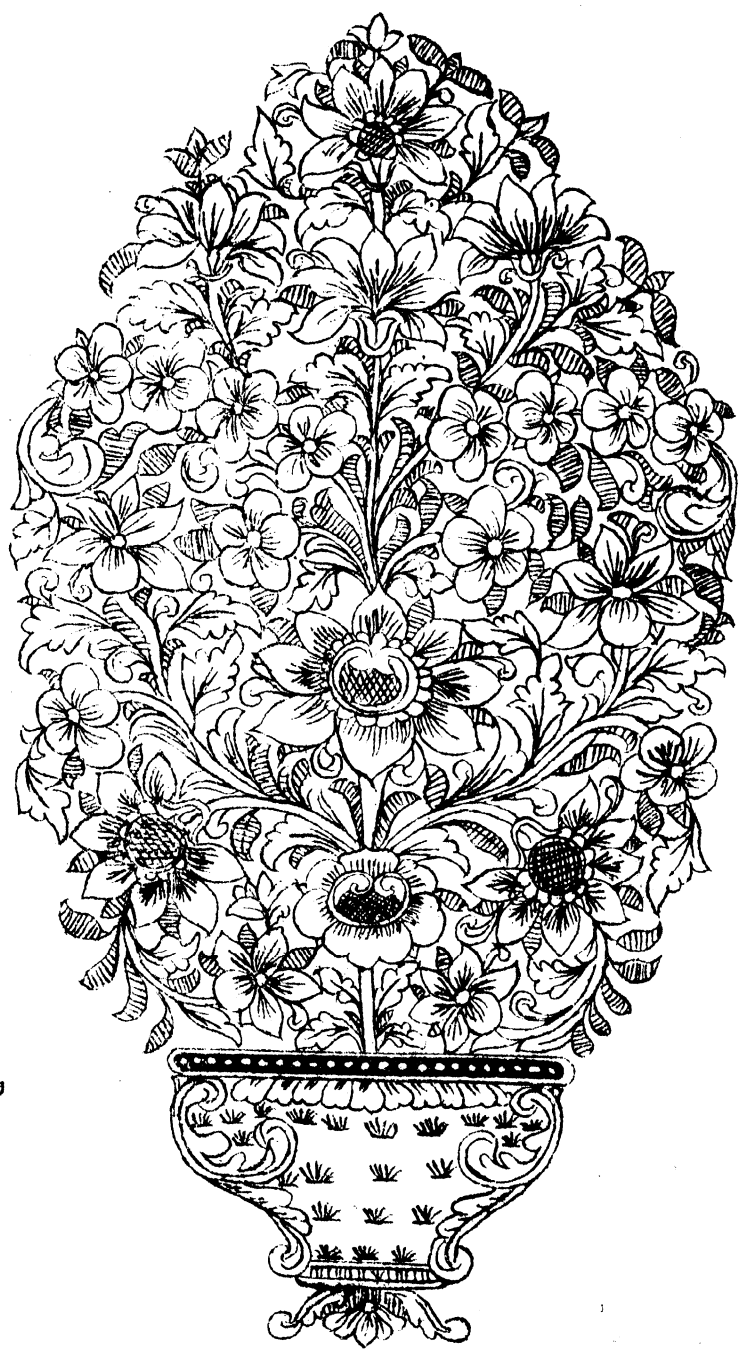
سادو بچہ کہنے لگے بالاجبار ایک سوال لکھ کر حاجی صاحب مذکور نے اپنے پیر شاہ سلیمان کے حوس میں
جمع فضلائین پیش کیا سب نے روایات صحیحہ سے لکھ دیا کہ رویتہ خدا ممکن اور منکر اسکا مقترنی اور کافر کہنے
والا مقرویت کا خود کافر ہو گیا جب یہ فتویٰ یہاں پونچھا منکر جیو نے امام الدین سے فرمایا کہ حضرت عائشہؓ کی
روایت سے ثابت ہے کہ آنحضرتؐ کو بھی دیدار خدا کا نہیں ہوا اور حضرت موسیٰؑ کیلئے اللہ جیسے نبی محروم رہا اور ان
حکم ہوا نس ترائی کا کسی اور نزل وغیرہ اسے کو پہر کہو نیکر جائز ہو سکے جن لوگوں اس فتویٰ پر حرمین کین حاجی
نجم الدین نے ان سب کو کفر میں ڈال دیا امام الدین سے تعلیمی کے سبب نام کتابا بھولا لگ کر حضرت عائشہؓ کا نام لکھ کر
بیان آگیا عاصی نے حضرت ام المومنینؓ کی روایت دیکھی تو معلوم ہوا کہ ام المومنین نے اس حدیث کو مرفوع
نہیں کیا یعنی آنحضرتؐ کا فرمانا نہیں بیان کیا پس فقط انہیں کفر اور یاد رہی کہ یہ معاملہ رویت کا
شب معراج کو مکہ معظمہ میں گذر آنحضرتؐ عایشہ صدیقہؓ اس زمانہ میں خورد سال ہو گئی اور آنحضرتؐ کا نکاح
ان سے مدینہ منورہ میں ہوا پس باوجود عدم موجودی خورد سالگی کے انکا قول بجلات عبد اللہ بن عباسؓ اور
اجماع صحابہؓ تابعین و تابعین کی کوئی نہ کر تسلیم کیا جاوے ہاں مذہب اجماعی ہے اور اجماعاً رویت الہی آنحضرتؐ
کو ثابت ہے اور احادیث ہی حراۃ اسپردال میں چنانچہ مشکوٰۃ شریف کے باب المساجد و مواضع صلوة
میں ہے حدیث عن عند الرحمن بن عائش قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ای ربی عزوجل فی احسن
صورة فقال فیم تخصم الملائکہ علی قلت انت اعلم قال فوضع کفہ بین کتفی فوجدت برداً مین ثری فی فعلت
ما فی السموات والارض النور الہی یعنی فرمایا رسول خدا صلعم نے دیکھا میں نے پروردگار اپنے عزیز اور
بزرگ کو بیچ اچھی صورت کے پس اچھا کس چیز میں جھاگڑتے ہیں فرشتہ مقرب کہا میں نے تو ہی خوب جانتا ہوں
فرمایا ہرگز کہا لا تھ اپنا اللہ نے میان دونو شانوں میں کچھ پس پائی میں سردی اوسکی درمیان سینہ اپنے کے
پس جان لے میں وہ چیز کبھی بیچ آسمانوں اور زمین کے آخر حدیث تک اسی کتاب کی اسی باب میں معاذ ابن جبل
کی حدیث میں مذکور ہے فاذا اناب ربی تبارک وتعالیٰ فی احسن صورة فقال یا محمد قلت لیکم تجال فیم
تخصم الملائکہ الاعلیٰ قلت لا اور می فاما لانا قال فرایۃ النور واہ احمد والترمذی وقال ہذا حدیث حسن صحیح
یعنی فرمایا نبی صلی اللہ علیہ وسلم نے پس ناگاہ دیکھا میں نے پروردگار اپنے بارگاہ اور بلند قدر کو بیچ اچھی صورت کے یعنی

اچھی صفت کی پس کہا ای محمد کما میں نے حاضر ہوں اور یہ میکر فرمایا کس چیز میں جھگڑتے ہیں فرشتے
 نزدیک والے کہا میں نے نہیں جانتا میں ہی کلمہ تین بار خدا نے پوچھا اور میں نے بھی جواب دیا یہ دیکھا میں نے
 اللہ کو آخر حدیث تک ان دونوں حدیثوں سے رویت اور غیب انی آنحضرت کی آشکارا ہی ایک اور حدیث
 میں بھی فرمایا نورانی راے دو ستر اس جہاں سے حدیث نقل کی ہو امام محمد نے اس طرح پر کہ کسی نے حضرت امان
 سے پوچھا کہ آیا دیکھا پیمبر نے شب معراج میں اپنے پروردگار کو امام نے فرمایا یا ان دیکھا سائل نے
 پوچھا ام المؤمنین جو فرماتے ہیں خلاف اسکے اوسکا کیا جواب امام نے فرمایا کہ اجماع رویت پر ہے اور ابن
 عباس سے جو پوچھا تو انہوں نے جواب میں فرمایا راہ راہ یعنی دیکھا دیکھا آنحضرت نے پروردگار کو یہاں
 تک لفظ راہ کہتے رہے کہ کتے کتے دم اونکا ٹوٹ گیا تیسرے ابو الحسن علی بن اسمعیل اشعری اور عجمت
 انکے یاروں نے کہا ہے ان راہی اللہ بصرہ و عینی راہ یعنی تحقیق دیکھا آنحضرت نے حد کو ساتھ
 بنیائی اپنی کے اور دونوں کے سہمی اور بھائیہ توفیق سے تھیں رجب مسلمانوں کو اللہ جل شانہ راہ راست
 کی جانو اور یقین مانو کہ رویت الہی جناب رسالت ب کا خاصہ ہے جس طرح کلیم ہونا حضرت موسیٰ کا
 خاصہ تھا یہی حکمت تھی جو حضرت کلیم اللہ دیدار کی تاب نہ لائے باوجودیکہ حضرت عزت جل علی نے
 فرمایا تَحَا فَا نِ اسْتَقْرَمَ كَانَهُ فَسُوْفَ تَرَا نَ یعنی اگر ٹھہر جائیگا تو اپنی جگہ پر دیکھے گا تو حجب
 از بسکہ یہ دولت عظمیٰ خاصہ میرے پیغمبر کو نصیب ہوئی تھی لہذا حضرت موسیٰ تجلی کی تاب نہ لاسکا
 چہ جا رویت کاملہ پس اب یہی آیت دلالت کرتی ہے دیدار پر اور ن ترانی فرمانا حق تعالیٰ کا نہیں انکار مطلق
 بلکہ اخبار فرمایا اور دلیل اسکی ان استقر مکانہ موجود ہے معترضی اسی لفظ ن ترانی سے بہک کر منکر حجاز
 دیدار کے ہوسے ہو کوئی اب بھی منکر ہو پیر پیر کا ہی جس طرح بعض مخصوصان حضرت کلیم اللہ انکے
 معیت و توسط سے مشرف بہ سماعت کلام حق ہوئے اگر مخصوصان امت خیر اور اصلہم نبی اولیاء اللہ
 مثل البوحمزہ اجدادی اور حضرت بائزید قدس سرہ بھی مشرف بہ دیدار ہوئے تو کیا عجب جو فانی اللہ ہو
 کیا عجب کہ دیدار سے شرفیاب خاطر خواہ ہوں اللہ تعالیٰ باتباع شرح شریف کا اور عشق اشرف الانبیاء
 کا سب مسلمانوں کو نصیب کرے اللہم سہل سہل بجزمت سیدالابرار والہ الاطہار سہل سہل ایک شاہ

مولوی سلیم الدین صاحب نے لفظ خاصہ پر اس سال کے دیکھتے وقت خوب لکھا ہے تو یہ روایت آئی جناب سائت
 پناہی کا خاصہ ہے اور مصداق و موجد اس مقال صدق مال کا وہ لکھتے تھی تھی و سومیں میں جو چہ پیش رفت میں
 بوقت پیش ہو کر کے حاجی نجم الدین صاحب نے میرے پاس بھی تھی خلاصہ اسکا یہ ہے کہ نہ عطا کی
 خداوند کریم نے دولت دیدار اپنے حضرت کو محض اس واسطے کہ یہ دولت عظیم اور یہ نعمت فہم خاص
 امانت مخزون و عطا کنندوں تھے واسطے رسول امین محبوب العالمین صلی اللہ علیہ وسلم کی
 سلیم الدین تسلیم قطعہ تاریخ ضمیمہ کا یہ پر تشبیہ و تمثیل کو جو منکر نے بت سے ۵۱ سن ابن دین
 پکارے آئی تیری پناہ بعضوں انہماں بھیر عشاق سے کیا لکھوہ روایتیں کہ نہ نہیں اشتباہ +
 ہوں ڈال بھی وہ کثرت اقدام پر ضرور ہوتا کہ منکر وں کا ہر بیچ روسیاہ + پھر بعد از ان مذاکرہ بھی لوی تھی +
 تا عام و خاص کے عقیدے کے تباہ ہر چند ان قصص سے میں رہتا تھا و درود و غفلت سگری آپ ہی
 شرمندہ عذر تواہ مارا ہے جوش حب چہ میرے دل پر آہ پس دیکھنے کتاب لگا شام اور گاہ + لکھتے
 روایتیں کتنی بھی دیکھے بھال + اکثر ہیں جنہیں کثرت اقدام گواہ + مشتاق تھے لطیف و رشید و سلیم طبع +
 اور فضل حق نے نور محمد کی نگاہ + ان کے علیہ اور بھی جس جس نے سین کی آفرین ہر ایک کے واسطے واہ +
 اور دی ندا بھیر ہاتھ غیبی نے بھی پکار + میں منکر قدم کیلئے تیرے پناہ + طبع چون یافت زین قتالہ شرف +
 فیض فرما شدہ طرف بطرف + ہاتھ از حد خوش ندادرد + اسے مولف بیا کشود غوث +

ت

الحمد للہ کہ درین زمان برکت افزان کتاب جو اب مسمی بایضات الاستمداد والسماع بایستلذ بہ الاسماع تصنیف
 نیز سپرد کاوت تمراوج فصاحت مولوی عبید اللہ بن مولانا محمد بخش غفر اللہ لہ والوالدیر جسب رشا و جناب
 مطہ القاب قطب بوقت والزمان غوث الدہر والکان جناب حضرت سید شاہ علی عبدالقادر شمس الدین
 الحشی الحسینی المشہر بشاہ مرشد علی القادری المہنفی المیند نے پوری دلتا والبغداد ہی مولدا و ام فیضہ
 حسن سع غریزی خواجہ احمد حسن صاحب سلمہ در طبع نامی واقع لکنسوجاہ منظر المنظر سنہ ۱۲۸۳ ہجری
 قدسی مطابق ماہ دسمبر سنہ ۱۸۶۳ء بسوی مطبوع شد فقط



178
178

قطعات تاریخ طبع از نتایج طبع نقاد و قادیان شاعر نامور مبنی پرورد

حضرت مولوی مفتی غلام سرور القریشی الاہوری عم فرزند ام برکاتہ

نسخہ اثبات استمداد وہ صل علی	در سماع و نیز در ادا شد مطبوع عصر
از سر و شش دل پے تاریخ طبع این کتاب	زدنا سرور کہ استمداد شد مطبوع عصر

ایضاً

نسخہ مطبوع کیا اثبات استمداد ہے	خانہ دین مین گھلا ہو جسے باب امداد کا
نے سر اندیشہ سرور بمہ سال انطباع	بولو ہاتھ چھپ گیا یہ نسخہ استمداد کا

قطعه تاریخ از طبع عالی خوش اوقات و خوش اسلوب مولوی حاجی محمد یعقوب صاحب منصرم مطبع نظامی زاد اللہ حسانہ

عالم با عمل عبید اللہ	واقف راہ حق ادیب لیبیب
پہ کتاب نوشت صل علی	یہ پچکس راچنین نگشت مفیبیب
بت سماع و استمداد	دور از جہل با علوم قریب
شد م پے تاریخ	این رسالہ دے گہ شد تریب
سر بدعت بریدہ اسے یعقوب	بزیان آمدہ عجیب و غریب

قطعه تاریخ طبع زاد جناب مولوی محمد عصمت اللہ صاحب متخلص تاریخ ساکن کلکتہ

درین سال مبارک ساعت خوش	چو شد مطبوع این انور کتابتے
برائے سال طبعش کلک انسخ	فرسزد نادر و بہتر کتابتے

ایضاً

کیون نہ ارباب طریقت شاہون نشان خون	مطبع نامی مین ہو یک نشہ نامی چھپیا
بجگو سال طبع کا انسخ ہوا جدم خیال	نسخہ روشن چھپیا بج ہاتھ نہ کھیا

قطعہ تاریخ طبع فرادمولوی تحریر منشی خوش تحریر و تقریر از علوم

محقق و منقول امام مولوی محمد عبدالرحمن ابوطاہر سلمہ القادری

<p>شده آشکارا کہ شان غنا بگو شتم نداد بسان غنا پسندیدہ آمد بیان غنا</p>	<p>بفضل خدا از برایین قاطع چو کردیم فکر سن طبع مطرب بگواز سر حرف بزنگولہ طاہر</p>
---	---

جن حضرات برتر صفات کو کوئی دیوان یا شثنوی یا کسی قسم کی کتاب مگر خلافت نبی
شریعت اور قانون کے نہ تو راقم بہت کفایت سے خوشخط عمدہ چھپوادے گا
اوسکی گفتگو اصالتاً خواہ بذریعہ خط و کتابت احقر سے فرماویں اور جو کتاب مطبوعہ
مطبع کانپور لکھنؤ دہلی کلکتہ کے خرید کرنا منظور ہوں وہ بھی راقم سے بکفایت
دستیاب ہوں گی اگر کسی کتاب کی قیمت دریافت کرنے منظور ہو تو جوابی پوسٹ کارڈ
کے ذریعے سے دریافت فرمائیے۔

المدین
احمد حسن معنی عمدہ کلکتہ کلنگا بازار نمبر ۶۳

قطعہ تاریخ نتیجہ فکر بلند مشہور و ذکیہ دور جناب خاجہ محمد الایلی

صاحب متخلص بہ سرور لکھنوی

اسی محفل کی برکت سے ہر اک نامہ بھی فائز ہے
طریق صوفیہ میں گلشن دل راگ جاہز ہے
۱۳۱۰ ہجری

اسی سے معرفت اللہ کی سبکو ہونی حاصل
سرور اسد مدد خوشنویا غیبی سے آئی



رق ن - RR 4009.7 ۲۶۷۵۶۴

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یو دیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

ایک نئی قوم ہے جس نے اپنی قوم کی
 ترقی کے لیے اپنی قوم کی ہر ذرہ کو
 قربان کر دیا ہے۔ اس کی ہر ذرہ
 میں ایک نئی قوم ہے جس نے اپنی
 قوم کی ترقی کے لیے اپنی قوم کی
 ہر ذرہ کو قربان کر دیا ہے۔ اس کی
 ہر ذرہ میں ایک نئی قوم ہے جس نے
 اپنی قوم کی ترقی کے لیے اپنی قوم
 کی ہر ذرہ کو قربان کر دیا ہے۔ اس
 کی ہر ذرہ میں ایک نئی قوم ہے جس
 نے اپنی قوم کی ترقی کے لیے اپنی
 قوم کی ہر ذرہ کو قربان کر دیا ہے۔

